**مجموعه سبزها جلد ١۴**

**آثار حضرت اعلی**

**با درود فراوان،**

**بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:**

**مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، به جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (**[**https://bahai-library.com/) و**](https://bahai-library.com/)%20و) **کتابخانه‌ی افنان (**[**https://afnanlibrary.org/**](https://afnanlibrary.org/)**) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد از لحاظ جستجو و قابلیت کپی‌برداری کارایی بیشتری برای پژوهشگران دارد.**

**دانش پژوهان از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند. امروزه افرادی زيادی از متخصص و غیرمتخصص از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:**

**١- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.**

**٢- آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.**

**٣- در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد ۸٢ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.**

**۴- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.**

**۵- در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.**

**۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ١۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵٣، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی ديگر را نیز مدنظر ق.**

**۷- در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب­تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم**

**۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.**

**در همین‌جا به‌ویژه از عزيزانی که ما را مساعدت نمودند سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیحِ فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید اين است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران عزيز گردد.**

**فهرست توقیعات جلد ١۴ سبز**

**نمره عنوان صفحه**

1. **تفسیر سوره حمد 5**
2. **تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم 39**
3. **تفسیر سوره والعصر 105**
4. **تفسیر سوره توحید 209**
5. **تفسیر سوره لیلة قدر 221**
6. **تفسیر حرف(های هو) 231**
7. **تفسیر سر (های هو) 284**
8. **رساله نبوت خاصه(برای منوچهر خان) 321**
9. **رساله اعتقادیه (برای منوچهر خان) 385**
10. **شرح کیفیت معراج حضرت رسول(ع) 390**
11. **تفسیر حدیث ( ما من فعل یفعله العبد من خیر..) 392**
12. **تفسیر آیات استفهامی قرآن 395**
13. **تفسیر (یا من دل علی ذاته بذاته)از دعای صباح 400**
14. **تفسیر حدیث (علمنی اخی رسول الله علم ما کان و..) 410**
15. **توقیع محمد سعید اردستانی 418**
16. **رساله غِنا(موسیقی)برای منوچهر خان 432**
17. **توقیع میرزا محمد 452**
18. **تفسیر علم تقارب و تباعد(آقا محمد ابراهیم) 460**
19. **تفسیر حدیث (ما الحقیقة) 462**
20. **تفسیرحدیث (من عرف نفسه فقد عرف ربه) 468**
21. **بیان مسئله قدر (لا جبر و لا تفویض) 477**
22. **رساله تسدید 483**
23. **رساله سلوک (1) 486**
24. **تفسیر آیه (اینما تولوا فثم وجه الله) 489**
25. **تفسیر آیه ( فی بیوت اذن الله ان ترفع..) 491**
26. **تفسیر حدیث (کل یوم عاشورا) 494**
27. **تفسیر حدیث جاریه( علم غیب ائمه) 496**
28. **بیان علت تحریم محارم 499**
29. **بیان سلسله ثمانیه( ملا عبد الجلیل اورومی) 503**

**تفسیر سوره الحمد**

**ص 5 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالي عن مجرد وصف الممکنات و المتکبر من ذکر کافور الکینونیات و المتعظم عن بیان ظهور الذاتیات و المتنزه عن مقام سازجیته اللاهوتیات و المتفرد بکیونیته عن عرفان الجبروتیات المتنزه عن کل ما یقع علیه الاسماء و الصفات من اهل الملک و الملکوتیات قد ابدع مثل التجرید و امثله التفرید و حقایق التوحید و مظاهر التحمید و مواقع التمجید في کل ما یبدء و یعید لکل العبید الا یحتحب احد عن ملاحظة بهاء قمص طلعة حضرت جباریته و لایغفل احد عن مشاهدة جمال محضر قدس سلطنته حتي لایسکن احد الا بظهور کافوریة جلال سبوحیته و لایستلذ الا بذکر محامد ملیک قدوسیته و لایستریح الا في تلقاء مدین عز جبروتیته و لایخاف احد من سبحات ما وقعت في الهواء و حالت بینه و بین مشاهدة جمال مالک الاسماء بالتشبث باذیال رداء عفو کبریائیته**

**ص 6**

**و لایحزن لما فات عنه بالسکون في‌ عز حرم القدس في جنبه بالاستعداد لفنائه في ساحة حضوره بالنظر الي بساط ستاریته، فسبحانه ما اعلي شانه الذي قد انقطع الشئون عن ساحه قدسه و ما اعظم ارتفاعا الذي انسد الکل عن الصعود الي هواء انواره و ما اکبر جلاله سلطان لاهوتیته التي فرقت الجوهریات عن الفناء في ساحة جنابه و ما ارفع علو قدوسیته التي انعدمت الکل عن الذکر بالاقتران مع ذکره و ما اقدس تقدیس سازجیة سبوحیته التي منعت الکل عن الصعود الي جو عوالم قدس جبروتیته و ما اجلي ظهور مظهر ظاهر کینونیة کافوریته التي منعت الاشیاء کلها عن ذکر الظهور في قدس ساحة حضوره و ما اخفي نعمائه التي لایحصیها العادون لکثرة افرادها فلمثل ذلک الرب الذي لیس کمثله شيء ینبغي التسبیح و یستحق التمجید و یحل التکبیر و یعترف بالهندسیة البحتة و الافکیة الصرفة کل جوهر نعت مجرد توحید و تحمید فبعد العلم بسبل الانقطاع و علو الارتفاع و انوار الابتهاج و ظهورات الامتناع قد شهد کل بتوحیده بعد ما علم الکل بانه لایوحده غیره و قد اشتاق الکل الي رؤیة قمص جمال طلعة ازلیته**

**ص 7**

**بعد ما عرف الکل بانه لایعرفه غیره و طلب الکل من ساحة قدس کبریائیته ما احتاجت الیه افئدتهم بعد علمهم بانه صمد لایخرج منه شیء و لایبرز عنه شيء و لایدخل علیه شيء و لایصعد الیه شيء و لا له دلیل دون ذاته و لا عطاء في کینونیة کافوریته الا ذاتیه سازجیة و قد اعطي الکل حقه بما ابدع الابداع لا من شيء بابداعه البحتة و اختراعه المحدثة و قدره المحدة و قضائه الهندسة و ما جعل الله ورائهم من امثلة‌ الثلثة الاذن و الاجل و الکتاب اسماء تجلیات المقدسة من کافوریات مجردات السازجیات المتلئلئة‌ من مبادي علل الاولیة و اثمار شجرة الغائیة لیستدل کل عند طلوع نور الله و الضیاء الساطع و البهاء اللامع و الرکن الرابع و الرسم القاطع و الطراز الطالع و الاسم الجامع و ما جعل الله فی مظاهر فعله من هندسة ملکه و رایات سلطنته و تجلیات جبروتیته و علامات کبریائیته و دلالات وحدانیته و مقامات سبوحیته و آیات قدوسیه لیتلجلج بذلک کل الکینونیات و الذاتیات و الجوهریات و المجردیات و النفسانیات و الانیات و الشبحیات بتلجلج ما استتر في انفسهم من آیة مظهر فعله هیکل المثلث في اسمه الاعلي و الشکل المربع في ظهور او ادني حتي**

**ص 8**

**قدس کل الذرات ما نسب الي آل الله حامل الصفات عما یتعلق الانشاء بالظهورات و الابداع بالتجلیات و الاختراع بالشئونات و الاحداث بالمکونات و الانجعال بالمستسرات حتی کمل کل في مقام ظهور السبعه بمظاهر السبع و استدرک ما قدر الله له في عوالم الامر بما نزل في سورة الحمد تلک سبع المثاني من الطراز الاول و النور الازل و البهاء الاجل و السر الاوعر و الرمز المنمنم و الرسم الاقدم و الاسم الاعظم لمن جعل الله عدة حروف سؤاله طبق جوابه الا انه ظهر فی اسمه هیکل التربیع قبل طلعة المثلث في شکل الصلیب المحدب ذلک من فضل الله علي الناس اذا شهدوا بما انا اشهد في ذلک البیت الحرام في‌ الشهر الصیام علي مقري‌ في الایام و ان الله هو ربي لا اله الا هو لیس کمثله شيء و هو المتکبر الملیک المقتدر المنتصر الظاهر الباهر القاهر الثابت الظهیر و الجبار الشهید و الخبیر الزکی الفرد الحاکم العادل الحي القیوم الفرد القدوس الذي خضعت له القلوب لهیبته و خشعت له الاصوات لعزته و صعقت له الافئدة لجمال طلعته و شهقت له الهندسة في‌ الاجساد المطهرة لعلو قدرته لم یزل لن یعرفه شيء و لایزال لایوحده شيء اذ ذکر الشيء کون بالمشیة**

**ص 9**

**و ذکر الکون ذوت بالارادة و‌ ذکر الذات حدد بالقدر و شان القدر حقق بالقضاء و بداء القضا یثبت بعد الامضاء في مقام سر الانشاء و یرفع حکمه في نفسه بظهور طور السیناء في الرکن الحمراء فسبحانه و تعالي ما اعظم احسانه و اکبر امتنانه و ابهی اعطائه و اجلي آلائه قد ابدع کل بدع و اخترع کل ما اخترع لا من شيء بالانشاء البحت و الاحداث الصرف من دون ان یخرج من شيء او یتعلق به شيء او یقارن معه شيء او یفارق امره شيء سبحانه ما اعجب صنعه و الطف ابداعه و‌ اعظم سلطانه و اکبر قدرته الذي اقام الوجود و ابدع المفقود بلا من شيء لم یکن له شيء و لا وجود في نفسه کانه اقام کل خلقه بلا من شيء الذي لیس هو عنده شيء کذلک عرفنا الله قدرته في ابداعه و یدلع السنتنا بالاعتراف باختراعه و اثبت کینونیاتنا لتشهد افئدتنا بحدود الامکانیة و سلطان انشائه و اقرار ما ینسب الینا بالهندسة المعدود لملیک احسانه فله الحمد حمدا کافوریا سازجیا ازلیا جوهریا مجردیا قدوسیا سبوحیا متلجلجیا متلئلئیا متلئلئیا متشعشعا متلامعا متساطعا متطرزا بما یستحق به نفسه و یدعو به الي ذاته و اختصه لنفسه و حرمه علي غیره واصطنعه لحضرته و استعظمه لکبریائیته و استقدمه لسبوحیته و استکبره لقدوسیته و استرفعه لجبروتیته**

**ص 10**

**و استعاله لعلو صمدانیته الذي به یخلق کل ما یشاء و یبدع کل شيء بالانشاء و یظهر بیانه لکل الاشیاء و یثبت طوله علي جمیع اهل الارض و السماء و هو اسمه الذي استتره في حجب الغیب و احتجبه عن انظار اهل الریب و طهره عن ذکر الاشارات من کل من اراده في عوالم التجرید او یریده في لجج یم التفرید و قدسه بظهور تقدیسه علي هیاکل التوحید و الظلاظل التمجید و المعادن التمحید ثم له الحمد بذلک الاسم الذي یحبه و یرضاه و یستجیب به عمن دعاه لحضرته بدوام ازلیته ذاته و اقدمیة صفاته کما هو علیه في عز کینونیته و یستحق به في کافوریة سازجیته انه هو یقبل من العباد ما یبدع بالایجاد لیظهر ثمرة الانوجاد من البلاد و اهلها لما جعلهم الله اهل الفواد و حامل الامداد و مجري المداد علي الالواح المشرقة من اهل السداد ثم له الحمد بما هو یحمد به نفسه و یمجد به ذاته من دون حمد خلقه و ثناء عباده اذ ما یحدث به المحدث هو افک لحضرته و کل ما یتکون من الممکن کذب لساحة عزته استغفره لسان الامکان و ذنوب اهل البیان و اتوب الیه انه هو المنان السبحان و اشهد لمحمد و احرف نفسه في کلمة لا اله الا الله بما شهد الله لهم في کینونیة تجلیه في صقع الذات و ذاتیه ظهوراته**

**ص11**

**في ملکوت الاسماء و الصفات اذ نعت الجوهریات من الممکنات لتلک المظاهر المقدسة البیضاء افک و وصف المجردات من الممکنات لتلک التجلیات المتشعشعة الحمراء کذب و لیس لي و لا لاحد حد بان تقول انهم کانوا مظاهر هو لانما یصعد به فواده الي هواء قدس عالم الهاء في لجة الهویة هو ما استدرک فواده و عرفه ذاته و حدده کینونیته و ان ذلک کان شأن مفتقر في ازل الازال و حد المضطر لایزال فان کان ذلک حکم جوهر مجرد رفع من اهل الذوات فکیف حکم ظهورات اهل ملکوت الاسماء و الصفات من اهل الارضین و السموات فو عزتک یا الهی لولا امرتنی بذکرک لنزهتک عن ذکري ایاک و لولا افترضت علي توحیدک لقدستک عن توحیدي ایاک ولکن الان لما تفضلت علي بالامتنان و تکرمت علي بالاحسان و قبلت آثار اهل الامکان بظهورات سبوحیتک یا سبحان و رضیت بشئونات اهل البیان لمظاهر قدوسیتک یا دیان اقبل الیک بکلي و اهرب الیک الي غایة حدي و افر من وجودي بما نسب الي بالنزول علي ساحتک و حسن کلائتک و اشفع الیک بمحمد و آل محمد و آل آل محمد بک الیک و اقسمک بحقک لدیک و حقهم عندک و حقک علیهم ان تصلي علي محمد و آل محمد و شیعة محمد بما انت علیه من الفضل و الاحسان**

**ص11**

**و الجود و الامتنان و ان تجعل لولیک الفرج و تسهل للمنتظر امرک المخرج و تنصره بجنود ما في علمک و تعزه لسلطان عزتک و تظهر کلمته علي الارض و من علیها و حجته علي البلاد و ما ذوت فیها حتي کملت نعمتک علي العباد و تمت نعمائک علي البلاد و تفرغ افئده اهل الفواد مما اکتسبت ایدي الظالمین من اهل الاضداد و تحیي قلوب المیتة من العباد بما تشرق من نوره علي اهل الایجاد قلت و قولک الحق و من اصدق منک قیلا و اشرقت الارض بنور ربها و لا شک ان وعدک کان مفعولا رب انصرنی نصرا عزیزا و افتح لي فتحا مبینا و اجعل لي من عندک سلطانا نصیرا و ارني ما سئلتک و زدني فیه کثیرا انک کنت بنا بصیرا و انک انت ربنا کنت علي کل­شيء قدیرا و بعد قد نزل علي کتابک و شاهدت ما سطرت فیه من آیاتک فاسئل الله ان یخلصک من شئونات العرضیة بمنتهي سعیک و یستقرک علي بساط المحبة بغایة جهدک قد علمت ما ذکرت في‌ ذکر ورقة الطاهرة و ما للناس و الاخذ من تلک الشجرة الجنیة قد زکی­ها ربها لنفسها و ما لاحد ان یقرب بها و لا ان یاخذ من ثمرتها ان احسنت فهي محسنة لنفسها و ان اسائت فهي عاصیة لربها و لیس لاحد حکم علیها ان یشاء الله یغفر لها و ان یشاء یعذبها**

**ص13**

**و ما کان الله لیذر الناس علي ما هم علیه الا لیمیز الخبیث عن الطیب و ما کان الله بغافل عما یعمل العاملون و ان ما سئلت من تفسیر سورة الحمد و لو انی لیس شانی لمن ارید ان اصعده باذن الله الي حظ الفواد و کلمة الایجاد بان اجیبه في ما سئل من سبل الظهورات و الطرق التجلیات لان نقطة العلم هي مودعة في ذاتک و مستجنة في غیبک ان تزکي نفسک بالعلم و العمل لیبلغ الی مبادي العلل و لو کان الناس یسلکون في ظلمات هذه اللیل الالیل ولکن الامر هذا هو الذکر الاعز الاکرم الاجل ولکن الان لما کانت اللیل لیلة القدر و الیوم یومه اجیبک باحسن البیان و اجمل التبیان و جوهر الکیان و مجرد العیان صل و سلم علي حضرة الانسان و العن الشمس و القمر و اتباعهما بحسبان فان الرحمن خلق الانسان نزل القرآن و علم البیان لکل من هو في الامکان و الا کوان لان نسبة فیض الدیان لکان علي حد السواء لکل مراتب الا کوان و انه هو المتجلي بنور برهانه و المتعالي بذکر ارتفاعه بما فصل في حکم المیزان و علم الکل ذکر حق الایجاد في ذکر قوله النجم و الشجر یسجدان اذا تلاحظ فیها حقیقة معني الرضوان و ان علي تفسیر شجرة البیان بذکر النیران لانهما رضیا لعبادة انفسهما و لذا کانا في النیران و ان في مقام الباطن الذي هو الضد في‌ الظاهر لان**

**ص14**

**کل ما کان في العلیین کان له ظل في السجین و انهما في‌ مقام العلیین اشتقا من اسمهما في مقام الظاهر التبیان البواطن و الظواهر و ان عدة اسمهما لتشیر في آیة القرآن فباي شيء من آلاء ربکما تکذبان و فسر الامام ببیانه لا من شيء من آلائک رب اکذب و صرح علیه السلام بان امر بمحمد امر بعلي في عالم الشهاده و هي طبق عالم البدایة لان في اسماء الحجج یظهر في مقام الجمع اسم علي و محمد مرتین، مرة في السلسلة الغیب و مرة في السلسلة الشهادة و مرة محمد و علي و ان هذه الثلاثه و ظهور اسماء الثلثه في الرقوم الکونیة و الحروف الابداعیه و الهندسة الانشائیه و الامثلثه الاختراعیه و لقد جمع کل ذلک حروف الوتر لابیها بسط اسم من اسماء الله عز ذکره الذي کان عدة زوایا مثلثه طبق رقوم هندسة کذلک یعلم اولوا الالباب بان ما هنالک لایعلم الا بما هیهنا و انت یا ایها السائل الحاکي ‌ذلک الاسمین فسر امر‌ بنبي ‌امر بوصي و لا باسم نفسک و لا حکم ربک انت تکذب و کفاک هذا انت تادب فاعرف سر اسم الرب و حرف البر فان الحمد هو سبع منه و الان استعد بما تغرد اطیار سماء اللاهوت علي ورقات شجرة‌ الاولي في الفردوس و بما تغني حمامة فلک العماء**

**ص15**

**علی شجرة الطوبی تحت ظلال انوار حضرة القدوس و تغنی دیک عرش الملک علی اغصان شجرة سدرة المنتهی تحت ظلال المکفهرات الافریدوس و بما یتلون طاوس صبح الازل فی ارض الیاقوت تلقاء سمندر فی کرة نار الجبروت بما یدلع السنه القاموس فان اریاح صبح الازل تشرق من ناحیه الجبال و تدعو الی لجه الجلال و تشیر الی حضرة الجواد ذو الافضال و تنطق بحسن جمال حضرة ذو الکمال بما قدر فی مبادی العلل الی غایة حدود المآل فاشهد بان نقطة الوجود من الغیب و الشهود هی لما نزلت من عوالم الامر الی مقام الحروف ظهرت هیکل النقطة بمثل ما انت تراه و هی سر البیان فی القران و مستسر التبیان فی الامکان و سر المحجب بالسر فی الاکوان و السر المغیب بالسر فی الاعیان و لذا قال کافور حضرة السبحان و سازج سلطان الدیان و جوهر ملیک البرهان و مجرد حضرة المنان بان کل القرآن هو فی الحمد لانه حامل تجلیات السبعه فی لجة المجد و اسم الفرد و ظهور العبد و غیب الحمد و ان تمام الحمد فی البسملة لانها ذات ارکان من عرش الازلیته رکن منها مطلق بما غیب بین الالف و السین الذی یطلق فی عرفنا بالالف الغیبیة الآیه اللائحه من رکن المخزون و الرمز مصون و الرسم المکنون و الاسم المسنون و انه غیب لظهور الله الرحمن الرحیم و استتر لعلو اسم الله العلی العظیم و احتجب لبروز اسم الله العزیز الحکیم و انه رکن من ارکان النقطه و جزء من اجزاء الکلمة و سر اسماء الثلثة و غیب هیاکل الظاهرة لا یدخل فی العدد مع انه اول العدد و لایشیر الیه بالمدد مع انه تمام المدد من حضرة الابد الصمد الواحد الاحد ان قلت انه جوهر کافور حددته بحدودکینونیتک و ان قلت انه سازج ظهور نعته بهندسة نفسانیتک و ان قلت انه نور النور مثلته بامثلة انیتک لان لو نزل علیه حکم الثبوت او یرفع الیه آیات النعوت او یدل علیه هندسة الموجود او یرفع الی هواء قدسه اعلی طیر الوجود لیبطل حکم التقدیس عن حضرة الظهور و کلمة التحمید لمحمد شجرة النور و آیات التمجید الحروف الثالث بعد العشر احرف ذکر الاکبر و السر المستسر و الرمز المستنصر لان الله اصطنعه لنفسه و استخلصه لحبیبه و اصطفاه لاوصیاء حبیبه و ارتضاه لشیعه ولیه لان به دارت الکاف حول نفسها و الدوائر حول مرکزها و الاقطاب حول وتدها و ما فی الاکوار و الادوار حول ظهوراتها بما تجلی الله لها بها و بها امتنع منها و الیها حاکمها و لدیها ظهورها و علیها بطونها و فیها سرها و منها علانیتها و الیها عینها قد انقطعت الاشارات**

**ص17**

**عن ساحة قدسها و اضمحلت الآیات عند طلوع نورها و انقادت الصفات لجمال طلعتها و تیممت الکینونیات بظهور ذکرها فما اعلي ذکره ذکره في فوادک و ما اقوي سلطانه سلطانه في جوهرک و ما اجلي نوره نوره في کافوریتک و ما اخفي حقه حقه في غیبتک و حضرتک او لم یکفک ربک او لم ینهک ربک او لم یامرک ربک او لم یخوفک ربک فان الاسماء لایصعد الي ساحة قدس حضرة الجبار و ان ظهورات الانشاء لایتصل بمقام قدس ملیک القهار و ان ما یتکون في الکینونیات لایصعد الي جو عالم سلطان المختار و ان قلوب المتکسرة من اولي اللانهایات لایرد عرفان حضرت الغفار ذلک ذکر من ذکره في الاذکار و نور من نوره فی الانوار و سر من سره في الاسرار و آیة من تجلیه في کینونیات الابرار و الا ما انا و ذکر الاغیار و حکم الاخیار للمستبصرین من اولي الابصار و المستنظرین من اولي‌ الانظار و کفاک ذا ذکر لمن عقبي الدار و رکن منها بما ظهر في طلعة الهویة و جلال الصمدانیة و جمال الکبریائیة و بهاء الازلیة و انها ذات مظاهر مجردة رکن منها عن حرف الاول من اسمه کلمة الله و ان الف الغیب لما ظهر کان اول نزوله في مقام ظهور الذات بالذات للذات في الذات و ان الله هو اجل من ان یوصف غیره او یوحده سواه**

**ص19**

**و لما خلق الخلق لعرفانه و اعطي الممکن بیانه و استرفع عن الکل بارتفاعه و استقطع عن لکل بابداعه فرض لمن عرف حد نفسه و یخاف عدل ربه و یخشي من طول بارئه بان یوحد جاعله بظهورات مراتب اسمه في مقام الذات بانه لا اله الا هو لایشابهه شيء و لایعاد له شيء و لایقارنه شيء و لایساوبه شيء و لایقع علیه اسم شيء و لا یرفع الیه عرفان شيء و لایدل علیه کینونیة شيء اذ الدلیل دلیل لمن لایدل بذاته لذاته و ان النعوت نعت لمن لایغني عن کل شيء في عز کینونیته و ان الاسماء سمة من لایکون له ذاته اکبر عن اسمه و ان الصفات ادلاء لمن لایکون دلیل توحیده دون ازلیته فاذا وحدت ربک في مقام الذات بنفي الاسماء و الصفات و الورود علیه بمحو الآیات و صحو العلامات و نسیان الموجودات فقد ادرکت کینونیتک ما احتملت من فیض ربها هنالک یشرق ارض الکافور بنور ربها و بحر المسجور بذکر بارئها و شجرة الطور بثناء مجلیها و اوراق الظهور بشئون مبدعها فما اعلي علوا لمن استقام علي ذلک البساط و دخل باذن الله في ذلک الفسطاط و نسي حکم ما ذوت بالانماط و محي کل ذکر تعدل میزان الاقساط بان النقطة لما ظهر ظهر الغیب الذي هو لالف في بسم و ان الباء اشارة**

**ص19**

**بربوبیته علي کل­شيء و ان السین اشارة بسکینة المودعة في کینونیته العبودیة من جلال ربوبیته و ان المیم اشارة بمجد الله الذي تجلي له به و جعل مجد نفسه في ذلک الهیکل المقدس و الطلعة المنورة و ان الاسم الاعظم هو الذي غیب بین الباء و السین في عالم الغیب و ظهر بین النقتطین وسط الجزئین و ان عدة البسم هي هکذا (102) و انه ذات ارکان الثلائة لظهور اجزاء الثلثة من الکلمة الاولیة التي هي النقطة و ظهر حرف العبد و رکن المخزون بظهور النقطة بین شکلین الهندسیین و ان ذلک اشارة النقطة فیه و لذا قال الامام علیه السلام ان اسم الاعظم في بسم الله طبق الحدیث اقرب من سواد العین الي بیاضه و ان ذلک الاسم هو اسم النقطة و دال علیها و حاکي عنها و ناطق بثنائها و مدل علي‌ حضرتها و انها اذا قطع عنه صور الحدودیة یظهر هندسة الرقومیة اربع الفات اشارة باجزاء الاربعة من الکلمة التامة و کذلک ظهرت ظهور الاسم في کلمة الله و انه ذات ارکان ثلثة مثل الاسم في ظهوره و ذات اجزاء الاربعه في بطونه لان الامر کرر مرتین و ان عدة ذالک الاسم هو في الهندسة الرقوم و الذکر المعلوم هي طبق هندسة الوتر في مقام الحدود و ظهور المفقود و هو هکذاء (66) و ان الواو الذي هو اول اسم الواحد اول الاعداد و آخر الامداد و سر الایجاد و ثمرة الانو‌جاد ظهر بعد اقترانه بر وجه الذي هو الهاء عدة‌ کلمة الله لان ضرب عدة هو في حرف الواو الذي هو حدود الستة في مقام هندسة الکونیة ظهر عدة کلمة الله بلا زیادة و نقصان و لاتغییر و لا انحراف و ان الالف اشارة بظهور رکن آل الله في قوس الصعود و ظهور الهویة البحتة في قوس النزول ثم اللام اشارة برکن آل الله ثم مکرر اللام اشارة برسول الله ثم الهاء اشارة بقوله عز ذکره انا انزلناه في لیلة القدر لانه دال علي علو جلال الهویة في صقع کافوریة الازلیة و رتبة سازجیة الهویة تلک کلمة دلت علي الاسم و الاسم کلمة‌ دلت علي النقطة و النقطة کلمة دلت بالله علي نفسها و ان تلک الکلمات الثلاثة یحویها هندسة‌ عدة الوتر الذي هو مطابق بهندسة کلمة الثالثه من هذه الکلمات الثلاثة و ان علي العباد فرض بعد توحید الذات بتوحید الافعال و العبادة و ان توحید الصفات هی شان من توحید الافعال لانه هو رکن مکرر اللام في اسم الله و ان بالحقیقه التوحید هو توحید الذات لا دونه لان من یوحد الله بتوحید ذاته یوحده بان لا خالق دونه و لا معبود سواه و ان ذکر مراتب الاربعه في مقام التوحید**

**21**

**هو لاجل مکنسة القلوب و هندسة الاهام و النفوس لان غیرالله لن یذکر معه و لا وجود له عنده و انه هو واحد احد فرد صمد الذي کان عالما و قادرا و خالقا و معبودا و ان ما ذکر في بیان تفرقة الصفات بین صفات الافعال و الذات هو ذکر من اهل السبحات و لیس لله صفة دون ذاته و لا اسم دون کینونیته لان هذه الصفة لو کان نفسه فهي نفسه و ان کانت غیره فهي خلقه و لایذکر عنده و ان کل صفات الذات لمکنسة اهل السبحات بمثل الحیوة کما انه کان حیا بلا وجود شيء فکذلک کان عالما بلا ذکر شيء و قادرا بلا وجود شيء و لیس لذلک کیف لانه دون بالهندسة الابداع و کیف بکیفوفیة الاختراع و عین بذکر الاحداث و مثل بامثلة الانشاء و سبحان الله و تعالي قد ابدع النقطة لها بها بنفسها ثم نزلها الي مقام الاسم ثم من الاسم الي طلعة الهویة الدالة علي‌الالوهیة و لیس للخلق من معرفته نصیب و لا من محبته حظ الا ما ابدع الابداع لا من شی و اخترع الاختراع لا من شبه و احدث الاحداث لا من( افتاده )و انشاء الانشاء لا من عدل کل ذلک بامره الذی استقر في ظله و لایخرج منه الي‌ غیره فاذا عرفت ما عرفتک من ظهورات انوار لجه الاحدیة و سمعت ما سمعتک من تغردات العماء علي اغصان شجرة الهویة و شهدت بما اشهدتک**

**ص22**

**مما احصي‌ اللوح في مقام کینونیة الابداعیة و تیممت بفوادک بما لاحظناک من انوار نور السبوحیة لتجد الذه‌ شرب ما الخمر في‌ کاس القدوسیة و طعم عسل المصفي في کاس الجبرویتة و رایحة المسک من نهر اللبن من ظلال اراضي الملکوتیه و برودة ماء‌ الثلج في نهر ماء غیر الآسن الجاري من تحت جبال اللاهویتة و ان تلک الامثال نضربها لک لتري حکم بیت الظهور في بیت المعمور و شجرة الکافور في ماء الطهور و علي ذلک بین مسجد الحرام و الاشهر الحرام و الاذکار الاربعة بین الرکن و المقام و التجلیات المتشعشعة في مقام توحید رب الحل و الحرام و منها یاخذ اهل الحقیقة قواعد الکلیه و بها یتصرف في ملکوت الاسماء و الحروف من قوة الربوبیة الآیة البسیط الازلیة و التجلي البحت السازجیة انظر بما آتیناک الان من قواعد السبوحیة فانها بها یجتمع بین المتضادت من السلسلة الکونیة و تفرق بین المتجانسات من هندسة الشرعیة و ان بذلک یبسط ایدي‌ اولي الحقیقة بالاستنباط لسایر الحروف عند ترتیب الحدیه و ان المیزان هو النقطة و انها اذا تطلق في مقام الذات تعبر في عرفنا بالذات و الصفات و الافعال و العبادة و ان في رکن الاول یطلق الکینونیة ثم في مقام الثاني رکن الذاتیة ثم في رتبة الثالث**

**ص23**

**نعت النفسانیة في ظهور الرابع وصف الانیته و ان المتعلق بالاول ذکر الکافور و بالثاني سازج الظهور و بالثالث جوهر الظهور و في الرابع مجرد النور تلک نعوت مثلثة للطلعة الازلیة مقدسة عن حدود الامکانیة و المتنزه من امثلة الکونیة و المتعالیة من نعوت الملکیة ثم بعد تلک المراتب الکلیة في ذکر ا سم العلي صورة الانزعیة التي یصرح باللاهویتة في‌ هیکل العبودیة و یعترف بکل معاصي الامکانیة في حرف من حروفاته الحدیة بان لاول فیض المطللق جهات اربعة الاول رتبة القضاء و متعلقه هو ذکر الانشاء و عالمه هو اللاهوت و اسمه في قوس الصعود هو رکن المقصود و کلمة هي ذکر التسبیح في افق الدیجور و الثاني ‌هو الاذن و ان المتعلق به هو الابداع و عالمه الجبروت و اسمه تبارک عدة حروف لا اله الا الله و کلمته هي التهلیل في سماء النور ثم الثالث الاجل و المتعلق به هو الاختراع و ان عالمه الملک و اسمه تعالي في کلمة رسول الله و کلمته التمحید ثم الرابع الکتاب و ان المتعلق به هو الاحداث و ان عالمه الملکوت و اسمه هو الله مقام التوحید و کلمته هي التکبیر تلک ظهورات الکلیة و تجلیات قدوسیة و شئونات سبوحیة و دلالات جبروتیة و مقامات ملکوتیة و**

**ص24**

**علامات لاهویته التي بما اخذت القواعد من حروف الهجائیة و ضربت الامثلثة في‌ الارقام الهندسیة و ذوتت المتطرزات بالآثار البدیعة و کونت الحروف بالتراکیب المتطرزة الجوهریة فاعلم انا نطلق کل اسماء اللطیفة في مبادي العلیة و اذا نذکر الانشاء نرید المشیة ثم بالابداع نرید الارادة ثم بالاختراع نرید القدر ثم بالاحداث نرید القضاء و لکل واحد من تلک الاربعة نذکر في رکنه الاولي کلمة الانشاء في رکنه الثاني کلمة الابداع ثم في رکنه الثالث کلمة الاختراع ثم في رکنه الرابع کلمة الاحداث و انه حدث بدیع لانه اول اسم ظهر من السبع و ظهر السبع منه و هو اول اسم قد اختاره الله لنفسه و هو اسمه العلي فاول ما اشتق منه هو البدیع لانه هو الاسم العلي و حروف السبع و لذا فتح اول اشارات من قبل بدایت الاسم الرفیع و الرمز المنیع لمن اراد ان یتذکر او یطلع باسمه البدیع ثم لکل واحد من تلک الار کان تطلق تلک الامثال المشیرة بما لانهایة لها بها منها الیها و لیس لتعابیرنا من انقطاع و لا لتراکیبنا من امتناع و لا لکلماتنا من زوال و لا لآثارنا من اضمحلال مثلا اذا نطلق رتبة الکافوریة التي ذکرناها لک**

**ص25**

**بانها نعت رکن الاول في رتبة الانیة مقام الرکن الرابع ما قصدنا من کلمة الکافوریة فی رتبة کینوینة هذه الانیة الا رکنها الاولي‌ و کذلک انت تعرف کل الامثال في‌ اشاراتنا بمثل ما عرفناک في تلک القاعدة الکلیة التي بمعرفتها ترفع التعارض في سلسلة الطولیة و نجمع الاختلافات في هندسة العرضیه من سلسلتها کذلک ضربنا لک الامثال و نزلنا علیک آیات الجلال بظهورات یوم المآل لتعرج من حضیض اوج الآمال الي ذروة قدس الجمال فاذا عرفت ما اشهدتک علي ظهور الامثال فوق ذلک الجبل اقوي الجبال في ظهور تجلیات رکن الجلال بظهورات الجمال بان الرحمن في کلمة بسم الله رکن الثالث اذا تجعل اول الکلمة کلمة باسم و حرف الرابع اذا تجعل البدء نفس النقطة و ان علي الاول هو ظهور الرحمانیة علي‌ العرش و استواء جود الکبریائیة الي الخلق و قد جعل الله حامل ذلک الاسم اول ذکره المطلق في عالم الذي لایطلق و هو ظهور کلمة محمد رسول الله و ان عدته هي بالهندسة الرقومیه و الحساب المعروف عند اهل زیج الهندیة هي هکذا (328) و ان علي صورة هندسة حین الجمع یظهر ثلثة عشر و احد حرف اول العدد لان هذا الاسم قد کور بغیبته و شهادته حول نفسه و لذا**

**ص26**

**ظهر آیه المشیة و ظهوراتها في عالم الغیب و الشهادة بعدة المرقومه و ان الواحد المحتجب هو کینونیة مشیة التي احتجب بظهوراتها في نفسها و لذا کان عدة حروف الاسم ستة احرف الالف اشارة بانه اول ذکر الاول لله الاحد و ان الام اشارة بلطف الله الخفي في حقه الذي دال علي لطف حضرة الصمد و ان الرا اشارة‌ بربوبیة الله المتجلیة له به في‌ رتبته الدالة علي ربوبیة الواحد الفرد الابد و ان الحاء‌ اشارة بحمده الذي اختصه لنفسه و جعل حبیبه مظهره الذي هو الدال علي منتهي‌ حمده و هو الخالص لله وحده حین یقول العبد الحمد لله کما هو اهله انه هو المتکبر المتعال و ان المیم اشارة بملکه الذي‌ جعل حبیبه ملیکه و ان الملک اصغر عن اسم محمد بحرفین لخضوعه للنبي و الولي و لذا رفعه الله بنسبته الیه بان الملک لله سبحانه و تعالي‌ یملّک من یشاء ملکه و یعطي من یشاء سلطانه اذ انه مالک الملک و ملیک الخلق یعطي الملک من یشاء و یمنع الملک عمن یشاء و ینصر من یشاء و یعز من یشاء و یهب کلما یشاء لمن یشاء بما یشاء لا راد لامره و لا علة‌ لجوده الا فضله وقف الکل في‌ هذه اللیله ببابه و لاذ المنقطعون بجنابه فیا نعم المحبوب ملیک**

**ص27**

**الوجود و المفقود و یا نعم المقصود و سلطان الوجود و من هو في فعله محمود لولا الواجب عن سؤالی حضرته لاخترت الصمت في محضر هیبته ولکن لما فرض علي‌ الدعاء و احذر المستکبر بحدود الانشاء اناجیه بقلب خاضع و بدن خاشع و فواد متذلل و کبد متبدل فهل لي من راحم غیرک یا الهی و هل من ناصر لي سواک یا مولایي‌ و هل لي من جابر یا محبوبي‌ دونک و هل من ستار یا ملیکی سواک و هل لي من مقدر کل الخیر یا سلطاني دونک و هل لي‌ من مخلص یا مقصودي غیرک و هل لي‌ من وهاب یهب لي‌ من دون مسئلتي‌ من دون مسئلتی و استحقاقی علي قدر کرمه دون حد مسکنتي یا معبودي ‌الا انت لا و عزتک لا مهرب الا الیک و لا منجي الا لدیک و لا خلاص الا باذنک و لا استخلاص الا بجودک و لا مفر الا عندک و لا مقر الا لدیک و لا شفیع لي دون سلطان رحمانیتک فارحم اللهم من لا راحم له غیرک و انصر اللهم من لا ناصر له دونک و افتح اللهم لمن لا فاتح له غیرک و اقبض اللهم لمن لا قابض له سواک و هب اللهم من لا وهاب له الا انت و تب علي یا محبوبي فان لیس لي توبة عندک لان کلمة التوبة خطیئة اکتسبت من خطیئة و ان کینونتي**

**ص28**

**ذنب محض لایعادله في علمک ذنب و لا في کتابک خطاء فهب لي اللهم کبایر جرمی فان کفي صفر من توبتي و اغفر اللهم عظیم جریراتی فان لا استغفار لی عندک و هب لی یا الهی في هذه اللیلة المبارکة التي تنزل الروح و الملائکة فیها باذنک علي ولیک القائم المنتظر و اعترافاتهم بحدود تسبیحاتهم و اقراراتهم بهتدستهم في تحمیدهم ایاک ما ینبغي بسلطان کبریائیتک و جلالة جبروتیک و یستحقق بعلو ازلیتک و انت اهل في ملک صمدانیتک فاني لا حد لي بان اسئلک و لا شان لي بان اطلب منک و کیف لاواني قد وجدت کینونیتي بأثار ابداعک و تحققت ذاتیتی بانوار اختراعک فکیف من وجد بحد الانشاء و حدود الاحداث یلبق بان یسئل من مثلک الذي لایقترن بجعل شيء و لا یصعد الیک ذکر شيء فسبحانک یا الهي کما ابتدئت خلقي لا من شيء و امنن علي بکل مواهبک لا من شيء اذ جودک یتجود بالافضال لا من سؤال احد و ان فضلک یتفضل بالافضال لا من الحاح عبد فو عزتک لا خوف لي لانک ملیکي و اني و لو لم اقم بحقي عندک ولکن انت تضع بي ما تستحق به و اني و لو کنت**

**ص29**

**مفرطا في حقي ولکنک کنت قاسطا في حقي فاصنع اللهم بالفضل و افعل اللهم بي بالجود فاني‌ انا الذي ما استحییتک في الخلاء و لم اراقبک في الملاء و ما عبدتک علي‌ حد مسکنتي و ما عرفتک علي حدود ضري و مسکنتي فآه آه انک مع سلطان کبریائیتک و عزة فردانیتک و قدرة صمدانیتک و عظمة‌ ازلیتک قد تلطفت لي علي حق لطفک و تکرمت علي علي حق کرمت و تفضلت علي حق فضلک و ترحمت علي بمنتهي رحمتک فلمثلک المولي ینبغي التسبیح و لمثلي العبد یلیق الضجیج و لمثلک المولي ینبغي التقدیس و لمثلي یستحق العویل و لمثلک یا محبوب کما انت انت و لمثلي یا سلطان کما انا انا ان اقول انت انت لم تزل لا یفرغ من ذکرک و ان اقول انا انا لاتزال لم تستقر کینونیتي‌ لاجل حکم بدائک فاکتب اللهم لي و لمن تحب کما انت تحب و ترضي انک انت الله رب الآخرة و الاولي سبحانک اني کنت ذاکرک او سائلک او فانیک لانک اجل و اعظم و اعلي من ان یلیق لساحه قدسک اعلي جوهر نعت العباد و مجرد وصف من اهل الایجاد لا اله الا انت سبحانک اني‌کنت من العارفین و ان ما ذکرتک به هو ذکر ان تنظر الي اسم الرحمن في مقام رکن الثالث و ان اردت رکن الرابع**

**ص30**

**فهو آخر مراتب النقطة من الظهور و کلمة التکبیر في تلک الظلمات الصماء الدیجور و ان برحمة الظاهرة من حضرة المشکور یاخذ نصیبه اهل السرور یبلغ الي مقاماتهم بما اکتسبت ایدیهم اهل الغرور و الیه الاشارة قول الحسن العسکري علیه السلام بان الله خلق الرحمة ماة جزء فجزء منها رحمة من رحمة في الدنیا و اذا کان یوم القیمة یرحمه الله بتسعه و ستعین جزء مع اصل الدین هو الواحد علي کل الخلق و هو حرف القاف هو جبل محیط علي اهل الدنیا و ان من ورائه الذي هو القلب هو اهل الفواد و مظاهر الایجاد و تجلیات الامداد و اثمار شجرة الانوجاد و هو قاف قلب الشیعه الذي لا یسع امر الله ارضه و لاسمائه الا قلب عبده المومن و انه بعینه حرف الالف لان المائة في الارقام الهندسیة هو صورته صورة اول العدد و لاتقدمه الا النقطة و لذا ظهرت في اسمها کذلک یستشهد اولي الالباب باقترانات تلک الاسباب بان ما هنالک في ظهور رب الارباب لایعرف الا بما هیهنا في ظهور یوم المعاد ذلک ذکري لمن تذکر به و خاف مقام ربه و نهي نفسه عن حدوده و ان ذلک فضل من الله لمن استدرکه و ان الیه یرجع الامر و الخلق کله و بیده الخیر کله**

**ص31**

**یعطي من یشاء کما یشاء اذا ورد في ظل جبل القاف لان في ذلک المقام یظهر اسم القضاء و لا بداء له لامر الله و تمنع عمن تشاء من اصحابه اسماء الثلثه و الیه الاشاره قول مالک الولایه صلوا اصحاب الثلثه و ان الي الله المستعان فی المبدا و المعاد و انما الرحیم مظهر الکلمة الخامسة ان یجعل النقطة الاولي و اسم کلمة الرابعة ان یجعل البدء کلمة الاسم و علي‌ الاول النقطة مقام اول الفیض و الاسم مقام الالف الغیبیه و الظهور الالوهیة هو رتبة الف اللینیة و في ذکر الرحمانیة ظهور الف الغیر المعطوفة و فی اسم الخامس هو ظهور الف المبسوطة و لقد جمع تلک مراتب الخمسة لفظ الهاء و کلمته فاعرف ان کنت ذا علم فانا انزلناه في‌ لیلة القدر و الا فاسئل الله من فضله فانه لهو الجواد الواسع و ان علي میزان الذي کان اول الرکن کلمة الاسم انما الرحیم هو حرف رکن الرابع و انه لهو الذکر الحکیم و الاسم الاعظیم و السر القدیم و الرمز المنمنم الذي کان قبل کل حین و بعد حین و سیظهر ذکره مع الحین باذن الله المقدر في حکیم مستتر ان ذلک هو النقاب في الحجب و سر الکتاب في الصحف جعلني الله و ایاک من الواردین علیه و المستقرین لدیه و الشاربین من کاس فیضه و المستانسین بحضرة انسه و الراقدین**

**ص32**

**علي بساط رحمته فان الامر لابد له من مقر بامر ملیک مقدر و سر ظهور القدر و حکم کتاب مستتر و لیس لاحد هنالک المفر و ان الي الله المستقر في‌ المبدء ثم یوم الاکبر فاذا عرفت ما نزل من سحائب الرحمة و شربت قطرات النازلة من لجة المحبته في‌ ذکر مظاهر الربوبیة في رکن الرابع ارض ملک الشیعة و ان الان یوم القدر لاهبت الي‌ الذین اتبعوا حکم الله في المنظر الاکبر تلک التحفة العلیا و الموهبة العظمي لمن یخاف من یوم الآخرة الا تخف اذا اخذت و لاتحزن اذا جیدت فان ذلک اوفر الحظ و کل الخیر اذا عملت بمثل ما انا امرک و کل من اراد ذلک الفیض الاکبر و لعمری ان ذلک لهو الفور الکبیر اذا نزل بک حاجة او اراد احد ان تحشر مع اهل الحقیقه فاصنع علي لوح قرطاس بیض سبعة دوائر التي کانت عرض کل ما بین الخطین بحد سواء بماء الاصفر سواء کان ذهبا او زعفرانا و اجعله علي تسعة عشر قسمة الذي لاینقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذلک الماء المشیر ثم ‌اکتب باحسن خط نسخ في الدائرة الاولي المحیطه تسعة عشر کلمة العلیة من اول الله لا اله الا هو الحي القیوم الي و هو العلي العظیم ثم في الدائرة الثانیة اسماء النوارنیه من احرف البسملة**

**ص33**

**و هی هذه هو البر و هو السلام و هو المتکبر هو الله هو اللطیف یاذالهیبة الدائمة هو اللطیف ثم هو الله ثم هو اللطیف ثم هو الرب ثم هو الحي ثم هو المعبود ثم هو النور ثم هو الله ثم هو اللطیف ثم هو الرحمن ثم هو الحکیم ثم یا ذاالایدي الباسط ثم هو المقصود و زد علي اوایل تلک الاسماء عدة سرها الذي هو هو ثم في الدائرة الثانية شکل اسم الاعظم تسعة عشر عدة‌ ثم في الدائرة الرابعة حروف الکونیة و سنذکر انشاءالله في هیکلها ثم في الخامس حرف البسمله بشکل المعروف ثم في‌ السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر و هي اسم الله الفرد الحي القیوم الحکم عدل قدوس ثم في الدائرة السابعه احرف کل آیة قرآن یشابه معناها لما انت اردت و لقد اخترت لمن اراد ان ینبغي الي ذي العرش سبیلا و هي ان اردت ظهور ما انعم الله علیک فاکتب الحمد لله رب العالمین ثم لخلاص من کل ضیق ایاک نعبد و ایاک نستعین ثم لطلب الهدایة اهدنا الصراط ثم للعزة تعز من تشاء و تذل من تشاء ثم للتقرب الي من تشاء عنت الجوره للحي القیوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن کما احسن الله الیک ثم لشدة سیجعل الله**

**ص34**

**بعد عسر یسرا ثم لاهلاک العدو مع شرط رضاء الله و حکمه و یاتیه الموت من کل مکان ثم لشده بلاء مسته الباساء و الضراء ثم للافتراق بین اهل الظلم و العدوان قال هذا فراق بیني و بینک ثم لعلو المقام فتعالي الله الملک الحق ثم لطلب الرحمة ان الله کان غفورا رحیما ثم لطلب الحکمة ان الله کان عزیزا حکما ثم لرفع الحزن لایحزنهم الفزع الاکبر ثم لبسط الرزق فرحین بما آتیهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنا لک فتحا مبینا ثم لنصرة علي الاعداء و ینصرک الله نصرا عزیزا ثم للغلبة علي الخصماء و ان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم و البلاغ الي مرکز الحلم یعلمکم الکتاب و الحکمة ثم لکل برکات الدنیا و درجات الآخرة صغیرها و کبیرها سرها و علانیتها و طلب الولد و لسوف یعطینک ربک لترضي تلک آیات تسعة عشر طبقا لحروف بسم الله لکل ما اراد العبد ابتغاء لوجه الله و ینبغي لمؤمن ان یقرء کل ذلک في عمره لیلغه الله الي ذروة الدین و الدنیا بفضله انه هو المقتدر المتکبر الجواد الوهاب اذا اردت العمل به ان تبتدء من یوم الحادي‌عشر من کل شهر تجعل دائرة المشیرة بما تحفظها في جیدک و تقرء بعد کل صلوت المفروضة اسماء الستة بقولک بسم الله ص35**

**الرحمن الرحیم فرد حي قیوم حکم عدل قدوس ثم آیة التي کتبتها في الدائرة السابعة ما یناسب مرادک ا ن اردت ظهور النعمه مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمین تسعة عشر مرة لایزید و لاینقض ثم اذا فرغت قل رب صل علي محمد و آل محمد و شیعة‌ محمد ثم ابسط کفیک و تنظر الي وسط السماء اي سماء الفضل و تقول بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اني اسئلک بفاء الفردانیة و راء الربوبیة و دال دوام الدیمومیة و حاء الحیات السرمدیة و یاء ینابیع الحکمة و قاف القدرة و یا الیقین و واو الوجود و میم الملک و حاء الحکم و کاف الکبریاء و میم الملکوت و عین العنایة و دال الدلالة و لام اللطف و قاف القیوم و دال الدیان و واو الولایة و سین السکینة ان تصلي علي محمد و آل محمد و شیعة محمد ان تقضي حاجتي ثم قل اقسمت علیکم ایها الارواح الروحانیة النوارنیة خدام هذه الحروف و الآیات العظام و الاسماء المشرقات الکرام الا ما اجبتم دعوتي و برزتم قسمتي و امتثلتم في قضاء حاجتي ثم اذکر حاجتک و قل بحق نور الله العظیم الاعظم و کبریائه و عظمته علیکم اذ لایصف الواصفون کنهه فبحقه علیکم و بحرمته و قدرته لدیکم بارک الله فیکم و علیکم و قالوا سمعنا و اطعنا**

**ص36**

**غفرانک ربنا و الیک المصیر حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولي و نعم النصیر و لا حول و لا قوة‌ الا بالله العلي العظیم و صلي الله علي محمد و آله و شیعتهم الطیبین، فما من احد یعمل هذا الا و یبلغ بمراده و یوصل بمقصوده و لایرد عنه دعائه و ان ذلک حکم مقضي و انا به ضامن و ان کل من ملکه فهو خیر له من ان یملک شرق الارض و غربها و ما ذالک علي الله بعزیز و ان الذین یتبعون ذلک النور الساطع حق مني علیهم باعظم حق بان یصنعوا و یعلموا بما امرت به و لایترکوا یوما و لا لیلة فان في ذلک انوار القدس مکنونة و انوار الانس مخزونة و ظهورات حضرة القدوس مکشوفة و آلا ء جنة الفردوس محتومة و نعماء ما خلق الله تحت ظلال مکفهرات الافریدوس مجتمعة و ما لایخطر علي قلب احد من تغردات طاوس الرضوان مصونة و من کل ما اراد العبد و احاط به علم الله من کل خیر بفضله وجوده مقدرة الا ان ذلک فضل الله لم یعدل حرفا منها کل ما اشرق الشمس علیها و ان ذلک لهو الفوز العظیم و حق ان یکتب في وسط دائرة السابعة ذلک الشکل المربع تملاء بطونه بتلک الرقوم المسطرة هکذا 1114 في کل**

**ص37**

**بیت صورة من ذلک مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسیة و ان ذلک سر دوائر السبعة و تمام نور لیلة القدر لان هندسة شکل القدر هی هکذا 303 و انهما اذا اجتمعا یظهر عدة السبع ما سطر هنالک هو ما قدر ههنا تلک ابواب الخیر و ذروة الامر و سنامه و منتهاه لان احرف السبع قد نزل في کلمات الاربع و اذا اقرنته یظهر عدة حرف هو و ان ذلک ذکر ختم النقطة من اول سرها في الحروف البسملة الي آخر نزولها علي مرکزها الذي هي النقطة و لذا قال علي علیه السلام انا النقطة تحت الباء و منها ظهرت الموجودات و الیها یعود کل الممکنات لانها هي الشجرة الاولي و الدرة الاولي و ظهور مشیة الاولي و الکلمة الاولي التي هي عرش النقطة في ظهورها الي حد المثلث اول ظهور الالف قد کشفنا لک الرموز و ایدناک بانوار الظهور و نزلنا في غیاهب الکلمات ماء الکوثر الطهور و اسمعناک ما یغرد بلبل عرش اللاهوت علي اوراق شجرة الکافور لتستحفظ کل من اراد الله و اولیائه انفسهم في تلک الظلمات الدیجور بعنایته حضرة الغفور و یبلغون الي ما تریدون من امر الدنیا و الدین ببرکة تلک الاسماء المشهور من حضرة الشکور کذلک یوف الله بعهده اشکر و اني اشکرکم و لاتکفرون.انتهی**

**خطبه و متن تفسیر بسم الله**

**ص.39 بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**

**الباب الاوّل فی الخطبة(این قسمت در این نسخه درج نشده بود)**

**الحمد للّه الّذی جعل طراز مشیّته جلال ازلیّته الّتی علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضائت و استضائت و دارت و استبانت فهی هی ساجده علی عرشها ناطقه ببهاء منشئها لا اله الاهو.الحمد لله الّذی جعل طراز ارادته جمال صمدانیّته الّتی حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهیئت و استعّدت و اجلّت و استقامت فهی هی طائفة غربیّة و هی هی مشرقة شرقیّة فهی فی متلئلة عرشیّة فهی هی متجلّیّة بدئیة فهی هی منجعلة ختمیّة فهی هی شجرة لاهوتیّة فهی هی حوریّة قدسیّة فهی هی جوهریّة مجدیّة فهی هی یاقوتة فردیّة فهی هی ذاتیّة جبروتیّة فهی هی کینونیّة ملکوتیّة فهی هی نوریّة ابداعیّة الّتی نطقت بثناء نفسه لا اله الا هو.**

**الحمد لله الّذی جعل طراز بحر القدر طراز جبروتیّة الّتی سبحت بعد ما حمدت و کبرت بعد ما علّت ، کوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حرکت بعد ما سکنت ، فصّلت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احکمت ، نزّلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت فی بحرها بعد ما طمیت فی یمّها بقضاء بارئها لا اله الا هو.**

**الحمد لله الذی جعل طراز النّقطة فی تلک الصّحیفه الّتی جلّت و حرکت ، بعد ما سکنت و رفعت و تلألأت ، بعد ما شهقت و تشهّقت فللّه الحمد قد تنزّل فی تمجید اول کتابه اثنی عشر بابا ، بعد ما احکمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فیا طوبی لمن وفی بعهد الله و اطاع امره فیما نزّل فی کتابه و یقول فی کل شأن بثناء نفسه نفسه ان الحمد لله ربّ العالمین.**

**ص40**

**و انی ما اعد رجلا من شیعتی الا و کان فی جیده بمثل ما امرت به لان التارک هو تارک الخیر کله و العامل هو عامل الخیر کله و انه اعز لدی من کبریت الاحمر و النور الاصفر و الرمز المقدر و السر المستسر ولکن لما کان یوم القدر و ظهور قاف القدرة فی مقام الرحمة اظهرت تلک الثمرة القصوی من مبادی الاولی حتی لاینقض من احد شیء من الخیر فی ایام ربه و یشرق الارض بنور ربه، بلغ الی الاعزه من اخوانک و احبتک حتی لایترک صغیر و لا کبیر من ذکر و انثی و یدخل فی تحت تلک الرحمة الجامعة، من سبقت له العنایة من ربه و ما کان لفیض ربک من نفاد و ان ذلک حرز من لدنا لشیعتنا عن کل سوء و شر و البالغ الی کل خیر و برکة فمن اخذه فقد اخذ حظا اوفر و نصیبا اکبر و ان ذلک لهو الفوز الکبیر فاذا اطلعت بما عرفناک فی معنی الباء و ظهور الهاء فی احرف البسمله و ما اعطیناک من الحرز الاکبر لسد ابواب التسعة و العشر من النیران و فتح ابواب الجنان و الدخول علیها من کل باب و لقد (ا)فسر بعض حرف البسملة بمقامات ظهور التوحید الاربعه و ظهورات اجزاء الکلمة لمن اراد ان یتم ارکان وجوده برکن المستتر**

**ص41**

**المخزون و یطرز الوان طلعة احمر المکنون و یطلع باسرار المصون و یبلغ الی حضیض اوج البطون و ها انا ذا افتتح بسم الله العلی و اتوکل علی الله و استعین به و افوض امری الی الله و اقول بسم الله البدیع الذی لا اله الا هو العزیز الحکیم.**

**ص41**

**الباب الثانی فی تفسیر الباء باربع مقاماتها**

**بسم الله بدیع الّذي لا اله الا هو العزیز الحکیم**

**المقام الاوّل انّ الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیها الرّموز عنها في کلمات آل الله بالاسرار السّرّ و السّرّ السّرّ و السّرّ المستسرّ و السّر المقنّع بالسّرّ و یعبّر عن الاوّل بالنّقطة و النّقطة قطب کتاب الله في التّکوین و التّدوین و علیها تدور رحي الموجودات في کل العوالم بما لانهایة الی ما لانهایة. کما في علم الله سبحانه و انّ الله سبحانه تجلّي لهذا النّقطة بهذه النّقطة و القی في هویّتها مثاله، اي مثال تجلّیه. فاظهر عنها افعاله و التّجلّي ‌احداثه لا من شيء. فسبحان الذّات کان احدا صمدا لم یلد و لم یولد و کنهه تفریق بینه و بین خلقه. فلمّا اراد خلق الممکنات فارادته ابداعه لا من شيء و ابدع الابداع بالاختراع و لا کیف لذلک. لانّ الکیف قد کان معلول ارادته و لایجری علیها و لا ربط بینه و بین خلقه. و هو لم یزل حقّ و لا خلق فابدع الخلق بالخلق. و هو لم یزل علي حال واحد لایساوق شیئا و لایقارن سبحانه و تعالي عمّا یقول الظّالمون الملحدون في اسمائه علوا کبیرا. و قد عبر اهل البیان لهذا النّقطة عند التّبیان بالشّجرة**

**ص42**

**المبارکة و بالنّار من تلک الشّجرة و بالدّرة‌ البیضا و بالذّکر الاوّل و بالجلال و بالشّمس الازل و بالحقیقة المحمّدیه و کلّ العلامات و الدّلالات مدلّة علي‌ هذه النّقطة بدلالة الشّبحیّه و علیها تدور رحي الموجودات ما في لجّة الامکان و الاکوان في سرّ الابداع و ثمرة الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم اللّاهوت : « کنت کنزا مخفیّا فاحبت ان اعرف فخلفت الخلق لکي‌ اعرف » و لها حرکتان في عالم التّعلق حرکة اصلیّة ذاتیّة حول نفسها حاکیّة عن مبدئها مدلّا علي وحدتها و بساطتها ظاهرها عین باطنها و باطنها عین ظاهرها. الاوّل بلا تعبیر و الآخر بلا تعریف اولیّتها عین آخریتها و آخریتها عین اولیّتها. هویّته البحتة الظّاهرة في الامکان مظهر غناء الله المطلقة و قدرته النّافذة و الرّبوبیّته الاوّلیّة الّتي لا ذکر للمربوب لدي عزّه. و هذه هی جهة اعلي المشیّة ؛ السّبیل الیها مقطوع و الطّریق الیها ممنوع. و حرکة فرعیّه لتشیئي الموجودات و انوجاد الممکنات و هذه مقام تعیّن رسول الله. و في هذا المقام هو الفقیر البحت البات لا یوجد في الامکان فقیر بمثله قال : الفقر فخري و به افتخر. و فی تلک المقام یستمدّ المدد من الرّحمنٰ و هو الله ممّده لا من شيء کبدء وجوده و هو**

**ص43**

**الشارب من کأس الفیض قبل کلّ شيء و ما سواء فقیر ببابه ، لائذ بجنابه ، محتاج في کلّ الشؤونات الیه ، حاکیا عن ظهور قدرته و جلالته. و لهذه الحرکة تعلّقات سبعة لایمکن نقصها و لا ازید منها ؛ لان الشّيء له جهات جهة مادّة و جهة الصّورة و جهة التّرکیب و هذه الثّلاثه لمّا تنزّلت قد صارت سبعة ، فقال الرّضا : انّ المشیّة و الارادة و الابداع اسمائها ثلثة و معناها واحد. قال الصادق : لایکون شيء في الارض و لا في السماء الّا بهذه الخصال السّبعة بمشیّة و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب. و هذه السّبعه قد کانت متمّمات للفعل و الانفعال في انفسها و ابي الله ان یجري الاشیاء الّا باسبابها و لو کان قادرا. و قد اشار الرّحمن الي تلک السّبعة بسبعة ابحر و هذه کلمات الله لایمکن ان توجد في سماء المقبولات و الارض القابلیّات الّا بهذه السبعة و لایجاوزهنّ برّ و لا فاجر.قال الامام : فمن زعم اّنه یقدّر علي نقص واحدة منها فقد کفر. و هذه السّبعة اسماء الحجج : محمّد و عليّ و الفاطمة و الحسن و الحسین و جعفر و موسي سلام الله علیهم. و اذا کرّرت في عالم الغیب و الشّهادة صارت اربعة عشر و هم آل الله(ع) و الاصل محمّد(ص) و هو معني اربعة عشر ؛ قال الامام: اولّنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا**

**ص44**

**محمّد و کلّنا محّمد. و لایوجد شيء الّا بهم و لایساویهم احد. و کلّ جلیل لدی جلالهم صغیر و کلّ شریف في جنب شرفهم حقیر. فسبحان ذکرهم من الاقتران بالاذکار فهم المتفرّدون عن التّشابه و التّشاکل من ابناء الجنس. و محمّد (ص) یدور حول نفسه و هم یدورون حوله بما تجلّي لهم بهم و هو صاحب الاحدیّة الازلیّة الممکنة في حقّ الامکان. یومه الاحد و کوکبه الشّمس و لونه البیاض و عدد اسمه العظیم اثني و تسعین ؛ احد عشر منه اشارة بالهویّة الظاهرة فیه و ثمانین منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي، و واحد منه اشارة الي علي(ع) لانّه نفسه لا یفارقه حتّي في اسمه سبحان الله بارئه عمّا یصفون.**

**المقام الثّاني اي سرّ السّرّ قد نعبّر عنه بالشّجرة الّتي تخرج من طور سیناء تنبت الدّهن و صبغ للآکلین و بالدّورة الصّفرا و بالارادة الّتي هي العزیمته علي ما یشاء و بالمحو الموهوم و صحو المعلوم و بالنّفس الرّحماني و بلامر الالهي و بالولایة المطلقة الکلیّة العلویّه العالیّة. و هذا مقا م الالف الغیبي المستور في الحجب البحته و العماء الصّرفه الّتی لایطلع علي کنه معرفتها دون الله سبحانه و هو الاسم المستقرّ في ظلّه. فلا یخرج عنه الي غیره**

**ص45**

**و الظلّ المستقرّ فیه عبودیّته لمحمّد(ص) حیث صرح بذلک بقوله : انا عبد من عبید محمّد و هو المرآت الحاکیّة الدّالة علي محمّد الّذي هو الدّال علي الله بدلالة الاستدلال لا الکشف. و هو الضوء من الضوء الاوّل کما اشار الیه سبحانه بقوله : و سراجا منیرا و هو الالف المتحقّق بالنّقطة تحقّق وجود و به تحقّقت النّقطة تحقّق ظهور. و هو اوّل اسم اختار الله لنفسه العز یز علی ما قال الرضا(ع) : اوّل ما اختار الله لنفسه العليّ العظیم. و معني العلي العظیم علي ما ورد في الحدیث الله و معني الله هو کما قال الله تعالي : قل هو الله احد. و قد اشار خفیّا لاهل الافئده و هو قوله تعالي : و هو العليّ الکبیر. و في مقام آخر و انّ هذا صراط علي مستقیما. و جعل الله سبحانه اسمه في مقام التّشریع مطابقا لاسمه فی مقام التّکوین مع المتمّمات فی مقام التّشریع. و هو انّ عدد اسم عليّ مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهویّة المتجلّیّة فیه بواسطه محمّد الّذي عدّده اثنان و تسعون و ثمانیه منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمّد ثمانین سنة دهریّة و في الرقوم بالهندسة الایجادیّة ثلثة الفات ؛ الالف الاول اشارة الي الهویّته و الالف الثاني اشارة الي محمّد لانّه یحکي من الالف الاوليٰ بکلّ الحکایة الّا انّ الالف الثّاني عبده و خلقه و الالف الثّالث حکایة عن نفسه**

**ص46**

**الشّریف بانّه حاکی عن الالف الاوّل بواسطة الف الثّاني و ذلک مقام ازلیّة الثانیّة. و التّوحید الواقعي الحقیقي و هو اسني المقامات و اعلي الدّرجات بحیث في الامکان بعد النّقطة لاتوحید الّا المقام هذا لالف و هو السرّ الهی و رمز غیر متناهی ، ظاهره امامه لایوصف و باطنه غیب لایدرک و هو الواحد لاصل الاعداد الامکانیّة و الکونیّه و الیه تعود کلّ شيء. لانّ البدء هو الختم و هو الّذي لایتغیّر في قدیم الدّهور و لا فیما یزمن الاحداث و هو العلّة لکلّ علّة لیس ورائه غایة و لا له نهایة. و ذلک المقام تفصیل ، مقام النّقطة و له حرکتان ، حرکة اصلیّة علي‌ القطب و هو الاصل و حرکة فرعیّة بالظّهور و هو الفرع و علي الاوّل لا اشارة له لانّه آیة الله الکبريٰ و النّباء العظميٰ. و اشار بهذا المقام في خطبته ، روحي له الفداء : انا المعني الّذي لایقع علیه اسم و لا شبه. و هو المقام المخصوص بنفسه الشّریف و الحرف الّذي عبده دون الائمّة و هذا مقام امارته للمؤمنین. اعني الائمّة و لاینبغي ان یسمّي احد منهم باسمه لانّه المخصوص بهذه الامارة الکبريٰ و السّلطنة العظميٰ و هذا قد اشار السّجاد في الصّحیفة حیث قال : لقد قصرّ بی السکوت عن تحمیدک و فهّهني الامساک عن تمجیدک و قصارای الاقرار بالحسور لا رغبة یا الهی**

**ص47**

**عنک بل عجزا و انّ التّمحید و التّمجید الظاهره مقامه. و انّ الفرق هو ما اشار الحجّة في الدّعاء : لا فرق بینها و بینک الّا انّهم عبادک و خلقک. و لایفرق احد من اهل العلم بین الاسم و المعني الّا انّ المعني فوقه لا فرق بین الاحد و الواحد ، الّا کما بین حرکة و السّکون او بین الکاف و النون. و لقد اشار علیه السّلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التّوحید و من عرفه بانّه عبد محمّد(ص) في کلّ مقام قد عرفه و بلغ قرار التّوحید. لانّ حروف العبد ثلثه العین علمه بالله و الباء بونه عن کلّ ما سواء و الدّال دنوه الي الله بلا کیف و لا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لایعرف الّا بنفي الاشارات لانّ الاشارات قد کانت من حدود الماهیّة و هو محدّد الحدود لایعرف بحدّ ؛ اذ الحدّ من معلومات فیضه سبحانه عن وصف الواصفین و الحمد لله ربّ العالمین. و علي الثّانی مقام ظهور لحقایق الائمّة و في هذا المقام یحوم حول الله و ینطق عن الله و ینظر بالله و یسمع بالله و یعطي عن الله. و هذا مقام ظهور الرّحمانیّة المستویّة علي العرش المعطي کلّ ذي حقّ حقّه و السّائق کلّ مخلوق رزقه و قد اشار الامام بهذا المقام في تفسیر قوله تعالي : فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ، قال الظّالم یحوم حول**

**ص48**

**نفسه و المقتصد یحوم حول قلبه و السابق بالخیرات یحوم حول ربّه. و هو ، علیه السّلام : السّابق و الخیرات الائمّة و لیس فی هذا المقام جهة الّا فعل الله و امره حیث قد صرّح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مکرّمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون ». و اشار عليّ ، علیه السّلام ، الي هذا المقام في مناجاته یوم شعبان : « الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنّا بضیاء نظرها الیک ، حتّي تخرق ابصار القلوب حجب النّور فتصل الي معدن العظمة و تصیر اروحنا معلّقه بعزّ قدسک و اجعلني مّمن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق لجلالک و ناجیتة سرّا فعمل لک جهرا » و هو الدّاعي في حقیقة سرّه ، فاستجاب الله دعائه فهو المتّصل الي معدن العظمة الّذي ناجي‌ الله في سرّه بلسانه. فهو العامل لله جهرا فلیس له جهة‌ الّا الحکایة عن عظمة الله و قدرته و بذلک المحلّ الشّریف قد صرّح الحجّة في زیارته لمحمّد بن عثمان العمري : مجاهدتک في الله ذات مشیّة الله و مقارعتک في الله ذات انتقام الله. و في محلّ الاخريٰ في هذه الزیارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشیّتکم و المحو ما لا استأثرت به سنّتکم. و في الحدیث : اذا شئنا شاءالله و اذا اردنا اراد الله. و انّ الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما یشاون**

**ص49**

**الّا ان یشاء الله فهو قوله تعالي : « و ما رمیت اذ رمیت ولکنّ الله رمي » ، « و ما تشاؤون الّا ان یشاء الله » و هم ، علیهم السّلام ، محالّ مشیّته و السن ارادته. و انّ تعبیرنا في هذا المقام بمحلّ المشیّة و اشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاوليٰ ، لاینافي‌ القواعد لانّ في مذهب اهل البیت ، علیه السّلام ، قاعدة کلیّة الهیّة بمعرفتها یرفع التّعارض عمّا في الکتاب و السّنة و اقوال شیعتهم. و هي انّ کلّ خیر نزل من الله و ینزل بما لا نهایة ممّا في علمه تعاليٰ. اوّل نزوله علي قلب محمّد ، ثمّ الي قلب عليّ ، علیه السّلام ، ثمّ الي الحسن ، ثمّ الي الحسین ، ثمّ الي القائم محمّد بن الحسن ، ثمّ الي الائمّة الثّمانیّة ، ثمّ الي الفاطمه ، ثمّ الي الانبیاء ، ثمّ الاوصیاء ، ثمّ المؤمنین من الانس ، ثمّ المؤمنین من جنّ ، ثمّ الملائکة ، ثمّ الحیوانات النّجیبة ، ثم، الي النّباتات الطّیبة ، ثمّ الي الجمادات الصّافیّة. و کذلک کلّ الشّرّ ، فاوّل مبدئه قلب ابی الدّواهي لعنه الله علیه الي آخر المقامات علی سبیل الّذي قد ذکرناه في الخیر ، کلّا نمدّ هؤلا و هؤلاء من عطاء ربّک و ما کان عطاء ربّک محظورا. و یظهر من هذه القاعدة انّ کلّ خیر في الامکان یصحّ اطلاقه في کلّ مقام الّا انّ الثّمرة في محلّه. انّ مشیّة الّتي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبته الي مشیّة الّتي تطلق فی مقام علیّ عبد و ظهور بالنّسبة الی مشیّة الّتی في مقام محمّد کما اشار في الحدیث عن**

**ص50**

**رسول الله : « ان مشیّة عليّ في جنب مشیّة محمد کالذّبابة ». و استغفر الله عن التّحدید بالقلیل و کذلک نطلق الي منتهي المقامات و کذلک استعمال الشّرّ في کلّ مقام ؛ الّا انّ الفرق مقام الثّاني عرض و شعاع بالنّسبة الي مقام الاوليٰ و لیس بین الالفاظ اشتراک اللّفظي و لا المعنوي. لانّ المعني في اللّفظ کالرّوح في الجسد ، کما انّ الارواح متعددة و کذلک الاجسام و بینهما مناسبة ذاتیّة کما سنذکر انشاء الله في محلّه ، حتّي تکشف نقاب المطلب. انّ الکفر یطلق علي ابي الدّواهي مرّة و علي ابی الشّرور مرّة ؛ ولکن کفر الّذي یطلق علي ابي الشّرور جسده و روحه فی مقامه بالنّسبة الی کفر الّذی یطلق علی ابی الدواهي عرض و سیئة لفظه و معناه. کما نطق الحدیث : انّ لعنة الله سیّئة من سیّئاته و کذلک حتّي یجري الکفر الي مقام الذّرة و لا اشتراک بینهما لا لفظا و لا معنا ، بل حقیقة بعد حقیقة في کلّ مقام بحسبه و هذا کفایة لمن له قلب و درایة. و انّ تعبیرنا في مقام علي ، علیه السّلام ، بالاوصاف المذکورة حقیقة ثانیّة بالنّسبة الي حقیقة الاوّلیة و له کل الوصف الذي قد کان لمحمّد الّا ان لمحمّد الوصف الاصل الاول القدیم و له الفرع الثاني الکریم. و لیس بینهما الّا کما بین الواحد و الاحد و بین**

**ص51**

**الحرکة و السّکون او بین الکاف و النون لاتصاله بمولاه. و هو قوله تعالي : « الم تر الي ربّک کیف مدّ الظّل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشّمس علیه دلیلا » یعني ما کان فیه من ظهور مولاه و هو الصّورة الانزعیّة الالهیّة الّتي لایتغیّر في قدیم الدّهور و لایتمایز من الاحداث. و ظاهره امامة الکبري و باطنه ولایة الله المطلقة العظمي الّتي اشار الله سبحانه بقوله : هنالک الولایة لله الحقّ و تلک الصّورة هیولی الهیولات و فاعل المفعولات و اسّ الحرکات و علّة کلّ علّة لا بعدها سرّ و لایعلم ما هي الّا هو. و لایقال له نور لانّها منیرة کلّ نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. لیس الالف نقطة و لا النّقطة غیرها محتجب بالنّور بغیر حجاب ظاهر بالتّجلّي کلّ یراه بحسب معرفته و ینال علي مقدار طاقته. فمنهم من یراه قریبا و منهم من یراه بعیدا. رحمة لمن آمن به بالباب باطنه فیه الرحمة لمن اقرّ و عذاب علي من جحد و انکر. و ظاهره من قبله العذاب لیس ورائه غایة و لا له نهایة و لیس بینه و بین النّقطه فصل لو کان فصلا لکان ظهور الغیر و ابي الله ان یکون کذلک :ایکون لغیرک من الظهور. ما لیس لک حتّي یکون هو المظهر لک. متي غبت حتّي تحتاج الي دلیل یدلّ علیک و متي بعدت حتّي تکون الآثار**

**52**

**هي الّتي توصّل الیک. عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبّک نصیبا. و قد اشار الله سبحانه یقطعون ما امر الله به ان یوصّل و اشار مولاه بهذا المقام : انا و علي کهاتین ، اشارة‌ منه الي العارفین ان لیس هناک فصل ، لانّه بدو الاسماء و اوّل من تسمّی و هو ، صلّی الله علیه ، عالم المسمّي. فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة. و اشار محمّد (ص) الي ظهوره تصریحا بغیر تلویح لاهل الافئده حیث یقول مخاطبا لعليّ : انک کاشف الهمّ عنّي و انت مفرّج کربتي و انت قاضي دیني و انت منجزی و عدي. لانّ مقام النّقطة اجمال بحت و بسیط صرف و ظهور الاوّل في مقام الالف و الالف اسمه الحسنيٰ و مثاله العلیا و له الهیمنة علي جمیع الحروف من التکوین و التشریع و هو الغیب الممتنع. لاتنال الیه ایدي اولي الابصار و الافئدة و الّا تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمد (ص). حیث قال لسلمان : ما عرف الله الّا انا و عليّ و ‌ما عرفنی الّا الله و عليّ و ما عرف عليّا الّا الله و انا. السّبیل الي معرفته مسدود و الطّریق الي وصفه مردود و الطّلب الیه لایزید صاحبه الّا بعدا. لانّ الله سبحانه قد اشار بذلک**

**ص53**

**في‌ الآیة الي قوله تعالي و ممّا لایعلمون و لیس في معرفة الله تعظیما ، لانّه فوق مدرک المدرکین. سبحانه لا احصي ثنائه علیه الّا بما وصف الله سبحانه و انّه في امّ الکتاب لدینا لعليّ حکیم. و هو لسان ارادة الله في کلّ العوالم في التّکوین و التّدوین و لایمکن ان شییّء شیئا الّا باذنه. و هو (ع) الرّکن الایمن الاسفل من العرش و لونه الصّفرا کما ظهر عند شهادته ‌ في وجهه و ذلک دالّة علي بدئه لانّ البدء هو الختم و هو المعتدل التّام و غلبة مزاجه الصفراء و منه اصفرة الصفره في کل­شيء. سبحانه عن وصف الواصفین و عن نعت النّاعتین و الحمد الله ربّ العالمین. المقام الثالث السّرّ المستسرّ بالسّرّ ، رتبة الحسن ، علیه السّلام ، و یعبّر في هذا المقام بالشّجرة الطّبیة و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السّرّ الاعليٰ و الرّمز المعلّيٰ و الکاف المستدیرة علي نفسها و الحقیقه المحسنة الحسینة و هو الواقف في مقام التّوحید الخالص. لایظهر في الاکوار نورا الّا نوره و لایتحقّق في‌ الادوار صوت الّا صوته و هو اسم الاکرم و المسمّی الاعظم الدّالّ علي‌ الله في مراتب الثّلث في‌ مقام الوصف. و الّا في مقام المعرفة لا دلالة الّا لله تعالي ، لانّ الظّاهر في المرایا بالمرایا للمرایا واحد لیس کمثله شيء و هو العلیّ الکبیر و هو (ع) مظهر السّکینة عن جدّه (ص) و الوقار**

**ص54**

**عن ابیه (ع). احجبه الله في حجب العماء لنفسه ولیّا من العزّ لاینبغي ان یطّلع علیه الّا الله الفرد. فمن زعم انّ للخلق سبیلا علي معرفته فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في کبریائه و کشف سرّ الرّحمانیّة الطّاهرة بغیر اذنه ، فباء بغضب من الله و مأویه جهنّم و بئس المصیر. و ذلک مقام هندسة الایجادیّة لتحدید الحدود ممّا لانهایة الي ما لاالنّهایة لها و ما لفیض الله تعطیلا. قال علي (ع) : « انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، مختوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم ، لانّهم لاینالونه بحقیقة الرّبانیّة و لا بقدرة الصّمدانیة و لا بعظمة النّورانیّة و لا بعزّة الوحدانیّة ، بحر ذاخر مواج خالص لله ، عزّ و جلّ ، عمقه ما بین السّماء و الارض ، عرضه ما بین المشرق و المغرب، اسود کاللّیل الدّامس ، کثیر الحیات و الحیتان ، یعلو مرّة و یسفل اخريٰ ، في قعره شمس یضئي ، لاینبغي ان یطّلع علیها الّا الواحد الفرد فمن یطّلع علیها فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سرّه و ستره و باء بغضب من الله و مأویٰه جهّنم فبئس المصیر.» انّ التّعبیر بلون السّواد لکثرة الحیتان و الحیات بالنّسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب و الّا بالنّسبة الي البحر شؤونات و تجلّیّات**

**ص55**

**من بارئها علیها. و قد جعل الله باطنها فیه الرّحمة و لهذا البحر لابد آیة و لانهایة و لها جزایر من نفس الماء الّتي ذابت و انجمدت و علي الجزایر قباب من جواهر مختلفة المتلوّنة بالوان المختلفة بما لانهایة الي ما لانهایة و جعل الله عرض کلّ قبّة و ما بین کلّ قبة ، ما بین مشرق البدء الي المغرب الختم و الساکنون فیها ملائکة عماء الصّرفه ؛ یسبّحون اللّیل و النّهار و لایفترون. و هم اهل قبّة البیضاء و فیها ملائکة العالین یحمدون الله بارئهم بالعشيء و الابکار و هم اهل القبّة الصفراء و فیها ملائکه الحجب یهلّلون موجدهم بانّه المحمود و له الحمد في الآخرة و الاولي. و هم اهل قبّة الخضراء و فیها ملائکة‌ الکروبیّن یکبرون الله الفرد الاحد الّذي لیس کمثله شيء و هو الکبیر المتعال و هم السّاکنون في قبّة الحمراء و انّ الله سبحانه اعطي لکلّ ذي حقّ حقّه بهؤلاء الملائکة هو الّذي خلقکم ثمّ رزقکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم الخلق من اهل قبّة البیضاء و الرّزق من اهل قبّة الصّفراء و الحیوة من اهل قبّة الخضراء و الممات من اهل قبّة الحمراء و ذلک من تقدیر العزیز الحکیم و لیس في هذا البحر الّا الماء و لا له ساحل. و انّ الله سبحانه لما اراد ان یخرج الممکنات من بطن امّها اخذ عن هذا البحر قطرة و جعلها حیوة کلّ­شيء قال**

**ص56**

**الله تعالي في کتابه العزیز :« و انزلنا من المعصرات ماء ثجّاجا لتخرج به حبّا و نباتا » ، « و من الماء کلّ­شيء حيّ » و هذا الماء الّذي علیه العرش قبل خلق السّموات و الارض المذکور في الحدیث عن عليّ (ع) و لهذا البحر قطب تدور حوله و هو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، علیه السّلام ، الّذي تجلّي الله له به من نور عظمته. اقلّ من سمّ الابره و استغفر الله عن التّحدید بالکثیر و له حرکتان حرکة حول نفسه لا اشارة الیها لانه مظهر البیان في تلک الحرکه و المدلّ لتّوحید الصفات و الافعال لایعرفه غیر الله و قد خلقه الله آیة نفسه و جعل ظاهره عین باطنه و باطنه عین ظاهره ، جلّ و عزّ ، من ان تعرفه غایة الافکار او ان تحویه خواطر الافکار او ان یصعد الیه ایدي اولي الالباب. و هو القریب لایري و البعید لایخفي و لایحیطون بشيء من علمه الّا بما شاء وسع کرسیّه السّموات و الارض و لیس ممّا شاءالله الّا محمّد و عليّ و لا سبیل للخلق لدي جنابه الّا العجز و رضي الله بالمعرفة العجز جودا. و سبحان الله عما یصفون و حرکة بالتّجلّي لما سواه بما سواه و في هذا الحرکة انوجدت حقایق الممکنات و صفاتهم في الاقطار و الادوار بالازلیّة الظّاهرة و اللانهایة الباطنة و النّهایة الممدوده و ما لفیض الله من نفاد. و المقام الرابع السرّ المقنّع بالسّرّ**

**ص57**

**هیکل الاحدیّة قال علي (ع) : « سرّ البسمله في الباء و سرّ الباء في النّقطة و انا النّقطة تحت الباء » و في حدیث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرّحمن الرّحیم ». و قد عبر في الاحادیث عن تلک الرّتبه بالشّجرة الطّوبي و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصبح الازل و الرّحمة الجامعة و رتبة الحسین ، علیه السّلام ، و هو واقف في مقام توحید الشّهودی. و بعد خفاء التّثلیت في رتبة التّربیع ظهر اسمه الاعظم و رسمه الاکرم في السّرّ القدر و قد خفي جلال عزّة ، لشّدة ظهوره و استتر علوّ مجده لعظم نوره. و لا توحید في الامکان بعد رتبة جدّه و اباه و اخاه ، الّا لنفسه و من سواه محدود في صقع توحیدهم لدي جنابه و هو المتحرّک في مقام التّجرید و السّاکن في لجّة التّفرید فلما تحرّک في صقع عزّته ظهرت السّطوة و الغیره من الابداع. و وجدت القضاء التعلّق بالاختراع و هو المالک لتلک اللّجّة بتملیک الرّحمن ما یصل من الحقّ من لجّة القضاء الي الحقّ الّا بامضائه. لانّه باب الفیض لکلّ شيء و قد وعد الله جودا علیه لا بداء في الابداع بعد امضائه. و هو (ع) لما تحرّک في الدّین باظهار بدء مقامه لایؤمن به الّا الاقلّون و الکلّ همّوا بانکاره و قتله بعد ما عرفه بان محلّه في عوالم التوحید محلّ القطب من**

**ص58**

**الوحي. لایرقي الیه طیر الاوهام و ینحدر عنه السبیل الی الافهام و جحدوا به و استیقنته انفسهم ظلما و علوّا. فلما رأي الحسین ، علیه السّلام ، غلبة الکثرات و اخفاء التّوحید و هو اعطي الاشیاء علي ما هم علیه قد اقضي الله لانعکاس وجودهم و امضي (ع) اعطاء القدره لهم. استسلم لله بالشّهادة بایدي عبیده حتّي قد ظهر علي من في الامکان علی علوّ عبودیّته بانّه المعطي و لایمنع قدرته عن الکفّار لاتمام حجّته بعد اکمال النّعمة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده و قدرته النافذة. الله اکبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظیم اثنین و سبعین من شیعة الکرام و رضي بظلم اهل بیته عن ید الفجّار ، حتي ایقن البلاد و من علیها انّه هو الحقّ المبین. و لولا آدم ما یخطر بقلبه قرب الشّجرة ما اراد احد قتله و لا یقتل (ع) فلمّا رضي بالشّهادة في عالم الابد تغیّرت بلاد التّجرید فلمّا کوّن امکان قتله قتلت بقتله التّسبیح و التّمحید و التّمجید و التّکبیر. الله اکبر من هذا المصیبة الکبري الّتي تغیّرت افئدة العالمین لحرقة کبده و یجری ذلک التّغییر الي ما لانهایة بما لانهایة و ما کان لامر الله من نفاد. و انّ اهل الجّنة تحترق افئدتهم لقتله و ذلک اعظم مقاماتهم یترّقب الي ما لانهایة لانّ بعد حرقهم لایبقي فیهم الّا**

**ص59**

**مرات الحاکیّة للحسین و کلّ­شيء هالک الا وجهه الکریم. قال الله تعالي : « فمن قتلته فانا دیتة.» و الدّیة ظهور الله الظّاهر لکلّ­شيء بکلّ­شيء. فسبحان الذّات و هو المنزّه عن وصف الممکنات و هو کما یقول : « لا تدرکه ا لابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر.» و التّحرّق لاهل النّار باقیة ببقاء الله و ذلک منتهي عذاب اهل النّار. و انّ الجنّة و ما فیها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسین و النّار و ما فیها قد خلقها الله من بغضه (ع).کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء‌ من مدد الحسین علي ما هم علیه بما هم علیه و ما هو بجبّار للعباد. و من عرفه في مقام عبودیّته و عرف سرّ شهادته کمل في مقام الدّین و لایغفل عن مصائبه و في کلّ الاحوال یبکي علیه ببکاء الثّکلی و یجری من عیناه بحور الماء. الله اکبر من عظم مصیبته و کبر بلائه و شدّة عطشه الّذي من یذکره یبکي علیه. قال الله تعالي : جزاء بکائه مائة شهید ، و ذلک لتحمّل العباد و الّا جزائه هو (ع) ، لانّ الله دیته. و من زاره عارفا بحقّه کمن زار الله في عرشه و المشبّه عین المشبّه به ؛ لان المقصود لیس الازل ، لانّ الازل لاسبیل الیه ابدا و لا المقصود غیره ، بل ظهور هویّته في عالم الامکان و هو مقامه. و انّ اهل الجنّة في کلّ یوم الجمعة یزورون ربّ ، جلّ و علا ، اعني زیارته (ع) لانّ زیارته ، زیارت الربّ ، جلّ و علا. و اول زائره في لیلة الجمعة ،**

**ص60**

**هو الله تعالي کما في الحدیث و ذلک لاحتمال الرّاوي لعدد رسوخه في المعرفة. و الحقّ انّ زائره في کلّ الاحوال هو الله تعاليٰ ثمّ محمّد ، ثمّ الائمّة ، ثمّ الانبیاء ، ثمّ الاوصیاء ، ثمّ المؤمنین من الانس ، ثمّ المؤمنین من الجنّ ، ثمّ الملائکة ، ثمّ الحیوان ، ثمّ النبات ، ثمّ الجماد. و انّ الله سبحانه تعاليٰ اوليٰ عن کلّ­شيء بزیارته و هو زائره لم یزل و لایزال و لایزول ببقائه کما هو اهله و مستحقّه. و انّ الزّائر له (ع) حین توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتّي اتصل بمولاه فحین اتّصاله بوجه مولاه زائر الله تعاليٰ في عرش تفریده و عظمته و ذلک في قوس الصعود. و کذلک الامر في النّزول اوّل زائره في کل العوالم الله سبحانه و ذلک الرّمز المعمّی لایطّلع علیه الّا اهل الافئدة من عرفه فسقاه ربّه شرابا طهورا. و من لم یعرفه یصدق لاهله حتّي یسقاه مولاه شرابا طهورا. و انّ في الحدیث لزیارته جودا عظیما و هو انّ من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آبائه و امّهاته و من نظر الي هذا الزائر غفر الله له کالزّائر و من نظر الي من نظر الي الزائر فکان له الاجر مثل ما کان لزّائر الي ما لانهایة. و لو لم یعرفه بانّ هذا الرّجل نظر الي من نظر الي زائر الحسین (ع) و انّ له مقامان و حرکة علي القطب و هو الالف اللّیّنیة و هذا المقام لاتشیر الیه اشارة قریبة مع کمال بعدها بعیدة**

**ص61**

**فوق القلوب بما لانهایة. و هو مقام التّوحید المنفي‌ عنه الکثرات و التّفرید المنفي عنه الاشارات اوّله عین آخره و ظاهره عین باطنه و سرّه عین علانیّته ، قریب في بعیده و بعید في قریبه ، آیة الله و مراته. السّبیل مسدود و الطلب مردود و سبحان الله عما یصفون. و حرکة علي الظهور فاوّل ظهوره في‌ الالف القائم غیر معطوفة و هو القائم ثمّ الي الحروف العالیّات و هم الائمّة الثمانیّه ، ثمّ الي الکلمة و هي فا طمة ، ثمّ الي دلالة الکلمة و هي مراتب الانبیاء و الاوصیاء و الدّلالة قد ظهرت من لفظ الکلمة. کذلک حقایق الانبیاء و الاوصیاء ظهرت من نور جسم فاطمه. کذلک یتنّزل الظّهور حتّي وصل الي مقام الذّرة و هي رتبة الجماد و ذلک آخر ما اردنا في تفسیر النّقطة و الحمد لله رب العالمین.**

**المقام الاول في البیان الالف غیبي الهي و هو الاسم الاولي و الرّسم الاعليٰ لله الاحد الفرد الصمد الحيّ القیّوم الّذي لا اله الا هو الکبیر المتعال. و هو اوّل شجرة خرجت في طور السّیناء و ذاقت في جنّان الثّناء من حدائق البهاء و استترت في حجب العماء و استقرّت في کرسيّ الکبریاء ، مستویّا علي عرش العطاء الي ما سواه. و هو حقیقة المحمّدیّة ، روحی فداه ، و هو اوّل تعیّن النّقطه حیث دارت علي نفسه ثلاث دورات و الالف المستقیم في مبدء التّقسیم**

**ص62**

**عند الله العظیم ثلاثة نقاط .و هو الاستقامة الاولیّة هیکل التوحید و شبح التّفرید فی قول مقدر الحمید : « فاستقم کما امرت » و کشف عن هذا السّرّ قوله العزیز : « انّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا ».**

**المقام الثّانی في المعانی الف اللّینیّة ربّانیّة و هو مقام الواحدیّة مبدء الصفات و الاسماء. و هو الاسم الاعظم و رسم الاکرم المطوف حول جلال القدرة و المسبّح بارئه تحت عماء العظمة ناطقا بانّک انت الله لا اله الا انت سبحانک عمّا یصفون. و هو اوّل قصبة نبتت في اجمة اللّاهوت و ذاقت في سماء مجد الملکوت من ابکار حدائق الجبروت ، اوّل الاعداد في قلم المداد لفیض السّرمدي الرباني المستقرّ في‌ مقام العلويّ ، روحي فداه. و هو امیر الاسماء و الصّفات و لذا لاینبغي لاحد من الائمّة ، سلام الله علیهم ، ان یسمّي باسمه الشریف و هو اوّل من آمن بالنّقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علّة الاسماء. اوّل من تسمي و هو ططام یمّ الوحدانیّة المذکور في‌ الدّعا لایساویه في لجّة ابحر الاسماء و الصّفات شیئ.**

**المقام الثّالث في الابواب رتبة الالف المتحرک الّذي لمّا تحرّک في ارض الصّفات و الاسماء ، زعموا انّ جبّار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتّسبیح و التّحمید و التّهلیل و التّکبیر ؛ فلمّا عرفوا اعترفوا بانّ الله جلّ و اکرم من ذلک. فانّه عبد الله و دابّة‌ الارض**

**ص63**

**و هو المتحرّک في ارض الامکان بالتّقدیس و التّمجید و هو قوله الجواد في زیارة ابیه ، سلام الله علیهما : « بک تحرّکت المتحرّکات في لجّة بحر الامکان و طمطام یمّ الاکوان و بک سکنت السّواکن من في لجّة بحر الاحدیّة من البقاء الازلیّة و الغني الالهیّة و من في طمطام یمّ الواحدیّة من اطوار جمال الرّبوبیّة و شئونات جمال القدّوسیّة » و هو کلّ یوم في شأن من احداث امر بدیع لم یکن.**

**المقام الرّابع في‌ الامامة مقام الف غیر معطوفه و هو مظهر اسم الله الممیت و آخر مراتب تنزّل الاسماء و الصّفات في رتبة التّراب و هي بئر التّعفین لجمیع الاسماء و الصّفات حین التّعلق بالکثرات و هی صبغ الاحمر التّرابیّة حین اخذ التّقطیر عن کبریت الاحمر بعد حلّ الثالث في طبخ قعر الرّابع لتصلح قابلیّة في‌ رتبة التّرابیّه لمقام بلوغ الاکسیریّة لظهور الاطوار و الشّئونات. قال رسول الله تناکحوا و تناسلوا فانّي اباهي بکم الامم یوم القیمة و لو بالسّقط و ذلک اکمل المراتب و اعلاها في قوس النزوليّ. و هو رتبة الامامة و الولایة الکبري خفیت رتبة التّرابیّة و ظهرت وحدة النّاریة فانها حارّ یابس فارتفع الاحکام و صار الختم نفس البدء. و هو الاکسیر البیضاء مالک الجود و البهاء ،**

**المقام الاوّل و السّین في رتبة البیان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف و هو قوله (ص) : لا احصي ثناء علیک**

**ص64**

**انت کما اثنیت علي نفسک و قوله (ع) تجلّي لها بها وصف الله لنفسه بنفسه و لخلقه خلقه. و اوّل الوصف ذات الله الظّاهرة للنّبيّ به (ص) و هو روحي له الفداه لجّة بحر الاحدیّة و صرف ظهور الهویّة و عماء بحت الصّمدیّة و اعلي مقامات الرّبوبیّة و اثني دلالات الالهیة ، الاوّل الآخر الظّاهر الباطن. قال الله ؛ عزّ و جلّ ، في لیلة المعراج : ارفع راسک یا محمّد ؛ فلمّا رفع ، روحی فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبیب و انت المحبوب » و هو ، روحي فداه ، متفرّد في هذا المقام عن الاشباه و الامثال و هو الملک الدّائم في الملک، السّبیل الي الله مسدود و الطلب الیه مردود و دلیله آیاته و وجوده اثباته و هو وجود الله الظاهر في الامکان بنفسه.**

**المقام الثاني في المعاني و السّین في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء و الصّفات و هو حرف من حروف اسم عليّ و هو ، روحي فداه، کان ذات الله العلیا و شجرة طوبي و سدرة المنتهي و جنّة المأويٰ و هو ، روحي فداه ، روح الله و نفسه و قلب الله و جنبه و عین الله و سمعه و لسان الله و وجهه و ید الله و امره و مشیّة الله و حکمه و ارادة الله و اذنه و سرّ امر الله و نوره و هو ، روحي فداه ، ظاهر الله في العباد و آیة الله في البلاد و شهر الله في قلم المداد و حرم الله في یوم المعاد و هو ، روحي فداه ،**

**ص65**

**بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانیّة المعبود کما نطقت بذلک عبائرهم المنیعه في کلماتهم الرّفیعة. و کلّ ذلک نسبة تشریف کالکعبة بیت الله و اشباهها.**

**المقام الثّالث و السّین في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله النّازل الي بحر الحیات و هو قلزم الخضراء و ماء الحیوة. و انّا قد «جعلنا من الماء کلّ­شيء حي‌ّ ». و هو مظهر اسم الله المحيّ و هو الماء الّذي کان علیه العرش قبل خلق السّموات و الارض بما لانهایة الي‌ ما لانهایة. و جعل الله موادّ الاشیاء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حیث نطقت مفهوم آیة الکتاب ما اشهدتهم خلق السّموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متّخذ المضلّین عضدا. لایصل من الخلق الي الخلق شیئا الّا بهذا الاسم و لایصعد الي الله الّا بهذا الماء. و مالک هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاک لما خلقت الافلاک » و مزاجها رطب بارد و الماء سیّد الشّراب.**

**المقام الرابع و السّین في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالي : « یس و القرآن الحکیم » فلمّا امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي کرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي کرة الماء فظهر اسمه المحیي ، ثم نزل الي کرة التّراب فظهر اسمه**

**ص66**

**الممیت هناک اتّصل بدایة الامر الي نهایته و رجع الکاف المستدیرة الي قطب منطقة الاکوار و الادوار. و نضجت حقایق الاعیان في بطن الامکان و تمّت الاجزاء الاکسیر في بئر التّعفین و اخذ الله التّقطیر ممّن کان في القرع و الانبیق. نادي الله تعالي بلسان حبیبه : اقبل اليّ حبیبی فصعد من مسجد الاقصي التّرابي الي وطنه الحقیقة او ادني. قال الله تعالي : یا محمّد فضلک علي الانبیاء کفضلي و المشبّه عین المشبّه به و انا ربّ العزة علي العالمین ، سبحان ربّک عما یصفون.**

**المقام الاوّل في البیان المیم مجد الله ، قال الامام : « المیم مجد الله » و اوّل تمجیده مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکي اعرف » فصارت تلک الکلمة اوّل ذکر في الامکان. قال (ع) : « یا یونس تعرف ما المشیّة؟ قال : لا. قال ، روحي فداه : ذکر الاوّل و هي الکلمة الّتي انزجر لها العمق الاکبر و هي الاسم المستقرّ في ظلّه لایخرج منه الي غیره ». قال رسول الله (ص) : « انا اوّل من اجاب في الذّرّ » و لذا استخلصه الله في القدم علي سایر الامم منفردا عن التّشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ کان لاتدرکه الابصار و لا تحوید**

**ص67**

**خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو الطیف الخبیر المقام الثّاني فی المعاني المیم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان ولیّه الماٰجد في عماء اللاهوت ناطقا : بانک انت الله ربّنا لا اله الّا انت الملک المعبود. و هو حقیقة العلویّه و هو ، روحی فداه ، یطوف حول جلال القدرة و یستغرق في عماء المحو و الحیرة ، قائلا في حجب السّریرة : یا ربّ زدني فیک تحیّرا ، لایري نورا الّا نورک و لا یسمع صوت الّا صوتک ، ما رأیت شیئا الّا و رایت الله قبله و معه و هو قول ابنه الطّاهر في دعائه یوم عرفة : « أ لغیرک یا ربّ من الظّهور؟ ما لیس لک حتّي یکون هو المظهر لک. متي غبت حتّي تحتاج الي دلیل یدلّ علیک؟ و متي بعدت حتّي تکون الآثار هي الّتي توصل الیک؟ عمیت عین لاتراک. » و هو ، روحي فداه ، ینطق بالله و یسمع بالله و ینظر بالله و یسکن بالله و یمشي بالله و یعطي بالله و هو مظهر نفس الله في کلّ المقام. سبحانه عمّا یصفون و الحمد لله ربّ العالمین.**

**المقام الثّالث الابواب المیم ملک الله و هو امره و بامره قامت السّموات و الارض. و امره للابداع و الاختراع و هو تمام کلمة کن و خزائنة بین الکاف و النّون. و هو فعل الله ، عزّ و جلّ ، و ما من شيء الّا عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم. و هو مرکّب من عناصر**

**ص68**

**الاربعة من عالم الجبروت. الکاف مرکّبة من النار و الهواء ، النّار نار الایجاد و الهواء میله. و النّون مرکّبة من الماء و التّراب ، الماء میل القبول و التّراب لحفظ الانوجاد. فاذا تمّت الکلمة ، کملت عبودیّته و هو قول الصادق : « العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة » و العبودیّة المطلقة الحقیقة لایوجد الّا في محمّد خاصة ، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله. قال الله تعالي : « یا بن آدم اطعني اجعلک مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا عليّ قال ، روحي فداه ، انا عبد من عبید محمّد و هو قول الله تعالي : «‌ من اطاع الرّسول فقد اطاع الله ». المقام الرابع في امامة المیم حرف من حروف اسم محمّد ؛ قال الله ، عزّ و جلّ : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمّد. عدد المیم اربعین و هو تمام میقاته. ثلاثین لیلة نفس قابلیّة في عالم السّرمد و عشرة في رتبة مقبولیّة في عالم الابد. و لذا کان وقوفه في ارض التّرابی اربعین سنة. قد بلغ اربعین سنة بعثه الله بالنّبوة و هو تجلّیه سبحانه لدیه اقل من سمّ الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطّور و هو شمس الظّهور و ماء الطهّور و انزلنا من سماء المتجلّی ماء تجلّي بنفس المتجلّي له ماء طهور. قال الله تعالي**

**ص69**

**في صدق شأنه : « ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النّبیّین.» و هو نفسه و یحذرکم الله نفسه ان تجعلوه مصنوعا اذ لو کان مصنوعا لکان الذّات محدّثا مصنوعا و هذا هو الکفر الصّراح ما اتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا.**

**المقام الاوّل قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النّعیم بولایتنا. اعظم آلاء معرفة الالف و هو سرّ الحروف و محقّق حقایقها و مذوت ذواتها. و هو الذّات و ذات الذّوات والذّات فی الذّوات للذّات و هو خلق ساکن لایدرک بالسّکون و خلق متحرّک لایدرک بالتّحرّک اجتمع الاضداد و ارتفع الانداد. ظهر الولایة في الوليّ هنالک الولایة لله الحقّ، الحقّ مع عليّ و عليّ مع الحقّ. یدور معه حیث دار و هو حرف الثّبوت بنفي الشّکوک و هو نفس الجلال بنفي السّبحات و الاشارات لسایر الممکنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن الوجود و مقبلا الي الوجدان به ، روحي فداه ، ظهر في عالم اللّاهوت وحدة الذّات للذات لا اله الا هو الحیّ القیّوم.**

**المقام الثّاني الف آلاء الله لاهل جنّة الفردوس من الاعتراف بولایة عليّ و هم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقیّد ، الّا انّ فیهم ذکر صلّوحي**

**ص70**

**للنّظر الي انفسهم. فلمّا تأملوا الانبیاء في ولایة عليّ ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد و عاصهم من النّار فنادوا في ظلمات الکثرة الصّلوحیّه ان لا اله الّا انت سبحانک. انّي کنت من الظّالمین فلمّا تابوا و استنجوا عنه ، روحي فداه ، و نجاهم عن الغمّ الاثنینیّة و ادخلهم في بیته ، فمن دخله کان آمنا. و کذلک ینجي المؤمنین و هو رجال یسکنون في محلّ معرفة ذات الله و یستأنسون بذکر الله و یشربون من کأس الله و یأخذون عن ید الله و یعطون في سبیل الله بقائهم بالله و عشیهم بالله. لایتحرکون و لایسکنون الّا بالله افئدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلّقة بالملاء الاعلي. و لو لا اجل محتوم من رّب العباد ما یصبرون في ابدانهم لمحة ، شوقا الي الرّفیق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند ملیک مقتدر. یا محنة ایّوب ، روحي فداک.**

**المقام الثّالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، و هم حروف العالیّات في الممکنات علوّک فوق کل عال و جلالک الامجد فوق کل جلال. و هم حروف لا اله الا الله في التّکوین و التّدوین في‌ الرّقوم المسطرّات و هم شهور الحول و ایّام السّاعات في کلّ العوالم من التّکوّنیّات**

**ص71**

**و التّشریعات. انّ عدّة الشّهور عند الله اثنا عشر شهرا في کتاب الله یوم خلق السّموات و الارض و هم مظهر فعل الله و ایدي قدرته و هم اولیاء الله في کلّ العوالم في الاداء. و هم قائمون مقام الرّحمن في جمیع الصّفات و الاسماء و هم المعطون لاهل بحر النّار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحيّ و لاهل قلزم الموّاج بالامر بین الامرین و لاهل ارض الکعبه باسم الله الممیت. و هم الادلاء علي‌ الله في توحید الذّات و الصّفات و الافعال و العبادة ، سبحانه عمّا یصفون.**

**المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة‌ الامامة الظّاهرة بالولایة و الباطن بالاستیلاء علي جمیع الاقطار و الادوار. و هو الآن مقام القائم ، روحي فداه ، و هو آیة و دلیل و علامة و مقام للذّات القدیم سبحانه و هو نفس المعبود و وجهه حال العبادة و التّوجه ؛ لا فرق بینه و بینه الّا انه عبده و خلقه. لانّ ذلک المقام اعليٰ مقامات الامکان و فرق ذلک لایمکن في الامکان انّما تحدّ الادوات انفسها و تشیر الآلات الي نظائرها. و هو قول عليّ (ع) في خطبة الیتیمیّة : « ان قلت ممّ هو فقد باین الاشیاء کلّها فهو هو و ، ان قلت هو هو فالهاء و الواو کلامه صفة الاستدلال علیه ، لا صفة تکشف له.**

**ص72**

**ان قلت له حدّ فالحدّ لغیره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک و انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطّلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیأس و البلاغ علي القطع و السّبیل مسدود و الطّلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته.» و هو ، روحي فداه ، لایحتجب عن رعیته بل تحجبهم الآمال دونه.**

**المقام الاوّل البیان اللّام اسم نوراني و حروف ربّاني و رسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة و حاکي الاحدیّة في البدء و من هذا اخذت النّصاري شکل الصّلیب و حلّ اللّاهوت في النّاسوت تعالي الله عمّا یقول الظالمون علوّا کبیرا. و هو بحر لابدایة له و لانهایة ذاخر موّاج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه و هو بحر الوجوب و الازل الظّاهر في‌ الامکان بالامکان. و هو لجّة الاحدیّة المذکور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر یسبّح بتسبیح الله نفسه و لا سفینة و لا ملّاح و لا جزیرة و لا شراع غیره البحر سفینة و ملّاح و راکب و شراع و طالب و مقصود یسیر الي ربه في صراط الله العزیز الحمید. و لانهایة و لا خروج و**

**ص73**

**لاوصول و لا انفصال حین الفصل و لا اتّصال حین الوصل یسافر من الحقّ الي الحقّ و ما له من زوال. و لیس لهذا البحر موج و حرکة و سکون و حیتان منزّه کمال التّنزیه عن صفة‌ البحور و هو صرف التّجلّي البحت البات. و لایري‌ السّالک في هذا البحر بحرا سواه .و سبحان الله عمّا یصفون و الحمد الله رب العالمین.**

**المقام الثّاني المعاني اللّام اسم الاعظم و الرمز المنمنم و هو اول ما اختار الله لنفسه و هو العلي العظیم و هو قول الله ، عزّ و جلّ ، و انّ « هذا صراط عليَّ مستقیم ». و لذا جعل الله قطب اسمه الشّریف اللّام و هو ، روحي فداه ، اوّل المقصود حیث تجلّي المحمود بنفسه نفس المعبود و هو مربّي الاسماء و الصّفات حیث لا سبّح في طمطام یمّ الصّفات و الاسماء دونه و هو المتموّج بتموّج الصّفات و المنقطع بقطع الآیات. المتنفّس بنفس العلامات و المتشرّع بشرایع المقامات و المتخلّج بخلیج الاسماء. و هو الواحد الجاری فی الاسماء و الصّفات کجریان الماء في عروق الاشجار و النّباتات و هو اوّل العدد و صاحب الابد و مالک السرمد بتملیک الله الاحد الصّمد. لابدایة له و لانهایة و هو المذکور في قوله : « ربّ ادخلني في لجّة بحر احدیّتک و طمطام یمّ وحدانیّتک.» الاحد المذکور سرّ محمّد و یمّ الواحد سرّ عليّ.**

**ص74**

**المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله المحیي و هو قلزم صلوح الکثرة و بحر القدر و بحر عمیق مظلم کاللّیل الدّامس کثیر الحیات و الحیتان. یعلو مرّة بالنّظر الي مبدئه و یسفل اخريٰ بالتّوجه الي نفسه و هو بحر المحیط و بطن الامکان و في قمره شمس تضي. لاینبغي ان یطّلع علیها الّا الواحد الفرد فمن اراد ان یطّلع علیها فقد ضاد الله في ملکه و نازعه في سلطانه و من نظر الیها بطرفها فهو المضيء بشمس قعره. و قال رسول الله : « انّما الاختلاف فیک » یا عليّ و هو سرّ قوله : « السّعید سعید في بطن امّه و الشّقيّ شقيّ في بطن امّه.» و هو قوله الحقّ : « انا و عليّ‌ ابوا هذه الامة.» المذکور في بحر المحیط و السّاکن بالاستقلال بالعلوّ في هذا البحر لیس الّا آل لله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا کلّ واحد منهم علّة مستقلّة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي. المقام الرّابع اللّام**

**اسم الشّیعه و هو اللّطیفة الالهیّة المودعة في سرّ الخلیقه في تمام مراتب العبودیّة و هو المشار الیه في قول الصّادق : « العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة.» و هم قوم من شیعة علي السّاکنون في جبل بحر کان خلف قاف القلب. یسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي‌ الغلبة القهر لا اله الا هو**

**ص75**

**له الملک و الیه یرجعون. و البحر الّذي کان الجبل فیه ماء الّذي علیه عرش قلوبهم و هو الماء الّذي مقوّم حیوتهم و هو بحر وحدة الی تحته و بحر الکثرة الي فوقه. بحر شدید الحرکة و کثیر الحیات من اطوار جمال مولاهم ربّ التّراب یعلو مرّة الي احسن التّقویم و یسفل‌ اخريٰ بالسّکون الي الطّین. و لذا جعل الله المتّقین في بئر الطین لشدة بقائه و مکثه. و في هذا البحر یمزج البحور و یثمر الفروع فلمّا صلحت قابلیت الاکسیریّة في رتبة الجمادیّة تمّت و کمّلت ما بالقوّة فیه ما بالفعل. امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محلّ الافئدة حنیئذ قالوا کلمة الحق في مقعد الصّدق « انا لله و انا الیه راجعون » ، « کلّ شيء هالک الّا وجهه.»**

**المقام الاوّل البیان الهاء ربّ الحروف ، اذا لامربوب ذکرا و لا عینا و لا احاطة لا طهورا. و الهاء في الله اوّل مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدّالّ الاکرم اعلي الاسماء و اشرفهما. و من ارکانها الاحدیّة و الهویّة و هو روح الله و الله روح الاحد کما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامکان بغیر اشباع واو و هو فؤاد المحمّدیه ، روحي فداه ، و هو رتبة الازلیّة الظّاهرة للامکان بالامکان و هو مقام و دلیل للذّات البحت القدیم بان الله کان و لم یکن معه شيء**

**ص76**

**الان کما کان. ظهوره عین بطونه و بطونه عین ظهوره الاول الآخر و الظّاهر الباطن ، لا اله الا هو الحيّ القیّوم و لیس في مقامه ذکر الّا ذکر الله الاعزّ الاکرم. و ذلک في رتبة الوجدان و امّا في الوجود دام الملک في الملک ، السّبیل مسدود و الطّلب مردود. و سبحانه لایعلم کیف هو الّا هو و هو المنزّة عمّا سواه سبحانه عمّا یصفون و تعالي الله عمّا یقول الظّالمون علوّا کبیرا.**

**المقام الثّاني الهاء في رتبه المعاني رکن الواحدیّة و محلّ المشیّة. هو اوّل ناطق في بحر الامکان بذکر الرّحمن لا اله الا هو القادر المتعال. و ذلک في المقام المحبّة الالهیّة و الولایة الحقیقیّة و الازلیّة الثّانویّة و الرّبوبیّة الکلیّة الظّاهرة في سرّ العلویّ عليّ (ع) و هو ، روحي فداه ، المتلألأ بتلألؤ محمّد الّذی هو وجه الاحدیّه و هو ، روحی فداه ، مبدء الاسماء و الصّفات و المعاني و الحروف العالیات في جمیع الاقطار سموات المقبولات و ادوار اراضي القابلیات في عرصة الجبروت و عما اللاهوت. مدلّا بدلالة الثّبوت لله الحيّ الّذي لا اله الّا هو الحيّ القیّوم لا فرق بینه و بینه الا انّه عبد و مخلوق و مرزوق و مجعول. افقر الفقراء الي‌ الغنيّ المعبود و هو معني قوله (ع) : نحن الاعراف الّذین لایعرف الله الّا بسبیل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله. و کشف الحقّ عن هذا السّرّ المطلق في**

**ص77**

**کتاب المصدّق و علي‌ الاعراف رجال یعرفون کلّا بسیماهم. صدق الله و هو العليّ العظیم. المقام الثالث الابواب الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عزّ و جلّ : « شققت لها اسماً من اسمي انا الفاطر هي فاطمة » و الاسم المشتقّ نفسها و من هذا ظهرت حرف آخر اسمها. و هي مبدء الابداع و ثمرة الاختراع ، قال الله تعالي‌ في حقّها و : « انّها لاحدي الکبر نذیرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله و هو القائم علي‌ الانبیاء و الاوصیاء و ماسویهم بالتّوحید و هو قول الله الحقّ : « فلا اقسم بمواقع النجوم و انّه قسم لو تعلمون عظیم و انّه لقرآن کریم في کتاب مکنون » و هو محمد (ص) ابوها « لایمسّه الّا المطهّرون » و هو عليّ لانه مطهّر عن دنس الکثرات و الصّافي عن کدورات الصّفات و هي لما تجلّت بجسمها الشّریف خلق الله حقایق الانبیاء و ما تأصّلوا الّا شعاع شمس جسمها الشّریف و انّ من شیعته لابراهیم.**

**المقام الرّابع الهاء ظهرت بالحقیقة في رتبة الولایه في اربعة عشر اهل العصمة کما خفیت فیهم. « کنت کنزا مخفیا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لکي اعرف » و هم مظهر الید و الوجه و الجوّاد و الوهّاب لله الحقّ ، کما نطق به الکتاب بالصّواب : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله » ، « انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون الله ،**

**ص78**

**یدالله فوق ایدیهم » ، « قالت الیهود یدالله مغلوله ، غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا ، بل یداه مبسوطتان ، ینفق کیف یشاء » و « الارض جمیعاً‌ فی قبضته یوم القیمة و السّموات المقبولات مطوّیات بیمینه » و « کلتا یدیه یمین » و کلّ من سواهم بمن سواهم موجودون و معدومون حرفا عندهم و عند عظمة جلالتهم. و « هم عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لایشفعون الا لمن ارتضي‌ و هم من خشیته مشفقون » و من یقل منهم اني مظهرها و من دونهم بالاصالة الاولیة « فذلک نجزیه جهنم و کذلک نجزی الظالمین » فقاتلوا ائمّه الکفر انهم ، لا ایمان لهم. و هو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولایتنا ».**

**المقام الاوّل الرّاء في‌ رتبة البیان آیه الله و دلیله و هو اوّل رحمة نطقت بتوحید الله في ارض الامکان. و اعلي مقاماته قلب المحمّدیة لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمدیّه ، روحي فداه ، و هي « لا شرقیّة و لا غربیة یکاد زیتها یضیيء و لو لم تمسسه نار » و النّار من تلک الشّجرة و هو قول الله الحقّ : « و ما ارسلناک الّا رحمة للعالمین » و قول نفسه المطلق : انا اوّل من اجاب في الذّر الامکان قبل الافتران و السّؤال نفس الجواب و الجواب نفس السّوال. و لذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهیّة اللّاهوتیّة الممکنة في‌حقّ الممکن ؛**

**ص79**

**اذ سواه لایمکن في‌حقّ الممکن و الازل نفسه نفسه ، و الآن کما کان. لا اشارة و لا تبیان و لا توجّه و لا استدلال و لا معرفة و لا استبصار لانّه المتعالي‌ عن الممکن و وصفه و هو کما قال : « لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار هو الطیف الخبیر » و قال سید الخلق : « ما عرفناک حقّ معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک » عزّ جنابه عزّا لاتنال الیه ایدي احد من عباده. سبحان ربّک ربّ عمّا یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.**

**المقام الثّاني الراء في مقام المعاني مقام عليّ امیر المؤمنین و هو ، روحي فداه ، مجمع الخلیجین و حایل بین الطّتنجین و البرزخ بین العالمین. و هو الواحد المتکثّر و المتوّحد المتکثّر و النّاقص الزّاید و الزّاید النّاقص و النّار المنجمد و الماء المحرق و التّراب المتحرّک و المتحرّک الثّابت و الثّابت المتحرّک و القریب المبعد و البعید المقرب و الفاعل لکل علّة و المنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد و المشابه لسبع الشّداد. اوّل المداد و مظهر الایجاد و ثمرة الانوجاد ، المکتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتّوحید بان لا اله الّا الله وحده لا شریک له. و علي لوح القلب نشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و هو المنفرد في عالم الامکان عن الاشباه و الاضداد. و علي لوح النّفس نشهد**

**ص90(در این نسخه به جای 80 از نمره 90استفاده شده بود)**

**انّ الاوصیاء رسول الله اثنيٰ عشر و فاطمة معصومة طاهرة لایساوقهم في الوجود شيء. و کلّ اتاهم عبدا و هم اولیاء الله في العزّ و لیس لله وليّ من الذّل و علي لوح الارواح بانّ شیعة آل الله اخوان في الجنان ، متّکئین علي سرر متقابلین.**

**المقام الثّالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحقّ الي الخلق و من الخلق الي الحقّ. و قال رسول الله : « انا مدینة الحکمة و عليّ بابها » و هو ، روحي فداه ، نعمة الله علي الابرار و نقمة علي الفجّار. و هو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه فیه الرّحمه و ظاهره من قبله العذاب.» قال عليّ (ع) : « ظاهری امامته و باطنی غیب منیع لا یدرک » و هو البحر الانیق و الطمطام العمیق ، الذّاخر الموّاج المتلاطم کثیر الخوف و الخضوع و الاضطراب و الخشوع و النّاطق ؛ بقوله الحق : « الهي ان وعدت المطیعین النّار و العصاة الجنّة ، فبعزّتک و جلالک و لا حول و لا قوّة الّا بک ؛ لکان ابن ابيطالب عبدا لک » و هو قوله الحق « لاعبدتک خوفا من عذابک و لا طمعا في ثوابک بل وجدتک مستحقّا للعبادة ، فعبدتک ». و کلّ ذلک من سطوة عدل الله لان العبد في کل الاحوال احتیاجه بالله تعالي. کبدء وجوده لو شاء کان معدوما کما کان. و فضل الله علي العباد في کلّ الاحوال کفضله له بدء**

**ص91**

**وجوده و في کل الاحوال یقرء منادي الرّحمن کما بدئکم تعودون و من له اذن ان یسمع نداء الله الملک لله الواحد القهار.**

**المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله و حرز من حرز الله و حصن من حصن الله. قال الله ، عزّ و جلّ : « لا اله الّا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي.» قال الامام ، روحي فداه : « ذروة الامر و سنامه و باب الاشیاء و رضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته.» قال الله تعالي في حدیث القدسي : « ولایة عليّ بن ابي طالب حصني فمن دخل حضي ابن من عذابي » و ولایته حروف لا اله الا الله و هو اوّل بیت وضع للنّاس و من دخله کان آمنا من الفناء و صار باقیا ببقاء الرّحمن. و لایدخل هذا البیت احد الّا بعد کشف السّبحات و محو الموهومات و هتک الاستار و الاغیار و دخل المدینة علي حین غفلة من اهلها. فمن دخل المدینة اقرّ للامام بالامامة و من اقرّ من وراء الباب لا شکّ انّه في اهل الخطایر و لاینبغي ان یدخل علي ملک القاهر. و الامام جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القیّوم المتعال.**

**المقام الاوّل الحاء تکرار الدّال و الدّال تکرار الباء و الباء تکرار الالف و هم تمام الحمد و في تلک الرتبه یحملون عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیّة. و الحاء مبدء**

**ص92**

**عرش الله تعالي و اعلي مقاماته في الامکان قلب المحمّدیّة و هو تمام القدرة و القوّة. قال الله تعالي : « و ما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن.» و قال الصادق : « ان الظّهور تمام البطون و البطون تمام الصّمت و القدرة‌ و العزّة تمام الفعل و متي لم تکن کلّیّات الحکمة تامّة في ظهورها و تامة في بطونها لکانت الحکمة ناقصة من الحکیم و لو کان قادرا » و هو کان عرش العظمة و القدرة الصّالحة التّعلق بانوجاد الموجودات و تکون الممکنات. قال الله ، عزّ و جلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایّا ما تدعوا فله الاسماء الحسني.» و هو المستوي علي العرش بالعطاء المعطيّ کلّ ذي حقّ حقّه ؛ لو السّائق الي کلّ مخلوق رزقه و اسم الرّحمانیّة اصغر من اسمه الهویّة بسنتین و هو قول عليّ (ع) : « انا اصغر من ربّي بسنتین » و الرّبّ مربیّه و هو محمّد السّنة الاوليٰ سنة الوحدة الظاهرة الّتي محلّها هي نبوّة الکلیّة و سنة الجامعه بین النّبوّة و الولایة. و لایري احد مثله في الجامعیّة في الامکان قط کما هو اهله و الذّات القدیم ربّ اذ لا مربوب و اله اذ لامألوه ؛ سبحانه و تعالي عمّا یصفون.**

**المقام الثّانی المعاني الحاء تمام الحمد و الحمد وصف الله نفسه. و لذا یختصّ بجنابه وحده و هو اوّل الثّناء و اکملها و اعلاها لله ، عزّ و جلّ ، و هو الجامع لمراتب الممکنات من البدء الي الختم**

**ص93**

**الي ما لانهایة بما لانهایة. فلمّا اراد الله ان یحمد نفسه فارادته احداث تلک الکلمة لا من شيء و هو خلق الثّانی و ذرّ الاوّل و آیة الکبريٰ. قال الله تعالي : « لولاک لما خلقت الافلاک » و قال عليّ :« ايّ آیة اکبر لله منّي و ايّ نباء اعظم منّی.» و هو ، روحي‌ فداه ، اوّل الکون بالنّسبة الي الامکان و اوّل الامکان بالنسبة الي الاعیان. و علّة تلک الکلمة المشیّة و علّة المشیّة بنفسه. و القول بانّ العلّة هو الله شرک للزوم الاقتران و الارتباط و تعالي الله عن ذلک اختراعه ابداعه و هو خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عمّا یشرکون و له الحمد في السّموات و الارض و الیه یرجعون.**

**المقام الثّالث الحاء في‌ رتبة الابواب اوّل حرف من اسم الحسنین و هما یظهران عند التقاء البحران بحر الاراده و بحر القدر. و هو قول الله الحق : « مرج البحرین یلتقیان.» و هما بحر العلویّة و الفاطمیّة ؛ بینهما محمّد برزخ النّبوّة « لایبغیان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان » و هو الحسن. و لون اللؤلؤ بیضاء و هو ، روحي فداه ، مظهر ابیه في‌ الوحدة و هو مظهر اسم الله الصمد لکمال بساطته و وحدانیّته ، لم یخرج الائمّه من صلبه. و المرجان هو الحسین الشّهید و المرجان لونه الحمراء لظهور الکثرة و الشؤون في‌ اطوار الجلال و الجمال و هو ، روحي فداه ، اب الائمّة الاطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبدالله. و العبودیّة المطلقه منحصرة في اولاده الائمّة الاطهار ،**

**ص94**

**سلام الله علیهم بدوام القادر القهّار. المقام الرّابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسین و هو ، روحي فداه ، عبد الله و مظهر اسمه الممیت و عزرائیل عنده مرات یصوّر فیه جماله ، روحي فداه. المؤمن عند رؤیته من الشّوق یموت و الکافر عن جلالته یفرّ الروح من جسده. و جماله جمال الله و کل ممیت باذنه و فعله الله یتوفّي الانفس حین موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العین علمه بالله. قال الصّادق : « العلم تمام المعلوم.» و الباء بونه عن الخلوق و الدّال دنوه الي الخالق بلا کیف و لا اشارة. و اسم الله الممیت هو اسم الله الحيّ و الممات نفس الحیاة و في‌ ارض التّراب تنضج القابلیّات للصلوح الي مقام الآیات. و لذا من زاره عارفا بحقّه کمن زار الله في عرشه و من بکي او ابکي او تباکا لمصیبته هو بنفسه ، روحي فداه ، جزائه. و هو ربّ الجنان و انّ اهل الجنّة فی یوم الجمعه یزور الرّبّ هو زیارته ، روحي فداه. لان نفسه نفس الرّبّ و مضجعه عرش الرّحمن و زائره نفس المزوّر ؛ اي بما تجلّي لها بها. و هو قول الله الحق : « و من قتلته فانا دیته.» نعم المقام لزائره و لباکیّة ، لو کشف الغطاء ؛ ما یقبل احد الّا زیارته و بکائه و الدّوام بالبقاء في بلده.المقام الاوّل البیان الما ماء الوجود و وجه المعبود و نفسه المحمود و هو قطب المحیط الواسع علي جمیع الاقطار في لجّه بحر**

**ص95**

**الادوار و طمطام یمّ الاکوار. و الساکنون فیه رجال من نفس الماء و وجوههم متلئلئة بتلئلوء الازلیة و نفوسهم متقدسة بتقدیس السّرمدیة ذکرهم ذکر الله الاکبر. و في ابحر جزائر غیر متناهیّة من نفس الماء الّتي ذابت و سطحت و استقرّت و صارت ارض غبراء. و علي جزائر قباب من نفس الماء کالدّرّة البیضاء الّتي رفعت و انجمدت في جوف الماء. و هو بحر لا ساحل له و لاغشّ و لاحرکة ‌و لاتغیّر و علیها سفن من نفس الماء کالذهب الرّطبه الحمراء و سکانها من نفس الماء یسافرون من الله الي الله. و لا تقطع مسافتهم و لا وصول الّا الي منازلهم حین الوصول فاصلون و حین الوجدان فاقدون. حکم بعضه کحکم کلّه و حکم کله کحکم بعضه. ماء الطّهور و صرف الظّهور و صار في التّجلّي من التّجلّي بالکسر بنفس المتجلّي له بالفتح. و هی بحر الوحدة المذکور في الدعا عن قول مولانا الامام علي‌ : « رب ادخلنی في لجة بحر احدیتک.»**

**المقام الثّاني المعاني ما ، ماء الحیوة و « من الماء جعلنا کل شيء حي » و هذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلمّا اراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلّقا بلون الصفراء. ناطقا بانّ بارئنا هو الرّحمن و هو الطّمطام المتلاطم ؛ مبدء الکثرات في صقع عالم الاسماء و الصفات. ظاهره امامته علي من في بحبوحة القدس و البهاء و باطنه غیب منیع ممتنع عن الصّفات و الاسماء. و في**

**ص96**

**هذا البحر سفن و جزائر و قباب و سکّان و رجال کلّ ذلک من نفس الماء و لیس لها بدایة و لانهایة و لا فناء و لا اضمحلال و السّاکنون فیه اهل الصّفا و السّنا ؛ یسبحون بارئهم في قطب منطقة‌ المجد و البهاء. و هم رجال قال الله تعالي في صدقهم : « رجال لاتلهیهم » اطوار الشّؤونات و الظّهور في صقع الکثرات عن الوحدة الحقیقة الّتي هي نفس الذّکر و هذ البحر بحر السکون و الوقار و برد الیقین و ثلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة یسکن في ذات الله و یصبر علي‌ الاذي في جنبه و یرضي بقضائه ، قائلا في کلّ الاحوال : لا حول و لا قوة‌ الا بالله ، له الخلق و الامر و الیه یرجعون.**

**المقام الثّالث الابواب الما ماء‌ القدر ، فلمّا قدر الله وجوده بظهور اسم المحیي اخذ قطرة من بحر ماء الحیوة ، مظهر اسمه الحيّ ، و هو قوله الحقّ في کتاب الصّدق : « و انزلنا من المعصرات ماء ثجّاجا » متلاطما ، موّاجا ، متحرّکا لظهور الشؤونات ، یخرج منه حیات الاسماء‌ و نبات الصّفات ؛ حتي یظهر قول الله : « کل یوم هو في شأن.» و هو قلزم الخضراء لا بدء له و لا ختم فیه. اشجار من جواهر رطبة و علیها سفن جاریّة من زمرد و رطب اوسع من بین سماء القابلیّات و ارض المقبولات و الرّاکبون فیها محمّد و آله بالاصالة و شیعتهم بالتّبعیة. و هم رجال مطهّرون من دنس الزّمان و**

**ص97**

**الزّمانیّات و المنزّهون عن الالتفات بالشّهوات و الکثرات. لایعصون الله ما امرهم و هم من خشیة آل الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکبها نجي و من تخلّف عنها غرق » و المشبّه عین مشبّة به.**

**المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء و جوهر الجاری من بحر الحیوة المقدّر لکلّ ذي روح ممات. و الارض لمحلّ جریان البداء لانّ ما في القضاء هو الامضاء و لیس لله بداء فیما مضي. و هو الطّمطام المتداخر المتین و المتلاطم العمیق ، المتوّج بتموّج الّصفات کالجبال الرّاسیات و یخرج منها خلیجان ؛ احدها بدء الاشیاء و الآخر ختمه و نفس الختم ماء البدء. و یجری منه انهار اربعة ، الماء غیر الآسن بحر الاقرار بالوحدانیة ، و اللبن الّذي لم یتغیّر طعمه و هو بحر الاقرار و الاعتراف بنبوّة محمّد و العسل المصفّي المخصوص لشیعیة محمّد و آله و هو بحر التّقصیر عن معرفة‌ اهل العصمة و الخمر الّذي لذة للشّاربین و هو بحر المحبّة و العزّه و الهیمنة و العظمة و السّطوة و القهاریة بغیر صداع و لا خمار و سکر و لا اغماء. یسبحون سکّانها : سبحان ذي القهر و الغلبه لا اله الا هو الواحد القهّار.**

**المقام الاولي البیان النّون في رتبة البیان نفس المکان و هو تمام الامکان و الامکان بعینها في عالم الامکان. الحروف في کلمة کن و الکاف**

**ص98**

**رتبة المشیّة و النّون رتبة الارادة و المشیّة اب‌ الاشیاء و الارادة امّها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامّة ». فبالکاف خلق الله مادّه الاشیاء و آیة تفریده و هیکل توحیده دالّ علي الله وحدته. و هو اعلي المشاعر في الامکان فیه یعرف الله وحده و هو المسمّي بالفؤاد. و بالنّون خلق الله صورت الاشیاء من مبدء المیل الي نفسه الي منتهي الکثرات بما لانهایة الي ما لانهایة. و اوّل التّعیّن هیکل النّبوّة و ثانیها هیکل الولایة و ثالثها هیکل الشّیعة. و هذه الهیاکل تمام الایمان جعل الله آیته في کل­شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السّموات و الارض « مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح » الي آخر آلایة. و قال الله تعالي : « سنریهم آیاتنا في‌ الآفاق و في انفسهم حتّي یتبیّن لهم انّه الحقّ » قال السّجاد : و الله آیاتنا و هذه احدها و هي الولایة و ما نودي‌ فی الاسلام شیئا مثل ما نودي في الولایة.**

**المقام الثّانی البیان المعاني النّون عرش الکاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. و هو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هیکلا. قال رسول الله : « فوق کل حسنة حسنة ، حتّي احبّنا فاذا احبّنا لیس فوقه حسنة » و هو قوله الحقّ حین سئله الاعرابي عن الدّین ؛ قال (ص) : « هل الدّین غیر حبّنا» و کشف عن هذا الرّمز المعمّی قوله (ع) :**

**ص99**

**« من احبّکم فقد احبّ الله » و هذا الحبّ علّة وجود الممکنات. و هو قول الله في حدیث القدسي : « کنت کنزا مخفیّا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ». و المحبّة نفس المحبّ و المحبّ هو المحبوب. و لو کان الثّلاثه لا شکّ انّ اهل المحبّة لمشرکون ، قالت النّصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبّة حجاب بین الحبیب و المحبوب » و المحبّه المذکوره لیست ذات الله تعالي‌ لانّه ، عزّ و جلّ ، خفائه عین عرفانه و عرفانه عین خفائه. و هو المعروف و لا عارف في الوجود و الان کما کان. سبحانه لایعلم کیف هو الّا هو و هو العليّ الکبیر.**

**المقام الثّالث النّون في مقام الابواب امر الله و علمه و کتابه المحفوظ و عدله. و هو انّه لمّا امر الله کلمة‌ الاکبر بالادبار لظهور الانوار و کثرة الاطوار تنزّل الي رکن الاسماء ؛ فتدوّر بدوران الاسماء في عالم الادوار و في عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرّک اللّیل لطلوع النّهار. الي قطب الصفات فتکرر بتکرار الصّفات في عالم الاکوار ؛ حتي نزل من مبدء الدّرّة الي منتهي الذّرّه بما لا نهایة في بدئه کما لانهایة في ختمه. و هو قول الله الحقّ و کل­شيئ قائم بامرک و الامر تمام العدل و بعدله قامت السّموات و الارض. و مظهر تلک الامر اهل العصمة و محل تلک العدل محمّد و آله. قال الله تعالي : ان الله یامر بالعدل و الاحسان.**

**ص100**

**و قال الحجّة ، روحي فداه ، في زیارة‌ آل یس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشیتّکم و المحو ما لا استأثرت به سنّتکم » و هو قول جدّه العليّ الصادق النّقي الهادي ، روحي فداه ، فی زیارة الجامعه الکبیرة المشهوره :کالشمس الطّالعه المظهرین لامر الله و نهیه.**

**المقام الرّابع النّون في مقام الامامه یحکي عن البدایة بالدّلالة و عن النّهایة بما لانهایة. قال الله ، عزّ و جلّ : « ن و القلم و ما یسطرون » و ها انا ذا اذکر رشحة منه النّون في رتبة البیان. جوهره بسیطة حیّة بالذّات و هي ذات الله العلیا و في رتبة المعاني ذات رسول الله و في رتبة الابواب ذات فاطمة. و في مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني‌ عشر فی الرقوم المسطرات. و في مقام الارکان رشحات کلیّة النّازلة من قطرة‌ لطیفه من عرق جسم فاطمه. و في مقام النّقبا انوار متلئلئة من اجساد الانبیاء. و في مقام النّجباء‌ اظلة الهیّة متلئلئة بتربة النّقباء. و في مقام الملک اظلّة انسیّة. و في رتبة الجنّ اظلّه ملکیة. و في رتبة الحیوان اظلّة جنّیه. و لذا ان النّملة تزعم انّ لله زبانییتن و في رتبه النّبات اظلّه حیوانیّه و فی مقام الجماد اظلّة نباتیّه.**

**المقام الاولی البیان الیاء حروف العشرة و هو في مقام البیان آیة التّوحید و علامة‌ التّجرید و صرف الهویّة و عماء الاحدیّة. بحر الوجود و حرف الظّهور الاوّل الرّفیع و الآخر**

**ص101**

**المنیع الباطن القریب و الظاهر البعید. بحر معلوم و سرّ مجهول المخصوص لمحمّد و آله (ص) بالحقیقة الاولیة. و ما سواهم معدومون لا نصیب لشيء من الاشیاء فیه و کیف لایکون کذلک. و الانبیاء مقام تجریدهم و بقائهم في توحید الله ظلّ فاني من جسم محمّد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدرکوا ما فعلوا جسم محمد. و هي في‌ الاجساد ممتنع محال ، کیف یصل شعاع الشّمس بقرصه و کذلک في السلسلة الطّولیّة من ثمانیة عوالم بل في السّلسلة العرضیّة. هذا السّرّ مستور و لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لکفره و في روایة رحم الله من قتله یجری هذه القاعدة من عالم العليٰ الي مبدئه السفليٰ. الطرق الي الله بعدد انفاس الخلایق.**

**المقام الثّاني الیاء في رتبة المعاني آخر حرف من حروف اسم عليّ (ع) ، روحي فداه ، و هو سر الله الّذي لایوصف و کلمة الّتي لاتعرف و هو اسم الاعظم الّذي یسبّح الله بظلّه جمیع خلقه. و هو صاحب الازلیّة الکبريٰ و الابدیّة العظميٰ. قال ، روحی فداه : « انا صاحب الازلیّة الاولیّة » و ان امرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ و هو الظّاهر و باطن الظّاهر و باطن الباطن و هو السّرّ و سرّ السّرّ و سرّ المستسرّ و سرّ المقنّع بالسّرّ و سرّ لایفیده الّا سرّ و سرّ مجلّل بالسّرّ و هو مظهر خشیة الله و جلاله و هو قول الامام : « لا علم الا خشیتک و لا حکم الا الایمان بک ، لیس لمن لم**

**ص102**

**یخش عن جنابه علم ». و هو مقام الرّحمن و لمن خاف مقام ربّه جنّتان و لیس لمن لم یؤمن بعزّ قدسه حکم لانّه ظاهر الله لا هو هو و لا هو غیره. کلّ ذلک عن دوام الملک في الملک السّبیل الي ذات الله مسدود و الطلب مردود ، دلیله آیاته و وجوده اثباته.**

**المقام الثالث الیاء في رتبة الابواب في اسم الرّحیم مقام من مقامات الرّحمانیّة. و هو الّذي اجاب الامام ، روحي فداه ، و انا اذا اذکر الحدیث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : یا مولاي ما الکفر و الایمان و ما الکفران و ما الشّیطانان اللّذان کلاهما المرجوّان؟ و قد نطق به الرّحمن حیث قال في سورة الرّحمن : « الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علمّه البیان » فلمّا سمع الرّضاء ، لم یجر جوابا و نکت باصبعه الارض و اطرق ملیّا. فلمِا رأی السائل سکوته شجعته نفسه بسؤال آخر فقال : یا رئیس المسلمین ما الواحد المتکثّر و المتکثّر المتوحّد و م الموجد و الموجد و الجاري المنجد و الناقص الزائد؟ فرفع ، روحي فداه ، رأسه فقال : ايّ شيء تقول و ممن تقول و لمن تقول بیّنا انت انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالاتک. و امّا الجواب المفصّل فاعلم ان کنت الدّاري و الحمد لله الباری**

**ص103**

**ان الکفر کفران کفر بالله و کفر بالشّیطان و هما سیّئتان المقبولان المردودان ؛ احدهما الجنّة و الآخر النّار و هما للّذان المختلفان المقبولان و قد نطق به الرّحمن حیث قال : « مرج البحرین یلتقیان بینهما برزج لا یبغیان فباي‌ الاء ربکما تکذبان » و یعلم قولنا من کان من سنخ الانسان و یظهر لک ممّا قلنا باقی سؤالاتک و الحمد لله الرحمن و صلّي الله علي محمّد و آله المبعوث علي الانس و الجان و لعنة الله علي الشّیطان. فلمّا سمع کلامه بهت و تحیّرت و شهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الّا الله و اشهد ان محمّد رسول الله و انّک وصي رسول الله حقّا و الرحیم رحمة مکتوبه علی من سبقت له العنایة. و هو حقیقة سلمان ، روحی فداه ، و نعم الحدیث ما قال الامام الحسن العسکری فی تفسیره ان الله خلق مائة رحمة و جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلّهم فیها تراحم النّاس فی الدّنیا من فی کلّ الاصقاع. فاذا کان یوم القیمٰه اضاف هذه الرحمه الواحدة الی تسع و تسعین رحمة. فیرحم بها امّة محمّد و تلک الرّحمة تمام الامّة فی الدّنیا لمّا کانوا فی الرّحمة ضیقوا انفسهم عن القبول و في الآخره لمّا خلّصوا من الاعراض قویت بنیتهم للتّحمّل. و انّ الله حرّم الجنّة علي الامم حتّي یدخل امّة محمّد قبلهم و المؤمن اکرم علي الله ممّا تظنّون و انا**

**ص104**

**اذکر الحدیث بعضا بالنقل و المعني و لا یطلع بسرّ مراتبها الّا اهل التقوي.**

**المقام الرابع الیاء في الرحیم مقام الشّیعه و هم في هذا الاسم محلّ صبغتهم. قال الله صبغة الله : « و من احسن من الله صبغة » و جعلهم في بئر التّعفین في‌هذا الصّبغ. فلمّا نضجت بنیتهم و بلغت بلوغهم صلّوهم بالصّلوة و الزکوة و الصّوم و الجهاد و الحجّ و سایر الاعمال المحموده ، حتي خلطت اجزاؤهم و صارت شیئا واحدا. و هو قول عليّ ، روحي فداه : « حتّي تکون اعمالي و اورادي کلّها وردا واحدا.» ؛ ثم جعلهم في قعر التّقطیر للاخذ عن اجزاء الاکسیر. و هو موت الکلّی فلبعض النّاس في الدّنیا و لبعضهم في الرّجعة و لبعضهم في البرزخ و لبعضهم فی القیمٰه و لبعضهم في النّار ، لتحریق اجزاء العرضیّه و لاخذ اجزاء الاکسیر. فلمّا اخذ اجزاء الاکسیر هاج ریح محبّة الله في افئدتهم و هو لقاء بارئهم و هو قول الصادق : اذا هاج ریح المحبة في الفؤاد استأنس في ظلال المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه قال علي**

**دوائک فیک و لاتبصر و دائک منک و ماتشعر**

**و انت الکتاب المبین الذي باحرفه یظهر المضمر .**

**ا تزعم انّک جرم صغیر و فیک انطوي العالم الاکبر**

**و هی نقطة العلم .العلم نقطة کثّرها الجاهلون**

**و هو الدّرایة حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه. و هو قرطاس الحکیم کلّ علم لیس في القرطاس ضاع و هو تمام العمل العلم بلا عمل کالقوس بلا وتر. و ان الاشارات تحجب الاستار من کشف الکثرات دخل بیت الجلال فقد عرف مواقع الامر و بلغ مواضع السّرّ و هو الغنیّ عمّا سوي الله و فسبحان الله عمّا یصفون.انتهی**

**(خطبه آخر توقیع در این نسخه درج نشده بود که تکمیل شد)**

**الحمد للّه الّذى جعل طراز قضائه بهاء رحمانيته التى دنت بعد ما بعدت و قضت بعد ما مضت و فتعالت تحاكت فاقامت و استعادت و تشابهت و تعاكست و تقارنت و تفارقت و تفاخرت و تشهقت و تشهدّت و تلئلأت و تلجلجت و اصطفت و انتجبت و اخترعت و ابتدعت و انشأت و اصطنعت فهى حمراء صفراء خضراء بيضاء نطقت على عرشها بثناء البداء فى منطقتها لا اله الّا هو الحمد للّه الّذى جعل طراز اذنه بهاء ربوبيّته فهى هى ازليّة لامعة شعشعانيّة متلئلئة ذوتت و استقرّت كورّت و استقامت دارت و استضائت فهى هى مشرقة شمسيّة متنوّرة قمريّة لامعة نجميّة حاكيّة عرشيّه مخترعة فردوسيّة منتخبة افريدوسيه مندكة جبليه مسطحة ارضيّة هى هى مائيّة ترابيّة هى هى هوائية ناريّة ان قلت منفرد فهى جمعيّة و ان قلت خمسة فهى احديّة مظهر الهاء فى لجّة الاحديّه التى نطقت و تجلت و خضعت و خشعت و قالت اللّه لا اله الا هو الحمد اللّه الذى جعل طراز اجل الامضاء حكم البداء و اقامها فوق منطقة السّماء من عالم العماء بنور الحمراء فيا هنيئاً سراستا من البداء المنطوقة فى حولها الّتى قضت و جلّت بعدمااحكمت و قدرّت و انشاءت و اخترعت فهى هى شمس ازليّة مشرقة ختميه رفعت و سجدت على عرشها و ثناء بارئها و قالت باعلى صوتها حزینا لا اله الّا هو و الحمد اللّه الّذى جعل طراز كتابه طراز الاحديّه و احكم فى طراز مشيته بامضاء طراز صمدانيّته و اقضي ما قضي في طراز جبروتيّته بطراز ما امضي في ازليته و اذن في تقدير طراز ابداعه فى مقام الاجل بطراز التى احدى احمدى علوّى فاطمى فيا هى نعم الطراز فى افق العماء رفعت بعد ما زكّت نطقت قبل ما صفت حرقت قبل ما جلت شهدت بعد ما غربت بنداء بديع و طراز عجيب و عماء لطيف الّتى نطقت فى حقّ منشئها بطراز الابداع كلّها لا اله الّا انت سبحانك انّى كنت من الظالمين و الحمد للّه رب العالمين.انتهی**

**ص105 تفسير سوره والعصر**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**ألحمد لله الذي تجلى للممكنات بظهور آثار ابداعه في ملكوت الأمر و الخلق ليتلئلئن جوهريات حقائق الموجودات بتلألؤ آيات اللاهوت و يتلجلجن كينونيات مجردات آيات الجبروت بتلجلج ظهورات آيات الملكوت ليشهد الكل في كل مقامات الأمر و آيات الختم بما شهد الله لنفسه بنفسه في أزل الآزال بأنه لا ا له الا هو لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لايزال ا نه هو كائن بمثل ما كان و انه الفرد الأحد الذي ليس له وصف في الإبداع و لا نعت في الإختراع و لا ذكر في الإنشاء و لا حكم في الأحداث و انه الفرد القيوم الذي اخترع المشية لا من شيء قبل كل­شيء بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها و لا حكم يقارنها و لا نعت يشابهها و لا وصف يعادلها ليثبت بوجودها في حقايق الأنفس و الآفاق توحيد أزليته التي قد أودع في ذاتيات أعلى مجردات الخلق ليعرف الكل في مقام ظهور تجليه بما أراد في الإنشاء للكل ثم اخترع الإرادة لظهور انية المشية في ذر الأول بعد ظهور المشهد**

**ص106**

**الأول في رتبة المشية ليعلم الكل في مقامات الذاتيات والكينونيات و النفسانيات و العرضيات و الجوهريات و الإنيات و المقامات و الدلالات و الإشارات و العلامات و الآيات و البدايات و النهايات بما أراد الله لخلقه في مقام عرفان مراتب الفعل و ظهورات الإنفعال ليتميز الكل في مبدء ذكر الإثنينية عن ظهورات التوحيد و عن آية التكثير ثم أحدث بعد ظهور خلق الإرادة طمطام يم القدر لظهور المقدر و جعله ربط العلية في مقام المعلول و ظهور المفعولية في مقام التثليث و رتبة المجعول ليميز بظهور آثاره في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان و ظهورات مراتب اختيارات ذرات الممكنات و يشقى من يشقى بظهور تلك الرتبة في المشهد الثالث و يسعد من يسعد بظهور آيات تلك العلية المتلئلئة عن ظهور الرتبة الأولى وليتميز الكل بما یستحق الذرات و یقبل الموجودات و یختار الإنيات عما أراد الله في الكتاب و أراد في المبدء و المآب ثم أبدع الله بعد ظهور تلك المراتب الثلاثه مراتب ظهور تنزلات تلك المقامات و نزل الله أسمائها في عالم الأسماء طبقا بما نزل الله في الكتاب بذكر القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب ليتم خلق كل­شيء بظهور تلك السبعة عن كل الجهات و يتبين ما فضل الله**

**ص107**

**في مقامات عالم الأسماء و الصفات في رتبة التراب حتى أخذ كل نصيبه في كل المقامات بما قدر الله له به في ذكر المبادئ الى ما قدر الله له بما لا نهاية لها بها في رتبة الخطاب و فاز بذلك كل من فاز و خسر بذلك كل من أراد الحكم بغير بينة و لا كتاب.**

**و ان الآن لما نزل الأمر من جناب المستطاب ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي العز الباذخ المنيع و ذي النسب العالي الرفيع و ذي الصفات العليا و الأخلاق الرضية الحسنى سلطان العلماء أدام الله ظل عطوفته على من سكن في ظلال رحمته بأن أفسر السورة المباركة التي نزل الله في القرآن هذه « و العصر ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر »و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في اظهار ذلك البيان قد استعنت من الله واتبعت امره بإظهار ما خلق الله في الكيان بالبروز الى العيان ليتميز بشرح تلك السورة المباركة شأن من أيد من فضل الله في ذلك المقام عن دونه و بقي ثواب من عرف شيئا منه لجناب حضرته الى يوم المآب أسئل الله من فضله بأن يحفظ عيون الناظرين الى الإشارات النازلة في ذلك الكتاب عن الإعتراض و يلهم الكل حكم الإنصاف في مقامات دلالات كلمات ما نزل في ذلك المقام لأمر المستطاب و اني على الله أتكل في اظهار حقيقة سر الإمكان بما جعل الله في الكيان بالبروز الى العيان**

**108**

**و لا حول و لا قو ة الا بالله العلي المنان. و انني أنا قبل أن أذكر حرفا في مقام التفسير أسئل من جناب المستطاب أدام الله ظل عطوفته بأن يعفو عن نفسي اذا اطلع بخطيئة من قلمي لأن شأن العبد في كل حال هو الذنب و أرجو الله أن يثبت بذكر بعض المقامات لمن سكن في مقامات عالم الأسماء و الصفات ما قدر الله لهم في حكم الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم و الأمر في المبدء و المآب و انا قبل أن أذكر بيان حرف من باطن تلك السورة المقدسة أذكر أمارات ليتميز الحق عن الباطل و الصادق عن الغافل ولكن ما أردت لذلك الا العلم لمن أراد أن يطلع بحقايق التجريد و يعرف آيات التوحيد و يستقر على كرسي التفريد و التجريد و ان من الأمارات التي حق على المنصف أن يطلع بها فهو عرفان صور العليين عن السجين و أن الحكم لم يثبت في الشريعة و لايتبين في الحقيقة الا بعرفان تلك الرتبة السنية و أن ذلك الأمر لايمكن عرفانه الا بعلم الواقع لأن الصور في هذا العالم متشاكلة و لا يتميز من يتوجه في عالم الكثرات الى طلعة حضرت الذات في ذلك المقام الا بنفي الإشارات و السبحات في عالم المبادی بنفي الأسماء و الصفات و ان ذلك الأمر لما كان صعبا على بعض النفوس قد جعل الله لكل حق حقيقة و لكل أمر بينة واضحة لئلا يتبع**

**109**

**أحد أحدا بمحض الصور الظاهرة و الشئونات الباهرة لأن الشرف في الحقيقة هو سر الربانية و ظهور نور الصمدانية في كل جهات العبد و ان في هذا العالم لما اختلط الطينتان أمر الله الكل بما يتميز بين الكل عند التحقيق و لايقدر أن يظن فيه شيئا دون ذروة اليقين في الأفق المبين و لو لم يثبت ذلك الميزان في بيان القسطاس لم يوضح حكم الجواب في اتباع أمر المستطاب و ان بعد تلك الإشارات لا شك أن اليوم كل الناس يدعي الحق و يجعل عند نفسه حجة لما ادعى ولكن في الواقع ليست الحجة تامة في يد الكل و الا لم يختلفوا في حقايق ظهورات آيات اللاهوت و شئونات الجبروت و دلالات الملك و علامات الملكوت و مقامات الحد في سلسلة الناسوت و ان بعد ذلك لاريب أن حجة الله في كل حين لکل‌شی بالغة و أمر الله وكلماته تامة ولو لم يكن كذلك فليس لله على أحد حجة فسبحان الله عما يقول المشبهون علوا كبيرا فلما ثبت في سبيل الحقيقة بأن الحق الخالص لايثبت الا بميزان حق من عند الله الذي يرجع اليه كل المختلفات من كل الأمم و ان اليوم لو كان الميزان كتاب الله لايرفع الإختلاف لأن كل الفرق يستدلون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الأخبار و عمل الأصحاب و آيات الأنفس و الآفاق لأن الإختلاف في كل المراتب ظاهر و أبى الله أن يحكم بالإختلاف أو ينزل**

**110**

**في كتابه أو يقبل من أحد لأن الله خلق الكل بأمره و جعل علة ظهور كل­شي نفس حكمه فلابد أن يكون الحكم من عنده واحدا كما صر ح بذلك حكم القرآن حيث قال عز ذكره « وما أمرنا الا واحدة» و ان الدين بمثله فرض أن يكون واحدا و ان ذلك حكم عدل يحكي في مقام التوحيد وآية التجريد حيث يعرف أهل التفريد بكلمة التمجيد فلما ثبت أن الميزان لم يك تاما في تلك العلامات حق بأن يجعل الإنسان قسطاس الأمر أمرا يرجع اليه العالي و يلحق به التالي و يميز به صور الباطل عن الحق و ان ذلك القسطاس لابد أن يكون من عند الخالق لأن في مقام الثمرة و أخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان الأمر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم و لايقدر أحد أن يعارضه أو يقول فيه لم و بم و هو شأن الذي يعطي الله من يشاء من عباده و به يعاقب و يثبت و عنه يسئل يوم الفصل و هو شأن الذي يعجز الكل عن المقاومة معه في اظهاره و لما كان الأمر مستورا في وراء الحجبات و ان لكل ذكر مقام في ذكر الدلالات و ليس في مقام ذلك البيان اثبات الميزان أسئل من جناب المستطاب ملاحظة قسطاس البيان في المقامات التي كتبت بين يدي جنابه و ان بمثله قد ثبت في شرح الكوثر لمن أراد أن يتذكر أو ينذر و أن الآن أشرح**

**ص111**

**ما أراد الله في ذلك المقام من تفسير تلك السورة المباركة في مقام الحد لمن عرف الفصل عن الوصل و ان على جناب المستطاب لايخفى سبل الظواهر و البواطن و ان الأمر في الحقيقة ليس مستورا عن جنابه بل أراد التذكار لبعض الأخيار و ظهور الأنوار و كلمة الأسرار لبعض الأبرار و ان الأمر لما كان له مقامات معدودة أشير ببعض حكم منه و هو أن لكل حرف من القرآن مقامات كثيرة بل خلق الله في آية حقيقة كل­شيء وقع عليه اسم شيء آيات كل­شيء لئلا يصعب على أحد عرفان ظهورات آيات فضله و تجليات شئونات عدله في كل­شيء و يرى كل­شيء ظهور سلطنته في خلق كل­شيء ظاهرا موجودا بحيث لايرى شيئا الا و يراه قبل ذلك الشيء فمنها رتبة النقطة في مقامات الفعل حيث لا قدر أن يطلع بحقيقتها الا من جعله الله مقام نفسه في العالم الأول مقام العدل و ذلك المقام مختص بمحمد رسول الله(ص)و لا نصيب لأحد فيه و هو في ذلك الشأن شأن من ظهورات حضرته في حقيقة ذلك الحرف و ان الإشارات مقطعة عن دونه من ذكره و ان الغايات محدودة عند طلوع أنوار بهائه و ان ذكري ذلك المقام لم يك من سبل العرفان بل هو من نور البيان الذي خلق الله في حقيقة كل­شيء لبيان كل­شيء و ان سر المسئلة مكشوف**

**ص112**

**عند جنابك و لاتحتاج بذكر البسط و لغيرك ما أرى سبيلا لعرفانه اليه و منها رتبة الألف اللينية و هو مقام رتبة الثاني من مراتب الفعل و ان ذلك مقام تعين حرف الأول في ظهور الفعل و ان الله بلطيف حكمته و عظم عنايته قد جعل ذلك المقام مختصا بوصي حبيبه علي(ع) و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن حضرته و يدل على طلعته كما صرح بذلك رسول الله في الحديث المشهور « لايعرفه الا الله و نفسه»و ليس لما سواه في عرفان ذلك الحرف سبيل لأنه هو بعينها آية من كينونيته في جوهريات ملكوت السموات و الأرض و انه واقف في مقام التوحيد الواقع بعد رتبة النقطة في مقام ذلك الحرف و لايعرف صنع الله في حقه الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون و منها رتبة الألف الغيبية و صرف الصمدانية و نور الإلهية و حرف ظهور الهوية و آية الأحدية في كينونية البشرية و انها هي في ذلك المقام تحكي عن مقام الحسن (ع) و يدل على ظهور رتبة التثليث في مقام القدر و ان في ذلك الشأن اختلف الكل في مراتب اختيارات الوجود و من حكم ذلك الحرف في رتبة الظهور أخذت النصارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و منها رتبة الألف غيرالمعطوفة**

**ص113**

**و هو مقام ظهور اسم الله المميت في مراتب الفعل و بدء علة القضاء لظهور البداء بعد الإمضاء و ان الله قد جعل حامل ذلك الحرف في ذلك المقام أبو عبدالله الحسين (ع) و لذا انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه لم يرض بالبيعة و انقطع بكله الى خالق البرية و قبل الشهادة بظهور الولاية الكلية في ذلك الحرف و انه روحي فداه في ذلك المقام يحكي من مراتب مقامات الأحرف الثلاثة من بساطة النقطة و انية الإرادة و دلالة الألف الغيبية وراء حجب اللا نهاية بما لا نهاية لها بها الى الحد الذي لا غاية له في الإمكان و لذا أشار الصادق (ع) في زيارته ليلة نصف الشعبان « لا ذليل و الله معزك و لا مغلوب و الله ناصرك » و انه روحي فداه لايدل في ذلك المقام الا على طلعة ظهور الذات في عالم الصفات و كذلك الحكم لذلك الحرف من القرآن و ان بحور السموات و الأرضين لو كان مدادا لبيان ذلك الحرف من القرآن لينفى في الحين قبل أن يظهر بيانا من ذلك الحرف الأول لأن الله قد اختصه لنفسه واصطفاه لمحبته و انه هو حرف الأمر الذي به قامت السموات و الأرض لا يعلم كيف هو الا الله و من خلقهم الله فوق رتبته من جده و أبيه ثم أخيه (ص) ما أشرق الإبداع بالإبداع و ان ذكري في ذلك المقام لم يك الا بمثل ذكري في مقام الذات في كلا المقامين لا وجود لنفسي في تلك**

**ص114**

**الرتبة ولكن لما خلق الله بعض آيات قدرته في حقيقة فؤادي أشرت اليه برشح خفيف لجنابك اذا أردت أن تلاحظ رتبة المفقود في الموجود و منها حرف في مقام الإذن و هو مقام الحروف و ذلك مخصوص بشموس العظمة و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن جلالتهم و يدل على حضرتهم و كان بابا لعرفان مقامات قدرتهم فجل و علا ذلك الحرف عن التبيان و البيان و منها حرف في مقام الحروف المجتمعة و هو رتبة الأجل و مقام نور بقية الله في جوهريات كينونيات اللاهوت و ذاتيات آيات الجبروت و دلالات مقامات الملك و الملكوت و شئونات عرضيات ظهورات عالم الناسوت الله يعلم حكم ذلك الحرف لا سواه و لا نصيب لأحد من النبيين و المرسلين في عرفان ذلك الحرف من القرآن و ان على الله التكلان في أحكام المبدء و المآب و منها حرف في مقام الكلمة و هو رتبة الكتاب في حكم الخطاب و ان الله قد قدر حكم ذلك الحرف لفاطمة (ص) و لا نصيب لأحد مما خلق الله تحت رتبتها في عرفانه و ان ما سواها لو عرفوا حكما من ذلك الحرف الذي خلق الله في مقام انية ذلك الحرف في رتبته و ان السبل مسدودة و الطرق مردودة و لا الدليل تذكر في السبيل و لا السبيل يثبت بالدليل و سبحان**

**ص115**

**موجده عما يصفون و لما ظهر بعض مقامات أحرف القرآن لايخفى على جنابك أن بعد تلك المراتب التي هي أصل العلية في مبادئ العلل مقامات كثيرة منها في مقام أثر المشية و منها في مقام ظهور أثر الإرادة و منها في مقامات الإنفعال في نفس الفعل و منها في مقامات مبادئ الصفات و منها في عالم اللانهاية في مقام ظهورات الذات و منها وراء ذلك في مقام نفي الأسماء و الصفات و منها في مقام باطن العرش و منها في مقام ظاهر الكرسي و منها في آيات السموات و ان في الأرض لو كان يطلق فهو شبح بالنسبة الى المقامات التي فصلت بين يدي جنابك و ان مثل جنابك يعرف المقامات اذا كشف السبحات عن مقام طلعة الصفات في علانية نور الذات و ان على ذلك السبيل الصعب و الطريق المستصعب يعرف الناظر مقامات القرآن و يشهد بذلك حكم البيان و يفسر كل ما شاء بما نزل الله في القرآن و ان ما ورد في الأخبار « بأن للقرآن بطونا الى سبعين أو الى سبعمائة » فهو لعدم تحمل الخلق و الا ان حكم أحرف القرآن و أمره أعظم من ذلك بعدد كل ما أحاط علم الله من ذكر الذرات و الحدودات و الأسماء و الصفات و له تفسير و لكل تفسير تفسير الى ما لا نهاية بما لا نهاية له به الله يعلم عظمة كتابه و كما ان « لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين»فرض بأن الكل يعتقد بذلك**

**ص116**

**فكذلك الحكم حق في كل حرف منه بحيث لو أراد الإمام (ع) بأن يخرج أحكام كل السر يات و الظهوريات و البدايات و النهايات من حرف الألف في القرآن ليقدر بذلك و جعل الله فيه كما صر ح بذلك الإمام الصادق(ع) في تفسير «الصمد»و ان ذلك لهو الحكم في الواقع و السبيل الظاهر و لما ثبت ذلك البيان فكيف يمكن تفسير حرف من القرآن و من نزل الله عليه لايقدر أحد بذلك و لايمكن في الإمكان لأن الفيض لم يزل يتجدد بوجود الإبداع و ان ذلك حكم لا نفاد له في الإختراع و الله يعلم كل­شيء و ان اليه يرجع حكم القرآن وحده لأن من عنده قد نزل بالحق وحده سبحانه و تعالى عما يصفون و ان بعد ذلك البيان يكشف عند جنابك اشارات بعض الآيات في القرآن و ان تفسير تلك السورة المباركة كما هي بما نزل الله على حبيبه مطابقة بما قدر الله لشأنه و ان في مقام الباطن لكل حرف منه تفسير و انني أنا ذا أشير بتفسير حرف الأول من تلك السورة ليكون سبيلا لعرفان كل الآيات و الكلمات من أهل العيان و هو أن الحرف الأول كان « الواو » و له مراتب ما لا نهاية له به فمنها ا سم للولاية الكلية و القصبة الأولى الإلهية و الطلعة المتلألئة الأزلية الإبداعية و انه في ذلك المقام أول حرف من مقامات ظهور « الهاء »**

**ص117**

**و يكون عند رجال العماء بعينها حرف « الهاء » في الإنشاء و يستدلون على ظاهره بباطنه و باطنه بظاهره و على سره بعلانيته و على علانيته بسره و هو الولاية التي انقطعت الذاتيات عن ساحة حضرة عزته و الكينونيات عن قرب بهاء رحمته لأنها هي بكينونيتها مفرقة الجوهريات عن مقام الصفات و مسددة الإنيات عن ذكر الأسماء و الآيات الله يعلم حكمها و لايحيط أحد بها و منها الولاية الظاهرة عن رتبة القصبة الأولى المباركة و الشجرة الإلهية التي لا هي بشرقية و لا غربية و هي الولاية الظاهرة في رتبة الإرادة قد خلقها الله في مقام العدل مقام المشية و في مقام الفضل رتبة نفسه و هي الولاية التي استوت بإذن الله على عرش العطاء و يعطي كل ذي حق حقه و يسوق الى كل ذي روح رزقه حيث أشار الله الى مقامه في القرآن بقوله « هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا» و ان في ذلك الرتبة العلية و الآية الجلية يتميز كل المختلفات و يفرق كل المجتمعات و يأتلف كل المتفرقات و يثبت كل الكثرات تحت ظلال مكفهرات أفريدوس الأسماء و الصفات و لذا أشار الصادق في حديث المفضل حين سئل عن عرفان مقام تلك الولاية الكلية و حامله بأنه « هو بيت النور و قمص الظهور و آية رب الغفور و لا هي هو و لا هو غيرها »**

**ص118**

**و ان الفرق أن الولاية الأولى تحكي عن الله في المرءآت الأولى التي لا علة لها قبلها و لا فصل بينهما و بين رتبة الظهور الذي هو خلق الله في كينونيتها و ان بها تثبت آية الأحدية و الأنوار الإلهية و اللجة الصمدانية و البهاء القيومية و لايكون لها ظل في مقام ذاتها و لا ذكر في رتبتها عن غيرها و هي الولاية الأزلية الدالة على الله بالدلالة التي تجلى الله لها بها و أشرقها و جعلها مقام ظهور طلعته ليوحد الكل بآية تلك الولاية حضرة أحديته و يمجد بها صمدانيته و يكون بذلك عارفا بحق مولاه و حامدا بثناء بارئه في مباديء العلل و منتهاه و ان بعلم ذلك البيان يفرق العبد المقام الأول بنور الأزلية و المقام الثاني بظهور رتبة الإرادة و لا شك أن الولاية في الرتبة الأولى ثابتة و أن في الثانية لا ظهور لها في الرتبة الأولى الا بظهور الإرادة و أن في مراتب تلك الولاية كل الآيات بظهور الإمكان ثابتة و أن الإشارات و المقامات و الدلالات و العلامات لو تذكر في تلك الرتبة الثانية ليكون في مقام الشبح بالنسبة الى الرتبة الأولى و ان من مقامات تفسير الواو هي الولاية المتلألئة الشعشعانية اللامعة التي عينت و شيئت و قدرت و قضت و أذنت و أجلت وأحكمت في ذاتيات**

**ص119**

**حقايقها و كينونيات مقاماتها و آيات وحدانيتها و ظهورات دلالاتها و ما قدر الله لها في مقامات الخلق و الأمر و ان هذه الولاية هي الولاية التي تحكي عن الولاية الثانية في رتبة القدر و ان في مقام تلك الولاية يظهر خفيات مراتب التكوين و جوهريات تعيين التدوين و كينونيات مظاهر التفريد في صقع الواقف الناظر الى حق مبين و لمن أراد أن يطلع بحقيقة ظهور تلك الولاية حق بأن يفكر في مقامات ظهور تلك الولاية ليثبت فؤاده و يطمئن قلبه بما نزل الله في أحكام الدين و اشارات الكتاب المبين و ما قدر الله من أحكام يوم الفصل و ما أراد الله و أمر به من مقامات الجنان و دركات النيران و ما شاء الله في كل­شيء لكل­شيء و ان لدى جنابك مشهود تلك الإشارات و الا فذكر الدلالات في بين يدي جنابك لم يك الا لتفصيل ظهور الكلمات و ظهور ما شاء الله في الكتاب و ان الى الله يرجع البدايات و الغايات في المبدء و المآب و ان من مقامات تفسير الواو هي الولاية في ظهور رتبة القضاء و البداء ثم الإمضاء و الثناء و ان بها يثبت حكم الولاية التي نزل الله حكمه في القرآن في مقام ظهور العيان و هي الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه أهل العصمة صلوات الله عليهم و انهم بها يحكمون ما يشاؤن بما يشاؤن و ما يشاؤن الا أن يشاء الله و انها لهي العلية في الإمامة في**

**ص120**

**مبادئ البداية والنهاية و ان في مقام الحقيقة تلك الإشارات في تفسير الواو في مقام الباطن و كذلك الأمر يجري في باطن الباطن الى منتهى مراتب التي جنابك اذا أردت أن تطلع بحقيقتها لايخفى عليك و ان في بعض المقامات اذا أريد أن أظهر تفسير الواو لاينبغي الآن لما ما حان وقته للمقامات التي مشهودة عند جنابك لما لايقدر أحد أن يعرف و يطلع بحقيقة الواقع و اذا جرى القلم بذكر تفسير الباطن أذكر في ذلك الكتاب قاعدة من قواعد حكماء الحقة التي بها يعرف العالم حكم باطن الآيات و الأخبار عن الظاهر و هو أن الله قد أقام الخلق في المشهد الأول لذكر توحيده ثم في المشهد الثاني لنبوة محمد رسول الله ثم في المشهد الثالث لولاية أهل العصمة صلوات الله عليهم ثم في المشهد الرابع لأتباع علماء الدين و دعاة اليقين و ان ذلك في رتبة النزول و اذا أراد أحد أن يعرف قسطاس ميزان علم الباطن حق عليه بأن يرجع الحكم الى تلك المقامات و يأول كل الآيات في رتبة الصعود بالباطن الباطن و على العكس بالباطن الظاهر كما يدل عليه الحديث المشهور الذي رواه الكليني في الكافي عن الصادق ]عليه السلام[ و نطق به الكاظم ]عليه السلام[ لمتمم بن فيروز ولكن علم الباطن لأكثر الناس صعب لما لم يتحملوا ذروة الأمر ولكن على جنابك سهل اذا أردت أن تطلع عليه و لو أراد الله ليمكن**

**ص121**

**أن أفسر في تفسير « الواو » ببعض أحكام الدين من الإشارات المعروفة و العلامات المعلومة ولكن الآن لايجري الأمر لما تطلع جنابك عليه من تفصيل المقامات و كثرة العلامات ولكن أشير ببعض مقامات منه لئلا ينسى أحد حكمه و هو ان الله قد خلق الكل بما هو عليه كما هو عليه و ان الأمر نزل من مبادئ العلل في كل­شيء حتى اتصل الى رتبة الحروف و ان في ذلك المقام قد جعل الله ا سم حرف التوحيد و سره كلمة « هو » طبقا للعالم العلوي و ان أولي الألباب لايعلم ما هنالك الا بما ههنا و ان الله بلطيف صنعه قد اقترن الواو بالهاء لما لايرى التعين في نفسه في الحروف و يكون أقرب بالمبدء و لايزيد عدة ذلك الحرف حرف الهاء الا واحد و ان ذلك حرف الإنية التي خلقها الله لحفظ رتبته و ان مقامات التوحيد في ذلك الحرف ترجع الى حقيقة التوحيد و سر التجريد و هو الحرف الواحد الذي يدل في كل شأن على الله سبحانه و ان كل الحروف في كل المقامات من الأرواح و الأجساد يرجع الى حرف الواو و انه يرجع الى حرف الهاء الذي هو حرف التجريد في لجة التحميد و ان على ذلك البيان يتفرع مقامات عالية التي ذهلت العقول عن دركها و لايمكن اظهار حقيقتها و ليس الآن لما كان مشعر الفؤاد عرفانه حق بيانه و ان من مقامات تفسير**

**ص122**

**ذلك الحرف هو رتبة ظهور معاني القرآن من مقامات الإشارات الى منتهى غايات النهايات و ما قدر الله في علم الكتاب لأولي الألباب من أهل المآب و هو أن يرى السالك من سفر الخلق الى الحق ذلك الحرف بعينه هو مقام سكون لجة الأحدية التي قد ر الله له من سفر الخلق الى الحق لأن الختم بعينها هو نفس البدء و لايصح عرفان الذات في الأسفار المعدودة في علم الكتاب الا بنفي الدلالات عن ساحة قرب الصفات كما أشار بذلك علي عليه السلام في خطبته حيث قال عز ذكره « أول الدين معرفته » الى أن قال « و كمال التوحيد نفي الصفات عنه بشهادة أن كل صفة أنها غير الموصوف و كل الموصوف غير الصفة » و ان ذلك ألطف مقامات التوحيد في ظهورات التجريد و ليس فوقه شرف و لا ذكر و لا لمن لايصل اليه عز و لا خير و كفى بذكر تلك الإشارات في تفسير حرف الأول من السورة المباركة و له مراتب في مقام الصور ينبغي أن يوقن الإنسان بحقيقتها و هي أن روح لفظ الواو الذي نزل الله في أول تلك السورة في مقامه مهيمن على جميع الآيات في الأنفس و الآفاق و كذلك كان الحكم في صورته و ان من في السموات و الأرض لو اجتمعوا على أن يأتوا بمثل ذلك الواو في حرف أول تلك الكلمة من القرآن**

**ص123**

**لن يأتوا لأن الله كما جعل روحه مهيمنا على كل الدلالات و الآيات فكذلك كان الحكم في صورته ولكن أكثر الناس قد اشتبه الصور عليهم لما لم يطلعوا بحقيقة سر القرآن فكما أن صور الناس في هيكل الإنسان واحدة و أن أحدا منهم كان حجة بينهم فكذلك الحكم في صور الحروف فكل ما يتكلم الناس و يخطر بقلوبهم في تركيب الحروف لم يعدل روحها و لا جسدها ذلك الحرف الواو من كتاب الرحمن و ان ذلك مشهود عند جنابك لاتحتاج بذكر التبيان بعد البيان و لما ثبت بتلك الإشارات بعض مقامات حرف الواو أذكر لكل حرف من تلك السورة شأنا من تفسير الباطن لما أمر جناب المستطاب في مقام البيان طبق شرح الكوثر في التبيان و جاء الإذن في الأخبار من شموس النبوة و الأسرار بأن كل الأسماء محمودها في شأن أهل العصمة و ما لايعادل سرها علانيتها قد نزل الله في شأن أئمة النار أذكر ذكرا لكل حرف من تلك السورة بما شاءالله و أراد في ذلك الكتاب و ان اليه يرجع المبدء و المآب و ان الحرف الأول هو الواو و انه الإشارة الى مقامات الولاية الكلية في عالم اللاهوت ثم في عرش الجبروت ثم في دلالات الملك و الملكوت ثم في اشارات المقامات من ولاية كل نفس ما قد أحاط**

**ص124**

**علم الله و ان من وراء حكم تلك الإشارات لايعلم حكمها الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الحرف الثاني حرف الألف و انه الإشارة الى مقامات آلاء الفردوس و أوامر الر حمن و انه الحرف الذي قام به كل الحروف و لديه مشهود بإذن الله كل البطون و لايعرف حقيقة سر ذلك الأمر المستور الا من شاءالله و كل اسم يطلق عليه اسم الشيئية لو جعل الإنسان تفسير ذلك الألف ليعمل حقا و له أجر في كتاب الله بما أظهر مكنون الظهورات في غياهب الكلمات و الإشارات و له مراتب اذا لاحظت جنابك تطلع بحقيقته لإنبساط الأمر في المبدء و المآب ثم الحرف الثالث حرف اللام و هو الإشارة في مقام الباطن بلواء المحيطة المنبسطة الكلية الأولية التي جعل الله الكل في ظلها و جعل حاملها عليا في كل المقامات من عالم البدء الى عالم الختم و هو لواء الأحدية التي ما جعل الله لها ظلا و لا شأنا دون ظهور سعتها ثم لواء الرحمانية ثم لواء اسم الوحدانية ثم لواء الواحدية و ما يدل في كينونية ذاته بما قد ر الله له في علم الواقع و ان دون ذلك التفسير له شئون مسطورة و هو أن حرف اللام عدة الليالي التي وعد الله موسى بن عمران في**

**ص125**

**الطور و عليه يرجع كل الظهور اذا غاب البطون و له وجه في طلعة الحروف ما جعل الله في غيره و لذا جعل الله وسط اسم علي عليه السلام حرف اللام لأن رتبة القوابل لم يتم الا بذكر المقبولات في تمام عد ة أربعين و انه روحي فداه هو القائم بإذن الله بين العالمين و الحاكم بين الطتنجين و لمن له علم الباطن يقدر أن يبسط في ذلك المقام كل ما شاء من بروز اشارات الحقايق و علامات الرقايق و ما جعل الله سبحانه في كل المقامات تحت رتبته و ظهور ارادته حيث لايخفى على جنابك شأن التبيان في سبل ذلك البيان ثم من الحرف الرابع حرف العين علو الأحدية في مقامات اللاهوت ثم علو الواحدية في شئونات الجبروت ثم علو الر حمانية في مقامات الملك و الملكوت ثم علو الصمدانية فيما تجلى الله لكل بكل في حقايق الأنفس و الآفاق في أرض الناسوت ثم من الحرف الخامس حرف الصاد و ذكر مقامات الصمدانية المتجلية في كينونيات ذوات أهل اللاهوت ثم الصمدانية المتشعشعة المتقدسة المتجلية في ذاتيات مجردات أهل الجبروت ثم الصمدانية اللامعة البديعة من انيات حقايق أهل الملك و الملكوت ثم الصمدانية التي تحكي عن رتبة الأولى عن مراتب الفعل التي نزل الله أشباح ظهورات نوره في**

**ص126**

**نفسانيات أهل الناسوت ثم من الحرف السادس حرف الراء الرحمة الكلية التي خلق الله بها المشية بنفسها قبل كل­شيء ثم جعلها علة جميع الذرات ثم الرحمة الواحدية التي خلق الله بها نفوس ما أحاط علمه في الكتاب ثم الرحمة الكلية النازلة في مقام القدر طمطام زاخر مواج الذي فيه يميز أحكام الخلايق و يسعد من يسعد بعرفان المنزلة التي خلق الله في منتهى ذلك المقام و يشقى من يشقى بما لايشعر بما نزل الله في ذلك الطمطام الزاخر المواج ثم الرحمة التي وسعت كل­شيء و جعلها الله بارئها مائة جزء كما صرح بذلك العسكري ]عليه السلام[ في تفسيره للرحيم « و يرحم بجزء واحدة منها من يوجد في عالم الدنيا و بتسع و تسعين جزءا يرحم الله عباده يوم القيمة » بما أراد و قدر في الكتاب و هي الرحمة الجامعة التي وسعت المؤمن و الكافر و كل الأشياء و ان بتلك الرحمة وجدت و ذوتت جوهريات ذوات كل الممكنات و ان الله قد جعل حامل تلك الرحمة في ذلك المقام الحسين ]عليه السلام[ و لذا انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يشفع يوم القيمة عند الله بما لايشفع بمثله أحد سواه رزقني الله و كل من أراد لقاء شفاعته في يوم الحساب انه هو الغفار في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع حرف الألف انية المشية**

**ص127**

**بدء الفعل يعبر أهل الحقيقة عنها بالإرادة ثم انية الجوهريات في رتبة القدر من عالم اللاهوت و الجبروت و الملك و الملكوت ثم انية التي خلق الله في حقايق كل­شيء من مبادئ العلل التي تنتهي بالظلمات الصماء الدهماء الصيلم ثم انية التي بها يميز الصادق في ظهورات آثار الجلال عن دونه اذا لم يشاهد حكم المآل ثم من الحرف الثامن حرف النون نور الله في مقام جوهريات تجليات اللاهوت ثم نور الله في مقام كينونيات ذوات الجبروت ثم نور الله في مستسرات آيات الملك و الملكوت ثم نور الله الذي نزل في القرآن و نسبه لعزة نفسه الى نفسه حيث قال عز ذكره « الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل­شيء عليم» ثم من الحرف التاسع حرف الألف ارادة نفس الفعل في مقامات المبادئ و العلل ثم ارادة رتبة الثالث من مراتب الفعل و ان في ذلك المقام يميز ارادات الموجودات و اليه أشار الحجة في زيارة آل الله التي طلعت من الناحية المقدسة الى عثمان بن عمر و حيث قال عز ذكره « و ان مشيتكم ذات مشية الله الخ » ثم الإرادة التي**

**ص128**

**خلق الله بها كينونيات الإرادات في تحت رتبة آل الله من النبيين و المرسلين و الشهداء ثم الإرادة التي جعل الله في سلسلة الرعية و ان بهما يفعل الإنسان ما أراد سبحان الله و تعالى عما يقولون المشبهون في حكمه و لقد زلت أقدام بعض الحكماء في بيان ذكر ارادة الله حيث ذهبوا بأنه صفة الذات و ان ذلك كفر صراح في مذهب آل الله الأطهار لأن الإرادة هي صفة الفعل و ان الله أبدعها بالمشية لظهور نفسها في مقامات المجردات و العرضيات و لايعلم كيفية ما أبدع الله في تلك المقامات الا من شاءالله انه هو العلي المتعال ثم من الحرف العاشر حرف اللام اللئالئ التي خلق الله في بحور اللاهوت ثم اللئالئ التي خلق الله في بحور الجبروت ثم اللئالئ التي خلق الله في أبحر الملك و الملكوت ثم اللئالئ التي خلق الله في أبحر أرض الناسوت من كل نوع ما خلق الله بأمره انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الحادي عشر حرف الألف ابداع المشية في عالم العماء ثم اختراع الإرادة بعد عالم اللاهوت في عالم الجبروت ثم ا نشاء الجوهريات مما أحصى علم الله في عالم الملك ثم أحداث البحت في رتبة القضاء بما يحصي كتاب الله في عالم الملكوت ثم من الحرف الثاني عشر حرف النون**

**ص129**

**النور البحت في طلعة ظهور حضرت الذات ثم النور المتعين في عالم الأسماء والصفات ثم النور المتعلق بالركن الثالث من العرش الذي جعل الله لونه الأصفر في تلقاء الركن الأول لون الأبيض ثم النور الذي خلقه الله في المصباح الذي يحكي عن ظهور ألوان العرش من لون الصفرة بعد البياض ثم الأخضر قبل الأحمر و ان ذلك نور الله في الآفاق و الأنفس و العوالم الكبرى الذي به ائتلفت المفترقات و افترقت المؤتلفات بما شاءالله و قدر في المبدء ثم يوم المآب ثم من الحرف الثالث عشر حرف السين سناء البهاء ثم سناء الثناء ثم سناء العماء ثم سناء القضاء اذا جرى الإمضاء و لايسبقه البداء ثم من الحرف الرابع عشر حرف الألف آيات الأحدية في ظهورات مقامات عالم اللاهوت ثم آيات الواحدية في شئونات بروزات عالم الجبروت ثم آيات الر حمانية في علامات دلالات آيات الملك و الملكوت و ما استوت على عرش العطاء بإذن الله في كل مقامات الحد و اللانهاية بما شاء الله في ظهور نفس الملك و الملكوت ثم الآيات المتجلية عن تلك الآيات المشرقة في جوهريات كينونيات ذوات المجردات و ما أحصى علم الله في عالم الأسماء و الصفات ثم من الحرف الخامس عشر حرف النون نور الأبيض الذي منه ابيض كل بياض في الإمكان ثم النور الأصفر الذي**

**ص130**

**منه اصفرت الصفرة في كل­شيء بالأعيان ثم النور الأخضر الذي منه اخضر كل­شيء في السموات و الأرض بما أراد الله الرحمن و أنزل في الفرقان ثم النور الأحمر الذي منه احمرت الحمرة في کل‌شی من سر الإمكان في الأعيان ثم من الحرف السادس عشر حرف اللا م و انه اللواء في مقامات التكوين و التدوين بما لانهاية لها بها و ان به تحققت المتحققات و تعينت المتعينات و تلجلجت المتلجلجات و تلألأت المتلئلئات و ما يطلق عليه ذكر كلمة الأسماء و الصفات ثم من الحرف السابع عشر حرف الفاء فردانية الواحدية ثم فردانية الرحمانية ثم فردانية الآيات التي خلق الله في مراتب كينونيات ذوات أهل الملك و الملكوت ثم فردانية مقامات مبادئ العلل و ما خلق الله في جوهريات مراتب الإبداع و شئونات الإختراع بما شاء الله و أراد في الكتاب انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثامن عشر حرف الياء يم أرض اللاهوت ثم يم أرض الجبروت ثم يم أرض الملك و الملكوت ثم يم الذي نز ل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « و أوحينا الى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم و لاتخافي و لاتحزني انا رآدوه اليك و جاعلوه من المرسلين» ثم من الحرف التاسع عشر حرف الخاء شأن خلوة الأحدية عما سواها و فرض بينونة الصفة لا العزلة**

**ص131**

**بين ما خلق الله بالإبداع و ما سواه ثم خلوة الفعل عن المفعول ثم خلوة العلة عن المعلول ثم خلوة ما خلق الله في سلسلة الفوق عن سلسلة التحت ثم من الحرف العشرين من حرف السين سناء الله في عالم العماء ثم سناء الله في عالم البهاء ثم سناء الله في عالم القضاء ثم سناء الله في عالم الإمضاء ثم من الحرف الواحد و العشرين حرف الراء رنات عسكر نحل اللاهوت في أجمة الجبروت ثم الأجمة التي قد خلقها الله لإيلاف المفتريات ثم الأجمة التي قد قد ر الله فيها حكم العدل و لايصل لأحد الا بالفضل ثم الأجمة التي أراد الله لكل ما خلق و بدء مما أحاط علمه انه هو العزيز المقتدر ثم من الحرف الثاني و العشرين حرف الألف أصل شجرة الكلية التي خلقها الله في عالم اللاهوت و جعلها آية لظهور نور أزليته في الإبداع ثم أصل شجرة الطوبى في الرضوان ثم أصل ورقة المباركة التي ذوتت بالغصن الأول من الشجرة التي خلقها الله لظهور آية الولاية في مقام الأجسام ثم أصل الشجرة المقدسة التي نطقت في الطور بإذن الله و ما دلت الا على الله، سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و العشرين حرف اللام و انه في ذلك المقام اللوح الأعظم الذي يحصي فيه كل الشئون ثم لوح الأمر الذي ما نزل الله شيئا الا**

**ص132**

**و قد سطر فيه ثم لوح الحفيظ الذي يحصي أعمال كل الخلايق الى ما قد أحاط علم الله ثم اللوح الذي قد خلقه الله بعلم عزرائيل لقبض روح كل ذي روح و انه ينظر اليه في كل حين و يطيع أمر ربه بما يطلع من أحكام ذلك اللوح بإذن الله سبحانه و تعالى ثم من الحرف الر ابع و العشرين حرف الألف آية الأحدية الأولى التي قد أعطاها الله لتكرار ذلك الذكر الأول ثم آية الأحدية التي قد أعطاها الله بأئمة الدين الذين بها يوحدون الله بارئهم في کل‌شی و لايوحدون الله الا بما شهد الله لهم بهم في علم الغيب ثم آية الأحدية التي قد أودع الله في حقيقة كل ما وقع عليه اسم شيء من عوالم المجرديات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكيفيات و ما أحاط علم الله وراء تلك الدلالات و الإشارات التي بها يتوجهون الى طلعة ظهور حضرت الذات بنفي الأسماء و الكثرات و الصفات ثم من الحرف الخامس و العشرين حرف الألف أمر الله الذي به يعرف الإنسان آيات التجريد و علامات التفريد و دلالات التوحيد و مقامات التمجيد ثم أمر الله الذي يعرف به العبد مقامات الواحدية و الكينونيات الذاتية و النفسانيات المعينة و المقامات التي جعل الله لا تعطيل**

**ص133**

**لها في كل مكان و اليه الإشارة قول الحجة ]عليه السلام[ في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان » ثم أمر الله الذي به افترقت المفترقات و اجتمعت المجتمعات و ائتلفت المؤتلفات و أظهرت ما في ملكوت الأسماء و الصفات و مقامات الغايات و النهايات الى ما قدر الله في رتبة الكتاب ثم أمر الله الذي أقامه أبو عبدالله الحسين السلام في يوم عاشورا و لم يقدروا أن يقوم معه الا من شاء و أخذ عهد محبته في مشهد الذر و لذا قال لما قام تلقاء حزب الشيطان « أتدعون بعلا و تذرون أحسن الخالقين» فأسئل الله من فضله أن يحشرنا مع الذين يريدون حكمه و يبغضون الذين يرضون بفعال الذين حاربوا معه عذبهم الله بما استحقوا و ما الله بظلام للعبيد ثم من الحرف السادس و العشرين حرف اللام اللمم الذي أراد الله في الكتاب للذين يسكنون وراء حجبات اللاهوت العباد الذين ما جعل الله لهم انية المعينة في رتبة الظهور و لو كان فيهم في رتبة الظهور و هم قوم ما ينظرون في الأشياء الا بنظر الرب جل سبحانه و لو نظروا الى شيء بدون طرف البدء لم يكونوا من أهل ذلك المقام الله يعلم مقامهم و يطلع بأحوالهم رزقني الله في جنات العدن و من صلح من آبائهم و ذرياتهم انه هو الغفور الودود ثم لمم الذين قد جعلهم الله في تحت ظل ركن الأصفر من العرش و هم**

**ص134**

**قوم قد ظهر فيهم ثمرة الإنية أكثر من الساكنين في مقام الركن الأول و لذا ظهر لون الصفرة ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأخضر من الركن الثالث من العرش ثم لمم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأحمر من الركن الرابع من العرش و ان في ذلك المقام تظهر مبادئ نور ركن الأول بحقيقته ثم ركن نور الثاني بظهوره ثم ركن نور الثالث بشئونه و لذا وجدت الكثرات و اللانهايات وراء تلك المقامات و ان الناظر لو ينظر بطرف البدء الى تلك الإشارات ليعرف حكم الفضل في ذلك الركن و العدل في المراتب التي أشرت اليها و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع و العشرين حرف الذال ذروة العرش في على الأمر ثم ذروة الفردوس ثم ذروة مراتب المجردات و الجوهريات ثم ذروة كل ما وقع عليه اسم شيء من الأسماء و الصفات ثم من الحرف الثامن و العشرين حرف الياء و هو حرف الذي قد خلق الله في آخر اسم علي )ع( لظهور قبضات العشر في منتهى رتبة الختم و ان هذا الحرف هو من حروف النورانية و ان أصل الحروف قد خلقها الله مثال العالم العلوي فأربعة عشر حرفا منها لظهور آل الله ]عليه السلام[ في مقامات التدوين و التكوين و هي**

**ص135**

**« صراط علي حق نمسكه » و أربعة عشر حرفا منها لظهور مقامات عكوس تلك المرايا في مقام التبيان و ان الله ما خلق شيئا قائما بذاته الا بعلية تلك المعاني الكلية في رتبة أرواح تلك الحروف ثم علية تلك الحروف في رتبة ألفاظ هذه الحروف التي هي مقام الأجساد و ما كان لفيض الله في شأن من نفاد ثم من الحرف التاسع و العشرين حرف النون و هو يصح أن يأول الذي يخرج حكم البواطن من الألفاظ نور الإبداع في رتبة التسبيح ثم نور الإختراع في رتبة التحميد ثم نور الإنشاء في رتبة التهليل ثم نور البهاء في رتبة التكبير ثم من الحرف ]الثلاثين[ حرف الألف أمر الله الذي به قامت السموات و الأرض ثم أمر الله الذي به تثبت أحكام الدين في كل المقامات ثم أمر الله الذي فرض على الكل أن يعرفه و يطلع بحقيقته ثم أمر الله الذي ظهر على حقايق الممكنات بما شاء كما شاء حيث لايعلم كيف ذلك أحد من أهل الإنشاء الا اذا شاء الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد ]والثلاثين[ حرف الميم مجد الله في ملكوت السموات و الأرض ثم مجد الله في مقامات الأمر و الخلق ثم مجد الله لأوليائه الذين قد اخترعهم لنفسه و انتجبهم لأمره و جعلهم مقام نفسه**

**ص136**

**في الأداء اذ كان الله « لاتدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير» ثم مجد الله لكل عباده بما قد خلقهم لا من شيء لحكم و قدر لهم كل الخير أن يتبعوا أمره بفضله انه هو المنان ذو الفضل الدائم العظيم ثم من الحرف الثاني ]والثلاثين[ حرف النون نور الله في المشكو ة الأولى ثم نور الله في المصباح ثم نور الله في المقامات التي قد قدر الله لکل‌شی من خلقه من السلاسل المعدودة السلسلة الأولى رتبة ظهور مبادئ الفعل ثم السلسلة الثانية مبادئ ظهور سلسلة الختم ثم سلسلة جوهريات الإبداع من طبقة الإنسان الى أن اتصل الأمر الى شأن التراب ثم من الحرف الثالث ]والثلاثين[ حرف الواو الولاية التي قد خلقها الله لظهور ولاية نفسه في مبادئ الأمر و أيات الختم ثم الولاية التي قد أعطاها الله لمحمد ]صلى الله عليه وآله[ في المقامات التي لايحصيها أحد الا الله ثم الولاية التي قد جعل الله عليا ]عليه السلام[ في كل المقامات و الدلالات و العلامات و الآيات ثم الولاية التي قد جعل الله في كينونيات مجردات الممكنات في كل المراتب و المقامات ثم من الحرف الرابع ]والثلاثين[ حرف الألف ذكر الأزلية الأولية التي قد اختصها الله لنفسه و حرم بمثلها ذكرها**

**ص137**

**على غيره و بها يوحد الله كل عباده الأزلية التي كانت حاكية عن ظهور حضرته التي جعل الله أولها عين آخرها و آخرها عين أولها و باطنها عين ظاهرها و ظاهرها عين باطنها الأزلية البحتة الباتة الدالة على الله سبحانه ثم الأزلية التي أذن لأول ذكر من نفسه و نور من أمره و آية من سلطنته و هندسة من كبريائه و عظمته من جبروته و ظهور من غيب حضرته و جعلها لمحمد حبيبه الذي استخلصه في العالم الأول لظهور سلطنة نفسه و اصطفاه من بين كل ذرات الممكنات في عوالم المبادئ لظهور ولاية قيوميته عما سواه ثم الأزلية التي قد أبدعها الله جل ذكره لأوصياء محمد رسول الله و بنته و جعلها في مقامات ستة لظهور حرف الواو فمنها الولاية التي تحكي عن رتبة الإرادة و تدل على أزلية الدلالة في آيات الحكاية و انها هي ولاية علي ]عليه السلام[ التي خضعت لعلو بهائه كل من في ملكوت الإنشاء و العماء و انقادت لإيقان علو قهاريته كل ما وقع عليه اسم الإيجاد و هي الولاية التي لايمكن أن يلبس حلة الوجود أحد في الإنشاء الا بعد الإعتراف بمن أعطاه الله تلك المرتبة العلية في الإبداع ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تذكير النهاية**

**ص138**

**و البداية و هي الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه الحسن بن علي ]عليه السلام[ و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه كان قائما على مقام أبيه في كل الثناء و البهاء ثم القضاء و السناء ثم الإمضاء و البهاء و كان له الفضل كل ما كان له من العزة و الطاعة و العلو و الكرامة و ما قدر الله في البداية و النهاية و انه السائق بإذن الله الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى کل‌شی حقه لا يواري لمن عرفه بذلك الشأن حجبات الإمكان و لا سبحات الأعيان و لا دلالات التبيان و لا علامات العدل في البيان أثنى الله على حبيبه بفضله انه هو الجواد المنان ثم الولاية المنيعة اللامعة التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تلك المرءآت الحاكية عن البداية و هي الولاية التي جعل الله حاملها الحسين ]عليه السلام[ ثم الولاية التي اختصها الله سبحانه للقائم من آل محمد لعلو بهائه و ذروة سنائه و هي الولاية التي يشير في كل حين الى صدره و يقول «هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا» عجل الله فرجه لظهور تلك الولاية الرفيعة و المرتبة العلية السنية بمحمد و آله خير خلق الله في البرية ثم الولاية**

**ص139**

**التي قد أعطاها الله لأئمة الدين و أركان اليقين و هداة الخلق أجمعين عباده الذين جعلهم الله لعلو بهائهم مقام نفسه و جعلهم أركان توحيده و مظاهر تفريده و آيات تقديسه و دلالات تمجيده و انهم بتلك الولاية الكلية يفعلون كل ما يشاؤن بإذن الله و ما كان أمرهم في شأن الا أمر الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله سبحانه لفاطمة صلوات الله عليها لظهور عظمتها هي عالم الأكبر و لايعرف حقها و لا حكم الولاية التي أعطاها الله الا الله و من خلقهم الله فوق رتبتها و سبحان الله رب العرش عما يصفون ثم من الحرف الخامس ]والثلاثين[ حرف الواو ولاية التي خلق الله في الإمام ثم الولاية التي قد اشتقت من أثر تلك الولاية و أعطاها الله للنقباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية التي حملت النقباء و أعطاها الله الى النجباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و حملتها هداة الإسلام من العلماء العظام ثم من الحرف السادس ]والثلاثين[ حرف العين عين الكبريت في تلقاء لجة الأحدية التي هي آية المشية ثم عين اليمين في تلقاء لجة القدر ثم عين الطبرية في تلقاء طمطام يم القضاء ثم عين البرهوت**

**ص140**

**في تلقاء طمطام يم الإمضاء ثم من الحرف السابع ]والثلاثين[ حرف الميم ميم المجد في مقام تعين الأول ثم ميم المجد في مقام تعين الثاني في رتبة الإنفعال ثم ميم المجد مقام الولاية المطلقة العلية ثم ميم المجد في مقام ظهورات سناء كل الذرات مما أحاطه الله في الكتاب سبحانه و تعالى يعلم ما في السموات و ما في الأرض و لايعزب من علمه من شيء و هو الغني العليم ثم من الحرف الثامن ]والثلاثين[ حرف اللام لمم الإشارات في عالم اللاهوت ثم لمم الدلالات في عالم الجبروت ثم لمم المقامات في عالم الملك ثم لمم العلامات في عالم الملكوت و ان سبل الاستدلال في مقام اظهار تلك الإشارات هو بنظر الفؤاد بسر الإمكان الذي قد خلق الله في کل‌شی آية کل‌شی و معنى کل‌شی و ان جنابك فانظر لا شك تعرف أمر الله بالمنظر الأكبر ثم لما قد أحاط علم الله اذا شاءالله بعلم القدر و سر المقدر ثم من حرف التاسع ]والثلاثين [ حرف الواو ود الكينونية ثم ود الذاتية ثم ود النفسانية ثم ود الإنية في مقامات دلالات آيات الأمر و الخلق حيث لايقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاءالله سبحانه و تعالى عما يصفون**

**ص141**

**ثم من الحرف أربعين حرف الألف امضاء المشية في رتبة القضاء ثم امضاء الإرادة في رتبة البداء ثم امضاء القدر في رتبة البهاء ثم امضاء نفس القضاء في مراتب الإنشاء بما شاء الله في حكم المبدء و يوم المآب ثم من الحرف الواحد و الأربعين حرف الألف أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة حق اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة عين اليقين ثم أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة علم اليقين ثم أعمال الذين يعملون في رتبة العلم و لكل مراتب و مقامات لايحيط بحقيقتها أحد الا من شاءالله انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثاني و أربعين حرف اللام لواء التجلي في رتبة المتجلي له به ثم لواء أول رتبة التجلي ثم ظهور اللواء أثر رتبة التجلي ثم ظهور اللواء التي وسعت كل الذرات و أحاطت كل الموجودات و هو اللواء الذي كان اليوم في يدي حجة الله روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ليس اللواء في مقام الجسم بل هو الروح المحيط على قوابل الممكنات ثم من الحرف الثالث و الأربعين حرف الصاد صلوة الوسطى ثم صلوة الجمعة ثم صلوة الظهر في حين الزوال ثم الصلوة التي قد فرض الله على كل الناس التي هي أصل الأعمال و أسنى الخيرات و أزكى الطيبات و أعلى الحسنات**

**ص142**

**فمن استطاع بأن يصلي لله بما أراد الله في الكتاب للمؤمنين فقد فاز فوزا عظيما ثم من الحرف الرابع و الأربعين حرف الألف أسرار اللاهوت ثم أسرار مقامات الجبروت ثم أحكام شئونات آيات الملك و الملكوت ثم الأمارات التي قد جعل الله عند المؤمنين ليتميز بها عند كل نفس حكم کل‌شی و كان الكل بتلك الأمارات من العالمين ثم من الحرف الخامس و الأربعين حرف اللام لآلئ بحور المجردات في عالم القدس لآلئ بحور الجوهريات في عوالم الفردوس ثم لآلئ أبحر الإمكان الذي بعد تلك المراتب المشيرة التي هي في الواقع امكان بالنسبة الى سلسلة التحت و كون بالنسبة الى سلسلة الفوق ثم لآلئ أبحر أرض الأجسام من مبدء التعين الى منتهى المقامات التي قد أراد الله في الكتاب و خلق بأمره فوق التراب الى ما ينتهي الى الثرى و الظلمات الصماء الدهماء العمياء الظلماء ثم من الحرف السادس و الأربعين حرف الحاء حلال هذا الدين الذي حلال الى يوم القيمة ثم حرام ذلك الدين الذي حرام الى يوم القيمة ثم حكم العدل لمن شاء الله ثم حكم الفضل لمن أراد الله سبحان الله و تعالى عما يصفون ثم من الحرف السابع و الأربعين**

**ص143**

**حرف الألف أمر المبادئ في المكونات ثم أمر المباديء في ظهورات كينونيات المجردات ثم أمر الذي أمر الله الكل به من يوم ذكر وجوده الى ما لاغاية له من فيض الرحمن ثم أمر الله الذي ينزل من بعد و يثبت به حكم الدين بمثل قبل عجل الله في فرجه و قرب وعده و اليه الإشارة قوله عز ذكره « فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها و أمطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك و ما هي من الظالمين ببعيد»ثم من الحرف الثامن و الأربعين حرف التاء تربة قبر الحسين ]عليه السلام[ ثم تربة قبر أبيه صلوة الله عليه ما طلعت الشمس بالإشراق و ما غربت الشمس بالفراق ثم تربة قبور أئمة العدل ثم تربة قبر رسول الله( صلى الله عليه وآله و سلم) ثم من الحرف التاسع و الأربعين حرف الواو الولاية الحقة في رتبة آية التوحيد ثم الولاية الحقيقية في رتبة نفس المشية ثم الولاية المنسوبة الى الولاية الأولى التي هي أصل كل الإرادات و الآيات و المقامات و الإضافات و العلامات ثم الولاية التي قد أذن الله في الكتاب للذين اتبعوا أمره و حملوا دينه فإنهم حكماء أهل البيت و علماء مذهب العدل فمن عرف واحدا منهم فقد حق عليه اتباعه و القيام بخدمته لأن الله قد جعل وده ود نفسه و طاعته**

**ص144**

**طاعة نفسه و ليس لأحد سبيل في حكم الا الأخذ عنهم و الإقتداء بهم فهلك من هلك من اتبع غيرهم و فاز من فاز ما عرف واحدا منهم و سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الخمسين حرف التاء التربة التي قد أخذها الأخذ بما أذنوا شموس العصمة و أنوار العظمة فإنها الشفاء لكل داء و حرز الأمن لكل خوف ثم من الحرف الواحد و الخمسين حرف الواو الولاية التي قد جعل الله في الأركان و أمر الإمام ]عليه السلام[ الإيقان بمعرفتهم و التصديق بشأنهم كما صرح بذلك حديث الجابر حيث قال عز ذكره الى أن قال « يا جابر أ تدري ما المعرفة المعرفة ا ثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عز و جل « لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا» و تلا أيضا « و لو أن ما في الأرض من شجرة أقلام و البحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم» ثم من الحرف الثاني و الخمسين حرف الألف آيات التقديس في مقامات اللاهوت**

**ص145**

**و آيات التمجيد في مقامات الجبروت و آيات التحميد في دلالات الملك و الملكوت و آيات التفريد في كينونيات ذوات الإشارات و الصفات و الأسماء في رتبة الناسوت ثم من الحرف الثالث و الخمسين حرف الصاد و صلوة الغدير في صلوة السنن ثم صلوة يوم المباهلة ثم صلوة يوم العيد ثم صلوة يوم الجمعة الذي هو سيد الأيام بنص سيد الأنام ( صلوات الله عليه و على آله) بالغدو و الآصال ثم من الحرف الر ابع و الخمسين حرف الواو الولاية الإبداعية في الهيكل الإختراعية ثم الولاية الإختراعية في الهيكل البشرية ثم الولاية الإنسانية في رتبة العلوية و الصورة الأنزعية التي دلت على الهوية و صرحت باللاهوتية ثم الولاية القائمة على «كل نفس بما كسبت» التي لايعلمها في رتبة الموجود بحقيقة الوجود الا الله سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الخامس و الخمسين حرف الألف الألف الغيبية ثم الألف اللينية ثم الألف الظاهرة ثم الألف الغير المعطوفة ثم من الحرف السادس و الخمسين حرف الباء بلاء الله في الحيو ة الدنيا لأهل الفردوس ثم بلاء الله لأهل الر ضوان ثم بلاء الله لأهل كثيب الأحمر ثم بلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذلك الفضل هو من ظهور كثرة البلاء من الرحمن لأهل تلك الجنان فأسئل الله**

**ص146**

**بفضله أن يكتب للمؤمنين الورود على الرضوان بفضله و منه انه هو المنان الواسع ثم من الحرف السابع و الخمسين حرف الألف أمر الله الذي نز ل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « قل الر وح من أمر ربي» ثم الأمر الذي به يقوم كل من في ملكوت السموات و الأرض ثم الأمر الذي فرض الله على الكل عرفانه و هو أمر الركن المتعلق المستور من الأركان ]الثلاثة[ التي نزلت في الحديث ثم الأمر الذي به يفصل الله بين کل‌شی يوم القيمة بالحق و به يعطي الله لمن يشاء كما يشاء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثامن و الخمسين حرف اللام لآلئ أبحر الإمكان ثم لآلئ أبحر الأعيان ثم لآلئ أبحر ما خلق الله في الر ضوان ثم لآلئ أبحر ما خلق الله في الأرض و الله وراء کل‌شی يشهد على کل‌شی و هو العليم الخبير ثم من الحرف التاسع و الخمسين حرف الحاء حد الذكرية في الذكر الأول رتبة المشية ثم حد الز وجية في تأكيد ذكر الأول في مقام الز وجية ثم حد رتبة التثليث في مقام القدر لظهور الكثرات و بروز الآيات و ما جعل الله من مبادئ العلل الى منتهى مقام الأسماء في صقع التراب ثم حد رتبة القضاء و به يمتاز حكم البداء و ان الله اذا قضى أمرا فلا مرد له و ان البداء يجري اذا لم يصل الشيء الى**

**ص147**

**رتبة قضائه و الا فلايعادله في الإمضاء ولكن لکل‌شی بداء في مقام ذاته الذي لاينفك من شيء و هو مقام ظهور عدل الذي أحاط كل الممكنات و لايقدر أحد أن يطمئن بشيء دون رب الصفات لأن البداء الإمكاني هو حق في الكتاب و ان الله سبحانه مع علو بهاء كبريائيته و جلالة ظهور صمدانيته لم يجر لأحد ذلك البداء لأن بظهوره لم يبق شيء في السموات و لا في الأرض و لو أراد لأحد بذلك الحكم ليهلك في الحين كل الذرات و لايقوم به شيء في الموجودات و اليه الإشارة قوله عز ذكره في دعاء الخضر « لأنه لايكون الا عن غضبك و انتقامك و سخطك و هذا ما لاتقوم له السموات و الأرض » فأعوذ بالله من سخطه و أسئل الله من فضله انه منان كريم ثم من الحرف الستين حرف القاف ذكر قدر الذي قد خلقه الله في مقام الربط بين المشية و الإرادة و انه هو ذكر طمطام يم الواحدية التي نزلت في الدعاء حيث قال عز ذكره « رب أدخلني لجة بيت أحديتك و طمطام يم وحدانيتك » ثم قدر الذي هو في جميع مراتب الفعل من ]الذ كر[ الأول الى منتهى الظهور و عليه يدور كل الأمور ثم قدر الذي حين سئل عن الإمام عنه قال ]عليه السلام[ « بحر عميق لاتلجه » ثم قدر الذي قد فرض الله**

**ص148**

**الكل عرفانه و هو الأوسع عما بين أرض المقبولات و سماء القابليات و على الكل في ذلك المقام حكم بأن يعرفوا أن الله لايجبر أحدا بالوجود بل أبدع كلما يشاء كما يشاء بما يشاء الشيء في حين الجعل لنفسه و ان حكم ذلك سر القدر لمن أراد أن يعرف أو يتذكر ثم من الحرف الواحد و الستين حرف الواو الولاية الكلية في حضرة طلعة التي هي علة النبوة في سره صلوات الله عليه ما طلع شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع لم تر عين مثل محمد ]صلى الله عليه وآله[ قط في الإمكان ثم الولاية المنفصلة عن تلك الولاية التي قد أعطاها الله لأئمة الدين و هداة أهل اليقين الذين جعلهم الله في عوالم الإمكان مقام نفسه و اختارهم لسره و اجتباهم لولايته و جعل معرفتهم نفس معرفته و طاعتهم نفس طاعته و كل ما نسب اليهم بمثل ما نسب الى نفسه سبحانه و تعالى لايعلم شأنهم أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الولاية التي اشتقها الله من الولاية الثانية و جعلها لعزة علو ولاية أوصياء حبيبه للنبيين و المرسلين و انهم بها يفعلون بإذن الله ما يؤمرون و لايعصون الله طرفة عين و انهم لهم المصطفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله جل سبحانه لكل الممكنات و انهم**

**ص149**

**بمعرفتها يتفاضلون بعضهم على بعض و اليه الإشارة في قول علي ]عليه السلام[ حيث قال « ا نما يتفاضل العلماء في معرفة ما ليس بظاهر و لا مضمر » و ان طرق بيان هذا الأمر يختلف باختلاف المراتب فكان في يوم الأول كلمة التوحيد ثم لما انتضج أسباب عالم الأكبر جعله الله كلمة النبوة ثم لما ثبت الدين به قد جعله الله في مقام الولاية و ان له مقاما سيظهر في ]الر كن[ المخزون من كلمة التي نزلت في الحديث حكمه و ان جنابك اذا تلاحظ بحقيقة سر الوجود لتشاهد حكم الأركان الأربعة في الكلمة التامة و لذا قال الإمام حين سئل عنه أحد من النصارى من]الإسم[ الأعظم فقال « أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب فقال له الراهب أشهد أن لا اله الا الله و أن محمد رسول الله و أن ما جاء به من عند الله حق و أنكم صفوة الله من خلقه و أن شيعتكم المطهرون المستدلون و لهم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمين » ثم الولاية التي قد أعطاها الله بکل‌شی بما هو عليه كما هو أهله و لايعرف حكم ذلك الصنع في ذكر الولاية الا الله و**

**ص150**

**سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الثاني و الستين حرف التاء تراب أرض قبر الحسين ثم تراب أرض الكوفة ثم تراب قبور أئمة العدل ثم تراب المدينة لأن الشرف هو في رتبة الظهور لا في رتبة التقدم في المقامات التي سبقت على الشيء في مقام البطون ثم من الحرف الثالث و الستين حرف الواو ود العبد بآيات الجلال بعد كشف السبحات و الإشارات ثم ود العبد بمقام صحو المعلوم ثم ود العبد بمقام جذب الأحدية ثم ود العبد بالمقام الذي أمر علي لكميل حيث قال عز ذكره في مقامات التوحيد « أطف السراج فقد طلع الصبح » ثم من الحرف الر ابع و الستين حرف الألف آلاء الله لأهل الجنة الفردوس ثم آلاء الله لأهل الجنة الرضوان ثم آلاء الله لأهل جنة العدن ثم آلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذكر التعلق بذلك الجنان هو من ظهور رتبة القضاء في الإمضاء التي بها يميز كل الظهورات في رتبة البيان عن الشئونات في مقام التبيان ثم من الحرف الخامس و الستين حرف الصاد صبر العبد على قضاء بارئه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة و لكل درجات بما عملوا و ان الله ليجزي العاملين ثم من الحرف السادس و**

**ص151**

**الستين حرف الواو الولاية الكلية في رتبة النقطة ثم الولاية الجامعة في رتبة الألف ثم الولاية القائمة على كل نفس في رتبة الباء ثم الولاية التي جعلها الله في مقام آية توحيد کل‌شی في رتبة حرف اللام و ان لذلك الحرف مقامات كثيرة حيث تعرف جنابك في مقام الذكر و الا ففي مقام البيان مشهود و لايحتاج بذكره في الخطاب ثم من الحرف السابع و الستين حرف الألف آيات شئونات اللاهوت في مقام الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات و ما أراد الله وراء تلك الدلالات و العلامات و الإشارات و ما لايحيط به علم احد الا رب الأسماء و الصفات ثم آيات ظهورات الإرادة في رتبة اللانهايات و المستسرات و النهايات في رتبتها الى ما أراد الله جل سبحانه في ذكر العلامات و الآيات و المقامات و الدلالات و الكيفوفيات و العرضيات و الإنيات حيث لايقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله ثم آيات مقامات الرحمانية و شئونات الواحدية و ظهورات الصمدانية في رتبة ذاتية القدر و سر المقدر حيث لايجري أحكام تلك الرتبة في مقام الظاهر الا بظهورات الباطن و دلالات باطن الباطن حيث لايحيط أحد بعلمه**

**ص152**

**الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الآيات المتلألئة الشعشانية اللمعانية التي خلقها الله في مراتب توحيد العبادة لتوجه الموجودات الى المقام الذي قد أودع في حقايق المجردات و ذاتيات الماديات حيث لايخفى على المطلع بآيات المبادئ في مقام الظهورات في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب من لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجبات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المقصود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضله انه هو المنان الغفور ثم من الحرف الثامن و الستين حرف الباء بر أرض اللاهوت التي قد خلقها الله فيما أراد من شئونات كينونيات المجردات التي لايحيط بعلمها علم احد من الخلق ثم بر أرض الواحدية التي فيها ذكر من شأن تحديدات و الآيات اللانهايات و ان في ذلك المقام لايجري ما يجري في أحكام بر ]الأرض[ الأولى لأن في الرتبة الأولى مقام تجرد المحض و ان في تلك الرتبة لها انية**

**ص153**

**مذكورة و لو لم يظهر لأحد الا من شاء الله لصرف بساطته و علو رتبته ولكن لايخفى على من لايعزب من علمه في السموات و الأرض شيء و انه لهو العزيز العليم ثم بر أرض الملك و الملكوت التي فيها جوهريات كينونيات الآيات ظاهرة و آيات دلالات اشارات الأمر ظاهرة ولكن الأمر لما كان محجوبا في الخطاب وراء الحجبات حق على السالك في تلك الأرض أن لايلاحظ آيات التجريد فيها ا لا بعينه التي خلق الله في أعلى مشعره لأن في رتبة التثليث لايمكن حق العبادة و التوحيد لأن العبد في حين العبادة لو كان له جهة يتوجه الى الله و جهة يتوجه الى نفسه و جهة يتوجه الى الكلمات التي يقرئها و جعلها واسطته بين نفسه و بارئه لم يوحد ذات الحق لأن النصارى قالت انه «ثالث ]ثلاثة[»و من لايرجع جهات الكثرة الى نقطة الواحدة في مقام الآيات فكان ذنبه حق في كتاب الله و ان الله بلطيف صنعه قد أودع في جوهريات ذوات كل الذرات آية من أحديته ليوحدوه بها و يعرفوه بها و لايشركون معه شيئا و ان الناس لما كانوا محجوبين عن طلعة حضرت الذات لن يقدروا في عالم الكثرات أن یلاحظوا آيات الأحدية في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد**

**ص154**

**و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب عن لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجبات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظيم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المفقود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضله انه هو المنان الغفور ثم بر أرض الناسوت مبدء الشهوات و السيئات و الخطيئات التي بها يهلك العبد في مقام الدين و لها مراتب في هذا العالم التي حق على الكل بأن يعرفوها لئلا يقفوا في موارد الشبهة فمنها أرض نفس الكلية في العبد و أن بها يتصو ر العبد صورالسجين و العليين ما قد أحاط علم الله و منها أرض الطبيعة و ان بها يميل الى الشهوات و العادات و الإقترانات و الإتصالات و ما يشابه تلك المقامات و منها أرض نفس الإنية و انها متى يصعد العبد و يترقى لها ظلمة سوداء مظلمه اذا غفل عنها تهلكه و ان على السالك في تلك المقامات حقا أن يلاحظ في كل الشئونات و الظهورات ظهور نور الذات فإن حال في حول أمره شيء يطيع و الا اعتصم بربه أن لايهلكه تلك الإنيات المجتثة في مقام و ان الأمر لما**

**ص155**

**ذكر في الكتاب فصلت رسما ما في الخطاب لئلا يحرم أحد من أخذ نصيبه و يشاهد فيض بارئه في كل مقاماته و علاماته و دلالاته و حركاته و لحظاته و خطراته و ما قد ر الله له من مبادئ العلل الى منتهى الأمر الى أن اتصل بالظلمات الصماء الدهماء العمياء الجهنام الصيلم ثم من الحرف التاسع و الستين حرف الألف الألف القائم الذي به أقام الله من في ملكوت الخلق و الأمر ثم الألف الذي جعله الله غيبا في حقائق الإمكان و الأكوان ثم الألف الذي بعد ظهور النقطة في عالم الظهور ثم الألف الذي به یتذوت كل الحروف في هذا العالم و به يتكلم الكل بما شاء الله كما يشاء بما شاء و لا مرد لأمره و لا نفاد لحكمه سبحانه و تعالى فما أعظم أمره و أكرم شأنه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الألف الذي يدل في الحروف في الرتبة الخامس من عدة حرف الهاء على الله سبحانه و انه غيب ممتنع لايدركه من في كثرات الأمر أو آيات الخلق و الله يعلم حكمه سبحانه و تعالى عما يشركون ثم من الحرف السبعين حرف اللام لواء اسم القابضية في رتبة عنصر النار في عالم الأفلاك و الأسماء و الصفات ثم لام اسم المحیي في رتبة الهواء الذي به يحيي الله كل من يشاء**

**ص156**

**ثم اللام الذي جعله الله في مقام اسمه الحي لانوجاد الممكنات و ظهور الغيبيات و بطون الإرادات ثم اللام الذي جعله الله في رتبة اسمه المميت لظهور الختم في مراتب البدء بما لانهاية الى ما لانهاية لها بها كما شاء الله جل سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد و السبعين حرف الصاد حكم الصمدانية التي أطلقت في مقام ظهور اثبات آيات الذات بأنه هو لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لايزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه صمد الذي كان أوله عين آخره و آخره عين أوله لم يزل لن يعرفه شيء في الإمكان و لا له آية في الأعيان و انه المتعالي عن ذكر ما سواه لأن المعرفة فرع الإقتران و التوحيد بعد عدم وجود الغير في رتبة ذكر المقام و ان الأمر في ذلك المقام هو الصمد البحتة الصرفة التي لم تزل دلت على الله بدلالة الثبوت لا الكشف و انها لم تزل دالة بأنه الفرد الصمد الذي لن يحيط بعلمه أحد غيره و لايقدر أن يعرف جنابه أحد سواه اذ أعلى مجردات كينونيات الإبداع بإنيتها مقطعة عن حضرة اختراعه و ان أعلى مراتب جوهريات مقام الإنشاء مفرقة عن ساحة قدس مقام ظهور ابداعه فسبحانه و تعالى أبدع**

**ص157**

**كل ما شاء كما شاء بلا من شيء من دون ربط بينه و بين أزليته و لا ذكر في مقام بينونيته جل و علا حضرته من أن يقدر أحد أن يقول في حقه هو اذ كلمة الهوية في أعلى مراتب تجليات الصمدانية دالة بالقطع و حاكية بالمنع و لايدل المثل في كينونيات التجريد الا عن ابداعه و لا في غايات التفريد الا عن اختراعه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الصمدانية التي قد أطلقت في مقام ظهور ذكر الأول و يدل عليه و يكون في كل شأن اسم له و هو الإسم الذي اختصه الله لحبيبه و انتجبه لنبيه ]صلى الله عليه وآله[ و لايحل لأحد في ذلك المقام ذكر الصمدية البحتة الا لجناب حضرته اذ أنه لم يزل عبد محتاج في تلقاء حضرت قيوميته و ليس لذاتيته ذكر الا بنفس الذكر في مقام الوجود و ان من دون ذلك لو يمكن في الإمكان فإنه روحي فداه كان حامله و لايحل لأحد في ذلك المقام ذكر تلك الأسماء و الصفات الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الآيات و العلامات و ما قد ر الله وراء النهايات باللانهايات الى منتهى النهايات لأن دون مشعر الفؤاد لم يدرك ما نزلت في ذلك الكتاب لجناب المستطاب لأن مشعر العقل هو أول مقام التعين و لايقدر أن**

**ص158**

**يعرف الأ شيئاء محدودا و لذا ان أكثر الناس اذا رأوا ذلك الكتاب أو عرفوا شيئا من أحكام البواطن فيه لم يقدروا أن يدركوا حقيقة الأمر ليقولون بألسنتهم ما اتبعت أهوائهم و ما الله بغافل عنهم جزاهم وصفهم و ان يوم القيمة يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون ثم ذكر الصمدانية التي قد أعطاها الله لوليه في مقام ظهور السلطنة المطلقة و الولاية الكلية التي علت على کل‌شی و لايقدر أن يقوم معه شيء و انه السائق في ذلك المقام الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى كل ذي حق حقه و انه يتحمل بإذن الله ذكر الصمدانية في رتبة توحيده و لايحل في ذلك المقام ذلك الحكم لأحد سواه سبحان الله رب الإنشاء لم ير مثل علي ]عليه السلام[ عين الإبداع و لايمكن في الإختراع و كان الله ورائه على کل‌شی قدير و لايشتبه بحكم على أحد بأن بعد قدرة الله على کل‌شی فكيف لايمكن في الإبداع مثل علي ]عليه السلام[ لأن القدرة التي يمكن بها الإبداع هي تكون نفسها في رتبة الإرادة و لايمكن غيرها و كل ما خلق الله و أراد أن يخلق لايمكن الا بها و لذا قد اشتبه على أكثر الناس عرفان ذلك البيان ولكن الحكم كما أشرت شهود عند جنابك لأن الأمر في**

**ص159**

**الواقع مطابق بالصور الظاهرة بلى في صور السجين لو يتخيل الإنسان بشيء فهو مثل قوله عز ذكره « لا تتخذوا الهين اثنين» و ان ذلك كلمة لإفك النفوس و مكنسة الأوهام و الا في الحقيقة لايمكن أن يوحد بمثله لأن الذي يوحد بمثله فلايمكن به متى رقت الإشارات و لطفت الآيات و عظمت العلامات و قدست الأسماء و الصفات فلا ترجع الا الى ما ألقيت لمن أراد أن يطلع بحقيقة مقامات الإبداع في ذلك الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم ذكر الصمدانية التي أذن الله لأئمة العدل في مقام الفضل و انهم الأدلا ء على الله و على صمدانيته في أزل الآزال بالدلالة التي دلت ظهور الصمدانية الثانية بعد ظهور رتبة الأولى و لاتحل لما سواهم ذكر ذلك الإسم في مقام البيان لأن الله كما خلق الأئمة و جعلها أولياء نفسه في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان فكذلك قد اختص الله سبحانه من بين الأسماء و الصفات بكلمات حسنى لنفسه التي لايحل لأحد غيره فمنها اسمه الصمدانية التي لايحل لأحد الا لظهور بيان توحيده و آيات تجريده في مقامات الأمر و الخلق و اني الآن في ذكر تلك الإشارات**

**ص160**

**أسئل من الناظرين الى تلك الكلمات حكم البيان بسبيل أهل التبيان و ان لم يعرف أحد منهم حكم تلك الإشارات و يقع على قلبه شيء من الشبهات فعليه الرجوع الى الله بالسؤال عن فضله ثم في الصمت اذا اشتبه عليه الإشارات ولكن الأمر عند جنابك مشهود لاتحتاج بالبيان و ان على الله التكلان في كل ما أبرزت من عالم الإمكان و الأكوان الى العيان ثم من الحرف الثاني و السبعين حرف الباء بحبوحة الأولية الأزلية التي خلقها الله بنفسها لنفسها و جعلها في عين ذكر الكثرة آية الوحدة كما أشار علي ]عليه السلام[ في خطبة يوم الجمعة و الغدير « و أشهد أن محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم على سائر الأمم » منفردا عن التشابه من أبناء الجنس و المثل أقامه مقام نفسه في الأداء اذ كان لاتدركه الأبصار و لاتحويه خواطر الأفكار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير ثم بحبوحة الأزلية الثانية في رتبة الولاية ثم بحبوحة الكثرة في مقام القدر التي هي العمق الأكبر و الطمطام الأعظم و القلزم الأكبر ثم بحبوحة المذكورة في عوالم المجردات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات**

**ص161**

**و الإرادات و الغايات و النهايات و ما خلقها الله وراء تلك المقامات من اشارات عالم اللاهوت و دلالات مقام الجبروت و علامات مقام الملك و الملكوت و الآيات المودعة في كينونيات ذوات أهل الناسوت و ما لايحيط بها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و السبعين حرف الراء الرحمة التي بها ذوتت المجردات و حققت الماديات و ان بها تترقى الموجودات من مقامات البدايات الى اللانهايات و ما خلق الله وراء تلك المقامات مما لايحيط بعلمه علم احد من السبحات ثم الرحمة التي أبدع الله بها كل الممكنات لا من شيء بالإبداع الصرف و الإحداث البحت و الشئونات التي هي بنفسها علة في مبادئ العلل لنفسها بنفسها التي بها تحققت المتحققات و ائتلفت المفترقات و اجتمعت المتضادات و تذوتت المتذوتات و تلألئت المتلئلأت و ما أراد الله في وراء تلك الإشارات من الأسماء و الصفات ثم الرحمة التي قد أعطاها الله لأئمة العدل و هداة أهل الفضل التي بها يفعلون في دين الله ما شاء الله لهم و ينصرون دين الله بكلماته و لو كره المشركون ثم الرحمة التي أبدعها الله في مقام توحيد**

**ص162**

**الأفعال التي بها يتميز اختيارات الموجودات و اشارات كل الممكنات و هي الرحمة التي ظاهرها نقمة للفجار و باطنها رحمة للأبرار و ان بها يدخل الر ضوان من شاء الله و يدخل النيران بمشية الله سبحانه و ليس في الظهور رحمة مبسوطة الا في ذلك المقام و ان الله قد حمل حامله الحسن ]عليه السلام[ و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يعطي كل الكثرات بما أقبلت أنفسهم و سبحت أفئدتهم و انه ليجزيهم وصفهم و يحكم بينهم و لايعزب من علمه شيء في السموات و الأرض و ان في ذلك المقام هذه الرحمة اسم المحيي و ان بها يقبل الكافر حكم الكافر و يرضى في النار بالنار لعلمه و كذلك الحكم للمؤمن و لايمكن أن يلبس حلة الوجود شيء الا بتلك الرحمة الكلية اللمعانية الشعشعانية المتلألئة المتقدسة و هي الشجرة الكلية التي نزل الله حكمها في القرآن و ليس لها ظهورات في مقام الظاهر الا بنفس الباطن الله يعلم حكم تلك الرحمة بحقيقتها سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الرحمة التي قد نزل الله في تحت الرتبة الثالثة و بها يجري البداء قبل القضاء بالإمضاء و ليس في تلك الرتبة حكم العدل الا بالفضل لما تممت قوابل الموجودات**

**ص163**

**في تلقاء قدس جود الجلال و الى ذلك المقام قد ختم تفسير عدة الحروف و ان الله ليلهم من يشاء علم تلك الإشارات كما شاء بما تشاء و ما كان لأمره في شأنه من نفاد و اني كل ما فصلت في ذكر الدلالات في الحروف هو من تفسير الباطن الذي جاء الإذن في الأخبار من الأئمة الأطهار ]عليه السلام[ بأن ذكر الأسماء التي أحب الله و أوليائه لو يفسر أحد في تفسير القرآن ليعمل على الصراط الذي أراد الله سبحانه ولكن الكل لم يقدروا حكم التفسير على ذلك السبيل لأن الميزان فرض أن يكون في يد الإنسان و القسطاس يرفع كل التعارضات و الشبهات و ان خير من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة لم يقدر و أن يفسر في مقامات الباطن حرفا لأن الله يسئل يوم القيمة عن الكل فيما عملت أيديهم و لو بين أحد حكما بدون بينة واضحة فله ذنب في كتاب الله ولكن بعض الناس لما لم يروا الواقع لم يقدروا أن يميزوا بين الصور فربما يطلعون بحكم أو يفسرون شأنا من الآيات و ما أذن الله لأحد في مقام ذكر الإشارات و الدلالات و العلامات و المقامات. ولكن الآن أشير بنوع من التفسير الظاهر و هو أن المراد بقوله عز ذكره « والعصر» يمكن في مقام التأويل بكل ظهورات العدل و شئونات الفضل و ليس لمن لايطلع بحقيقة التجريد**

**ص164**

**أو لايعرف حكم التفريد شأن في مقام ذلك السبيل و هو المراد في باطن الظاهر و هو يمكن أن يجعل نقطة الوجود و يجعل الأمر عملا و اذا فسر « العصر» بالذكر الأول له شئونات معدودة منها بساطة الألف القائمة التي تحكي عن مقام السيد الأكبر روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ان لذلک الشأن ظهورات في مقام التدوين و بروزات في مقام التكوين و آيات في مقام التجريد و علامات في مقام التفريد و دلالات في مقام التمجيد و أسماء و بروزات وراء ذلك الشأن اذا أراد العبد أن يذكر كلمات الصفات أو أراد أن يطلع على أنوار ظهور قدس الذات في صقع التراب و ان جنابك تعلم ان بعض الظهورات يشتبه على العبد في مقام الخلط ولكن اذا لاحظ الإنسان في كل المراتب جهات الر بوبية في كل رتبة بحسبه ليعرف كل المراتب في مقامات التي قدر الله لها و ان في بيان ذلك المقام زلت أقدام بعض الحكماء في اثبات علم الذات بذكر ]الأعيان[ الثابتة ]وبسيط[ الحقيقة لما لم يقدروا أن يكشفوا عن حجبات سرائرهم سبحات الأمر و آيات الخلق و لذا وقعت النفوس في مقام ذكر العدل و قسطاس الفضل الى مقام الحد و لما جرى القلم بذكر المقام أفسر ذكره ان الله قد جعل**

**ص165**

**المشية انيتها لحفظ وجودها التي لم تذكر الا بها و هي في مقام الحد كانت آية لها في صقع ظهور ذاتيتها و ان علم الذات و الصفات التي ذكروها أهل العصمة]صلوات[ الله عليهم ان كان نظر الناظر في مقام ظهورات آيات الذات و علامات مبادئ الصفات و ان ذكر شأن من بيان حكم الباطن ان الإنسان لو يشاهد مقامات المبادئ ليفسر في كلمة « والعصر» كل الأسماء الحسنى التي نزل الله في الكتاب و ان المراد في مقام هو علي لأن محمدا رسول الله كان في مقام بدء نور الظهور و هو الظهر و انه روحي فداه كان حامل نوره بعينه في صلو ة العصر و ان القسم بحقه هو القسم بحق ا سم الله الأكبر لأنه أول اسم اختاره الله لنفسه و جعله مقام فعله و اليه الإشارة قول الصادق ]عليه السلام[ « أول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم » و اذا فسر « العصر » بعلي فحق على الإنسان بأن يفسر « الإنسان » في مقام جهل نفس الكلي الذي منها فصلت الخطيئات و السيئات و لذا وقفها الله يوم القيمة على الصراط ليعترف بصدور كل الخطيئات من نفسه و ان في معنى الآية لو اختلف لا حكم في مقام الرجوع الى نظر الناظر لأن في الآية الشريفة « وحملها الإنسان انه كان ظلوما جهولا » قد فسر في مقام بعلي ]عليه السلام[ لأنه حمل الولاية و كان مجهول القدر و المظلوم في الحكم و لقد فسر في مقام آخر بأبي الدواهي**

**ص166**

**لعنة الله عليه لأنه حمل بالعكس الولاية التي قد حرم الله له و انه كان ظلوما جهولا و ان للإنسان مقامات معدودة فمنها انسان في مقام المعاني ثم انسان في مقام الأبواب ثم انسان في مقام الإمامة و منها انسان في مقام الأركان و منها انسان في مقام النقباء و منها انسان في مقام النجباء و للمراتب الأخيرة لا ذكر لشيء في مقام الا تحت رتبته فكما أن في الذرات كينونيات سلسلة التحت عرض و شبح بالنسبة الى سلسلة الفوق فكذلك كان الحكم في مقام الأجساد لأن الذوات تتنزل في كل المراتب الى أن ]اتصل[ الى مقام الأجساد و كل ما يجري في مقام الذات فيجري بعينها في مقام الصفات و الأجساد و ان علة ما يتأثر أجساد الفوق من رتبة التحت فهو من مقام الرضا الذي أراد الواقف على رتبة الفوق و لئلايمنع عن أحد ما أعطاه الله جل سبحانه و لا شك أن الحسين ]عليه السلام[ يوم عاشورا لو أراد أن يهلك من في الأرض و السموات ليهلك في الحين لأن علة بقاء الكل لم يك الا قضاء الله الذي جعله الله حامله ولكن مع تلك القدرة العلية و رتبة السنية لما قد أحصى حزب الباطل قوة الأفعال التي يمكن في مقاماتهم لم يمنعهم روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه عن العطية التي قد أكرمهم من عنده و أراد رضاء الله و لقائه و المقامات التي قد وعد الله سبحانه في الآخرة و لو لم يك ذلك فكيف يمكن أن يكون جسد رسول الله ]صلى الله عليه وآله[ في حين**

**ص167**

**واحد في بيت الحميراء و السماء و الجنان و النيران و كل مقام وقع عليه اسم شيء بل ان الآن كان جلالة جسده المقدسة كذلك بل انه روحي فداه لولا يظلم عليه أحد لم يتغير جسده في هذا الحيوة الدنيا لأنه كان معتدلا بغاية الإعتدال بحيث لو مر عليه سرمد الدهور و غايات الظهور لم يتغير بل ان جسده روحي فداه لكان أقوى من مقام تجريد الذين جعلهم الله تحت رتبتة لأن ذلك المقام قد ظهر في الإمكان بجسمهم و ان ذلك حكم الواقع و لذا ان الحجة كان حيا مع ما قضى عليه من الشئونات المعدودة و انه روحي فداه لو لم يظلم علیه احد لم يتغير في قديم الدهور و لا فيما يحدث من الأزمان بل يدخل الر ضوان بجسده ولكن الآن قد جرت سنة الله دون ذلك لما يفعل الناس بهم غيره و لو أنهم منعوهم عما قدر الله لهم فلم يقدروا أن يحاربوا ولي­الله ولكن ما منعوهم من فيض الله لظهور اختياراتهم و بروز أعمالهم و ما أراد الله في الكتاب لهم و ان في مقام الظاهر و لو أن جسدهم يتأثر من فعل الحديد ولكن في حين التأثير ليس لهم ألم و لذا وردت في الأخبار « بأن عليا لما أخذ السهم عن رجله في حين الصلو ة لم يشعر به » و كذلك في أصحاب الحسين ]عليه السلام[ حيث قد ورد بالمعنى « بأن قلوبهم كانت مثل الثلج شوقا الى الملأ الأعلى و المنظر**

**ص168**

**الكبرى و لم يتأثروا بما نزلت على أجسادهم لأنهم في ذلك المقام لم يتلذذوا الا بلقاء الله و رضائه » فحين الذين لا ألم لهم يحتملون كل الألم في سبيل الله رجاء لفضله و ابتغاء مرضاته و السكون في بين يدي طلعة جنابه و ان وراء ذكر تلك المقامات لا ريب يجري حكم اللانهايات الى الغايات التي لايحصيها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون و ان كل ما أشرت في معنى « الإنسان » هو من مقامات الباطن و ان على سبيل الظاهر لا شك أن صورة الإنسانية هي هيكل الإلهية كما قال علي ]عليه السلام[ « الصورة الإنسانية هي أكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجمع صور العالمين و هي المختصر من اللوح المحفوظ و هي الشاهد على كل غائب و هي الحجة على كل جاحد و هی الصراط المستقيم و هی الجسر الممدود بين الجنة و النار » و ان المراد بقوله عز ذكره في ذكر الخسران مراتب ما لانهاية لها بها في كل المقامات في صقعها فمنها الخسران في مقام توحيد الذات و هو أن يتوجه العبد الى الله بنظر الإمكان و يرى نفسه و ربه في مقام التوحيد في الوجدان و ان ألطف مراتب الخسران هو في ذلك المقام الذي هو أشد المراتب في مقام ظهور الإنتقام و منها**

**ص169**

**الخسران في مقام توحيد الصفات في حين الذي لايشعر العبد بما أمر الله به في أحكام ذلك المقام من نفي الأسماء و الصفات عن ساحة قدس الذات و اثبات صفات الذات لسكون الأفئدة و الأوهام في مقام الذات بلا تغيير في ذكر الأسماء و الصفات بل ان الذات هو العلم و القدرة و الحيوة و ما دون ذلك ما يحتاج القلوب بإثباته في مقام البيان و ان الحكم الذي اختلف الحكماء فيه بأن صفة العلم و الحيوة المتغايرة في مقام العرفان لأن وجود العلم لابد من وجود المعلوم و ان في الحيوة هذه العلة لم تجر هو من بعد نظر الناظر و الا فكما أن الذات هو ذلك الحيوة فكذلك كان الحكم في مقام العلم فكما أن علة الحيوة في الذات لم تحتج بذكر حيوة من الخلق فكذلك الحكم في العلم لايحتاج العبد في اثبات علمه تعالى بوجود معلوم و ان بعض الحكماء لما لم يقدروا أن يعرفوا ذلك المقام قد اضطرت أنفسهم على اثبات الأعيان الثابتة في الذات و ان ذلك شرك في مذهب آل الله الأطهار و من سلك في هذا الصراط دون هذا المسلك الخالص فقد احتمل خسران مقام العرفان و كان بذلك من الآثمين و منها في مقام خسران توحيد الأفعال و ان في ذلك المقام قد زلت أقدام أكثر الناس في عدم معرفة سر القدر و حكم**

**ص170**

**المقدر فبعض الناس ذهبوا بالجبر و ان ذلك لهو الخسران و بعض الناس قد ذهبوا بالتفويض و ان ذلك لهو الخسران و ان الذي لم يتحمل الخسران في ذلك المقام هو الذي نظر بالأمر بين الأمرين و المنزلة بين المنزلتين الذي يعرف مقامات اختيارات الكل بما هم عليه كما هو أهله و شاهد الجواب في قوله تعالى «ألست بربكم»في المشهد الأول حين الخطاب في مقام يرى العبد في كل شأن حكم القدر سر المقدر بأن يلاحظ صفة الضدية في مقام الوحدة بأن العبد في الحين الذي يحرق بنار قبول الكفر فكيف يقبل العذاب مع أن العقل لم يرض أبدا و لايحكم عليه و كذلك الحكم في هذه الحیوة الدنيا فإن الإنسان مع علمه بعذاب الله و يقينه بحكمه يحتمل العصيان فلا يفرق أحد بين المراتب بوجه و ان ذلك مقام فوز الإنسان اذا عرف سر البيان و لايحتمل الخسران و منها الخسران في مقام توحيد العبادة بأن العبد يشرك في عبادة ربه شيئا و ان المراتب في الشرك أخفى من أن يقدر أن يحصيه أحد و ان منتهى مقام تجرد عرفانه و نظر العبد بنفسه أو بما يعبد به فإن ذلك العمل يحدث حكم ثالث و ان ذلك قول النصارى حيث أشار الله عن كلامهم و قالت النصارى « ان الله ثالث ثلاثة » و لذا أشار الله عن مقامات الناس بقوله**

**ص171**

**« و ما يؤمن أكثرهم بالله الا و هم مشركون » و أنذر الكل عن الشرك بقوله في الكتاب « ان الله لايغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء » و ان السبيل مع منتهى لطافته و عظم بهائه أصعب بغاية الأمر لأن العبد اذا استطاع أن يصلي ركعتين صلوة بلا أن يلتفت الى ذكر نفسه أو شيء من دون الله بل يتوجه بكله الى صرف ظهور ذات البحت البات الذي لا ذكر لغيره عنده فقد بلغ الى ذروة الفضل و غاية العدل و لايمكن عرفان ذلك المقام في الإمكان لأحد من خلقه لأن اذا جاء ذكر الإقتران أو ذكر شيء سوى ذاته فهو مقام أثر تلك الرتبة و ان الأمر مع أنه يحصل للعبد أقرب من لمح البصر أصعب من کل‌شی في مقامات الأسفار الأربعة لأن غاية الفضل لو استطاع الناس هو ]النية الخالصة[ و التوجه الى طلعة المتجلي له به و الا مقام الفناء البحت الذي لم يك ذكر للعبد الا ذكر الله لنفسه دون ذلك يعطي الله من يشاء من عباده ما يشاء لا راد لأمره و لا معقب لكلمته و هو العلي العظيم فإذا شاهدت جنابك حكم الخسران في المراتب المسطورة التي فرض على الكل عرفانه فكذلك الحكم يجري في آيات النبوة و الولاية و ما أراد الله للناس في آيات مظاهر أنواره و ان الله سبحانه قد خلق الكل في كل**

**ص172**

**المراتب بمثل مقامات ظهور توحيده و آيات تمجيده و قد أبدع في مقام الإنسان مراتب أربعة فمنها رتبة فؤاده و هو مقام سر الإمكان و ظهور طلعة حضرة البيان في كينونية الإنسان و هو مقام غيب الممتنع الذي لايواريه الحجبات و لايساوقه الدلالات و لايساويه ذكر في مقام الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و العرضيات الا بما تجلى الله لها بها في مقام دلالتها على ذلك المقام و هو مقام ركن المكنون الذي جعله الله جزء الكلمة التامة كما نزل في الحديث و لذا ]ظهرت[ كلمة أحكام ]الآيات الثلاثة[ و بطن ]سرها[ لعدم تحمل الخلق في البداية و النهاية بل هو ثمرة الإبداع و غاية فيض الإختراع في مقام الإنسان الذي به يعرف الله لا سواه و لو كشف عنه السر يظهر مقام باطن الباطن و من عرفه و قال لم و بم فقد ضاد الله في حكمه و نازعه في سلطانه و جاهده في مقام كبريائيته و باء بغضب من عنده و مأويه جهنم و بئس مأوى الظالمين و ان هذا المقام في الإنسان هو مقام أعلى مشعره الذي لايمكن في الإمكان أعلى منه و هو مقام الحرف الرابع من الإسم الأعظم في حديث الكاظم حيث قال عز ذكره في جواب الراهب كما ذكرناه من قبل و على هذا السبيل الوعر**

**ص173**

**و الطريق المستوعر استدل بعض العرفاء بمعرفة حامل ذلك الإسم على سبيل الفرض بمثل ما استدلوا في أركان الأسماء الثلاثة و ان له يوم وعد اذا شاء لله ليظهره و هو الإسم الذي اذا يظهره الحجة في بدء ظهوره ]لأصحابه[ الثلثة مائة و الثلاثة عشر يفرون من علو شأنه و لايقدرون أن يتحملوا ذروة أمره حتى يقولون في بين يدي طلعة حضرته لست بصاحبنا وكذلك الحكم في الحقيقة التي يظهرها روحي و روح من في ملكوت الأمر و الخلق فداه في ]المشهد[ الكوفة و هی صحيفة من عند رسول الله يخرجها من قائمة سيفه و كأن بماء ذهب رطب كان في الحين كتبها و كان بخطه و كذلك كان الأمر في كل المراتب لم يفتن الله قوما الا بذلك الإسم و ظهوره و سره لأن الحدود في الأركان ]الثلاثة[ لاترفع من عين الناظر ولكن في ذلك المقام لو نظر الناظر الى ذلك الإسم بنظر الحد لم ينظر اليه و ليس له حكم لأنه دال على الله بالدلالة التي تجلى الله له به و هو مقام غاية فيض القديم للأحداث و منها مقام عقل الإنسان و هو المقام الذي أبدعه الله في كل المراتب لعرفان محمد رسول الله بأنه المنفرد في عوالم الإمكان عن الأشباه و الأمثال و انه القائم على**

**ص174**

**مقام ظهور الذات في ملكوت الأسماء و الصفات و ا نه المتقدس الذي لايعادله نفس في مقام الذات و لا في الصفات و لايمكن في الإمكان بمثل حضرته لأن كلما يمكن فيه قد أبدعه الله بنفسه لنفسه و انه كان مقتدرا على کل‌شی و لايعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و انه لهو العزيز الحكيم و منها مقام النفس لظهور آيات ثلثة عشر نفسا من شجرة النبوة و القمص الأزلية و الآية الواحدية و القصبة الأولى الكلية الإلهية باختلاف ما تجلى الله لهم بهم من ظهورات قدرته و آيات عظمته من المراتب الثمانية التي وردت في الأخبار من نقطة علم البيان الى آخر مراتب الإنسان حيث لايقدر أحد أن يحصي اشارات الأمر في ذلك المقام و لايمكن لأحد أن يحيط ببعض حكم منه لأن لكل حكم من كل نفس له أحكام و مقامات ما لانهاية لها بها الى ما لا أراد الله أن يجعل لها غاية ولكن العبد اذا عرف حقهم و اعترف بفضلهم فكان محتملا كل المقامات و العلامات مما قدر الله لهم في علم الواقع و الصور الظاهرة و ان بتلك النفس يعرف العبد آيات أئمة العدل في مقامات**

**ص175**

**الأمر و الخلق بأن منهم ظهرت البدايات و النهايات في المبادئ الى ما قد ر الله في النهايات و منها مقام الجسد و هو مقام آية التوحيد و هو أنزل المراتب في قوس النزول و أعلى المراتب في قوس الصعود فكما أن الجسد بالنسبة ا لى الروح شبح جوهريته فكذلك كان الحكم في الواقع ان حامل ركن الإسم المتعلق بالتوحيد شبح بالنسبة الى ركن الإسم المتعلق بالولاية و كذلك الختم في النبوة و مقام حرف المستسر من الركن المستور و ان الله قد خلق تلك المراتب الأربعة في كلمة واحدة التي هي كانت نفسها و ان تقدم الرتبتي في كل جزء منها يجري بالظهورات ]الثلاثة[ و الا في الحقيقة انها كلمة لايحكي أولها الا بآخرها و لا ظاهرها الا بباطنها و لا سرها الا بعلانيتها و ان نفس ]العلة[ الفاعلية في مبدء الفعل فهي بعينها نفس العلل ]الثلاثة[ مع أن في الظهور و الرتبة ا نها متقدمة على تلك ]الثلاثة[ فكذلك الأمر في مقامات الآيات الأربعة في الإنسان و من لم يعرف رتبة منها أو يحكم على ركن بغير الحكم الذي قدر الله له فقد احتمل الخسران من عدم علمه بحقيقة سر**

**ص176**

**البيان و وقع نفسه في ظلال تلك الآية المباركة من القرآن عصمنا الله بمحمد و آله انه هو الولي المنان فلما ثبت حكم الخسران في مراتب البيان أشير بذكر من مقام الإيمان ليشاهد الكل مراتب ظهورات الأمر و غايات الختم بما قدر الله له في الكتاب فإن للإنسان مراتب ما لانهاية لها بها الى ما لايحيط به علم احد الا الله و من شاء فمنها مقام ايمان الذات و هو لايثبت الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الدلالات و العلامات و ما جعل الله وراء ذلك في علم البداية و الغايات و هو المقام الذي قال الإمام ان لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو فيها نحن الا ا نه هو هو و نحن نحن و ان ذلك أعلى مراتب مقامات الإيمان للعارف بحق البيان و ان لذلك المقام شئونا كثيرة فمنها في رتبة بيان العبد و هو المقام الذي لايدل ظاهره الا بباطنه و لايدل في شأن الا على الله سبحانه و هو المقام الذي اذا وصلت جنابك ترى ظهور الذات ظهر لک بك في رتبتك و ترى كل شئوناتك تحت رتبة فعلك و مظاهر أمرك و ان في ذلك المقام بك ظهر نفسك بما تجلى الله ربك و دل على ذاتك و يحكي عن كينونيتك و يدل على حضرتك و لايواريها الحجبات و لايصعد اليها أعلى طير الأفئدة و الآيات و انها مقام الفيض**

**ص177**

**الذي قد جعل الله لنفسك و لايمكن أعلى منها في رتبتك و اذا وصل أحد الى ذلك المقام ليرى كل الكثرات في تحت نور الأحدية التي تجلى الله له به في رتبته و لايسكن في شأن الا بالله لأنه يرى كل ما سواه في مقام الحد و ان اللذة الصرفة و الحقيقة البحتة لن تدرك الا بالوصول الى معدن العظمة حيث أشار علي ]عليه السلام[ في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع ا ليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك » الدعاء و منها مقام الإيمان الذي فرض على العبد في مقام عرش الواحدية و الكرسي الصمدانية التي فيها كل النجوم مركوزة و ان ذلك هو المقام الذي ذكر علي ]عليه السلام [ و قوله « رب أدخلني لجة بحر أحديتك » و ليس المراد تلك الفقرة بل المراد هو قوله « و طمطام يم وحدانيتك » الذي هو كان مقام « نحن نحن و هو هو » الذي ذكرت في الحديث و ان ظهورات تلك الرتبة ليكون أكثر من أن يحصيه أحد لأن البدايات في التجليات في كل حين لابد لها و ان النهايات في الغايات و اللانهايات في كل حين لا ختم لها و ان العبد في كل حين لو يشاهد سر الحقيقة و الإيمان الذاتية التي جعلها الله أصل كل خير و بر**

**ص178**

**لايحتجب عن شيء و يرى كل الكثرات بعين سواه و لايواريه الحجبات في مقام الحدودات و ان ايمان هذه الرتبة شبح بالنسبة الى الإيمان في رتبة الفوق و كذلك الحكم في الأعمال التي يصدر و من كلا المقامين ولكن الغافل عن طلعة نور الذات لم يميز بين الأعمال و يرى كل الصلوة بعين سواء و ان ذلك حكم شرك في مذهب آل الله الأطهار سلام الله عليهم لأن الصلوة التي قد أقامها علي ]عليه السلام[ لم تعدل صورتها كل ]الصلوات[ من كل المقامات و لما كان مقام التكليف نفس صور الظاهر فكيف العبد يميز أعمال المؤمن عن الكافر و لذا أمرالله بعرفان مراتب الأعمال من كل المقامات و لمن لايقدر أن يوزن عرفان البيان بذلك القسطاس لم يتبين العمل الخالص عن الذي فيه خلط من العرضيات و الشبحيات و ان مراتب تلك الرتبة في ذكر الإيمان لاتفنى و ان الله بعلمه يحكم بين الكل بما عملت أيديهم سبحانه و تعالى عما يصفون و ان مراتب الإيمان هو الإيمان بأركان النبوة و شموس الولاية و ان الإيمان في مراتب الفعل و ظهورات المفعول فرض على الكل حيث قد أمر الصادق ]عليه السلام[ « في أحكام أصل الفعل بأن لايكون شيئا في الأرض و لا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة و قدر و قضاء و ا ذن**

**ص179**

**و أجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر » و ان لمظاهر تلك المراتب التي قد تجلى الله للممكنات بمثل ما قدر لهم في مظاهر الفعل قد فرض الحكم و لذا نزل في الأخبار في مراتب الإيمان حيث قال عز ذكره بما ذكر محمد بن يعقوب الكليني في الكافي « ان الله عز و جل وضع الإيمان على سبعة أسهم على البر و الصدق و اليقين و الرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل و قسم لبعض الناس السهم و لبعض السهمين و لبعض الثلثة حتى انتهوا الى سبعة ثم قال لاتحملوا على صاحب السهم السهمين و لا على صاحب السهمين الثلثة فتهبطوهم ثم قال كذلك حتى ينتهي الى سبعة » و ان في تلك المراتب حق على المؤمن بأن يعرف مقامات الإختلاف ليعطي كل الكثرات بحسب مراتبهم و قوابلهم و ما قدر الله في رتبة ظهورهم و لو لم يعرف العبد مراتب ايمان الكل و جهات عبوديتهم لم يقدر أن يعطي لكل حقه لأن لكل سلسلة حق في العطاء فمن الناس من جعلهم الله في مقامات ظهور المشية و أسرار الهوية فإن يعطي أحدا منهم ما يستحقه الذين يسكنون في ظلال شجرة الولاية في رتبة الإرادة فقد ظلم عليه و كذلك الأمر الى أن اتصل الى منتهى**

**ص180**

**ذرات الكثرات و ما ذكر فيه ا سم النهايات الى ما لانهاية لها بها في صقع رتبتها و لذا لو علم الناس مواقع الأمر و النهي لم يلم احد أحدا لأن الى الواقع لو شاهد الكل باختيارات أنفسهم ليعلم بمقاماتهم التي قد قدر الله لهم في العلم الغيب و لايجيب أحد من الناس الا بما قبلت نفسه في عالم الذر و أن اعطاء دون ذلك فلم يقدر أن يتحمل و بذلك يتبدل ايمانه بالكفر حيث أشار الإمام « لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله » و قال علي بن الحسين ]عليهما السلام[ « و رب جوهر علم لو أبوح به لقيل لي أنت ممن ]يعبد[ الوثن و لاستحل رجال مسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسن » و لما فصلت في ذكر الإيمان بعض مراتب المجردات و الماديات و الشبحيات و العرضيات في كل المراتب فأشير بتفسير العمل بأن له مقامات لايحصيها أحد الا الله فمنها العمل في حول نور الذات بالذات للذات و ان ذلك أسنى المقامات و أعلى الد جات لأن العبد لم يكمل عمله في مقام الحقيقة الا بأن يكون نفس واحد و ليس بينهما تمايز و الا لم يكن العمل عند الله عملا و ان ذلك في مقام معرفة الذات و دون ذلك يمكن في مقام الأسماء و الصفات ولكن العمل في**

**ص181**

**مقام ]عرفان[ الذات لو خلط فيه ذكر من الغير لايليق بساحة قدس كبريائه و لم يرفع الى هواء مجد كينونيته و ان ذلك حكم الأعمال في مقام الذرات و أما دون ذلك فإن العمل هو أثر الشيء و صفته و ذلك يتمايز في كل المراتب بحسب اختلاف مقام الذوات و ان عدة العوالم و لو ذكر أنها ثمانية ولكن يختلف ذلك الحكم باختلاف الظهورات و التجليات و البدايات و النهايات و ان عمل أهل البيان هو في المقام الذي ما جعل الله له ظلا لأن أعمالهم تحكي عن ذواتهم و ما جعل الله لهم دلالة الأ دلالة ظهوراته في مقام الأمر و لذا ان أعمال أهل تلك السلسلة لكانت أعظم شأنا من أعمال أهل سلسلة السبعة لأن لهم وجد ظل في السجين ولكن لهم ما جعل الله لبساطة ذواتهم و صفاء قربهم بساحة قدس بارئهم و لايعلم احد شأنهم الا الله و من شاء سبحانه و تعالى عما يصفون و ان أعمال سلسلة السبعة فكل عمل وجد في سلسلة الفوق جوهر بالنسبة الى سلسلة التحت و لو أن كل الأعمال في هذا العالم على حد سواء ولكن ان العمل الذي لم يتبع حكم أهل العصمة ]عليه السلام[ فليس عملا عند الله بل انه عذاب من الله على عامله لأن اليوم أهل العامة**

**ص182**

**يعملون في دين الله بأحكام القرآن و سنن محمد رسول الله في مقام الأكوان ولكن أعمالهم ظل موهوم في صور السجين كما أشار الإمام في قوله عز ذكره الى أن قال « و قد قال الحسين بن علي أي الزاهد العابد دفع لفضل علي على الخلق كلهم ليصير بعد النبي كشعلة نار في يوم ريح عاصف و يصير ساير أعمال الدافع لفضل علي مثل الخلفاء امتلأت منها الصحاري و اشتعلت فيها تلك النار و تغشيها تلك الر يح حتى تأتي عليها كلها فلايبقى لها باقية » و ان الحق كذلك لأن روح الأعمال في كل عالم هو حرف التوحيد و كلمة النبوة و شئون الولاية و عهد المحبة لأهل تلك الولاية فمن عمل في المقام الثالث فلم يرفعه الله مقام رحمته لأن آيات التوحيد و النبوة و الولاية كلمة لا يتم ظهورها الا بركن منها حيث صرح الإمام في حديث الإسم و ان أعمال أكثر الناس لو خلصت عن ذكر الكثرات فهي دالة على ظهورات الحدية الا لمن شاء الله و أخذ عنه ميثاقه و عرف مقام نفسه و ظهور ذاته الا من شاء دون ذلك فإن أعمالهم هي الذوات المتأصلة للمجردات و الماديات و ما شاءالله وراء تلك المقامات من اللانهايات و النهايات و لكل نصيب في أخذ الأحكام**

**ص183**

**من مبادئ العلل الى غايات النهايات و ان بعد ذكر رشح من بيان الأعمال أذكر حكما للصالحات ليتميز عن السيئات في مقام الصفات و الأسماء و يعرف كل حكم الإشارات في مقام الذات عن العلامات في مقام الصفات و هو ان العمل الصالح العمل الذي يصلح فيه ذكر مقامات التوحيد و غايات التجريد و علامات التحميد و دلالات التمجيد فإن نقص منه حكاية شأن فلم يرفع الى الله في حقيقة الواقع لأن العمل الصالح هو العمل الذي يدل في كل مقاماته على مبادئ الفعل و ظهورات الإنفعال و ان لم يحك عمل مقام الثالث لم يك عند الله صالحا لأن من وحد الله بتوحيد الذات لو لم يوحده بتوحيد الأفعال فلم يك موحدا خالصا بل هو مشرك و كذلك الحكم في كل الصالحات و الحسنات و الخيرات و الطيبات و ما أراد الله في الكتاب لکل‌شی من الممكنات و ان مراتب تلك الرتبة لايحصى لأن العبد ربما يعمل لله خالصا مخلصا في مقام و يحجب عن مقام آخر فعلى قدر احتجابه لم يك عمله صالحا و ان أصل الحكم عند الله هو في مقام الذات فإن كان عبد ذاته من طينته كعليين ان عمل كل السيئات فلا يضره بعد الشفاعة و ان كان الأمر بالعكس**

**ص184**

**فإن عمل كل الحسنات فلاينفعه الا أن يشاءالله كما صرح بذلك ذلك الحديث من شموس العظمة و الجلال قال عليه السلام « ان الله خلق السعادة و الشقاوة قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدا لم يبغضه و ان عمل شرا أبغض عمله و لم يبغضه و ان كان شقيا لم يحبه أبدا و ان عمل صالحا أحب عمله و أبغضه لما يصير اليه فإذا أحب الله شيئا لم يبغضه أبدا و اذا أبغض شيئا لم يحبه أبدا » و ان ذلك حكم الواقع في المبدء و المآب لأن العمل شبح و عرض بالنسبة الى الذات فإن كان ذات العبد في مقام عرفان الذات فهو من طينة العليين و هو الحب الذي تجلى الله له به الذي نزل في الحديث « كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف » و أشار الى ذلك الحب في مقامات الظهور قوله عز « حب على حسنة لايضر و معها سيئة » و ان كان الذات في مقام الحجب و الإشارات فهو من طينة السجين و لاينفعه عمل في السموات و لا في الأرض لأن الميزان عند الرحمن هو العمل حول محال أمره حيث أشار الإمام ]عليه السلام[ في تفسير قوله تعالى »« فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات» بأن الظالم الذي يحوم حول نفسه و المقتصد يحوم حول عقله و السابق بالخيرات يحوم حول ربه » و ان ]العمل[ الخالص هو العمل الذي يصدر من العبد بالظهورات الظاهرة في ملكوت**

**ص185**

**الأمر و الخلق و ان دون ذلك الصراط القيم لم يقدر الإنسان أن يميز شئونات تلك المقامات و يفصل بين الصور الحق عن الباطل و ان ذلك أمر لم يثبت في الآفاق الا بميزان علم الكتاب و آيات الأنفس و الآفاق و الله من وراء کل‌شی محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و ان مراتب الصالحات هي مختلفة بظهورات المقامات و منها الصلوة و انها تختلف مقاماتها بظهورات الأوقات و الأزمان و ان أصل العمل في مقام الحقيقة هو كشف سبحات الجلال عن طلعة حضرة الذات و ان المراد هو الذات الظاهر الذي تجلى لكل بكل في مقامات الأمر و غايات ظهورات الخلق و ان العبد لو اتصل الى مقام ذروة الأمر لم يعمل عملا الا بظهورات مبادئ الأمر الذي هو مقام محو الموهوم و صحو المعلوم و جذب الأحدية لصفة التوحيد في عالم الظهور و ان لهذه الرتبة حدود في نفسها اذا غفل أحد عنها لتدخله في أرض السبحات لأن العبد كل ما يترقى في مقام حدث له انية لو التفت اليها ليهلكه فنعم ما قال الشاعر**

**« وما عين سوى عين فنور عينه ظلمة و من يغفل عن هذا يجد في نفسه غمة**

**و ان كل ما أشرت في ذلك المقام هو من المقام الذي قد جعله الله لا فرق بينه و بينه الا أنه كان عبده و خلقه و**

**ص186**

**ان الله لم يزل لم يأمر أحدا بعمل الا بظهورات قيوميته في ذلك الشأن لئلا يحتجب عنه أقل من لمحة عين و يرى مولاه ظاهرا قيوما بحيث لم ير شيئا سواه كما أشار الإمام ]عليه السلام[ الى ذلك المقام في كلامه الى أن قال « لايرى نور الا نوره و لايسمع صوت الا صوته » بلغني الله الى ذلك المقام بفضله انه هو الولي في المبدء و المآب و ان المراد بقوله عز ذكره« و تواصوا بالحق » ا شارة بكل مراتب الظهورات مما وقع عليه اسم حق من الذاتيات و الكينونيات و النفسانيات و الإنيات و الجوهريات و الماديات و العرضيات و ما قدر الله ورائها في علم الدلالات و المقامات و العلامات و الكيفيات و الشبحيات و الآيات و ان كل الحق يدور ]مع[ علي ]عليه السلام[ لأنه هو الحق في مقام الإمكان و ان في مقام الذات هو الحق الذي لا خلق معه و الإله الذي لا مألوه معه و ان في مقام اثبات التوحيد هو الحق الذي ليس كمثله شيء و ما سواه خلقه و في قبضته حيث أشار الإمام « حق و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما » و اذا نزل الأمر من ذلك المقام فحق يطلق في مقام الذكر الأول في الإبداع و هو مقام حقيقة محمد الذي كان فوق كل حق بحقيقة كينونيته التي تجلى الله لها بها في حين وجودها و الله يعلم كنهها لا**

**ص187**

**سواه سبحانه و تعالى عما يصفون و لو أراد أحد أن يذكر شئونات كلمة « الحق « لتنفى أبحر السموات و الأرض ولكن ربما يشتبه الباطل بالحق لأن الحق لو خلص لم يكذبه أحد و ان الباطل لو خلص لم يصدقه أحد ولكن الذي أراد أن يتبع هواه يأخذ من هذا بعضا ثم يختلط بينهما و لذا اشتبه بين الناس و ان الأمر يجري من مبدء التجرد الى غاية فيض الإبداع و ان في مقام الحقيقة ربما يشاهد أحد طلعة متجلية بظهوره لديه و يراه معه نفسه فذلك شرك محض عند أهل التجريد فكما يجري الخلط في بدء اللطافة فكذلك يشتبه الحق بالباطل أو العكس في مراتب الحدود و الدلالة و ان العبد في كل لو لم ينحرف من وجه الله الذي يتوجه اليه الأولياء فهو على الصراط ولكن الذي ينطق عن الله و وصل الى مقام التجريد اذا كان حقا لم يشتبه كلامه بكلام أحد لأن الذي قال في القرآن « أنه لا اله الا أنا» قد تكلم بكلام لم يك دأب أحد من الناس فيظهر بذلك أنه لم ينطق من عند نفسه و من دونه لما قالوا بأشباح تلك الكلمة فقد احتملوا الذنب من حيث يعلمون أنهم يحسنون صنعا حيث ذكر محيي الدين الأعرابي في فصوصه كلمات**

**ص188**

**عجيبة الى أن قال « أنا ذلك القدوس في الفرد العلي محجب» و لا شك أن أمثال تلك الكلمة لو أوّل أحد بحسن ظنه فيمكن له معنى ولكن انني أنا ما أحب و لاأول بل أسئل الله في حقه كما أراد له انه هو العزيز المتعال في مقام رتبته محمد ]صلى الله عليه وآله[ اذا أطلق كلمة « الحق « فهو الحق الذي منفرد من التشابه و التشاكل و متقدس من الإشارة و التماثل و هو الحق الذي به ظهر في ملكوت السموات الأرض« بأن الله هو الحق المبين» و ان في ذلك المقام هو الحق الذي فرض الله على الكل معرفته بأنه القائم في مقام الله في عوالم الإنشاء و انه المعطي عن الله لكل كما شاء بما شاء و هو الحبيب الذي قال الله له ليلة المعراج « أنت الحبيب و أنت المحبوب» و هو السيد فضله الله على كل الذوات كفضل نفسه حيث لايعلم احد كيف هو الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون و اذا أطلق « الحق « في مقام الولاية المطلقة الشعشعانية المتلألئة في مقام ]الصورة[ الأنزعية التي قالت « ظاهري امامة و باطني غيب منيع لا يدرك » فهو الحق الذي نزل في الحديث « بأن الحق مع علي و علي مع الحق يدور معه حيثما دار » و ان كل آية حق وجدت عند کل‌شی**

**ص189**

**فهو منه ذوتت و عنه دعت و عليه دلت و اليه صعدت اذا غابت رتبة انيتها و ان كل حق دل على الله فهو من نوره قد خلق في حقائق الأنفس و الآفاق حيث أشارالله عز ذكره الحق في الكتاب « سنريهم ءاياتنا في الأفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق » و فسر الصادق تلك الآية في المصباح الى أن قال روحي فداه « أي موجود في غيبتك و حضرتك » و ان مراتب ذكر ذلك الحق لايمكن في الإمكان لأن لکل‌شی آية حق من الله في رتبة فؤاده و ان كان كافرا يعذبه بعدله و ان كان مؤمنا يتفضل عليه برحمته و ان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و ان لظهورات ذلك « الحق » كما نزل في الحديث مراتب أربعة حيث قال الإمام « ان أمرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و سر المقنع بالسر » و كذلك الحكم في شموس النبوة و نجوم الولاية ان كل حق يوجد منهم في ملكوت الأسماء و الصفات حيث أشار الحجة في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك بها من عرفك لا فرق بينهما و بينك الا أنهم عبادك و خلقك فتقها**

**ص190**

**و رتقها بيدك بدئها منك و عودها اليك أعضاد و أشهاد و مناة و أذواد و حفظة و رواد فبهم ملائت سمائك و أرضك حتى ظهر أن لا ا له الا أنت » و لقد ظهر من الإشارات التي بينت في ذكر قوله عز ذكره في معاني « و تواصوا بالحق » ذكر قوله عز شأنه « و تواصوا بالصبر » و لو أراد أحد أن يفسر « الصبر » بمحمد لحق كما صرح بذلك الحديث الذي روي عن علي ]عليه السلام[ و أنا أذكر الحديث لما فيه اشارات عجيبة و دلالات مكنونة لئلا ينسى حكمه أحد و هو على ما قال عليه السلام « ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي و هو الدين الخالص بقول الله سبحانه و تعالى « و ما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين » بالتوحيد و الإخلاص و قوله « حنيفا » و هو الإقرار بنبوة محمد و هو الدين الحنيف و قوله « و يقيموا الصلوة »و هی ولايتي فمن والاني فقد أقام الصلوة و هو صعب مستصعب يا سلمان و يا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا الا شرح صدره لقبوله و لم يشك و يرتاب و من قال لم و كيف فقد كفر فسلموا الله أمره فنحن أمر الله يا سلمان و يا جندب ان الله جعلني أمينه على خلقه**

**ص191**

**و خليفته في أرضه و بلاده و أعطاني ما لم يصفه الواصفون و لايعرفه العارفون فإذا عرفتموني هكذا فأنتم مؤمنون يا سلمان و يا جندب قال الله تعالى « و استعينوا بالصبر و الصلوة » فالصبر محمد و الصلوة ولايتي و لذلك قال « و انها لكبيرة » لم يقل و انهما ثم قال « الا على الخاشعين» فاستثنى أهل ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يا سلمان و يا جندب و نحن سر الله الذي لايخفى و نوره الذي لايطفى و نعمته الذي لاتجزى أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم يا سلمان و يا جندب كنت و محمد نورا نسبح قبل المسبحات و نشرق قبل المخلوقات فقسم النور نصفين نبي مصطفى و ولي مرتضى فقال الله عز و جل لأحدهما كن محمدا و للآخر كن عليا كذلك قال النبي أنا من علي و علي مني و لايؤدي عني الا أنا أو علي و اليه الإشارة بقوله « و أنفسنا و أنفسكم » و هو اشارة الى اتحادهما في عالم الأرواح و الأنوار و مثله قوله تعالى « أ فإن مات أو قتل انقلبتم » آه و المراد هنا ان مات النبي أو قتل الوصي لأنهما شيء واحد و نور واحد اتحد بالمعنى و الصفة و افترقا بالجسد و التسمية فيهما شيء**

**ص192**

**واحد في عالم الأرواح أنت روحي التي بين جنبي كذلك في عالم الأجساد أنت مني و أنا منك ترثني و أرثك أنت مني بمنزلة الروح من الجسد و اليه الإشارة بقوله تعالى « صلوا عليه و سلموا تسليما » و معناه صلوا على محمد و سلموا لعلي أمره فجمعهما في جسد واحد جوهري و فرق بينهما بالتسمية و الصفات في الأمر فقال « صلوا عليه و سلموا تسليما » فقال صلوا على النبي و سلموا على الوصي و لاتنفعكم صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم على علي بالولاية يا سلمان و يا جندب و كان محمد الناطق و علي الصامت و لابد في كل زمان من ناطق و صامت فمحمد صاحب الجمع و أنا صاحب الحشر و محمد المنذر و أنا الهادي و محمد صاحب الجنة و أنا صاحب الر جعة و محمد صاحب الحوض و أنا صاحب اللواء و محمد صاحب المفاتيح و أنا صاحب الجنة و النار و محمد صاحب الوحي و أنا صاحب الإلهام و محمد صاحب الدلالات و أنا صاحب المعجزات و محمد خاتم النبيين و أنا خاتم الوصيين » و لما كان « الصبر » في كل المراتب يمكن أن يطلق بحسب مراتبه التي قد جعل الله فيه فإن يفسر أحد في ]المقامات[ السبعة من الفعل اذ ظهور الكثرات في كل عالم بحسبه**

**ص193**

**فقد احتمل ذكرا و خيرا لأن ظهور الأنوار من كلمة أهل الأسرار اذا طابق أحكام الكتاب فهو شأن من الشئونات و دليل لبسط علم الناظر في أحكام المبدء و المآب و ان السبل لما لاتنحصر في المقامات لايقدر أحد أن يحصي علم ذلك المقام لأن « الصبر » اذا أطلق في مقام النبوة فله معنى لاينبغي لأحد أن يفسره في مقام سلسلة التحت من مراتب الأبواب و الإمامة و الأركان و ما جعل الله وراء ذلك فيما نزل في الأخبار عن الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم ما طلعت شمس المشية بالإنشاء ثم غربت شمس الإرادة بالأحداث سبحان الله و تعالى لايعلم احد كيف هو الا هو و هو العزيز المنان و ان ما فصلت في معنى السورة المباركة و لو كان من سبل الباطن ولكن الأمر في كل العوالم مطابق للظاهر لأن لكل ذكر وجد في الإمكان بما لانهاية لها بها فهو ذكر من ظهورات نور الولاية في الحقايق الإمكانية و الظهورات الأكوانية و ان لتلك السورة المباركة تفاسير روحانية التي بها تظهر خفيات بواطن السنن في مكنون الفتن فمنها تفسير في رتبة المعاني الذي لايمكن في الإمكان أعلى منه لأن فوق تلك الرتبة ليس له آية في**

**ص194**

**الإمكان و هو أن يلاحظ العبد بنظر الفؤاد الى سر الإيجاد و يرى كل حروف تلك السورة حرفا واحدا و معانيها معنى واحدا لأن الأمر واحد و ما كان أمر الله الا أقرب من لمح البصر و هو مقام النور الذي تجلى الله لتلك السورة التي يحكي في كل مقاماتها عن مقام واحد و كل دلالاتها عن دلالة واحدة و كل معانيها عن معنى واحد و كل حروفها عن حرف واحد و كذلك الحكم في كل ما نسب اليها من المعاني التي قدر الله فيها لأن لكل معنى في الحقيقة معنى فكما أن سر الأمر يجري في المعنى الأول بحقيقة ظهور التوحيد و صرف التجريد فكذلك الأمر في المعنى الثاني الى أن ينتهي المراتب الى ما لانهاية لها بها في مقامات الأمر و الغايات التي لايعلم احد ورائها الا الله سبحانه و ان في ذلك المقام يدل كل الحروف على الحرف الأحدية الظاهرة فيها و كل المعاني على المعنى الصمدانية المتجلية لها بها و ان في الحقيقة في ذلك المقام تلك السورة آية عن المشية التي جعل الله ظاهرها و باطنها و أولها عين آخرها لدلالتها على أحدية ذاته الأقدس الذي يدل على الله بأنه لا اله الا هو العزيز المتعال و منها في مقام الواحدية مبدء الكثرات و علة البدايات و الغايات في سلسلة الأسماء و الصفات و ان في ذلك المقام يدل كل حرف**

**ص195**

**منه على ظهور ا سم من ظهورات الإسم الكلية و الرمز المنمنم الإلهية و الظهورات المتجلية الشعشعانية و ما قدر الله لها الأسماء و الصفات في الرتبة الملكية و ان المراد بالعصر هو الإسم المثلث الذي اختاره الله لنفسه قبل كل الأسماء و الصفات و هو اسم علي و ان المراد بالإنسان في مقام الإنسان هو الإسم الجامع رفيع الدرجات ذو العرش يلقي الأمر و ان الخسران هو يظهر في عكوس ذلك الإسم و هو الناقص الذي قد خسر في مقام ظهور اسم الواحدية عن الظهورات الكلية و ان الإنسان لو لم يكن فيه آية ظهور شيء في مقام الكون و الإمكان فهو في مقام الخسران لأن الله قد جعل في اسمه الجامع الذي هو مقام الإنسان أمثال آيات الإمكان بما يمكن فيه فمن أظهر كل الشئونات التي خلق الله فيه فلا يدخل في حكم الخسران و ان كتم آية في نفسه و لم يبرزه الى رتبة العيان مع علمه بها فقد احتمل الخسران عند أهل البيان و ان بعض الناس من عدم علمهم بذلك المقام يحجبهم الكثرات عن ظهور شئونات اسم الله الجامع في مقام الإنسان حيث لايخفى على جنابك تلك الإشارات في مقام المبادئ و الغايات و منها معنى قوله عز ذكره**

**ص196**

**« فی الذين ءامنوا و عملوا الصالحات » فإن لها مقامات معدودة حيث لايخفى على المتفرس بنور المبدء فمنها الإيمان في رتبة البيان لمعرفة الذات بالذات كما وصف به نفسه جل سبحانه و منها الإيمان في رتبة المعاني بأن يشاهد العبد في مقامات آل الله أمرالله و حكمه و وجه الله و علمه و كل الشئونات تنسب الى مقام ظهور طلعته في عوالم الأمر و الخلق بحيث لايرى العبد نورا الا نورهم و لايسمع ذكرا في الخلق الا ذكرهم و يرى بأن بهم ملأ الغيب و الشهود من تجلي آية المعبود بأنه لا اله الا هو الحي المحمود و ان بحور السموات و الأرض لو كان مدادا لمعنى ذلك المقام ليفنى قبل أن يظهر حرفا منه و منها الإيمان في رتبة الأبواب بأن يشاهد العبد بطرف الحقيقة في القصبات المتلئلأة الأزلية بأن كل الفيض من عندهم نزل و اليهم يرفع و يصعد و لا لشيء ذكر الا بذكرهم و لا لشيء حكم الا بحكمهم انقطعت الجوهريات عن طلعة قدس جلالتهم و اضمحلت الآيات عند طلوع أنوار قدرتهم و ان الله لم يوجد شيئا الا بعد نزوله على ذلك المقام في رتبة الأبواب و لايرفع شيء الى الله**

**ص197**

**الا بوروده في ذلك المقام و ان هذه رتبة الولاية الكلية التي قال رسول الله « أنا مدينة العلم و علي بابها و من أراد المدينة فليدخل من بابها » و منها مقام الإيمان في رتبة الإمامة بأن يعرف كل امام زمانه بأن لايقاس بأحد من خلق الله و ان مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية و لو كان معرفة العبد في حق الإمام لايمكن ولكن بما تجلى الله لكل بظهورات أنوار الإمامة فهو خارج عن حد التعطيل و التشبيه و أنا أذكر وصف الإمام بما وصف الرضا في كلامه عز ذكره « حيث روى عبد العزيز بن مسلم و قال كنا مع الر ضا بمرو فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في يدي مقدمنا فأداروا أمر الإمامة و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي فأعلمته خوض الناس فيه فتبسم ]عليه السلام[ ثم قال يا عبدالعزيز جهل القوم و خدعوا عن أديانهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه ]صلى الله عليه وآله[ حتى أكمل له الدين وأنزل عليه القرآن فيه تبيان کل‌شی بين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج اليه الناس كملا فقال عز و جل « ما فرطنا في الكتاب من شيء » و أنزل في حجة الوداع و هی آخر عمره ]صلى الله عليه و آله[ « اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي**

**ص198**

**و رضيت لكم الإسلام دينا » و أمر الإمامة من تمام الدين و لم يمض ]صلى الله عليه وآله[ حتى بين لأمته معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحق و أقام لهم عليا علما و اماما و ما ترك لهم شيئا تحتاج اليه الأمة الا بينه فمن زعم أن الله عز و جل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر هل تعرفون قدر الإمامة و محلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم ان الإمامة أجل قدرا و أعظم شأنا و أعلا مكانا و أمنع جانبا و أبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بارائهم أو يقيموا اماما باختيارهم ان الإمام خص الله عز و جل بها ابراهيم الخليل بعد النبوة و الخلة مرتبة ثالثة و فضله و شرفه بهما و أشار بها عز ذكره فقال « اني جاعلك للناس اماما » فقال الخليل ]عليه السلام[ سرورا بها « و من ذر يتي » قال الله تبارك و تعالى « لاينال عهدي الظالمين » فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة و صارت في الصفوة ثم أكرمه الله تعالى بأن جعلها في ذرية أهل الصفوة و الطهارة فقال « و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافلة و كلا جعلنا صالحين و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا**

**ص199**

**اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين » فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز و جل النبي فقال جل و تعالى « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين ءامنوا و الله ولي المؤمنين » فكانت له خاصة فقلدها ]صلى الله عليه وآله[ عليا ]عليه السلام[ بأمر الله عز و جل على رسم ما فرض الله فصارت في ذر يته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم و الإيمان بقوله جل و علا « و قال الذين أوتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث » فهي في ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن أين يختار هؤلاء الجهال ان الإمامة هي منزلة الأنبياء وارث الأوصياء ان الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام أمير المؤمنين و ميراث الحسن و الحسين ان الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين ان الإمامة أس الإسلام النامي و فرعه السامي بالإمام تمام الصلوة و الزكوة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات و امضاء الحدود و الأحكام و منع الثغور الأطراف الإمام يحل حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعو الى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة و الحجة البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم و هی في الأفق بحيث لاتنالها الأيدي**

**ص200**

**و الأبصار الإمام البدر المنير و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادي في غياهب الدجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار الإمام الماء العذب على الظماء و الدال على الهدى والمنجي من الردى الإمام النار على البقاع الحار لمن اصطلى به و الدليل في المهالك من فارقه فهالك الإمام السحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظليلة و الأرض البسيطة و العين العزيزة و الغدير و الروضة الإمام الأنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشقيق و الأم البرة بالولد الصغير و مفزع العباد في الداهية النار الإمام أمين الله في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الإمام المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين الإمام واحد دهره لايدانيه أحد و لايعادله عالم و لايوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الألباب وخسئت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء**

**ص201**

**و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الأطباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير وكيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه و يغني غناه لا كيف و أنى و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين فأين الإختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا تظنون أن ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد كذبتهم و الله أنفسهم و منتهم الأباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض أقدامهم راموا ا قامة الإمام بعقول حائرة بائرة ناقصة و آراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله أنى يؤفكون و لقد راموا صعبا و قالوا افكا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقعوا في الحيرة اذ تركوا الإمام عن بصيرة و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديهم « و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة من أمرهم سبحان الله و تعالى عما يشركون » وقال الله عز و جل « و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم » الآية و قال**

**ص202**

**« ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما يتخيرون أم لكم أيمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين » و قال عز و جل « أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها » أم « طبع الله على قلوبهم فهم لايفقهون » أم « قالوا سمعنا و هم لايسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لايعقلون و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم و لو أسمعهم لتولوا و هم معرضون » أم « قالوا سمعنا و عصينا » بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فيكف لهم باختيار الإمام و الإمام عالم لايجهل و راع لاينكل معدن القدس و الطهارة و النسك و الزهادة و العلم و العبادة مخصوص بدعوة الرسول و نسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب و لايدانيه ذو حسب في النسب من قريش و الذروة من هاشم و العترة من رسول الله و الرضا من الله عز و جل شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامة عالم بالسياسة مفروضة الطاعة قائم بأمر الله عز و جل ناصح لعباد الله عز و جل حافظ لدين الله ان الأنبياء و الأئمة يوفقهم الله و يؤتيهم من مخزون علمه**

**ص203**

**و حكمه ما لايؤتيه غير هم فيكون علمهم فوق علم اهل زمانهم في قوله تعالى « أ فمن يهدي الى الحق أحق أن يتبع أ من لايهدي الا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون » و قوله تبارك و تعالى « و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا » و قوله في طالوت « ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم و الله يؤتي ملكه من يشاء و الله واسع عليم » و قال لنبيه « أنزل الله عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما » و قال في الأئمة من أهل بيت نبيه و عترته و ذريته « أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا » و ان العبد اذا اختاره الله عز و جل لأمور عباده شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العمل الهاما فلم يعي بعده بجواب و لايحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد أمن من الخطايا و الزلل و العثار يختصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرون على مثل هذا ا فيختارونه أو يكون**

**ص204**

**مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه و تعدوا بيت الله الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لايعلمون و في كتاب الله الهدى والشفاء نبذوه و اتبعوا أهوائهم فذمهم الله و مقتهم و أتعسهم فقال جل و تعالى « من أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لايهدي القوم الظالمين » و قال « فتعسالهم و أضل أعمالهم » و قال « كبر مقتا عند الله و عند الذين ءامنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار » و صلى الله على النبي محمد و آله و سلم تسليما كثيرا » و منها مقام الإيمان في رتبة الأركان و هم كانوا أربعة ]أنفس[ الذين يأخذون الفيض من الإمام و يوصلون الى كل الذرات و هم اليوم العيسى و الخضر ثم ادريس و الياس و على الكل فرض اليوم معرفتهم بأنهم يتحركون في كل مقامات تجريدهم و نعتهم حول نور فاطمة و انهم اذا بلغوا حظيرة القدس و الحقيقة لن يقدروا أن يدركوا علانية نور فاطمة صلوات الله عليها ماطلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع و منها الإيمان في رتبة النقباء و ان عدتهم اليوم ]ثلاثون[ نفسا كما نزل في الحديث « و نعم المنزلة الطيبة و ما ]بثلاثين[ من وحشة » ولكن حين ظهور الحجة ]عليه السلام[ « فرض أن يكون عدتهم ]ثلاثمائة و ثلاثة[ عشر نفسا»**

**ص205**

**و انهم حامل الفيض الكلیه من الإمام بواسطة الأركان في سر الإمكان لا في مقام الأعيان و ان علامة عرفانهم هو سر اللطافة في مقام كينونيتهم و سر الدلالة في مقام ذاتيتهم و ان كل واحد منهم حقا خالصا من الإمام الذي به يتميزون بينهم و انهم لو شاؤا و أرادوا بأمر يثبت به الدين ليقدرون عليه بفضل الله و رحمته الواسعة و الله ذو فضل العظيم و منها الإيمان في رتبة النجباء و ليس لهم عدة منصوصة في الأخبار و انهم حملة الأسرار من شموس الأنوار و انهم يأخذون الفيض الكلي من الإمام بواسطة النقباء قبل كل الذرات و ان علامة عرفانهم هو العلم بمواقع الأمر و النهي و العمل في حول مقامات ظهور الذات في المبدء و في غايات الأمر كما صرح على تلك المقامات ذلك الحديث المعروف عن جابر عن علي بن الحسين كما ذكرناه من قبل و ان ما ذكرت في تفسير الإيمان هو من أصول السلسلة الكلية و ان لکل‌شی حد من الإيمان الذي لم يقدر غيره أن يتحمل كما نزلت في الأخبار عن شموس العظمة و الأنوار « ان أمرنا هو السر و سر السر و سر المستسر بالسر و سر المقنع بالسر »فلا شك ان الذي هو قائم في رتبة التحت لو اطلع بتجليات المبدء لمن جعله فوق رتبته لينكره كما نزل الحكم في الحديث أبي ذر « أنه لو اطلع بما في قلب سلمان لكفره »**

**ص206**

**و اليه الإشارة قول علي بن الحسين ]عليهما السلام[ في كلامه**

**إِنّــي لَأَكــتُــم مِــن عِـلمـي جَـواهِـرَهُ كي لا يَرى العِلمُ ذي جَهلٍ فَيَفتَتِنا**

**وَ رُبِّ جَــوهَــرِ عِــلمٍ لَو أَبــوحُ بِهِ لِقـيـلَ لي أَنـتَ تعبدُ الوَثَنا**

**وَ لَاِسَــتَــحَــلَّ رِجــالٌ مُــســلِمـونَ دَمـي يَــرَونَ أَقــبَــحَ مـا يَـأتـونَهُ حَـسَـنـا**

**وَ قَــد تَــقَــدَّمَ فــي هَــذا أَبــو حَـسَـنٍ على الحُـسَـيـنِ وَوَصّـى قَـبلهُ الحَـسنا**

**و ان أهل مراتب الجنان كل مرتبة يتحملون من المقامات التي قد ر الله للإمكان ما لايحتمل أحد مما كان في تحت رتبتهم و كذلك الحكم في عكوسات تلك المقامات فإنها تختلف باختلاف مراتب الظهورات و ان الآن لو أريد أن أبسط حقيقة تلك المراتب ليطول الكلام و يخرج بيان المطلب عن ميزان البيان و ان المراد في مقامات ظهورات الأمر في قوله « و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر » يحتاج الى سير السالك و نظره الى مراتب الغيب و الشهود و ان كلمة «الحق » لو تأول برتبة ظهور التوحيد و « الصبر » بمقام أول الذكر الأول فهو رتبة النبوة الكلية الأولية التي هي نفس ولاية الله الظاهرة في رتبة ظهورها و ان تأول بذكر « الحق » عن الولاية و « الصبر » بالركن المستسر فقد تأول المعنى بسر الحقيقة و ان كل التفاسير في تينك الكلمتين يرجع الى نقطة واحدة التي هي ظهور الذات في رتبة الصفات**

**ص207**

**و ان « الحق» هو ذكر الحق في كل مراتب الأمر و ظهورات الختم و ان « الصبر » هو المقام الذي يبلغ العبد بمقام الرضا الذي لن يختار لنفسه الا ما اختاره الله له و لايرى لنفسه هواء و لا ذكر الا ما نزل الله في مقام نفسه و اختار له في مقام سره حيث أشار علي في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك الهي و اجعلني ممن ناديته فأجابك و لاحظته فصعق لجلالك فناجيته سرا فعمل لك جهرا » و ان ذلك ذروة الأمر في مقامات العبد حيث أشار الإمام في معناه « بأنه ]ثلاثة[ أحرف العين علم بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا ا شارة » و من سلك ذلك المسلك و حال في كل شأن حول عقله و لايختار لنفسه الا ما اختار الله له و لا لخلقه الا ما اختار لنفسه فقد أخذ نصيبه من فيض ربه و بلغ الى حضرة قدس الواقع من حكم ربه و الى ذلك المقام أخذت القلم من الجريان و أذكر في مقام الظاهر ما ذكر جامع الصافي في مقام تنزيل الآيات في ذكر الأخبار و أسئل العفو من الله فيما ذكرت في ذلك الكتاب للجناب المستطاب بلغه الله**

**ص208**

**الى غاية ما يتمناه من أحكام مبدئه الى يوم المآب و لقد ذكر جامع الصافي في تفسير السورة المباركة هذا « و العصر ان الإنسان لفي خسر » قيل أقسم بصلوة العصر أو بعصر النبوة « ان الإنسان لفي خسر » أي في مساعيهم و صرف أعمارهم في مطالبهم « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » فإنهم اشتروا الآخرة بالدنيا ففازوا بالحيوة الأبدية و السعادة السرمدية « و تواصوا بالحق» الثابت الذي لايصح انكاره عن اعتقاد أو عمل « و تواصوا بالصبر » عن المعاصي و على الطاعات و المصائب و هذا من عطف الخالص على العام و في الإكمال عن الصادق قال « العصر » عصر خروج القائم « ان الإنسان لفي خسر »يعني أعدائنا « الا الذين آمنوا » يعني بآياتنا « و عملوا الصالحات» يعني بمواساة الإخوان « و تواصوا بالحق « يعني الإمامة « و تواصوا بالصبر » يعني بالعترة و القمي عنه قال استثنى أهل صفوته من خلقه حيث قال « ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا » بولاية أمير المؤمنين « و تواصوا بالحق» ذرياتهم و من خلفوا بالولاية تواصوا بها و صبروا عليها و في المجمع عن الصادق و القمي عن علي انهما قرءا « و العصر ان الإنسان لفي خسر » الى آخر الدهر و في ثواب الأعمال و المجمع عن الصادق ]عليه السلام[ من قرء والعصر في نوافله بعثه الله يوم القيمة مشرقا وجهه ضاحكا سنه قريرا عينه حتى يدخل الجنة » انتهى و أنا ذا اختم ذلك الكتاب بقول الرحمن « سبحان ربك رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين »انتهی**

**ص 209 «تفسیر سوره توحید»**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غیر معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لمحمد وآل الله بما شاءالله و قدر لهم إنه هو العزيز الودود.**

**و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك و إن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال و قوله الحق « و ما قدروا الله حق قدره» فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قریب قریب و إن تجليات أيام الظهور أسرع من كل­شيء و إن الله ما أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسبيح و لا منها إلا كلمة التحميد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لايمكن لأحد من الموجودات و لايقدر**

**ص21**

**أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لايجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحت هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتیتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان و إن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممکنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئا سواه و إن الآن ليكون بمثل ما كان و لايكون شيئا معه و لقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها و احتياج الكل إليها و أن مثل سورة التوحید کمثل الكعبة التي هي بيت الله جل وعز في عالم الإنشاء « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر » الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشعت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان**

**ص211**

**ظاهره نفس باطنه و باطنه نفس ظاهره و ليس له جهت دون الدلالة على التوحيد و الحكاية عن التفريد و أنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأنا فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد و احتجبت عن آية التفريد و إن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لايخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر و لم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء و كذلك الحكم في البواقی الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديدة المحماة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال علي في خطبة التطنجية "رأيت الله و الفردوس رأي العين " وقال سيد الشهداء روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه "ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك "4 الخ و قال الإمام "و لايرى نورا إلا نوره و لايسمع صوتا إلا صوته " و إن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن و ليس بينهما ربط و لا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرقناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقیقتك و سر فؤادك و هيكل أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونیتك**

**ص212**

**فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لاتدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام علي ثم ألف اللينية مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقام الفاطمة و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات و الصفات و الأفعال و العبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية و عشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب و الشهود و ليس لأحد نصیب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحید سایر الموجودات شبح کظل فئي بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره و إن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لايحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الألباب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلايق "ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين و الوصيين و انهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس و انهم واقفون**

**ص213**

**في مقام ألف الغيبية المتشعشعة عن الكلمة ثم الملائكة و إنهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن و إنهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم الحيوانات الطيبة المؤمنة فإنهم واقفون في مقام ألف المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فإنها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية و حق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية و عدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها و لو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما و يدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن علي بن الحسين [عليهما السلام] قال**

**"إني لأكتم من علمي جواهره كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا**

**وقد تقدم في هذا أبو حسن إلى الحسين و أوصی قبله الحسنا**

**و رب جوهر علم لو أبرح به لقيل لي أنت ممن يعبد الوثنا**

**و لا استحل رجال المسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"**

**و قال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله"ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان و ناطقة بأعلى دلائل الإمكان و ليس لأحد**

**ص214**

**حل کشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة و هي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم إسم الأحدية مقام ألف اللينية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس « له كفوا أحد » و لذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لايقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله "9 الخ و قال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله» و معنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الصمد» فقال قال علي تأويل « الصمد » لا إسم و لا جسم و لا مثل و لا شبه و لا صورة و لا تمثال و لا حد و لا حدود و لا موضع و لا مكان و لا أين و لا كيف و لا هنا و لا ملا و لا خلا و لا قيام و لا قعود و لا سكون و لا حركة و لا ظلماني و لا نوراني و لا روحاني و لا نفساني و لا يخلوا منه موضع و لايسعه موضع و لا على لون و لا على خطر قلب و لا على شم رایحة منفي من هذه الأشياء"**

**ص215**

**و إن ذلك معنى الواقع الذي لايعادله معنى الإشارات و لايساويه حكما في الدلالات و لايحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان و إن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه إلجهات الحقه أي « قل » من ربك لربك أو من ربك لنفسك أو من نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك و إن ذلك أعلى المعاني و كلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوه بها بما هو يستحق عليه و إن القاف هو إشارة بقدرته التي لايعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و إن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات و إن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم " و إسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب و المحبوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساويا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام**

**ص216**

**و لقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه و لذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضي الله حاجته في الحين " و هي بعد البسملة « و كفى بالله وليا» « و كفى بالله نصيرا» « و كفى بالله حسيبا »« و كفى بالله عليما » « و كفى بالله وكيلا » « و كفى بالله شهيدا »«و كفى بربك هاديا و نصيرا» « و كفى بذنوب عباده خبيرا بصيرا» «و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزیزا» و إن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين و قل في سجودك مأة مرة يا مبيد الجبارين و يا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقي منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفى به للمؤمنين وليا و لكل حرف من هذه الحروف معنی ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك و تعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غیر مستر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر**

**ص217**

**فأظهر منها ثلاثة إسما لفاقة الخلق إليها و حجب واحد منها و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسما فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسنی» ثم بعد ذلك إسم الجلالة و هو إسم الهوية المهيمنة على كل ما دق وجل و إن عدته ستة وستين بعدد الكبير و بالأوسط إثني عشر عددا و بالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » و هو إسم الأحدية التي أشار إليها مولانا علي في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك و طمطام يم وحدانيتك" و ليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت و إن عدته ثلاثة عشر بالكبير و بالأوسط و الصغير أربعة ثم بعد ذلك إسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض حكمه من قبل و إن ذلك الإسم في رتبة الهوية مؤخرة عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى إسم الأول بحجاب واحد ثم إسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لايدخل فيه شيء و لايخرج منه شيء و هو الكبير المتعال و لقد قال الإمام**

**ص218**

**في تفسير « الصمد» على ما في الكافي "عن جابر قال سئلت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك و تعالى أسمائه التي يدعي بها و تعالى في علو كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحده ثم أجريه على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبده كل شيء و يصمد إليه كل شيء و وسع كل شيء علما" و إن عدته مائة و أربعة و ثلاثين عدد بالكبير و بالأوسط سبعة عشر و بالصغير ثمانية عدد فاقرء في كل حين فإن له تأثير في السر في بين يدي الله و ان هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف و إذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتنزيهه فتجد بالعيان أبواب الجنان و هو قوله عز ذكره « لم يلد » و إن عدته مائة و أربعة عشر عدد و لقد أراد الله من هذه الكلمة تنزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا الذات علة العلل لأن "العلة هو صنعه و هو لا علة له" حتى أنطق بذلك ألسنة أوليائه و لو كان الذات هو العلة لزم الإقتران و التشابه فسبحانه و تعالى أبدع المشية لا من شيء بنفسها و جعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئا فسبحانه و تعالى عما يقول المشبهون في معرفته علوا كبيرا ثم قوله عز ذكره « و لم يولد » و إن عدته مائة و عشرين بحساب المعروف على عدد الكبير و ان المراد**

**ص219**

**منه هو تقدیسه عن حكم الربط و الإقتران مع الأشياء كلها ردا على الذين زعموا بالربط بين الحق و الخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لايدخل عليه شيء و هو حق صرف و ذات ساذج بحت وكافور عین محض و ما سواه خلق و ليس بينهما ربط و لا دونهما شيء و إن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا بربهم و أنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم و إنهم لم يتوبوا إلى ربهم فماویهم نار جهنم و أنهم اليوم لايشعرون ثم قوله عز و جل « و لم يكن له كفوا أحد» ثلاثة مائة و احد عشر و لقد أنزل الله هذه الكلمة و أشباهها في القرآن لمكنسة القلوب و الأوهام و إفك النفوس و الأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العليين و إلا ليس لله كفو و لا شريك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف و التنزيه البحت في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره « قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك و لا اتحاد فكما أنزل الله في قوله « الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيته فكذلك أنزل الله قوله « و لم يكن له كفوا أحد» لما يقع في الأوهام من الإفك الباطل و إلا إن الله عز و جل لكان أعز و أجل و أعظم من أن**

**ص220**

**يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور و الظلمة لديه سواء وكلتاهما مخلوق في ملكه و دال علی کمال صنعه و مردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتیمية "إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو " الخ و لقد يجب على العبد تنزيه بارئه و تقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لايعرفه خلقه و هو عنده معدوم صرف و افك محض وكذلك الحكم في القدرة و أمثالهما من الصفات المحمودة و الأسماء الحسنى وكذلك الحكم عند أهل البيان و على هذا قال علي عليه السّلام " أول الدين معرفة الله و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كلّ صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادتهما جميعا بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال كيف فقد أوصفه و من قال فيما فقد ضمنه و من قال على ما فقد جهله و من قال أين فقد أخلا منه و من قال ما هو فقد نعته و من قال الى ما فقد غاياه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب و كذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون " فإذا عرفت ما عرفتك**

**ص221**

**به من رشحات بحر التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التّوحيد أنّ الله ربك يصف نفسه لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف و لا اشارة و لو تنظر بالواقع و كشف الله الغطاء عن طلعة فؤادك لترى مقامات أهل الجنان الثمانية في هذه السورة و حظ كل واحد منهم و ما قدر الله لهم من النّعيم الدائم الّذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله ربك و إن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلین و الحمد لله رب العالمين. انتهی**

**ص221 تفسیر آیه لیله القدر**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامره ثم الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئک هم الي الله یحشرون و الحمد لله الذي ابدع الجواهریات لا من شيء قبلها بعلیة نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملکوت الاسماء و الصفات لئلا یري احد شیئا الا و یري ظهور بارئه فیه اظهر من کل­شيء و یشاهد قمص**

**ص222**

**طلعة جمال محبوبه في کل­شيء بحیث لایري نورا الا نور جماله و لا صوتا الاصوت بهائه فسبحانه و تعالي قد علي کل­شيء بعلو ذاتیته بحیث لایري الشيء في‌ مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق کل ما وقع علیه اسم شيء فما اعلي ثنائه و ما اعظم جلاله و ما ابهي ثنائه و ما اجل امضائه کل ما احاط به علمه و انا ذا في موقفي هذا یوم الجمعه في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل کنت بلا وجود شيء معک و لاتزال انک کائن بغیر وجود شيء في رتبتک ان قلت انت الله تکذبني نفسک بان الوهیتة التي یعرفها نفسک لا ینبغي بان یوصف بها ربک و ان قلت انک رب تکذبني نفسي بان ربوبیة ربک لایقدر ان یعرفها احد غیره فسبحانک سبحانک ان الذاتیة الکافوریة القدیمة المتشعشعة المتلئلئة المتلامعة المقدسة المتجلیة عن نفسک منقطعه الممکنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتک یا رب الاسماء و الصفات و ان کینوینة السازجیة الابدیة المتنورة المتنزهه المتلامعة‌ المتقدسة المتجلیة عن نفسک منقطعه الممکنات عن الصعود الی ساحه قرب ذاتک یا رب الاسماء و الصفات و ان کینونیه الساذجیه الابدیه المنوره المتنزهه المتلامعه المتفرده المتجلیه عن ذاتک مسددة‌ الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسک یا اله الموجودات فکیف اثني حضرتک یا محبوب بعد علمي بسد الطریق و منع الدلیل و کیف**

**ص223**

**لا اذکرک بعد ذکرک نفسي و دعوتک سري فسبحانک سبحانک انت العالي الذي لیس فوقک شيء و المتکبر الذی لیس مثلک شیء عرفت الکل نفسک بانک انت لاتعرف بغیرک و لاتوصف بسواک و لاتنعت بدونک و لاتنثي بسواک ان حد الابداع مردود الي مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابک عرفتک یا الهی بما انت علیه و لو لم اقدر ان اعلم ذلک سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانک سبحانک فاي لذه تعدل مناجاتک و اي راحة یعادل انسک و اي سرور یقابل قربک و اي مقام یقدر ان یقارن قیام العبد بین یدي طلعتک و یا طوبي لي بموقفي هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ینطقني بالثناء علیک و بالمجد لنفسک و بالحمد لذاتک فلک الحمد یا الهي حمدا انت تعرف حقه لادونک و انک تحیط بشانه لا سواک و تقربني‌ بذلک اذا شئت لدیک زلفي و تبلغني الي مقام ظهورک في‌ جنة الماوي و الدرجة القصوي و الافق الاعلي‌ و العالم الذي کان او ادني فاشهد ان لا اله اله انت بما تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله بما**

**ص224**

**قدرت له في المنظر الکبري و نزلت حکمه في القرآن حیث قلت و قولک الحق ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي فصل اللهم بما بلغ وحیک الي کل عبادک و صبر في ذاتک بما احتمل الاذي في حبک بما انت علیه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انک انت الله العزیز المتعال و اشهد لاوصیاء حبیبک و حبیبه بما انت قد قدرت لهم في کتابک حیث لایحیط بعلم ذلک احد دونک انک انت الله الجواد المنان و اشهد لنفسي یا الهي عبدک و فی قبضتک فقیر الیک محتاج الي غفرانک و انک اجود الاجودین و اکرم الاکرمین و ارحمن الراحمین و انني انا عبد من المبتلین.**

**اما بعد فیا ایها الذاکر ذکر الجمیل و الطالب سر الجلیل قد قرئت کتابک و اطلعت بما اردت من تفسیر انا انزلناه في لیلة القدر و ان الان اجبناک بما سئلت فخذ ما اتیتک من ظهورات اسماء الجبروت في معاني اللاهوت و کن من الشاکرین فاعلم ان لهذا السورة معني لایحیط بعلم احد الا الله لانه انزله بعلمه و لایحیط بشانه احد من خلقه و انه هو العزیز المتعال و ان المنزل في مقام الابداع هو المنزل في مقام الاختراع و الیه الاشارة في قول الله في لیلة المعراج خاطبا لجبیه انت**

**ص225**

**الحبیب و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلک المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و علیها یدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانیها و الیه الاشاره في قول الله عزوجل في الانجیل تعرف نفسک تعرف ربک ظاهرک للفناء و باطنک انا و ان المراد هو ظهور الذات لک بک في رتبتک الا تري ان الاقوال یدل علي‌ معاني التي یدل علي مقام الذات فان ذلک لیس مطلوب عند اولي الالباب لما لایري السبیل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء و الصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرک معه شیئا و ان المنزل به هو المنزل علیه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحید في مقامات التجرید و مراتب حقیقة محمد في عوالم الامر و الخلق و ان المراد باللیلة في رتبة الاحدیة هي مقام عقله و في مقا م التفصیل هي الفاطمه بشرط ان یلاحظ في ذلک المقام معني الهاء رتبة الولایة الکلیة الاولیه التي جعلها علي، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حیث اشاره الیه عنها في کتابه حیث قال و قوله الحق فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم الخ و ان المطهرون هو علي، الذي کان معني الهاء و ان اردت تفصیل ذلک التفصیل**

**ص226**

**هو الحسین و لذا رقم شکل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلک الشکل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هکذا( ) و ما من عبد نقش علي خاتم عقیق حمراء یمني الا و قد جمع کل الخیر و یکون حرزه من کل سوء لان ذلک هو الاسم الاعظم الذي حکي مراتب الثلاثه عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجیل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتک من اکسیر الاحمر فانه لعزیز عظیم و ان معني الآیه الآخره هو کان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حیث قال الله عز ذکره و ما ادریک ما لیلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولکن في الباطن مقام السد السبیل للموجودات کلها ثم اعرف حکم ظهورها من قول عزوجل لیلة القدر خیر من الف شهر و اعلم في ذلک المقام بان الاشیاء لم یخل من مراتب ثلثه السرمد و هو الذي لابدء له و لا ختم و الدهر و هو الذي له بدء و لیس له ختم و الزمان و هو الذي یتحقق من حرکة فلک الافلاک بطلوع الشمس و القمر و ظهور النهار و اللیل و ان تجري‌ معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه و کذلک الحکم في عالم السرمد ولکن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة**

**ص227**

**الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلک الآدم بانها هي خیر منها و ان في سبل الظاهر ان لیلة القدر هي لیلة الثالث و العشرین من شهر الصیام شهر رمضان الذي نزل فیه القرآن فمن قرء فیها سورة العنکبوت بازاء یمین الهاء و الروم بازاء الشمائل هیکل الهاء مع الاعتراف بحقهما و ظهورها في هیاکل شیعتهما فیجب علیه الجنة و اني لا اقسم بالله بان لایخرج الیه احد من ذلک القسم و لا اري ذبنا في‌ذلک الاعتمادي‌ علي حسن عنایته و عطائه انه هو ذو الفضل العظیم و المن الجسیم و انه لهو الوهاب الکریم و لایصعب علي نفسک بان في کل الف شهر لابد بلیالي قدر معدوده فکیف یمکن تصور تلک الشهور التي یعادلها الیه لها بلي انها کان مده ملک بني امیه لعنهم الله دهر الاولین و سرمد الآخرین و لیس فیها لیلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها لیلة القدر و لیس المقام مقام التامل و ان المراد بالروح في قوله تعالي تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر هو القائم و المراد بالملائکه هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ینزلون في لیلة القدر علیها و ان معني قوله تعالي سلام هي حتي مطلع الفجر اشارة الي فاطمه و المراد بالسلام هو سلام الرب جل و عز لان الله**

**ص228**

**عز ذکره لم یزل یسلم علیها لان فیض الله في حقها الذي کان مدد وجودها هو السلام من عنده و ان المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحت العبد الذي یحتاج في کل شان منه بمدد ربه و للآیه في مقام الباطن مقامات لایحتملها الافکار و لایصل الیها ایدي اولي الابصار بل لکل­شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهایة لها بها دق نظرک و ابسط یدي بصرک فان البحر لو کان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفدا علیه قوله عز ذکره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسیر هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذکره لک لیجذبک اسمائه و صفاته الي عالم القدس و یوصلک معانیه و حقایقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الکافي و لکل عبد حق بان لایشاهد في القرآن و معانیه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان یقدر ان یحیط بعلم کلامه احد و کل یدرکون بمثل ما ادرکت النمله توحید ربه و لایبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانیه و لذا قال الامام بالمعني ان کلام الله لیس بقدیم و لاحادث لانه وقع في‌ مقام البرزخ و الصنع الاکبر و لیس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي**

**ص229**

**عن الکلام و ان الله عز ذکره لم یجعل بینه و بین اصفیائه واسطة الا کلام لان الکلام مرات التي یحکي عن ناطقها بما هو علیه من العزة و العظمة و الجلال و الهیبة و لایقدر احد ان یعرف حق حقیقة کلام الله عز ذکره لانه دال علي قدر ازلیته و عز قیومیته و جلال قدوسیته و جمال قمص طلعة حضرت احدیته و هي‌ الاجل من ان یصل بساحتها اعلي جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان یساویها اعلي شوامخ الجواهریات من اولي الاسماء و الصفات تعالي الله الملک المتعال عما یصف المشبهون کلامه و عما یقول الظالمون في آیاته علوا کبیرا و استغفر الله ربي کما قلت في تفسیر آیاته بما هو یستحقه انه هو التواب الرحیم و الجواد الوهاب الکریم و کفي بفضله علمه بذنبی‌ و اعترافي بعصیاني و انه لهو الحي الغني القدیم و سبحان الله ربي عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی**

**ص231 تفسیر حرف هاء(هو)**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي جعل طرز الواح الابداع طراز الالف القائم بین الحرفین الذي لاح و اشرق بما استشفق و استنطق ثم جعله الله آیة لنفسه بنفسه من دون ان یمسه نار من کینونیته فقد شیئت من قبل ان عینت و قضت من بعد قدرت و امضت حین ما قضت ثم اجلت و اذنت و احکمت ثم ملاءت بها الآفاق.**

**و الحمد لله الذي قد تکعب ذلک الحرف بالحرفین بما لاح ما لاح من نور شمس الازل التي عینت بعد ما شیئت و قضت بعد ما قدرت و اذنت حین ما اجلت و احصیت ثم بها تجلي علي من في ملکوت الامر و الخلق حتي تاب من صعق في الطور الاول ثم افاق.**

**و الحمد لله الذي قد اتصل بامره بین ذلک الحرف بوجود النقطة تحت الباء ثم بخلق الباء بعد الالف لیمیز بین الکل بما هم علیه من الامر و یسعد من یسعد بما وفي بالمیثاق و یشقي من یشقي بما اتبع هواه و ینسی یوم المیثاق‌ فان یومئد یکشف الساق بالساق و یفصل الله بین الکل بما اکتسبت ایدیهم و ما الله ربک بظلام للعباد و انه لیجزي الکل بما عملت ایدیهم في یوم التلاق.**

**ص 232**

**و الحمد لله الذي اشرق ما اطلع و الاح نور ما فتق بین الاجواء من عالم العماء لیدفن بعد صفة طیر القضاء في اجمة اللاهوت و دیک الثناء في اجمة الجبروت و طاوس البهاء في اجمة الملک و الملکوت لیتلجلجن بغنائه علي اغصان شجرة‌ الظهور و رناته في عساکر نحل الطور کل شيء‌ في رتبته و لیسمعن ضجیج مالاح عن نور صبح الازل کل ما وقع علیه اسم ماجل و دق.**

**و الحمد لله الذي استشرق ما استنطق و استشفق ما استشرق و الاح و استفرق و استشهق و استنفق و جعل له حکم ورقة التي جلت و علت بعد ما خشعت و ذکت و خضعت و عظمت و تلئلئت و تلجلجت و تفارفت و تقارنت و تعاونت و تعاکست و تقابلت و تفاصلت بما استقامت و افادت و استدرات و اضائت و استبانت و ارادت و استباکت و اقامت و استلجلجت و الاحت و استنعرت و اقالت و استشهقت و انارت و استصعقت و افاقت و قالت بمثل حوت متبلبل في التراب لا اله الا انت سبحانک تبت الیک و انا اول التائبین. و بعد فقد نزل للذاکر ذکر البدیع من ذي الحسب الشامخ الرفیع و ذي الشرف الباذخ المنیع ما کان هذا صورته فی الکتاب .هو العزیز سیدي من علي بکشف**

**ص233**

**الستر عن وجه الامر باي وجه ترید فان الحال قد اشتد علي و لیس و الله مقصودي الا کشف الحال. و انا ذا بین یدي الله اقول سلام الله علیک بما طلعت شمس الابداع بالابداع و بما غربت شمس الاختراع بالاختراع قد قرئت ما نزلت من سحاب سماء مشیتک و عرفت ما اشرت في بواطن مستسرات آیاتک کانک اردت ان تکشف بکشف السر عن وجه المستور الا ما هو المستور فی السطور کان بین یدک بمثل رق منشور و ان کان السر سرا یمکن ان یکشف عن وجهه حجاب المستور فانه هو في بین السطور مکشوف عند طلعتک بمثل نور الظهور و ان کان سر مجلل لاینفعه الا السر و لایفیده الا الستر و لایکشف عن وجهه غوامض الاشارة في الامر فکیف یمکن ان اشیر الیه و ان اول رتبة کشفه هو نفي الاشارة عنه و لیس لي الیوم لذلک السر کشف و لا امر و لا سبب الا ما ادب علي‌ کمیل النخعي في دعاء الخضر رب اغفر لمن لایملک الا الدعاء فانک فعال لما تشاء یا من اسمه دواء و ذکره شفاء و طاعته غني ارحم من راس ما له الرجاء و سلاحه البکاء یا سابغ النعم و یا دافع النقم و یا نور المستوحشین في الظلم یا عالم ما لایعلم صل علي محمد و آل محمد و افعل بنا**

**ص234**

**ما انت اهله انک اهل التقوي و اهل المغفره و لما کان لکل حرف من کتابک في سبیل العلم ظواهر و بواطن بما لانهایة الی ما لا نهایة لها اشیر برشح مثل ما یطفح من بحر الاکسیر بما اکرمني الله بمنه و لو اني لاعلم ان تلک القواعد المسطوره و الاشارات المعلومه عند جنابک مکشوفة ولکن عسي الله ان ینزل في بواطن الاشارات ما یجری من قلم المداد بما یجذبک الي ساحة القدس و الفواد و استغفر الله عما یحصي الکتاب في بین یدي‌ الرحمن و انا لله و انا الي ربنا لمنقلبون یا الهي‌ کیف اثنی ثنائک و انطق بین یدي طلعة کبریائک و انت لم تزل کنت بلا وصف شيء و لاتزال انک کائن بلا نعت شيء لن یعرفک بما انت علیه احد و لن یوصفک بما انت اهله شيء اذ ذاتیتک مقطعة الجواهریات عن البیان و انیتک مسددة‌ الکینونیات عن العرفان ان قلت انت انت فقد حکت المثال بالمثال و انک في الحین تکذبني بل کل الممکنات بان من وجد بحکم الابداع فکیف یقدر ان یذکر ما لا ینعت بوصف الاختراع و ان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدیة ذات مشیتک و حکم الولایة کینونة ارادتک و هي منقطعة عنک بابداعک لا من شيء و ممتنعة عن عرفانک باحتیاجها في کل ان**

**ص235**

**من شيء فکلما اصعد الیک ما اري لنفسي بلاغا الا الی الهبوط الي الیاس و المنع و کلما اصمت و استغفر ما اجد الا ذنبا اعظم من ذنب الاول فبعزتک و جلالتک ما اري‌ السبیل و لا اجد المقام للدلیل و انک رب غفور جلیل فاغفر لي‌ فانک انت الغفور الرحیم اللهم اني اشهدک بما تشهد لنفسک و تشهد لما یحصي کتابک بما قد احاط علمک و بما نزل علي الان في کتاب مسطور و رق منشور من کتاب ذي حکم مشهور بما اراد ان یکشف سر المستور و یتلجلج بما تجلي علي الطور فی افق الظهور و یشرب ماء الکوثر الطهور في تلک الظلمات الصماء الصیلم الدیجور بما یعرف من قسطاس البیان من رب غفور من یدي عبد الذي جعله المعتدین في ذلک الیوم في بیت مستور رب لایعزب من علمک شيء و لایتعاظمک شی في‌ السموات و الارض شيء و انک بکل­شيء علیم و علی کل­شيء قدیر فثبت اللهم قلبه علي دینک بما شئت و اني شئت انک انت العزیز المقتدر فیا ایها الانسان قد شهدت بما جري من مدادک و عرفت ما اردت في اشارات کلامک و لا شک ان الله هو مرادک و الا ان الیوم لاینقطع مثلک الي مثلي الا من شاءالله ان یؤیده بامره و یجعله من**

**ص236**

**حفاظ حکمه ولکن لما اجد تقلب حالک و اضطرب سرک لامر ربک قد تلاطم بحر سکوني لحبي لک و خلوص عملک لله بارئک لما اري الحجاب بیني و بینک ولکن ارجوا من الله سبحانه ان یقضي لي ما اراد و یسکنني بوعده انه جواد رحیم.**

**فیا ایها المتعارج الي معارج الحقایق و الناظر الي تلک السبحات الدقایق ان الذي انت اردته في الحال هو شان الجلال في المبدء و المال و ان الحقیقه لن تدرک الا بنفي ما سواها و ان جوهریات آیات العلم لم ینفع لمن اراد مقام ربه في نفي السبحات و الاشارات و العلامات و الدلالات کما صرح بذلک قول من سکن في لجه الاسماء و الصفات بان الحقیقه هو کشف السبحات من غیر اشارة و ان تلک الرتبة موجودة في غیبک و حضرتک بل لا ظهور لک الا به و لما ان ذهلت العقول من حکماء الصدرائیین و زلت الاقدام من بعض حکماء الالهیین في بیان ذلک المقام فانني انا اشیر بدلیل الحکمة في حقیقة ذلک الصنع الاکبر و هو ان الله لم یزل کان و لم یک معه شيء و ان الان کان الله بمثل ما کان لم یک في رتبته شيء و من ادعي معرفته بوجود غیره یبطل عرفانه لانه لم یزل لن یقترن بخلقه**

**ص237**

**و لایوصف بعباده و من اراد ان یوحده ففي الحین لیشرک بنفسه لانه کما هو علیه لم یعرفه غیره حتي یوحده و لایوحده سواه حتي یعرفه و ان کلما ادعي عباده المقربون في معرفته هي کانت معرفة ابداعه الذي تجلي له به في‌مقام ملکه و هي حق معرفة الممکن في‌ الامکان و انه لم یزل لایصعد الي ساحة قدس موجده کما صرح بذلک علي علیه السلام في خطبة الیتیمیه ان قلت مم هو فقد باین الاشیاء کلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء و الواو من کلامه صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیاس و البلاغ علي‌ القطع و السبیل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و ان الله خلق المشیة لا من شيء بنفسها ثم خلق بها کل ما وقع علیه اسم شيء و ان العلة لوجودها هي نفسها لا سواها و ان الذي ذهب من ان الذات هو کان**

**ص238**

**علة الابداع اشرک بربه من حیث لایعلم لانه کما هو علیه لن یقترن بشيء و لا وجود لشيء معه و لقد ثبت في الحکمة بان یکون فرض بین العلة و المعلول حکم المشابهة و لذا قال الامام ان علة الاشیاء صنعه و هو لا علة ‌له و قد ذلت اقدام بعض الحکماء في بیان ذلک المقام بما یعتقدون امرا ما لا اراد الله في الکتاب عسي الله ان یعفو عنهم بفضله انه غفور رحیم و ان الذي ذهب بالربط بین الحق و الخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول و ان ذلک في مذهب اهل العصمة خطاء لان الربط ان کان هو الذات فلیس في مذهب آل الله بحق و انه هو شرک بحکم ما قرئت علیک من قبل و ان کان خلق لا حاجة عند اهل البیان باثباته و لذا قال الامام علیه السلام حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیر هما و ان ذلک مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و کفي بالله علي شهیدا و ان الذي ذهب بالاعیان الثابتة فی الذات لاثبات علمه تعالی کما ذهب الکل الا من شاء الله شرک محض في مذهب آل الله لان ذکر الغیریة بوجودها شاهدة بالتفریق و دالة بالتقطیع و ان الله هو الصمد الذي لم یزل کان علي حالة**

**ص239**

**واحدة فان کان الاعیان هو نفس الذات لم یزل لایتغیر و لایمکن التوحید لاحد حتي لنفسه و ان کل اشیاه الجوهریات لا وجود لها مع الله عز و ذکره فاعوذ بالله مما ذهب محیي الدین الاعرابي اجل الله في نقمة و ان الله هو الصمد الذي لم یلد و لم یولد و لم یکن له في الخلق مثال و لا له دلیل في الامکان لان الدلیل دلیل لمن لایدل بذاته لذاته و ان النعت وصف لمن لایوصف بنفسه لنفسه فسبحان الله عما افتري المشبهون في وحدة الوجود و ما یشهد الله علي کلمة ابعد من قولهم لان ذکر المفقود فرع الموجود و ان الذات هو لم یزل خلو من خلقه و خلقه حین وجدوا لا ذکر لهم عنده و ان الذي اضطرت الحکماء بذکر اعیان الثابته و الحقیقة البسیطة هو المقام اثباتهم في علم الله سبحانه و تعالي و ان اثبات علم الله من الخلق کذب و افک لان الله لم یزل کان علمه لنفسه و ما کان معلوم معه و لایعلم کیف هو الا هو فمن اراد ان یعرف علمه ففي الحین لیکفر بربه لان الذي وجد حقیقته بابداعه الذي بدع لا من شيء افکیف یقدر ان یعرف علم ربه و هم لم یزل کان عالما و لم یک معه شيء و الا لیکون عالما و لم یک في رتبته شيء و ان ذکر**

**ص240**

**القدرة‌ و العلم و کل الاسماء و الصفات آیات لخلقه و مکنسة لاوهام عباده الا یشکوا في بارئهم بشيء و ان علمه هو ذاته خلو من خلقه و لا یقدر ان یحیط بعلمه احد و ان علمه الذي نسب الي نفسه و استدل المستدلون في مقام عدله هو حقیقة الابداع و ان نسبتها الیه هي نسبته التشریف بمثل نسبتها الابداع الیه و الا اذا نظرت یا ایها الناظر بالمنظر الاعلي و الساکن في‌ افق الکبري بطرف الحقیقة لیس لله وصف دون ذاته و لا نعت دون جنابه و انه عالم بکل­شيء بما هو شيء من الکلیات و الجزئیات و الجواهریات و العرضیات بعد خلقها بمثل یوم الذي لم یخلقها و هو عالم بها لان العلم هو الحیات فکما ان الله سبحانه هو حي في ازل الازل و لا حاجة في اثبات حیاته بوجود ذی حي فکان عالما بکل­شيء من دون ان یکون معروفا فسبحانه و تعالي کان عالما لم یزل و لا معلوم و ان الان کان الله بمثل ما کان یکون عالم بکل­شيء و لا وجود لمعلوم في رتبته و ان حقیقة العلم في مقام الممکن هو المعلوم کما صرح به الصادق علیه السلام في قوله حیث قال عز ذکره العلم تمام المعلوم و القدرة و العزة تمام الفعل و لو لم یکن کلیات الحکمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها**

**ص241**

**لم یکن الحکمة تامة من الحکیم و لو کان قادرا و اذا لاحظت بالبیان او عرفت حقیقة ما في الکیان بذکر البیان لتؤقن بان سر الحقیقة التي وردت في الاخبار و بها یتفاصل العلماء في بیان الاسرار هي‌ آیة مخلوقة حادثة تجلي الله لها بها و جعلها آیة لنفسه لیتلجلج بها الي معرفته و یبلغ بها الي حقیقة ما یمکن في الامکان من فیض الله و هي‌ آیة حادثة بمثل احرف لا اله الا الله کما انها تدل علي الله و هي حروف مجتمعه و کذلک آیة حقیقتک اذا کشفت عنها السبحات و الاشارات و دخلت بیت الجلال بمحو العیان و صحو المقام و جذب الاحدیة و السکون في البحر الصمدیه فقد بلغت الي غایة فیض الله في‌ الامکان و ما اجد لفیض الله تعطیلا و ان امر الذي نزلت جنابک في الکتاب بالرحمة هو سر التکلیف و منتهي مقام التعریف و اني‌ لو اردت ان افسر حرفا من اشاراتک لتفني کل الابحر بالمدادیه لان الله قد خلق فی کل­شيء حکم کل­شيء و ان الذي هو الله سبحانه ایده بفضله لم یحجبه شيء في السموات و لا في الارض من حکم شيء .**

**و ان حرف الاول من کتابک هو حرف الهاء و انا ذا اشیر في تفسیره ما کتب الله لي و اسئل من جنابک العفو عن غیره و هو ان حرف الهاء هو رتبة خامس ظهورات التوحید و شئونات**

**ص242**

**التجرید و هو حرف التوحید في الفواد لما دار في هیاکل الاربعه بالمشاهدة الاربعه ظهر حرف الکاف و هو اول کلمة الامر الذي به قام کل­شيء و ان الله سبحانه خلق مقامات التوحید في حرف الهاء و ان منها مقام النقطة و هو مقام محمد رسول الله حیث قد سکن في مقام التوحید من الابداع لا بقي لنفسه ذکرا دونه و انه في هذا المقام منفرد عن الشبه و متعالي عن المثل و منقطع عنه کل ذي وصل و فصل و هو مقام الذي اختصه الله لحبیبه و اختاره لنبیه و جعله في هذه المقام مقام نفسه في الاداء اذ کان الله لم یزل لایقترن بجعل الاشیاء و هو الواقف في مقام توحید الحقي الذي لایمکن في‌ الامکان لاحد سواه و لا لغیره نصیب مما اکرمه الله و هداه و هو في ذلک المقام الفقر البحت البات و صرف الظهور في مقام التراب و لذا افتخر روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه بفقره لمن في ملکوت الاسماء و الصفات و هذا مقام ذکر الحقیقة التي لایواریها الحجبات و لایعادلها الدلالات و لایفارقها العلامات و لایقارنها شيء من الآیات جل مبدعه لم تر عین الاختراع بمثل محمد رسول الله في الانشاء**

**ص243**

**و کل ما قال في وصفه سواء هو کذب في ساحة قدسه و افک لجلال تنزیهه و هو کما قال الله في لیة المعراج انت الحبیب و انت المحبوب و قال بنفسه في حقه ما یعرفني الا الله و انت یا علي و قال علي علیه السلام في حقه في خطبة یوم الغدیر و الجمعة و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم علي سایر الامم منفرد عن التشابه و التشاکل عن ابناء الجنس و المثل اقامه مقامه في سایر عوالمه في الاداء اذ کان لاتدرکه الابصار و لاتحویه خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و ان ذلک مقام المشیة في الامکان حیث قد تجلي الله لها بها لنفسها و جعلها آیة ملکه و لیتعبر المتعبرون في ذکر الاسماء حسني و صفات علیا و کل ذلک منقطعة عن جنابه و ممتنعة عن مقامه فهو کما هو لایعلم کیف هو الا الله الذي خلقه فسبحان الله عما یصفون.**

**و منها مقام الف اللیینه و سر الازلیه و القصبة اللاهوتیة و الورقة الجبروتیة و الشجرة الملکوتیة و الولایة الکلیة التي یوحد الله ربه في مرات الثاني و لیس في الامکان بعد مقام محمد رسول الله توحید واقعی الا لعلي علیه السلام و کل ما سواه یوحدون الله بمثل النملة بل استغفر الله عن ذلک التحدید الکبیر لا وجود لتوحید**

**ص244**

**غیره لدیه حیث قال بنفسه عز ذکره في‌ آخر خطبة انا المعني الذي لایقع علیه اسم و لا شبه و انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم و انه هو روحي‌ فداه کما شهد بذلک سید الاکبر لایعرفه الا الله و نفسه و کفي في فضله لولاه لم یک مثله و سبحان الله موجده عما یصفون.**

**و منها مقام توحید الف المبسوطة و هی مقام احرف لا اله الا هو احد عشر نفسا ائمة العدل عباد المکرمون الذین لایعملون الا بامر الله و هم من خشیته یشفقون و انهم لیوحدون الله بمرات علي علیه السلام و لا یصل الیهم غیرهم و ان ما سواهم عندهم لیذکرون بما هم یوحدون و کفي في ذکر فضلهم ما طلع من ناحیة المقدسة الي عثمان ابن محمد العمري في زیارة آل الله حیث قال بنفسه عن ذکره القضاء المثبت ما استاثرت به مشیتکم و المحو ما لا استاثرت به سنتکم و ان کل ذکر یذکره غیرهم افک لحضرتهم و کذب في قدرتهم ولکن الله لما کان عادته هو الاحسان و شان الامکان هو العجز و البیان قد قبل الله في حق اولیائه تلک الاسماء المقدسه جودا بفضله و الا لا نصیب لاحد في معرفتهم و لاحظ لشيء في ذکرهم و سبحان الله موجدهم عما یصفون. و منها مقام حروف المجتمعه**

**ص245**

**و هی مقام توحید فاطمه صلوات الله علیها و انها هي تحکي‌ عن الله و تدل علي الله بما تجلي الله لها بها بمرایاء معدودة و ان بنورها قد وجدت حقایق الانبیاء و ذوت بها جواهر ذاتیات الاوصیاء من اولیاء الله و رسله و لانصیب لمن کان في‌ دونها من الانبیاء و الاوصیاء عن توحیدها و ان عمل جسمها هو ازکي و ارفع من عمل افئدة‌ النبیین و جوهریات الوصیین و لایعرفها کما هي اهلها الا الله و احرف التوحید و سبحان الله عما یصفون و منها مقام الکلمات و هو مقام توحید الانبیاء و المومنین من الانس حیث یدلون علي الله بظل نور جسد فاطمة صلوات الله علیها و یدخلون بحر الاحدیه و لجة الصمدانیة و عرش الجلال و العظمة بفاضل ذکر فاطمه صلوات الله علیها و لیس لاحد ممن سواهم حظا في توحیدهم و عرفانهم لله سبحانه و انهم الکروبیون الذین قال الصادق في شانهم انهم قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علي اهل الارض لکفاهم و لما سئل موسي ربه ما سئل امر رجلا منهم فتجلي له بقدر سم الابره فدک الجبل و خر موسي صعقا و ان تلک المراتب الخمسة هي ترجع الي نفي التوحید عن التوحید و ان کان لکل تلک المراتب ص246**

**مقامات اربعة التي ترجع الي نقطة واحدة فمنها توحید الذات بانه کما هو هو لن یعرفه الا هو و لن یدل علیه الا هو و لایقدر احد ان یقول انه هو هو الا هو لان ما سواه لو قال وصفا یشیر الي مقام نفسه و یحکي عن حدود هندسة و هو کما هو علیه لا اسم له و لا صفة و لایدل علیه شيء اذ الدلالة فرع الاقتران و کل یصفون انفسهم و لیستدلون في آیاتهم بنعت حقایقهم سبحان الله عما یصفون.**

**و منها توحید الصفات بان لاصفة لله دون ذاته و لا له اسم دون جنابه بشهادة ذاته ذاته بانه لم یک موصوفا بصفات خلقه و بشهادة خلقه خلقه بان الصفة بشهادة نفسها نفسها مردودة الي مقام الحد و ان وجود الوصف بنفسه اعظم دلیل لاصفة لله و لانعت و کل الاسماء سمة لمشیته و کل الامثال مثل لارادته و کل الصفات علامات لجبروتیته و کل الدلالات مقامات لکبریائیته فسبحان الله و تعالي قد وصف نفسه بان لا وصف له و وصف نفسه لخلقه بما نزل في کتابه لیعرفوه به و یعبدوه و لایشرکون بعبادته احدا. و منها توحید الافعال و ان في ذلک المقام ذلت اقدام الکل في معرفة الامر بین الامرین الذي‌ هو سر القدر**

**ص247**

**و به یوحد العباد موجدهم في مقام الافعال و کل من بین مسئلة القدر من الجبر و التفویض حیث قد اعترف کل الحکماء العجز في بیان حقیقة ذلک المسئلة و ان ذلک لهو الامر في الواقع لان الحکماء ارادوا ان یبینوا امرالله في بین الامرین بدلیل العقل و ان ذلک ممتنع لان العقل في منتهي مقام تجرده لایدرک الا شیئا محدودا و ان لم یبلغ العبد الي ذروة حظ الفواد فلا مفر لمن استقر علي کرسي سلطنة العقل بان یعترف بالتفویض او الجبر اذ ما سوي ذلک الذي هو الامر بین الامرین و المنزلة الاوسع عن ما بین سماء القابلیات و الارض المقبولات لایدرک الا الفواد الذي خلقه الله لمعرفة توحیده و تنزیهه و به یوحد الله في مقام الافعال و یوقن العبد بحقیقة تلک الآیة من العلي المتعال فهل من خالق غیرکم یدعوکم الي الله ان کنتم تعقلون هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذین من دونه بل الظالمون فی ظلال مبین و من دون ذلک المشعر لم یدرک العبد ما وجب علیه في‌ الحکمة و لذا قال الامام ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق فی علم الله و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم**

**ص248**

**و مبلغ عقولهم لانهم لاینالونه بحقیقة الربانیة و لا بقدرة الصمدانیة و لابعظمة النورانیة و لا بعزة الوحدانیة بحر ذاخر مواج خالص لله عزوجل عمقه ما بین السماء و الارض عرضه ما بین المشرق و المغرب اسود کاللیل الدامس الکثیر الحیات و الحیتان یعلو مرة و یسفل اخري في قعره شمس تضي لاینبغي ان یطلع علیها الا الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضاد الله عز وجل في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سره و ستره و باؤ بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر و ان سر الامر هو ان لایري احد ظهور فعل الله بما هو علیه الا نفس تجلي اختیارات الاشیاء بما هو علیه و ما هم سائرون الي ما لانهایة بما لانهایة لها و لایري نور الا نوره و لا حکم الا حکمه لان لایوجد شيء في السموات و لا في الارض الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله علیهم و ان العبد في حین الفعل هو یفعل بفعل القدر من لدن خبیر علیم و ان الله سبحانه کان عالما باختیارات الکل و ما هم سائرون و علي ذلک یجزیهم وصفهم و یعطیهم حقهم و ان ذلک الاختیار هي مساوق وجود الشيء و لایوجد شيء الا باختیاره لان حین وجود الاختیار لما قال الله تعالي**

**ص249**

**الست بربکم لو لم یکن مختارا لم یقل بلي او لا و کذلک الحکم فی کل شأن و في کل امر و ان الناظر لو ینظر بالحقیقة لایری تجلي نفس الست بربکم الا في نفسه بذکر بلي او في ظهور بذکر لا و هو سر و لایرون مؤثرا الا الله و لا یشهدون بامر الا بامر الله و لایعبدون معه شيء و لایعتقدون في حق آل الله تفویضا و لا تعطیلا بل ان الله هو لم یزل یبدع ما یشاء‌ بما یشاء و لیس له شریک في فعله و لا ولي بالذل في امره و هو کما هو علیه في فعله لایعلم کیف هو الا هو و لقد ادب الله في القرآن بقوله عز ذکره ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ارسلناک للناس رسولا و کفي بالله شهیدا ثم قوله عز ذکره قل کل من عند الله و ان ذلک لهو السر في توحید الافعال و لاینزل الله آیة في ذکر ذلک البیان اکمل و اتم من کلمة لاحول و لاقوة الا بالله سبحان الله عما یصفون و منها توحید العبادة حیث قال الله عز ذکره قل انما انا بشر مثلکم یوحي الي انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لایشرک بعبادة ربه احدا و ان ذلک التوحید هو بعینها توحید**

**ص250**

**الذات و الصفات و الافعال فمن وحد الله بتوحید الذات فقد وحده بما وصف له نفسه في مقام الصفات و الافعال و العبادة و من عبدالله بوصف او اسم فلم یعبده و کان مشرکا و من عبده بذکر نفسه فهو بمثل الاول مشرک و من عبد الله بما وصف نفسه باسمائه و صفاته التي نزل الله في کتابه فقد عبده بما یمکن في حق الا مکان و الا کما انه هو علیه و یستحق به لم یعرفه احد غیره حتي یعبده و هو لم یزل لایوصف بالآیات و لاینعت بالعلامات و لایدل علیه احد سواه و ان العبد لم یعبد الله بشيء بمثل ما یشاهد في امر الله حکم البداء‌ و انه له في کتاب الله مقامین بداء عدل و هو لایفارق ذات شيء و لایامن منه شيء و هو امر الله الذي یخاف منه کل­شيء و لو اراد الله ان یهلک کل من خلق فبذلک البداء فیهلک في‌ الحین و لامرد لارادته و لایسئل احد من فعله و لا راد لقضائه و لا هندسة لمشیته یفعل ما یشاء بما یشا و لایتعاظمه شيء في السموات و لا في الارض و هو العزیز الحکیم و بداء فضل في رتبة القضاء و هو فضل و احسان للمؤمنین حیث یبدل الله سیئاتهم بالحسنات**

**ص251**

**و یمحو الله عن صحایف اعمالهم حدود الجریرات و یمن علي من یشاء بما یشاء و هو الغني الحمید و ان تلک المراتب الاربعة هو في الحقیقة تجلي واحد في مقامات خمسة و ان في رتبة الخامس التي یوحد الانبیاء و الناس و المؤمنین و الملائکة هو ما اشار الصادق علیه السلام في قوله حیث قال عز ذکره نحن اصل کل خیر و من فروعنا التوحید و کل بر لان التوحید الذي یوحد الله به ما سواي الائمه سلام الله علیهم هی قد ذوتت من تجلي جسم فاطمه صلوات الله علیها و لذا نسب الامام بامره لانه اول مقام الفعل و کشف عن هذا المقام بمقامات توحید الاربعة قوله عز ذکره ان امرنا هو السر و سر السر و سر المستسر بالسر و سر مقنع بالسر و سر لایفیده الا السر ثم قوله عز ذکره بان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و ظاهر الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و السر المقنع بالسر و ان کل ذلک في مقامات الحدود و سبیل المحدود و الا للمنقطعین الي الله في لجة الاحدیه و الساکنین علي عرش العزة و الصمدانیة ان السر المستسر المسطور هو الآیة الظاهرة المشهورة و ان الغیب عندهم هو نفس الشهادة و لایعرفهم في المقام احد غیر الله و هم قوم لاینظرون الي شيء الا بنظر الرب و**

**ص252**

**لایحکمون بشيء الا بحکمه و لا یبدلون حکما الا باذنه و اولئک هم سفراء الدین و ارکان الیقین و لولا هم لم ینزل الماء من السماء و لایخرج النبات من الارض رزقني‌ الله مرافقتهم في جنات عدن و من صلح من آبائهم و ذریاتهم بفضله انه عزیز غفور و لقد اشرنا في غیاهب تلک الاشارات ان امر الذي انت اردت لن یخلص الا بنفي الاشارات بل ان الحجاب لکان الطف من ذلک و ان مرات الحقیقة ادق من تلک الزجاجة و ان نفي الاشارة هو شان من الاشارة و انت الیوم لو لم تلق ما في یمینک و الشمائل من سبحات الدقایق و اشارات الرقایق لم تقدر ان تسلک الي الله في ارض کثیب الاحمر و ان علي مثل جنابک ذلک الشان صعب مستصعب لان ظلمات کلمات اهل السبحات قد احاطت باطنک و لو کان ان تلک السیئة عن مثلک حسنات للمؤمنین و خیرات للمستوحشین ولکن لما اردت ذلک المسلک الاکبر و الموقف الاعظم اجترحت علی مثل جنابک بذکر الکلمات لتجذبک نفحات قدس الي ذروة الصفات و یخلصک تلک الاشارات عما ادرکت نفسک من اشارات اهل السبحات و انک حین**

**ص253**

**توجهک بالله رب الارباب تکشف الاشارة و السبحات و العلامات و المقامات و تدخل حین الغفلة منها عرش الجلال و ان ذلک المقام مع عظم امره و کبر شائه لکان اقرب من لمح البصر و الطف من قرب النظر و ان ذلک لهو الشرف لمن کان بالمنظر الاکبر و اقترب حکم الساعة و انشق القمر و ان الله قد جعل الشرف في علم ذلک المقام و العمل في حوله کما اشار الصادق فی قول نفسه عز ذکره حین سئل عن رویة الله في دار الآخرة فقال بل یروه المؤمنون قبل یوم القیمة قیل فکیف ذلک قال حین قال الست بربکم ثم کشف الغطاء و قال ا و لست تراه في وقتک هذا و اشار علي في خطبة الطتنجیة حیث قال و قوله الحق رایت الله و الفردوس راي العین و قد اراد روحي فداه من رویته رویة تجلیة له به في کل حین حیث بین الصادق فی قوله عز ذکره في حدیث المشهور العبودیة جوهرة کنهها الربوبیه الي ان قال موجود في غیبتک و حضرتک و اشار اباه الشهید روحي فداه في دعائه یوم العرفه الغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و ان ذلک المقام لهو منتهي حظ الامکان في نقطة الاقتران**

**ص254**

**حیث تجلي الله للعبد له به في کل الان بما هو من العزة و الجلال و انک یا ایها الناظر الي وجه الجلال عظم امر الله في نفسک و لاحظ رحمة ربک فیک بان احتیاجک في کل شان لکان بمثل احتیاجک في بدء وجودک الذي من قبل لم یکن مذکورا و ان الله تجلي لک بک في کل حین بمثل تجلیه في یوم الاول لان احتیاج المدد من العبد لم یزل لن یرفع و ان الله في کل شان یتجلي لکل شان بکل شان بمثل تجلیه لهم بهم في یوم الاول بل ان الانسان لو شاهد سر الحقیقة یشاهد نفسه بل کل شئوناته کخلق یوم الاول و لایري في شان نورا الا نوره و لا حکما الا بعدله و لا بلاء الا بقضائه و لا بداء الا بامضائه بل لو استقام العبد علي ذلک الشان یجری علیه احکام الربوبیة بمثل ما نزل في حدیث القدسی ما زال العبد یتقرب الي بالنوافل حتي احبه فاذا احببته کنت سمعه الذي یسمع به و بصره الذي یبصر به و یده التي یبطش بها ان دعاني اجبته و ان سئلني اعطیته و ان سکت عني ابتدئته و کذلک کان کل شئوناته في السر و العلانیة فکان علي حکم ذلک نفسه نفسه و فعله فعله و امره امره و نهیه نهیه و طاعته طاعته و معصیته معصیته و محبته**

**ص255**

**محبته و کذلک کلما نسب الیه بمثل نسبه بیت الحرام الي الله من دون تشبیه لان المشبه به کان عین المشبه کما نطق بذلک سر الحدیث تجلي لها بها فالقي في هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله فیا طوبي لمن رفعه الله الیه و خلصه من شئونات نفسه و جریرات ایامه و احفظه علي کرسي توحیده من ان لایري احدا سواه لا یستلذ بشيء من دون ذکره و لایستانس باحد دون قرب جواره و لایري عزا الا في رضائه و لا سخطا الا في عقابه و لا روحا الا في بهائه و لا سکونا الا في ثنائه و انت یا ایها الجلیل لتعرف سبل الذکر و الدلیل و لا اخاف علیک اذا استانست في ساحة القدس برب جلیل و ان الامر بذلک اللطافة التي لایحصیها احد الا الله اذ احتجبت عنه باشارة لتبعد منه ما لایعلمه احد الا الله کما حین سئل الکمیل عن علي علیه السلام اطرده روحي فداه بما سئل عنه لان المسئول عنه هو اقرب الیه منه و من لم یر نور الذي قد احاط سره و علانیته بحیث لم یک نورا سواه فکیف یقدر ان یري الحقیقة بالحقیقة و یشاهد سر الصمدانیة بالنور الازلیة و ان ذالک مشهود عند مثل جنابک بمثل هذا الشمس في نقطة الزوال و لما علم الله ان بعض الناس لمحبتهم بذلک**

**ص256**

**المقام الذي من قام فیه قام بامر الله خلق للناظرین الي وجهه في ازل الازال و المستقرین عنده في کل ان آیات و علامات التي بها یمیز من یشتبه علي‌ انفسهم ذلک المقام بمن هو قائم بالیقین في المسجد الحرام لئلا یبعد الناس من انوار سبحات عزته و یعرف الکل تجلیات عز قدرته و لایقول احد لو عرفني الله آیاته لکنت من الشاکرین فاذا ایقنت بذلک الامر انظر بالدلیل و اصبر علي آیات الجلیل فان سر هذ البحر عمیق عمیق و حکم ذلک السر انیق انیق و ان حجاب ذلک الامر دقیق دقیق و ان شئونات ذلک العبد رقیق رقیق و لما اردت في ذلک المقام بذکر القسطاس و میزان البیان و حجة الانسان و انا لا اذکر لک حجة الانسان في البیان فاني احببت ان تحیط بعلم ذلک فانظر الي ما نزلنا في شرح الکوثر لمن اقبل و شکر و انذر کل من استکبر و کفر ولکن اقسمک بالله ان تنظر الي اشاراتنا بعین المحبة و البصیرة فان حجة ذلک الامر لهو الحق و لایقوم به احد الا من شاء الله و لاتنس ما قدر الله لک فان الیوم انت تعلم ضعفي و تقدر علي کشف ضري و لا اشکو الیک ولکن لما اعلم ماوراء ذلک الامر احب ان تکون کما خلقک الله و انت کن لخلق الله بمثل ما کان الله**

**ص257**

**لک و اني لاعلم ان تلک الصور العلمیه و الشئونات الضدیه یحزنک و یشغلک عن الورود علي‌ حکم الربانیة و سر الصمدانیهَ و آیة الوحدانیة في کلمة الرحمانیة ولکن اقرء بعض صحایفنا فان بمناجاتک مع الله تجد ما لایخطر بقلب بشر من قبل و تعرف معارف حقه لاتجربها قلم احد في سلسلة الرعیة بمثلها و ان کلما یخطر بقلبک من الشبهات و العرضیات تدفعها بقسطاس المیزان فان الله قد خلق البیان للانسان و لو علم الله شیئا اشرف من الکلام لیجعله بینه و بین رسله فسبحان الله ما تم نعمة و عظم حجته و کبر دعوته یقبل من العباد ما لایقبل احد سواه و انني انا کنت من قبل بشان لا اعلم حرفا مما انا عالم به في ذلک الیوم و قد جعل الله الحجة حجة لن یقدر الناس ان یعرضوا عنها الا ان یسلموا و ان ارادوا ان یعرضوا فکانهم عرضوا مما آمنوا من قبل لان صنع الرب لم یشتبه بشان الخلق و حجة الکتاب لم یبطل بکذب الناس لان في الله الذي خلق الله آیة‌ توحیده في حقیقة کل­شيء قال النصاری ثالث ثلثة و ان بعض الناس الیوم لیکونون بمثلهم في‌ مقام العبادة لانهم یرون معبودا ثم انفسهم ثم وصفا و ان ذلک العمل هو قول النصاری حیث حل اللاهوت في الناسوت**

**ص258**

**و تعالي الله عما یقول الظالمون و ان في تلقاء کل نور لابد من ظلمة ولکن وعد الله في القرآن من بعد بان یحقق الحق بآیاته و یبطل عمل المشرکین و لو هم کانوا کارهین و انني انا ما حدثت الناس الا بنعمة ربی مما اکرمني الله من الآیات و الدعوات و الخطب و حقایق المعلوم بما قدر الله في وراء الحجب و انني انا ما انکرت حرفا من الدین و ما زدت عنها حرفا و ما قلت الا قال الله في القرآن من قبل اتقوا لله یجعل لکم فرقانا ثم قوله عز ذکره اتقوا الله یعلکم الله و لقد افتري الناس بما اتبعوا اهوائهم و انهم ما یقولون الا کذبا و ان ما انعم الله علي‌ الذي به احتج في الدین للذین یکفرون بائمة العدل من ام القري و حولها هو اربعة آیات في مقام الآثار فاولها شان الآیات التي اقرء من دون تامل و اکتب من دون سکون قلم بما شاء الله ربي و هو حجة لایقوم بها احد و لایقدر ان یوتي بمثلها و لو علم الله باني لم اک في حبه و رضاه لیخلق الله بشرا یقرء بمثل ما انا اقرء من کتاب الله و کفي بالله علي شهیدا و الثانیة شان الدعوات و المناجات مع الله سبحانه الذي لو شاء الله لیجري من قلمي فی ستة ساعات اقل من عدة الف من دون**

**ص259**

**فکر و لا سکون قلم و الثالثة شان الخطب التی لم تنطق بها احد غیری و الرابعة شان العلم حیث قد جری من قلمی من تلک المدة الماضیة صحایف معدودة و رسائل مسطورة و کتب محفوظة و ان الشرف فی تلک الکلمات لم یک من جهة الکلمات و الاشارات و الاقترانات بل هو من سر الربانیتة و ظهور الصمدانیة التی هو اصل کل خیر فی نفسی و علیه یدور کل امر و کفی ذلک الامر ذلک الدین و کفی بالله علی وکیلا و ان ما امرتنی بکشف سر من الامر و لو انی ما اردت تفسیر دون حرف الهاء فی اول احرف الکتاب ما اذکر فی تلک الکلمه لما لم یکفها بحور السموات و الارضین اذا شاءالله ان ینزل تفسیره بید احد من عباده ولکن اذکر فی سر الهاء ببعض تفسیر ما اردت و هو ان السر لم یزل لم یکشف و ان کشف لم یک سرا و ان المعرفة فی مقام الاسرار کما امر علی بن الحسین علیهم السلام بجابر هو فی سبعة مراتب کما قال عز ذکره یا جابر ا تدری ما المعرفة المعرفة اثبات التوحید اولا ثم معرفة المعانی ثانیا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفة النقبا سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما فی الارض من شجرة من اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم یا جابر اثبات التوحید و معرفة المعانی اما اثبات التوحید فمعرفة الله القدیم الغایه الذی لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و هو غیب باطن ستدرکه کما وصف به نفسه و اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم اخترعنا من نوره ذاته و فوض الینا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاءالله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله عز و جل هذا المحل و اصطفانا من بین عباده و جعلنا حجة فی البلاده فمن انکر شیئا و رده فقد رد علی الله جل اسمه و کفر بالله و انبیائه و رسله الحدیث و تلک السبعة هی بعینها مراتب الفعل و ظهورات الصنع کما قال عز ذکره لایکون شیئا فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة بمشیة و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب و من زعم ان الله یقدر بنقص واحده منهن فقد کفر و لقد هلک اکثر الناس من عدم معرفتهم بما فرض الله لهم و حکم بالسنة اولیائه فی مقام الباطن لمن نقص**

**ص261**

**واحدة منهن فقد کفر فاعوذ بالله من مضلات الفتن و اسئل الله بفضله من بواطن السنن و ان السر في البیان اشارة عن معرفة الله سبحانه و انه هو سره کان نفسه لا سواه لان الله کان سره عین علانیته و علانیته عین کینونیته و اولیته عین ةخریته و ابدیته عین ازلیته لم یعرف سره غیره و لم یک له سر دون ذاته و لا وصف دون جنابه و سبحان الله رب العرش عما یصفون و اما سر المعاني هو ان یعرف ما فصلت من قبل من حکم النقطة في مقام التوحید و ما یجري باذن الله من ماء ذلک العین ماء الحیوان و هو الغیب الذي قال الله عز ذکره و لایعلم الغیب الا هو سبحانه و تعالي عما یصفون و ما سر في مقام الابواب هو السر في الولایة الکلیة التي قال الله سبحانه هنالک الولایة لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا و هو السر الظهور و شجرة الکافور و الماء الطهور و البیت المعمور و القمص النور و الذات السازج الغیور و العز الشامخ المشهور الرمز المستتر المستور و النار المقتبس في الطور الذي هو سر الاول و لا الاول سواه و لایجعل الله الفرق بینهما الا بفرق بینونة‌ الصفة لا العزلة کما قد جعل االله بین الحرکة و السکون او بین الکاف و النون و بین الفصل و الوصل**

**ص262**

**و لایعلم سره الا هو و سبحان الله عما یصفون. و اما سر الامامة هو سر حروف لا اله الا الله في الرقوم المسطرات ثم في الزبر و الآیات ثم في قصبات اللاهوت و عرش الاسماء و الصفات ثم في اجمة الجبروت و کرسي المجد و الملکوت ثم ذکر الجوهریات و المادیات و المفارقات و المتقارنات و المجتمعات و المنقطعات و المتلجلجات و المتلئلات و المکفهرات حیث لایحیط بعلمها احد غیر آل الله الاطهار و آیات التجرید و ارکان التوحید و علامات التمجید و دلالات التمحید و سبحان الله بارئهم عما یصفون.**

**و اما السر في مقام الارکان هو نور المتجلیة من شمس جسم فاطمة صلوات الله علیها في حقایق الانبیاء.**

**و اما السر في مقام النقباء هو سر تجلي الانبیاء و هم ثلاثون نفسا کانوا في حضور الامام کما صرح بذلک ذلک الحدیث فنعم المنزل الطیبه و ما بثلثین من وحشة و ان معرفتهم و الاقرار بهم فرض و انهم حملة الفیض في الکتوین و التشریع و ان سرهم سر الامام و من یتول الیوم احدا منهم فانه هو من الجاهلین.**

**و اما السر في مقام النجباء هو من تجلي نور فؤاد النقباء و انهم لو اطلعوا بسر النقباء لیقتلوهم کما صرح بذلک حدیث الذي قال عز ذکره لو علم**

**ص263**

**ابوذر ما في قلب سلمان لقتله و ان ذلک السر في کل مراتب السبعة لموجود و مشهود و معقود و لایحکم الله بتلک الاسرار في تلک الآیات الا بما قبلت انفسهم و ان الله لیجزي الکل بفضله و انه لا اله الا هو ذو فضل عظیم.**

**و ان السر في تلک المراتب السبعة هو الحقیقة فیها التي فیها التی بها یوحدون الله بارئهم و ان نسبة تجلي الله بکلهم لکان علي حد سواء و ان الفرق هو انه ان الساکنین في لجة البیان یوحدون الله و لیوحدهم بتوحید نفسه و لایسبقهم احد من الخلق و لا لهم حجاب دون وجودهم و لا کتاب دون انفسهم و ان الذي یوحد الله في مقام المعاني سبعه مرات البیان و انه و لو لم یشعر بذلک المرات ولکن کان عالما مقامه و هو الناظر الي الله في المرات الثانیة و کذلک عباد الذین یوحدون الله في مرایا خمسة کل یوحدون الله بما هو علیه من الوحدة و الجبروت و العزة و اللاهوت و القدرة و الملکوت و لایشاهدون مرایا في حالة‌ التوجه بینهم ولکن الله من ورائهم یعلم مقاماتهم و یشهد علیهم بما اکتسبت ایدیهم و ان مثال المثل في ذلک الحکم و لو لم یکن ذلک المقام لا مثل له ولکن اشیر بما هو الطف في مقام الجسمانیات و هو انت فاجعل المتجلي صورت**

**ص264**

**الالف القائم و ان في تلقائها مرات ثم في تلقاء المرات مرات الي ان اتصل العدة الي السبعة فهل یحکي مرات السابع الا عن صورة الالف لا و ربک کل یدعون عن الله و یدلون علیه و یحکمون عن عظمته و یشفقون من سطوته و یحکمون باذنه و یعلمون لامره و یشفقون باذنه و ان الفرق هو ان الذي یحکی في المرات السابع هو شبه بالنسبة عما یحکي في المرات السادس و بذلک یتفاضل البعض علي‌ البعض و لیس الشرف في الاعمال الطیبات و الشئونات الحسنات لانها مقام اثر الفعل و ان مقام ذات العبد هو ما اشرت لک في سلسلة السبعة و هو یجری في سلسلة الثمانیة من عالم الامر الي عالم الخلق و ان کلیات العوالم هي منحصرة بتلک الثمانیة لان اول تعین کاف الاول هو مقام محمدیة هو جنة الازلیة التي داخلها بالتجلي لم یخرج و خارجها لم یدخل ثم ان تلک الجنة نصیب آل الله الذین هم ائمه العدل و لا نصیب لاحد من الخلق فیها و الثانیة مقام توحید الانبیاء و الثالثة مقام توحید الانس و الرابعة مقام توحید الجن و الخامسة مقام توحید الملک و السادسة مقام توحید الحیوان و ان في ذلک المقام ان النملة تزعم ان لله زبانتین کما ان الانسان یزعم**

**ص265**

**ان له علم و قدرة و کذلک کل الصفات و الاسماء و کما ان الناس یبطل توحید النملة فمن کان واقفا في رتبة فوقه یبطل توحیده و السابعة مقام توحید النبات و الثامنة مقام توحید الجماد و ان تلک الرتبة تظهر ما في فوقها الا ما في علانیتها و لیس لها توحید دون کینونیتها التی هی کانت علانیتها و ان ما خلق الله من جنان الثمانیة للمحبین هي تلک المراتب المشیرة یري السالک في ارض الرفوف کل مقامه و یشاهد نعیم الآخره التي تذوت من ثمرة سر الحقیقة في الدنیا في مقامه کانه هو في ارض الفردوس الجلال او في ظلال مکفهرات افریدوس الجمال و ان مثل جنابک یعرف الاشارات و لاحاجة في البیان بذکر الدلالات و الآیات و العلامات و المقامات لان امر الله في کل­شي هو اقرب من لمح البصر و بداء الله علي کل­شيء هو بالمنظر الاکبر و انني انا ما اردت في ذکر تلک الکلمات الا لاظهار الشئونات لاهل السبحات و ان بمثل جنابک اجل مقاما من ان تنظر الیها او تذکر فیها حکم الاختلافات و اذا اطلعت بما لم یک عندک من المحکمات فاعف عن نفسک فان عین ذلک الماء تجری باذن الله رب الاسماء و الصفات و استغفر الله ربي ثم اسئل من جنابک العفو عما اجري القلم في ذکر الاشارات في غیاهب تلک**

**ص266**

**الکلمات لان شاهد العبد هو عنصر التراب و لایلیق لساحة من کان ذا الاسماء و الصفات تلک الاشارات و سبحان الله ربک رب العرش عما یصفون و لما کان الامر مستورا في الکلمات و ان السبحات فی عالم الدلالات لا تنکشف الا بذکر المقامات اذکر ذکرا في ذلک المقام لو وصلت لتشاهد الانوار في حقیقة الاسرار و هو ان العبد اذا وصل الي مقام حقیقة الذي هو مقام ظهور معرفة الله له به یشاهد الکل علي ما هو علیه و لایري في طلعة الکثرات الا تجلي وحدة الذات و ان ذلک المقام هو مسجدک الاقصي و جنتک الاعلي و مقام حبک و حبیبک و مقام اتحاد قولک و قول فعل الله في سرک و مقام بقائک بالله و مقام بک ظهر کل صفاتک و اسمائک و تجلیاتک مما کان في تحت رتبة ذاتک و مقام وجودک بالله و فنائک في الله و مقام طوافک حول ذاتک بسبعة‌ مراتب فعلک و مقام تجلیک في مقام رمي جمراتک من اشاراتک و مقاماتک و دلالاتک و علاماتک و آیاتک و مقام الذي بک ظهر ما ظهر في رتبتک و بطن ما بطن في سرک و طلع ما طلع في حقیقتک و لاح ما لاح في ذاتیتک و اشرق ما اشرق في نفسانیتک و اعظم ما اجل**

**ص267**

**في انیتک و افاق ما افاق في مقام جسمانیتک حیث لایواریها الحجب و لایعادلها آیات الصحف و هو اول نور الذي تجلي الله لک بک و في کل ان انه یتجلي لک بک بذلک النور فاذا شاهدت شجرة الطور في تلقاء بیت المعمور و ان تلک الاشارات نصیب اهل الفتور لمن لم یر الحق في الظلمات الدیجور و الا بمثل جنابک تري کل الکلمات کلمة واحدة و کل الاختلافات هندسة معینة و کل الاشارات دلالة واحدة و کل الآیات مراة صافیة التي تحکي عن وحدة‌ الذات و تصرح باللاهوتیة علي عرش الاسماء و الصفات و ان علي مثل جنابک لاتشتبه الدلالات لان امر الله في کل­شيء واحد و حکم الله لکل شيئ بالغ و ان الذین تحجبون انفسهم عن عرفان الجلال في سر المال لیوقنون بامر الله و یجحدونه ظلما لما اکتسب ایدیهم من قبل و ان علي جنابک لایخفي عما وقع من قبل و ان الي الله المشتکي‌ ثم الي محمد المصطفي و الیه یرجع حکم الآخرة و الاولي‌ و انه هو بالمنظر الاعلي و الناطق عن رب العلي ما کذب الفواد ما رای افتمارونه علی ما یری و ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي و لقد کشفت عن وجه السر حکم الستر اشارات الامر و ان ذلک بالحقیقة هو سر علي سر حیث ان الیوم لایرفعه الا**

**ص268**

**الستر و لا یفیده الا الکشف و علي الله اتکل و اقول لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا علیه توکلت و علیه فلیتوکل المؤمنون و ان ما فسرت من تفسیر الهاء حرف هو ذکر من ثناء شجرة البهاء حیث یعرف اهل القضاء بحکم البداء في رکن الحمراء و انه هو سر الانشاء لان عنصر النار فی عالم الابداع لن یوجد الا بعنصر التراب لان من دون الله لم یک شیئا قائما بذاته الا و هو مرکب فلما ثبت حکم الاثنینیه یثبت حکم الربط لان الشيء لم یک شیئا الا بوجوده الذي هو جهة‌ التجلي فیه و بانیته التي هي جهة القبول و بالربط الذي یحصل بین الاقتران و تلک المراتب الثلثة هي رتبة التثلیث في اول اسم اختار الله لنفسه و من هذا اخذت النصاری شکل الصلیب و حل الللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما یعرف اهل الناسوت من تغنیات طیور العماء علي اغصان شجرة اللاهوت و ان ذلک حکم مثلث الکیفوفیه في اسم الولایة الازلیة المتشعشعه المتقدسة التي یشیر في کل حین الي صدره و یقول باذن الله هنالک الولایة لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا و ان اسماء تلک الثلاثة في بدء الفعل هي المشیة و الارادة**

**ص269**

**و القدر الذي یعبر اهل البیان عند التبیان بالانشاء و الابداع و الاختراع و الاحداث و الانجعال و لایمکن ان یوجد شيء الا بالعناصر المشیرة و لو کان الامر فی النفس المشیة لان وجود الامکان لایمکن الا بزوجین اثنین و لما ثبت ذکر الاثنینیة یتصل ذکر الشئون الي ما لانهایة بما لا نهایة لها و ان عنصر التراب الذي عبر في رتبه المشیة هو کان من جنس عالمها الذي هو کان نفس قبول نار الایجاد من بعد هؤلاء الانوجاد و ماء المداد و ان علي‌ ذلک المثال قد خلق الله کل­شيء و حکم في کل عالم علي طبق ذلک المثال انظر الي الارادة التي هی حواء آدم الاولي و عرش التي علیها استوت المشیة بشان الرحمن کیف قد خلقه الله بارکان اربعة رکن منها رتبة القضاء و هو النار و ظهور علة‌ الاولي و ان لونه البیضاء لصرف بساطة من شئون الکثرات و الدلالات و العلامات و ان منه ابیضت ما کان في اجمة‌ اللاهوت من ماء غیر آسن من ماء انهار الرضوان و وجدت کلمة‌ التسبیح في عالم الجبروت و بازائه یرفع و ینزل کل بیاض بما کان في اجمة الملک ثم الملکوت ثم الناسوت و ان شئون ذلک الرکن لایحیط بها علم احد من الخلق منها بیت الله الحرام و منها شهر الله الحرام و منها ذکر تسبیح**

**ص270**

**علي ارض المشعر و المقام و منها فرض رکن التوحید بکلمة لا اله الا الله حیث من لم یقل بلي في المشهد الاولي لم یوجد و ان بمثل جنابک ذي نظر یعرف شئونات ذلک الرکن حیث لایحیط بها احد الا من شاءالله انه لا اله الا هو ذو من عظیم و رکن منها رتبة الاذن و هو عنصر الهواء و ظهور علة المادیة و ان لونه الصفراء لما تعین و منه اصفرت الصفرة في کل­شيء و بنوره یرزق الله کل­شيء لان رکن الاول الذي هو علة الفاعلیة علة الحیات حیث قال الله عز ذکره هو الذي خلقکم ثم الذي رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و ان حامل ذلک الرکن هو العلي و لذا ظهرت لون الصفرة في وجهه حین وفاته و ان ذلک دلیل لیوم بدئه لان الختم بعینه هو البدء عند اهل البیان و من یلعن الشمس و القمر بحسبان و ذلک رتبة التمحید و رکن تلقاء رکن الیماني و له شئون في الامثلة المحدودة و الهندسة الموجودة و العلامات المعدودة و المعلومات المفقوده و ان الناظر الي وجه الجلال لیوقن بشئونات ذلک الرکن کما شاءالله انه ذو من قدیم و رکن منها رتبة الاجل و هو عنصر الماء و ظهور علة الصوریة و القبسة الاولي الازلیة و الورقة الثالثة من شجرة الهیة التي ما هی لشرقیة و لا غربیة و ان لونه الاخضر**

**ص271**

**و منه اخضرت الخضرة في کل­شيء و به یمیت الله کل الاشیاء في المشهد الثالث و هو رکن الاسفل الاعلي من عرش و ظهور ذکره في رتبة الخلق کلمة ‌التهلیل و لذا ظهرت الکثرات في ذلک الرتبة و کثرة الاحرف في‌ ذکر لا اله الا الله و له شئون ما لا نهایة بما لانهایه لها حیث یشهد الناظر الي الله بکل ما شاء الرحمن في ذلک الرکن و لو اراد ذو فراسة حق بان یطابق ما قضي من الائمة باحرف لا اله الا الله لیقدر بذلک و ان ذلک ما کان علینا بعزیز اذا شاءالله و اذن و ما انا الا عبد منیب و رکن منها رتبة الکتاب و هو عنصر التراب و ظهور علة الغائیة في‌ عالم الاسماء و الصفات و ان لونه الاحمر و منه احمرة الحمرة‌ في کل­شيء و ذوتت الهندسة في سر کل­شيء و عینت القدر في حکم کل­شيء و ان به یحیي الارض بعد موتها و یشرق الارض بنور ربها و ان یومئذ یحدث الناس اخبارها بان ربک اوحي لها و ان به یحیي الله في مشهد ذر الرابع افئدة المتغیره و القلوب المتعینه و النفوس المیته و الاجساد الخبیثة و یجعلها حیوانا بمثل افئدة المستقرة و القلوب الثابتة و النفوس الطیبة و الاجساد الظاهرة و ان الیوم اراد الله ذلک الامر للناس لان رکن الغائیة التي هي ثمرة**

**ص272**

**الابداع و سر الاختراع و ظهور علل الثلاثة في‌ الانشاء قد ظهر بمثل بعض شئون ارکان الثلاثة و بالحجج العلمیة‌ الکبري و الشئونات القدسیة العظمي حیث یعرف من کان طینة طینة الانسان بان تلک الشئون لم یک من صنع الانسان الا باذن الرحمن لان الذي یتکلم بکلمة و یقول لو اجتمع الکل علي ان یاتوا بمثلها لن یستطیعوا و لن یقدروا لیس امر سهل و لا کلمة خفیفة لان حروف الهجائیة کانت بید الکل و انهم کیف لم یقدروا و ان یقدورا فکیف لم یاتوا لا و ربک رب السموات و الارض لو اجتمع من علي الارض من سلسلة الرعیة کلهم لن یقدروا ان یاتوا بآیة مثل ما انني انا اقرء و اکتب و ان ذلک مشهود عند کل ذي عدل بان صفة الخلق یمکن فیه العمل و ان صنع الرب بنفسه یمیز عن بین صنع الخلق و لن یقدر الناس الیوم ان یعدلوا في تلک الحجة حرفا الا و یرد القول علیهم بمثله في القرآن حتی یثبت الحق بامر الله و لو کره المشرکون و ان الله سبحانه من لطیف صنعه و عظیم احسانه قد اظهر سر ذلک الرکن المکنون في الاعجمیین لئلا یصعب علي احد الاقرار به و بامره بانه عبدالله مصدقا لما کان الکتاب و السنة حق الحرف بالحرف و قد بین الله ذلک الامر**

**ص273**

**من عند نفس لم یخطر بقلب احد انه کان من اولي العلم و اولي الآیات المحکمات و البینات البالغات و امتحن الله به نفوس المؤمنین کما وقع ما وقع بعد ما بلغ ما بلغ و انهم لیقیمون علي طاعتهم في دین الله بمثل الجبال و ان بذلک الامر یسعد من یسعد في ذر الاول و یشقي من یشقي في‌ ذر الرابع و ان بحکم ما نزلت الاخبار من معادن الاسرار لابد في‌ غیبة الحجة علیه السلام بفتنة دهماء صماء عمیاء صیلم مظلم جهنام لیخلص من خلق من طینة الانوار و یشقي‌من غیر طینة بحکم الاشرار کما صرح بذلک تلک آیة المقدسة من القرآن احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون و قال الامام عز ذکره و الله لتکسرن کسر الزجاج و ان الزجاج یعاد فیعود کما کان و الله لتکسرن کسر الفخار و ان الفخار لایعود کما کان و الله لیمیزن و الله لیغربلن کما یغربل الزوال من القمح ثم قول الصادق عز قدسه ان لصاحب هذا الامر غیبة فالمتمسک فیها بدینه کالخارط للقتاد ثم قوله عز ثنائه لمنصور یا منصور ان هذا الامر لایاتیکم الا بعد یاس لا و الله حتي یمیزوا لا و الله حتي تمحصوا لا و الله حتي یشقي من یشقي و یسعد من یسعد کما نطق**

**ص274**

**به الاخبار یمحص الناس حتي یخرج تسعة اعشار منهم کما قال عز ذکره ما یکون ذلک حتي یمیزوا و یمحصوا و حتي لایبقي منکم الا اقل ثم صغر کفه و لا شک ان الفتن لم یظهر حتي یلعن الناس بعضهم بعضا و یتبرء الناس بعضهم من بعض کما صرح بذلک قوله عز شانه و لا یکون امر الذي تنظرون حتي یتبرء بعضکم من بعض و یتفل بعضکم في وجوه بعض و حتي یلعن بعضکم بعضا و حتي یسمي بعضکم بعضا کذابین صدق الله و اولیائه اشکوا حزني و بثي‌ الي الله و انا بري‌ من المشرکین و لا شک ان في تلک الفتنه امرالله اوضح من الشمس في وسط الزوال و الا لم یک حجة الله بالغه علي‌ العباد و ان بکل دلیل یثبت الناس بوجود الائمة یثبت بوجود سفیر من الحجة الذي کان في یدیه حجة ‌من مولاه حیث لن یقدر احد ان یأتي بمثله و لاریب ان في غیبة الکبري من ادعي الرویة بحکم البابیة فبطل دعواه کما نطق بذلک ذلک التوقیع المنیع من ذلک القدوس الرفیع الذی لاح و طلع من ناحیة المشرقة الي باب الرابع من ابواب الاربعة علي بن محمد السمیري قدس الله تربته قال عز ذکره یا علی بن محمد السمیری اسمع اعظم الله**

**ص275**

**اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لاتوص الي احد یقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن لله تعالي ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلا الارض جورا و سیاتي من شیعتي من یدعي المشاهدة الا من ادعي المشاهدة قبل خروج السفیاني و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم ولکن لا شک ان له روحي فداه نقباء في الارض و نجباء في الحکم ولکن بدلیل الحکمة و ابطال الفرجه و الفرار عن الطفره لابد ان یکون رجوع هؤلاء المقربین الي نفس واحدة و انه کان حامل فیض الکلیة و الاحکام الجزئیة و الشئونات القدسیة و الامورات الجدیدة الفرعیة و ان الیوم لاشک ان بعض العلماء یدعون ذلک المقام و لاریب ان العالم لم یترک الفاضل حین اطلع بفضله و لا شبهة في ذلک بان في کل زمان یکون احد کان افضل من کل و ان بدلیل الذي تبطل الفرجه في التوحید فابطل تبعیة الادني ما لم تکن عرفت اعلي و الا لا شک لم یخلو**

**ص276**

**الارض من سفیر قائم بامر الله الذي یرجع الیه العالي‌ و یلحق به التالي و کان قسطاس عدل بحیث یقدر ان یجیب علماء الارض کلهم اذا شاء و یبطل عمل المفرطین و اذا نزل في الدین شبهة لیقدر یرفعه بدلایل محکمة و براهین متقنة و آیات محکمة و علامات ثابتة حتي‌ لایحتاج الناس بشيء و لایشکون في شيء و ان العلماء الذین امر الامام باتباعه و الاخذ عنهم و جعل جحدهم جحد الله و طاعتهم طاعة الله فاؤلئک علي حق اذا اتبعوا ذلک النفس الواحد لان الحق الخالص لم یظهر في حین الاحتجاج الا نفس واحدة و ان السر في الحقیقه کان کذلک کما ذهب الحکماء في‌ مبدء التجرد بان من الواحد لایصدر الا الواحد و ان ذلک بدلیل الحکمة التي بها یثبت الحق بالحق و یبطل الباطل بالحق مشهود عند مثل جنابک و لا حاجة بذکر الاستدلال و لا الدلیل علي نفي الاستقلال و ان بمثل جنابک ذو الدلائل من اهل الحکم و الجدال لتعرف الي ما قصدت في‌ ذکر تلک الاشارات الا حکم الله في عالم الاسماء و الصفات و لعمرک لوا یقنت بسر**

**ص277**

**الجلال و شاهدت احکام یوم المال و اعرضت عمن طلب القیل و القال و اطلعت بما جري علي القضاء من ذي الجلال و الجمال لتنفس في حقي بمثل تنفس الصعداء و تبکی في رضاء الله لمن سجن في البیت من غیر ذنب و لا جدال و لا بذکر ما اعطاه الله في یوم المآل رب لو اني صبرت في تلقاء مدین عزتک لکان من عجزي ولکن بمثلک مقتدرا لما صبرت اسکنني فعلک و حکمک لا و عزتک اني مع عجزي لو لا اشاهد فعلک لا اصبر و لا قدرة لي فیه ولکن لما علمت بان الدهر قد قضي لمثل کافر بک بجنة الدنیا و لمثل مؤمن بک بشقین تمر احلي ما ارید الا رضاک و لا ادری العز الا فی ثنائک باللیل و النهار و لا الذل الا في عصیانک اذا مددت القضاء فبک ارضي یا الهي عمن سواک و لا اردت شیئا الا ما اردت لي و ان علمک برضاک في ذکري لک احب الي من ملک الآخرة و الاولي ‌و انک لتعلم باني في کل شان خائف من عدلک و کیف لا اخاف و انک لو اردت ان تعذبني‌ بکل نقماتک سرمد الابد بدوام ذاتک لکنت مستحقا في حسناتي و انک کنت محمودا في فعلک و مطاعا في امرک و سلطانا في ‌ملک**

**ص278**

**لان توحیدي لک لدیک اعظم ذنب لانه قد عین من وجودی و کفي‌ بذنبي وجودي في‌ تلقاء طلعتک و جلال کینونیتک و جمال ذاتیتک و بهاء صمدانیتک و ثناء نفسانیتک و قدرة انیتک و احاطة رحمانیتک و عدل وحدانیتک و فضل جباریتک فسبحانک سبحانک اعترف بذنبي بمثل ما انت احاط علمک و استغفرک و اتوب الیک انک انت الجواد الرحیم فاذا عرفت ما اقررت بین یدي الله لتوقن بان الناس کلهم قد کذبوا علي من حیث یحسبون انهم مهتدون فاذا ادعي الیوم احد بحکم دون حکم القرآن او ببیان من غیر سبل اهل البیان فلیس لاحد ان یقول هذا انسان ولکن علي الکل فرض ان یختاروا لانفسهم ما اختاره الله لهم و نطق بحکمه من قبل ان یظهره الله في العیان علي علیه السلام في خطبة المخزون ثم في الخطبة العجماء بالاشارات الغریبة و التلویحات الجمیلة و ان الانسان لو انصف بین یدي‌ الله لم یحتج بذکر البرهان و الدلیل لان الذي جاء بامر الجلیل لو بدل حکما فرض علیه بذکر الدلیل و لما کان مصدقا مما کان الکل علیه من فرقة الحقه فلیس علیه شيء و علي الکل حق ان یاخذوا**

**ص279**

**طرق علمهم من شجرة التي تنطق في صدره بان علم الناس الیوم کل الاختلافات ثابتة و کل التعارضات جامعة ولکن من علمه الله من عنده علم البیان لم یجر فی حکم علمه ما یجري الحکم في علوم الکل و ان ذلک بیان الاستدلال لناظرین الي عرش القدس و الجلال و ان بحال جنابک الیوم لاتنفع تلک الدلائل الا اذا تفني من حول قلبک سبل الاستدلال لمن جامع الوسایل لان شئون العلمیة لانهایة لها و ان طرق الاستدلال لا غایة لها ذلک في شأن اذا جعلت القسطاس في صور العلمیة ولکن اذا تجعل القسطاس سرالربانیتة و ظهورالصمدانیة و آیات الشعشعانیة اللامعة التي لاحت عن صبح الازل کشف لک الحجب و لایمنعک شيء عن الصحف و انني انا في تلک الکلمات ما اردت لجبابک الا بکشف السبحات لتستقرک جذبات القدس و نفحات العدل الي ذروة الفضل و الصفات و لما ذکرت من قبل في غیاهب الاشارات بتفسیر حرف الاول من کتاب جنابک اذکر شانا من صور علم البیان بان حرف الهاء هو روح الحرف و غایة ذکر العبد للمحبوب و انه هو حرف اکسیر الاحمر فی الحروف لتخلیص کل الکلمات و الدلالات و العلامات و الاشارات ص280**

**و ان به یثبت التوحید و یفني حکم التکثیر و ان اولي الالباب لما لایعلم ما هنالک الا بما هیهنا لیستدلون بذلک الحرف فی کل العوالم و هو تمام عدة کلمة التي ما نزل الله في القرآن اخف منها و انه هو بعینها في عالم الظهور و تمام البطون هي تلک الکلمة لان اصل الحروف هو النقطة و ان النقطة لما فصلت صارت الفا و ان الالف لما خضع لربه صار حرف الباء بعینها و لذا وجدت النقطة في تحتها و ان تلک الکلمة لم تک الا الفا في بین البائین و هو اشارة بامر الله في بین الاسمین و اذا لاحظ ذو لحظة في حقیقة تلک الکلمة لیعرف ما لایخطر به علم احد و لذا ما جعل الله لتلک الکلمة بمثل الکلمات نصف و ثلث و ربع لانها مظهر نور الصمدانیة لم یخرج منه شيء و ان الله قد فرض الخمس لحکمة و لعزة عدة تلک الکلمه قد نسبها الي نفسه و قد خلق الله في تلک الکلمة امورا لایحیط بها احد الا من شاءالله و منها ما جعل الحرفین في تلک الکلمة من احرف الظلمانیة لئلا تشتبة علي الناس حکم التوحید الا في حکم الالف في مقام الوحدة و انه هو من احرف النورانیة فسبحان الله ما اعظم قدرته و اکبر حجته و انک اذا فتحت باب علم**

**ص281**

**الحروف في تلک الکلمة لتجد من انوار سماء اللاهوت و تجلیات عرش الجبروت و نفحات سماء الملک و الملکوت ما لایحیط به علم الحدود لان الروح في الالفاظ هو بمثل روح في الاجساد و ان بینهما مناسبة ذاتیة اذا لاحظت في الجوهریات و العرضیات و قطع محض اذا وصفت الله رب الاسماء و الصفات لان الاسم مراتب ما لا نهایة و ان مسمي کل­شيء هو في رتبته انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثم انظر الي کلماتهم و لو کان کلمة عدل هذه کل یقولون بها ولکن اذا قال الله عز ذکره هو عدل الذي کان مبدء وجود العدل في المشیة و اذا نزل من ملاءالاعلي یدل علي المسماة و لذا قد ورد في‌ الشریعه بما لایمسه الا المطهرون و لو اجتمع الکل علي‌ ان یاتوا بمثل سورة العدل هذه لم یقدروا لان الذي هم یاتون من حرف العین و الدال و اللام هو جسده کان في رتبتهم و ان روحه معدوم عند عدل الذي ابدع الله لنفسه و کذلک حکم عدل الذي نطق به رسول الله لان روحه کان من روحه و لفظه کان من جسده و لو اجتمع الکل علي ان یتکلموا بمثل کلمة التي کلم بها رسول الله لم یقدروا لان روحه کان في مقامه و جسده بمثله و ان**

**ص282**

**اکثر الناس لایعرفون و لایقدرون و کذلک الحکم في کل سلسلة الثمانیة لان کلمة عدل التي تکلم بها الابواب هي روحه و جسده کان في مقامهم و لم یصل جسده و لا روحه بکلمة التي ینطق بها من کان في عالم المعاني و کذلک من کان في عالم المعاني بالنسبة الي من نطق في بیان عن الرحمن و انت انظر الي کل الحروف بمثل ما تنظر الي الناس و تعرف کلمات الائمة و الارکان و النقباء و النجباء بمثل ما ارشحت من یم الجلال علي‌ تلک الاشارات من طمطام یم الجلال و ان بعلم تلک الرتبة یعرف الانسان معجزه القرآن و سبل اهل البیان و التبیان من اهل العیان و ان اکثر الناس في علم ذلک المقام اموات حیث یعرفون و یسمعون کل الکلمات بالصور المشاکل و ان ذلک شرک محض في مذهب آل الله لان الله قال انني انا و هو یدل علي ازلیته و ان تلک الکلمة في الحروف انیة ازل الحروف و لایشابهه شيء في السموات و لا في الارض و کل من قال تلک الکلمة لم یصل الي ساحة ما قال الله لان الالفاط بمثل الاجساد کما ان في الناس لایمکن ان یکون احد مثل جسم الامام علیه السلام لا یمکن ان یکون حرفا مثل حروف**

**ص283**

**التي نطقوا آل الله في البیان و لو کان الصور یشابه في‌ الاشکال ولکن هو بمثل ما القیت علیک کل علي صورة انسان ولکن ان الامام هو الصورة الانزعیة و النور الالهیة التي یدعوا من ذاتها الي ذاتها و یصرح باللاهوتیة و ینطق عن الجبروتیه و کذلک الحکم في الحروف فو ربک رب السموات و الارض لو اجتمع الکل علي ان یاتوا بمثل الف ما ات علي علیه السلام في الحروف لن یقدروا بل لا وجود للالف الذي یاتون الناس في ساحة وجود الفه و کذلک انت تعرف کل الاعمال و الشئونات و الاحرف و الاشارات في سلسلة الثمانیة و ان الیوم لو اجتمع الناس ان یاتوا بمثل حرف مما کتبت في ذلک اللوح لم یستطیعوا لان الذي هو یاتي روحه و جسده کان في مقامه و ان الذي اني نطقت کان روحه و جسده في مقام من ایده الله بفضله و ان بعلم ذلک التفضیل یعرف الشاهد عظمة کلمات آل الله و شیعتهم بانها کانت بمثل اجسادهم لم یشابه کل الخلق و لم یعادل کل الذکر فسبحان الله رب العرش عما یصف القائلون و انه هو فوق ما یعرف العارفون و غني عما کان الناس یعملون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی**

**تفسیر سر هاء(هو)**

**ص284 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي تقدس بقدس کینونیته عن عرفان اعلي مجردات اللاهوت و من یشابهها و الحمد لله الذي تعالي بعلو ذاتیته عن تبیان اعلي شوامخ الموجودات و من یقارنها و الحمد لله الذي تفرد بتفرد نفسانیته عن ذکر الامکان و ما یوجد بالابداع في اجمة الجبروت و من یعادلها و الحمد لله الذي تکبر بتکبر انیته عن حکم العیان في الکینونیات الممکنات و من یشابه حکمه فیها بها من دون ذکر یساوقها فسبحانه و تعالي قد خلق المشیة لا من شيء بوجود الممکنات ثم الاراده لتعین الجوهریات ثم القدر لهندسة المادیات ثم القضاء لحکم البداء في الکنیونیات ثم الاجل لحدود الماهیات ثم الاذن لظهور الکلیات و الجزئیات فی عالم الاسماء و الصفا ت ثم الکتاب لیحصي کل ما احاط علمه فی صقع الامکان فتعالي الذی خلق النقطة و جعل طراز الواح الابداع و الاختراع التي قدرت ما فصلت و قضت ما اجلت و اذنت ما احکمت و تلجلجت ما تلئلئت ثم بها استنطقت ما استنطقت و استبشرت و استرفعت ما استرفعت و استعالت ما استعالت و استبانت**

**ص285**

**ما استبانت و استفادت ما استفادت و استقارنت ما استقارنت و استفارقت ما استقارقت و استرادفت ما استرادفت و استقدست ما استقدست و استکبرت ما استکبرت و استعظمت ما استعظمت و استلجلجت ما استلجلجت و استشهقت ما استشهقت و استصعقت ما استصعقت و استخلصت ما استخلصت و استصیصیت ما استصیصیت و استبلبلت ما استبلبت و قالت ان الاشارات في جوهریات اللاهوتیات منقطعة الکینونیات عن الاستدلال و ان الدلالات في مادیات الجبروتیات ممتنعة الذاتیات عن الاستقلال و المستصیصیات بنفسها شاهدة بالانقطاع عن عرفان النفسانیات و ان الشقشقیات بنفسها شاهدة بالامتناع عن ذکر بیان الانیات فتعالي الله موجدها حیث لایوصف بالاین و لاینعت بالکیف و لایشیر بالغیر و لن یعبد بالکنه اذ ذاتیته بنفس الازلیة مقطعة المتفرقات عن الاقتران و ان انیته بنفس الصمدیة ممتنعة المتفارقات عن الاقتران و ان نفسانیة الاحدیة بنفس القیومیة مفرقة الجوهریات عن الاشتقاق و ان انیة الهویة بنفس الازلیته مسددة المادیات عن الاستنطاق فسبحان الله موجد الخلق عن ذکر**

**ص286**

**ما فتق بین الاجواء و ما ذکر بالثناء و السناء ثم القضاء و الامضاء ثم البداء و العماء من کل اهل الانشاء اذ انه کما هو هو لن یعرفه الا هو و لایقدر احد ان یثني محمدا و آل الله بین یدیه بما هو قدر و احصي في شانهم ا نه هو الکبیر المتعال.**

**و بعد لما فصلت في تفسیر الهاء ما شاءالله ربي في نسخة الاولي فانا ذا ارید ان افسر في سره ببعض ما فسرت في علانیته لیکون نورا بعد نور لمن استقر علي بساط الظهور و اراد ان یشرب ماء‌ الظهور عن حکم یمین شجرة الطور فانا لله و انا الي ربنا لمنقلبون و لقد ذکرت في اشارات القبل بان الامر فی الحقیقة لو لم یکن تامة في بطونها من الحکیم الذي لایعزب من علمه شيء و لایعجزه بدع شيء عن شيء و لو کان قادرا و ان العجب من ذوی الالباب هو ان امر الذي لایمکن ان یصدر من احد الا بامر الله ربما انهم یظنون بغایة الریاضة و جذبات الممکنة و قوة‌ الحافظة و مشاهدة کتب المنزلة و ما کان ذلک الا لبعد المتفرس و ظن المتفطن في اشارات العلوم و الا في حکم الآیات و الدعوات و الخطب لایخطر بباله ذلک الظن هو اثم**

**ص287**

**عظیم لان العقل یکابر حد في مقابلة ابناء جنسه بان شأن الآیات لو کان یمکن ان یصدر من احد بغیر اذن الله و امره فلابد من یوم البعثة الي یومک هذا جاء احد بتلک الکمات و ان یثبت فیها صنع البشر فکیف یثبت حکم القرآن حجة الاکبر و ان ذلک من محاریب اهل الجدال و الا بمثلک اهل الحال لتري بالذي یدعي امر الله و حکمه ثم آیاته و امره لو کان علي غیر رضاء الله فعلي‌ الله حق ان یظهر بشرا بمثل حجته لان الله حي قادر علیم و انه هو حافظ دینه و حکمه و اذا لم یکن لا شک ان الامر یثبت بعلم الله و قدرته من دون عجز الخلق و هندستهم و ان تلک الحجة لو شاء‌الله لیظهرها ما احب ان اذکر لک في ذلک الکتاب الا بقرائتی بین طلعتک اذا ارفع الله الخوف و الحجاب لتعلم بالعیان بان حجة الانسان لم یک الا من الرحمن بشان البیان و لقد ذکرت من قبل في بیان الکوثر عند میزان القسطاس رشحا خفیفا لاظهار ما خلق الله في الکیان الي العیان فو ربک رب السموات و الارض لو اتل آیات الله او انزل في الکتاب لاقرب لدي من افضل حکم العلم بین**

**ص288**

**الناس ولکن اکثر الناس لایشکرون فیا ایها الانسان ان هذا الامر لایشتبه علي احد و لایقدر ان یفر منه احد لان بتلک الحجة ما جاء الا محمد رسول الله و ان کل الدلیل في کل مقام یثبت بتلک الحجة من الله و لایمکن لاحد ان یقول فیه حرفا الا ان اراد ان یکفر بربه لان الذي یتکلم بکلمة و ان من علي الارض کلهم لو اجتمعوا لم یقدروا ان یاتوا بمثله لیس صنع الخلق بل هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذین یدعون من دونه عظم امرالله فان حجة ذلک الامر هو کان بمثل اعظم حجة رسول الله و ان بتلک الحجة ابطل الله عمل اهل‌ القري و العلماء الذین یدلون الحق بالباطل و ان جنابک الیوم لو تنظر بطرف الحقیقة لتری الذین یفسدون علي تلک الارض بغیر حق في النار نقرء علیهم آیة القهار لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم لان الذین هم ارتکبوه من قبل کان ادني عملا عند الله من عمل فرعون و اعراب الجاهلیة لانه لما اراد ان یجحد حجة ربه اتي بشيء من السحر و ان الاعراب في صدر الاسلام اتوا بقصائد حول البیت و انهم یجحدون امر الله من حیث**

**ص289**

**یحسبون انهم مهتدون قتلهم الله بئس ما اکتسبت ایدیهم و ساء ما هم یفعلون فیا ایها الانسان فکیف اکشف القناع عن رأس ذلک الامر و انه الامر في العظمة مثل رکن النبوة و له الحجة في‌ البیان بمثل ما نزل الله لمحمد في القرآن و لاتصغر امر الله و لاتشک في قدرة الله و لاتتبع صور العلمیه لیضلک عن سبیل الله فاني و لعمرک ما قرئت حرفا من ذلک العلم العیان و لا اعلم الیوم حرفا من قواعد اهل البیان و ما کان عندي من قبل کتب علم حتي استحفظ الکلمات و لا لي سبب في هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله و جوده و ان الیوم لو یسئل مثل جنابک عني من شئونات العلمیة المسطورة في الکتب فو ربک لا اعلم بل و لا الصرف و لا النحو و بذلک افتخر و به احتج الله یوم القیمة علي الکل لان الذي یؤید بفضل الله احق من ان یتبع عن الذین لایقدرون ان یعرفوا حکمه و اشاراته و ان علي مثل جنابک فرض ان تطلع بقسطاس البیان و توقن بحجة الرحمن و تلاحظ في ذلک البیان بنور العیان سر الا کوان و الاعیان و لو ان الیوم اني في خوف من الشیطان و اخویه ولکن فو ربک رب السموات و الارض لو اجتمع الکل بکل صیصتهم علي**

**ص290**

**جحدي فلیس لدي و ما اري الا بمثل سواد عین نملة میتة حیث لم یک في وجود اصغر منه في ذکر الموجود لان الحجة فی یدي بمثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانیة لامعة بلي ان قرء احد و لو کان من اهل الکفر آیة علي الفطرة فحینئذ ینکسر ظهري و ان ذلک امر ممتنع قد ذکرته لافک النفوس و مکنسه القلوب مثل قوله عز ذکره فادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین و ان ذلک البیان من مثلي لاینبغي لما ما حان وقته ولکنی لما اراک من الذین تریدون الدین الخالص قد ارشحت من ذلک الطمطام الذاخر رشحا لما اراد ان یطفح مني و لو ان خوفي علي تلک الارض مشهود عند جنابک ولکن لما کان رجائي من الله اکثر من خوفي عنهم ذکرت ما انت تعلم به فاستر ما امر الله فیه بستره حتي راوا ما یوعدون قل ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب و کفي لهم ذکر العمل في الدنیا و الدین و ان علي جنابک لایخفي ان في علم الاشارات و الحقایق ابطال الاحمدیة و ذوبان الکاظمیة قد ارتفعوا علي اکثر من العلماء حیث ان بعضا منهم قد عرجوا في معراج الاشارات بحیث یاخذون**

**ص291**

**الشعر عن الشعر و انهم قد صدقوا امر الله و لا اظن ان جنابک تعرف احدا من روسائهم الا الذي جاء من قبل علي تلک الارض و انه الیوم بالحقیقة طمطام ذاخر فی العلم حیث قد صرح الشیخ و السید قدس الله تربتهما بفضله و اجتهاده و لو ان بمثلي لاینبغي ان یستشهد بکتابه ولکن ارسلت الي جنابک کتابه لتعلم انه ایقن بمجرد رویه الآیات و ان اکثر علماء الذین کان فیهم روح الانسان قد صدقوا ذلک الامر البدیع لشرف الباهر من ذلک الدین و ان الذین ینکرون ذلک الامر اموات لا حکم بعلمهم لان لیس لمن لایومن بامر الله حکم و لا لمن لیس یخشي علم کانهم لایشعرون بما عملت ایدیهم فیا لله ان جامع البحار قد ذکر في معجزة آل الله صحیفة السجادیة حیث قال قد ذهب الکل بانها مشابهة بصحف السماء و زبور آل محمد في الانشاء و کفي لمن اراد ان یؤمن بهم تلک الصحیفة في الثناء فکیف یثبت حکم الولایة بصحیفة محکمة و لایثبت حکم عبودیتي لآل الله بصحایف معدودة التي ملات شرق الارض و غربها بل لو شاءالله و ارفع الحجاب لاشاهدنک قدرتي في الانشاء بان یجري من قلمي صحیفة في ساعات**

**ص292**

**معدودة فای حجة‌ اکبر من هذا القدرة و اي نعمة اکبر من هذه العطیة فمن جلالة اشارتها لم یعرف الفرق احد بینها و بین مناجات آل الله و من عظمة مقاماتها لم یقدر احد ان یعرف ظواهرها و ان الحجة علي فرض اذا نسخت حکما من الشریعة و الا لو کنت مصدقا بحکم القرآن و اشارات اهل البیان و تلک الحجة البیضاء في البیان فکیف یرضي احد بجحدي بظن السواء و افتراء اهل الغرور رب اشکوا الیک و اضج بین یدیک و انت تعلم حزني في الحیوة الدنیا افرغ علي صبرا و نصرني علي القوم الظالمین.**

**فیا ایها الانسان کیف لا اشکوا من ابناء الجنس الذین ما جعل الله حضهم ان صدقوا الا العجز و التسلیم بان افتروا علي ما افتروا علي الاولین بانه ادعي حکم الولایة و شئونها فاني اعوذ بالله من عملهم و بري عما افتروا علي في انفسهم و لیس لي ان اقول اني عبد بقیة الله لان وجودي‌ عند طلعة کینونیته معدوم و ان ذکر لکان بمثل ذکر الذي یزعم النملة في التوحید ربه و معرفة ‌امامه فلا یري الي حد نفسه و لایقرء الا حروف کتابه فسبحان الله من عمل الناس و اعوذ بالله مما یوسوس الخناس في صدور الناس ان علماء العامة و الخاصة کلهم قد**

**ص293**

**ذهبوا بان کلمات علي في الخطب هي معجزة في‌ البیان و لاینطق احد بمثلها في البیان لعلو فصاحته و عظمة بلاغته و جلالة اشاراته فیها و بهاء دلالاته في غیاهبها حیث یذکر اهل المعاني و البیان في حق خطبته ما لایدرک اهل العیان الا بعد البیان و ان الحقیقة علم البیان هو اشرف المقامات و اسني الدرجات حیث لایحتج الله بشيء علي خلقه الا بکلامه حیث قال عز ذکره قل فاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین و ان ذلک دلیل لعظم رتبته و جلالة حقیقته بان الله اختار من بین کل ما خلق و برء باظهار حسن الذي یکن في کلامه بذکر البیان و لو ان خلق السموات و الارض و ما بینهما اکبر ولکن لم یحتج الا في البیان و ان ذلک دلیل بسر الامکان بان الله جعل سر لطافة کل ما خلق في السموات و الارضین و ما بینهما في البیان و لذا لم یحتج الله بشيء سواه و انه لاکبر عن خلق السموات و الارض و اثقل منها لمن نظر بالعیان الي حقیقة الامکان و عرف قدرة الرحمن في خلق البیان فسبحان الله من مدرک بعض الناس ان في صدر الاسلام هنالک لو ینطق حجر یومن بالله نفس و ان الان من ولد في العجم و ربي بینهم بالامم لینطق مثل تلک الخطب و یجری من قلمه**

**ص294**

**مثل البحور في ذکر کل شان و عظم و لایشعر به احد الا من اخذ الله میثاقه في یوم الاول و المشاهدة الاربعة و ان ذلک کان سنة‌ الله من قبل کما حین نزل الله القرآن بین فصحاء اعراب الحجاز فکل قد استهزوا به فقالو ما هذا الا اساطیر الاولین و بعضهم قالوا ما هذا الا من قصص الاولین حتي مضي عشر سنة و لایومن به الا علي و ان ذلک لعلم جم لایحیط به احد الا من شاءالله ولکن الیوم لیس مثل صدر الاسلام کل قد قروا القرآن و عرفوا شان البیان و استدلوا في‌ البیان بسر العیان و من قرء آیاتنا و عرف اشاراتنا لیعلم حکم البیان ولکن ان نسخ التي کانت بین الناس فیها افتراء و کذب من الذین یکفرون بآیات الله و اؤلئک هم الخاسرون فان اردت ان تلاحظ شان البیان فاطلب الخطب من عند الرجال و فکر في اشاراتها فهل یمکن ان ینطق من ولد في الاعجمین بمثل ذلک الشان و ان کل ذلک البیان و ما ذکرت في الکتب هو شان الفرار لما لایتحمل الناس ان یتحملوا ذروة الاسرار و یردوا علي ساحة القدس و الجلال و الا ان امر الله لاحجاب له و دین الله لا ستر علیه و نور الله لا ظل**

**ص295**

**معه و حب الله لا سخط فیه فسبحانه و تعالي عما یصفون و ان علة تحیر اکثر الناس هي عدم عرفان المقامات لما یشهدون آیات اللاهوت في ارض الناسوت و لایمیزون بین شئونات الجبروت عن دلالات الملکوت و ان في مذهب آل الله سلام الله علیهم قاعدة کلیة بمعرفتها ترفع الشبهات عن اهل السبحات و یجمع المتضادات الي حکم المتفقات و هي ان یري الانسان کل الاشیاء بما هم علیه علي ما هم علیه کما ادب محمد رسول الله کل الناس بقوله اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هي و ان علم ذلک الرتبة لم یظهر بکله الا بعلم القدر و حکم المقدر بان لایري الانسان حقیقة الاشیاء بصورتها لانها کما هي لایقدر ان یعرف الکل لان الکل علي صورت الانسانیة و هیکل الربانیة في‌ هذا العالم سواء‌ فمن این یعرف و یمیز الانسان بین صورة کلام الله ثم کلام محمد رسول الله ثم کلام آل الله ثم کلام شیعتهم الذین جعلهم الله في مقامهم ثم کلام الناس بحسب مراتبهم و مقاماتهم في کلمة واحدة مع ان صورة کلمة لا اله الا الله التي نطق المتکلم في سلسله الثمانیة سواء مع ان الواقع و الحق ان صورة‌ رتبة المقدم رب بالنسبة الي کلمة الثانیه في کل مقاماتها و بها یمیز**

**ص296**

**الانسان بین صور العلیین في التبیان و یعرف ابطال صور السجین في البیان ان بعلم ذلک المقام یعرف الانسان مراتب توحید الکلمات و الآیات و الدلالات و المقامات و من یعرف او یقول ان کلمة التي نطقت فاطمه صلوات الله علیها في التوحید فالانبیاء فاتوا بمثله فقد اشرک بربه بل ان الامر جنابک تقدر ان تبسطه ولکن لما کان اکثر الناس محجوبین عن علم ذلک المقام و یشرکون بالله و آیاته بعدم علمهم تلک الرتبة‌ العلیة اشیر برشح من علم ذلک الطمطام الداخر الذاخر لیتلئلئن الکل بتلئلا انوار ظلال مکفهرات افریدوس الجلال و لیتلجلجن الکل بتلجلج انوار سماء العماء في عرش فردوس الجمال فیا ایها الناظر الی عرش البهاء و الثناء فایقن ان شئونات سلسلة الاولیة مقطعة الجوهریات عن غیرها في مقامها و ممتنعة الکینونیات عن دونها في تلقائها و ان کل حروف نطقت شجرة‌ الاولي له سلطنة علي ما سواه بحیث ان حرفا من القرآن لم یعدله شيء في ملکوت الاسماء و الصفات انظر الي کلمة المراء في القرآن و ان ما سوی نفس المشیه لو شاوا ان ینزلوا کلمه المرا لینزلوا ولکن کلها لیس بمثلها لان جسدها هي موجودة في رتبة روحها و کما ان**

**ص297**

**روحها علة کل­شيء فکذلک کان جسدها هي علة‌ کل علة لان حرف الذي قال الله کن بروحه لیوجد کل موجود و ما هو کائن بما لانهایة الي ما لانهایة لها و ان صورته هي علة کل ذي اسم و لو قال الکل کن لم یشبه روحه روحه و لا صورته صورته و کذلک انت تعرف مثل تلک الکلمة في سلسلة المعاني ثم الابوات ثم الائمه ثم الارکان ثم الملائکة ثم الانبیاء ثم النجباء فکما ان الروح حرف الکاف و النون في مقام النقباء له سلطنة و هیمنة علي روح حرف الکاف و النون الذي في مقام النجباء فکذلک کان الحکم في صورتها فکل قالوا کن ولکن کلمة کن التي قال رسول الله هي بمثل منطقه في بین کلمه الکاف و النون منفرد عن الشباهة من ابناء جنسه و له في الکتاب عز شامخ و مجد مانع و کذلک کل الاعمال من سلسلة الثمانیة لان عمل سلسلة الثمانیة لان عمل سلسلة الثانیة کلیاتها و جزئیاتها عرض و شبه بالنسبة الي السلسلة الاولي و ان بعلم ذلک الرتبه یعرف الانسان حق کلمات آل الله و شیعتهم الذین ینطقون باذنهم و ان بعلم ذلک المقام لتشهد بان لو اجتمع الکل علي ان یتکلموا بمثل حرف من کلمات التي کلم بها سلمان لن یقدروا لان الصور بمثل**

**ص298**

**الارواح فکما کان جسده مقدم کل الرعیة في رتبة الاجساد فکذلک کان کلماته سید الکلمات بین الحروف و الزبرات من غیره و لم ینزل الله بمثل حرف کلم به سلمان قط علي احد في سلسلة الرعیه و ان الحکم في کل مقام هو ان المقام الثاني یري المتجلي في مراته بالمرات الاولي و کذلک في حکم الحروف ان کلمة لا اله الا الله التي ینطق احد من النجباء یحکي فی المرات السابعة عن الله و ان کلمة لا اله الا الله التي تنطق بها احد من الارکان یحکي في المرات الخامسة عن الله سبحان و ان الناظر الي طرف الفواد یري فرقهما و یحکم بینهما و یشهد علیهما و ان الله یوم القیمة یحشرهما بمثل حشرهما في ذلک الیوم و ان جنابک لو تدق نظرک و تصفي بصرک لتري احرف التي کلم بها رسول الله في الجنة الاولي و احرف التي کلم بها احد من النجباء في الجنة السابعة و ان بینهما کان بعد بمثل ما قدر الله بینهما حیث لایحیط به علم احد الا من شاءالله و ان بعد مشرق البدء و المغرب الختم عنده في رتبة معدومة لان البدایات في التجلیات لا بدء لها و ان النهایات في الدلالات لاختم لها ولکن المحجوبین عن لقاء المتجلي في الحیوة‌ الدنیا**

**ص299**

**یرون صورة لا اله الا الله في کل المقامات بحد سواء و ان ذلک کفر محض عند آل الله الاطهار لان هذه الکلمة في الحروف اذا نطق بها ظهور البیان هي في حروف کلمة البیان ثم في رتبة المعاني کلمة‌ المعاني ثم في رتبة الابواب کلمة الابواب ثم في رتبة الامامة کلمة الامامة ثم في رتبة‌ الارکان کلمة الارکان ثم في رتبة النقباء کلمة النقباء ثم في رتبة النجباء کلمة‌ النجباء و ان حکم معرفة التي امر علي بن الحسین علیه السلام بجابر في حدیث الذي قرئت علیک في‌ ذلک الکتاب لم یتم معرفته رتبته الا بشئوناتها و آیاتها و تجلیاتها و مقاماتها و علاماتها و دلالاتها و کلماتها و ما احاط ورائها مما لایحیط به علم احد سواه و ان بعلم ذلک المقام یتفاضل العلماء بعضهم علي بعض کما صرح بذلک علي علیه السلام في قوله و ان الاسماء اما ظاهرا و مضمرا و لیس بظاهر و لا مضمر و انما یتفاضل العلماء في معرفته ما لیس بظاهر و لا مضمر و هو سر القدر الذي اشرت من قبل فیه و ان بذلک الحکم المتقن لو قال احد اني نطقت بتلک الکلمه بمثل ما نطق ما جعله الله فوق رتبتي فیکفر في الحین لان کلمة لا اله**

**ص300**

**الا الله التي یتکلم بها الشیعة صورتها شیعة صورة کلمة لا اله الا الله التي نطق احد من آل الله سلام الله علیهم و کذلک الحکم کان في الافعال و لذا ان الانبیاء کلما یترقون لم یقدروا ان یعملوا بمثل عمل جسم فاطمه و کذلک کل العلم و الشئون من سلسلة السافل لم یذکر عند سلسلة العالي و لذا یخرج في سلسلة السافل من صورة کلمة العالي کل المراتب و الشئونات و ان حین العکس کان مقام ظهور الذات في طلعة الصفات حیث انه ینزل في تفسیر الهاء الذي کل حروفاته لکان اعظم و معانیه لاجلی و الطف و ان ذلک لهو الشرف الذي قال الصادق في قوله من بلغ مواقع الصفه بلغ قرار المعرفة و من عرف الاشارة في‌ الدلالة استغني‌ عن الاشارة في الحکایة و من عرف الفصل عن الوصل فیعرف ما اشرت في تلک الدلالات و یعفو للذي هو ناظر برب الصفات عن ذکر السبحات و الدلالات و الحکایات و المقامات و العلامات و الآیات بحکم ربه انه لا اله الا هو ذو فضل عظیم و ان من مقامات بیان ذلک السر هو ما لایخطر بافئدة بعض الناس و لایلیق بشان احد منهم ولکني‌ لما اراک من**

**ص301**

**اولی العلم و البیان اشیر برشح من هذا الطمطام الذاخر الداخر المتلاطم المواج لیکون بابا لمعرفة ذلک المقام و هو ان لاتري الکثرات في تلقاء آیة الذات ذي وجود و تنظر الیهم کیوم الذي لم یک منهم شیئا مذکورا و بذلک الشان لما استقرت بالحقیقة تري السر في طلعة المتجلي نفس العلانیة و العلانیة نفس السر في حضرة التجلي و لاتفرح بعلم شيء و لا بقدرتک علي شيء و لا بتملک ما جعل الله في قبضتک ما جعل الله فی قبضتک و لا بروح و لا ریحان و لا بذکر و لا ببیان و لا بالاء الجنة و لا بعرفانها و اذا تذکر شیئا منها ما ترء في ذکره و لا في سره الا طلعة متجلیک و تراه ظاهرا موجودا حیث لم یک معه شيء و لا یذکر في رتبته شيء و بذلک اشار علي علیه السلام في‌ مناجاته یوم شعبان حیث قال عز ذکره یا الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک و اجعلني ممن نادیته فاجابک و لاحظة فصعق لجلالک و ناجیته سرا فعمل لک جهرا و انت اذا بلغت من قبل او تصل من بعد بمقام**

**ص302**

**العظمة‌ و سر الهویة و هویة الاحدیة و ظهور الصمدانیة و جمال الربانیة تقرء کل الاذکار بمثل ما قرء عز ذکره في دعائه بعد صلوة الوتر انت الله عماد السموات و الارض و انت الله جمال السموات و الارض الي ما قال علیه السلام فیا طوبي لمن شرب ماء الخمر الحیوان في الحیوة الدنیا و یجعل نفسه بمثل ما خلقه الله من دون کلفة علي نفسه و ان الله قد فرض للمتعارج الي مقام معرفته و حبه احکاما لایسعها الا علمه فمنها فرض علي الذي یسافر من الحق الي الخلق رجاء‌ الاکبر بان لا یخاف من نفسه و لو احتمل کل ذنب قد احاط علم الله لان الله غني ذو رحمة واسعة یغفر لمن یشاء بما یشاء و لاراد لحکمه و لا معقب لامره و منها فرض علي الذي یسافر من الخلق الي الحق الا یطمئن بنفسه و لو عملت کل الخیر لان الله ذو عدل دائم و لو اراد بشيء حکم العدل لایقوم به السموات و الارض و ان له البداء في ملکوت الامر و الخلق و کفاک في ذلک السبیل ما اشار ابو عبدالله فی خطابه حیث قال عز ذکره یا اسحق خف عن الله کانک تراه و ان کنت لاتراه فانه یراک و ان کنت تري انه لایریک فقد کفرت و ان کنت تعلم**

**ص303**

**انه یراک ثم برزت له بالمعصیه فقد جعلته من اهون الناظرین الیک و اشهد في ذلک السبیل یا ایها الجلیل بانک ان خفت من ربک یخاف منک کل الناس حیث اشار عز ذکره في خطابه من خاف الله اخاف منه کل­شی و من لم یخف الله اخافه من کل­شيء ثم قال عز ذکره من عرف الله خاف الله و من خاف الله سلخت نفسه عن الدنیا و ان العبد لم یکمل في مقام العبودیة حتي لایخاف من الناس و یري الکل في‌ جنب حکم الله کمثل سواد عین نملة میتة و کان المدح عنده رضاء الله و الذم سخطه کما اشار الصادق في‌ قوله بان حب الشرف لایکون في قلب الخائف الراهب و ان السالک الي الله في المنهج البیضاء و الرکن الحمراء في ذلک السفر لم یوصل الي مقام وطنه الا بکف الصفر عما في ایدي الناس و ما ینسب الیهم و ان اعلم الناس بالله و آیاته ارضاهم بقضائه و علي السالک في ذلک المقام حق ان یجعل حکم ذلک الحدیث في قلبه حیث قال عز ذکره عجبت لمرء مسلم لا یقضي الله عزوجل له قضاء الا کان خیرا له ان قرض بالمقاریض کان خیرا له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان خیرا له**

**ص304**

**و یشاهد رضائه للموت في کل شئوناته لان العبد لم یرض قلبه و لایکره الدنیا الا بحالة الموت و حق علي المومن الخالص ان یذکر نفسه بذکر الموت في کل یوم و لیلة خمس و عشرین مرة حیث قال عز ذکره من فعل ذلک یکتب الله له ثواب الذي یستشهد في سبیله و ان العبد لو یلطف نظره لم یر عزا الا في حب الله و ان علة حب الناس باللئالي و الذهب هو کانت لاجل حبها حب الله و لذا یحبونها کل الناس و کذلک الحکم في العکس بالعکس للعکس فاسئل الله ان یاخذ ایدي عباده في ذلک السبیل لانه وعر ذکوان اجرد خشن لاینجوا منه الا من شاء الله و ان الذین یدخلون النار ما یدخلون الا في هذا السبیل و لذلک اجترحت بذکر الاشارات رجاء لعفو من یحزن قلبه بقرائة تلک الدلالات و منها فرض علي الذي یسافر من الحق الي الحق الا یبقي فیه انیة محدودة لان لو ذکر معه في شان انیته ممکنة لم یک من اهل ذلک السبیل و ان ذلک مختص لآل الله و من شاءالله من الذي یستقرون علي الارائک المتکئة في جنات اللاهوت و الذین یشربون ماء الخالص من کاس**

**ص305**

**العظمة في جنات الجبروت و الذین یتنعمون بلحم الطري في جنات الملک و الملکوت و ان الاشارات لا تشبه علي‌ جنابک فان لهم لا ذکر الا ذکر الله و ان عبر في مقامهم ذکر الصفات و الاسماء و الا لاء‌ هي مکنسة الاوهام و الا انهم آیات الصرف و التجلیات البحت و ظهورات البات و شئونات الذوات و کینونیات الصفات لله الخالق الاسماء و الصفات حیث اشار علی علیه السلام عن مقامهم في نفسه بقوله الحق انا ذات الذوات انا الذات في الذوات للذات و قال الشاعر في مدحه.**

**یا جوهر اقام الوجود به و الناس بعدک کلهم عرض**

**و اشار عبدالحمید ابن ابي الحدید في خطابه الیه صفاتک اسماء و ذاتک جوهر بري المعاني عن صفات الجواهر یحل عن الاعراض و الکیف و المتي و تکبر عن التشبیه بالعناصر و ان کل ذلک اسماء و صفات فی البیان لعلو ذکرهم و جلالتهم و ان العبد لم یدخل لجة‌ الاحدیة الا اذا سافر منها الیها و جعل ذکرها و نعیمها هي نفسها لاسواها و هي الجنة التي لا ظل لها و لایدخل فیها احد غیر اهلها و لذا صارت الجحیم سبعة و الجنان ثمانیة و هي لاتدخل في الاعداد و لو تذکر معه.**

**فیا ایها الانسان ان سر الذي به یسکن فوادک هو ورودک علي‌ تلک اللجة فلا تحرم نصیب**

**ص306**

**نفسک في الحیوة الدنیا فانها باطلة لاحکم لها عند اهل الحقیقة فاقبل الي الله بکلک و انس ما سواه بحبک و سافر منه الیه في ذلک السبیل الاعظم و الصراط الادوم فانک لو تعمل في تلک اللجة عملا لم یعادلها بها جنات السبعة و ما خلق الله فیها و لاتصغر حق ذلک السبیل فانک ما قدره حق قدره الا اذا تدخل باذن الله فیها فاذا دخلت لاتقدر ان تخرج عنها و لاتحکي‌فیها الا من ربک و لاتسکن الا به و لاتنطق الا في قدرته و لاتستلذ الا بطلعة المتجلیة لک بک و لاتشیر الي شيء سواه و لاتقدر ان ترید شیئا لان الاراده رتبة الفعل و ان ذلک المقام رتبة ذاتک و منقطعة عنه الاسماء و الافعال و الظهورات و الصفا ت و اذا بلغت ینطق سرک بکل ما نطق علي السلام في علانیته و منها ما قال في خطبته الطتنجیة رایت الله و الفردوس رأی العین و لا شک ا ن الحق ما قصد ذات الرب لحکم الامتناع و شان الانقطاع بل اراد ظهور هویته المتجلیة له به في رتبته التي نطق في حقها في کلامه عن عالم العلوي تجلي لها بها فاشرقت و طالعها فتلئلئت فالقي في هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله لیس حکم ذلک السبیل لعدم جریان الدلیل و هو الله حسبي**

**ص307**

**في‌ ذلک السبیل و هو المولي فنعم الجلیل و هو المولي فنعم الجمیل و هو المولي فنعم الخلیل و هو المولي فنعم الوکیل .**

**و منها فرض علي الذي یسافر من الخلق بعین الحق او العکس لایري نورا الا نوره و لا خلقا الا خلقه و یدور کل شئون تلک الرتبة في حول تلک الکلمة و ان المسافر في ذلک السبیل یري في طریقه عجایب الملک و جراسیم الدهر في کل عالم بما قدر الله فیها و انا لو اکشف الغطاء لتقول في حقي یا مجری القضاء في البداء ما هذا الا شيء عجاب و علي السالک في تلک الاسفار حق ان یعرف حرف کل عالم في الحروف المسطرات لئلا یحجبه حکم عن حکم شيء و یري تطابق العوالم بمثل هذا العالم و انا بما عرفت من الحکم و البیان فی الحروف اشیر ببعض حکم البیان لیکون السالک علی بصیرة من حکم الانسان و هو ان الالف في مقام الحد حرف روح الکلیة ثم الباء حرف نفس الکلیة و لذا قال نفس الذي نزل الله حکمه في القرآن بقوله و انفسنا و انفسکم قال انا نقطة تحت الباء ثم الجیم حرف طبیعة الکلیة ثم الدال حرف مادة الکلیه ثم الهاء حرف شکل الکل ثم الواو حرف جسم الکل ثم الزاء حرف محدد الجهات فلک الاطلس ثم الحاء حرف فلک الکرسي ثم الطاء حرف فلک البروج ثم الیاء حرف فلک**

**ص308**

**المنازل ثم الکاف حرف فلک الزحل ثم اللام حرف فلک المشتري‌ ثم المیم حرف فلک المریخ و لذا قال الشاعر في الخطابه**

**حتي اتصلت(اذا) بهاء‌ هبوطها من میم مرکزها بذات الاجرع**

**علقت بها ثاء الثقیل فاصبحت بین المعالم و الطلوع الخضع**

**ثم النون حرف فلک الشمس ثم السین حرف فلک الزهرة ثم العین حرف فلک العطارد ثم الفاء حرف فلک القمر ثم للنار الصاد و للهواء و للماء و للتراب و ان ذلک مراتب سفر الذي یسافر من الحق الی الخلق و ان في الصعود فاول مقامه حرف التاء و هو حرف المعدن ثم حرف النبات و هو الثاء ثم حرف الحیوان و هو الخاء ثم حرف الجن و هو الذال ثم حرف الملک و هو الضاد ثم حرف الانسان و هو الظاء و ان الي ذلک تنتهي رتبة الحروف فی حکم الصعود و النزول و ان کلما اشرت فی في تفسیر الهاء اول حرف من کتابک العزیز لکشف السر اني لاعلم لایکشف الستر عن وجه السر بل تزید الحجبات بذکر الدلالات و حکم العلامات و اشارة الآیات و الاشارات و انا ذا لاجتراحاتي بین یدي الله و کشف الستر عن وجه السر اناجي الله ربي بهذه الکال لساني لیجیب الله دعائي في حقک و یبلغک**

**ص309**

**الي مقام خطابک في کتابک و یعفو نفسک عني عما اطلعت من جریراتي و تستغفر ربک لي و للذین اتبعوني فاني انا التواب الحلیم و لیکون بذلک ختام الکلام مسکا لان فیه فلیتنافس المتنافسون.**

**فیا ایها الخلیل فاعرف حق تلک الایام فان الشمس ما طلعت علیها بمثلها و ان لکل نصیب في کتاب ربک و ان الله لیجزی الکل بما اکتسبت ایدیهم و لایعزب من علمه شيء فی السموات و لا في الارض و انه لغنی عما هم کان الناس یعملون و ان لکل من عرف الحق حق بان یعلنه و یبطل عمل الذین یریدون ان یطفئوا نور الله بافواهم و ابي الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکین.**

**بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي یمن في کتاب علي الذین آمنوا بالله و آیاته بان یدخلهم في جناب عدن آمنین یا الهي انی اشهدک بما انت تشهد لنفسک حین لا وجود لشيء عندک بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل لن تعرف ذاتیتک الا ذاتیة ازلیتک و لاتوصف کینونیتک الا انیة احدیتک لانک لم تزل لن تعرف بغیرک و لاتقترن بخلقک و لاتوصف بسواک و لایاخذک وصف من شيء و لا نعت عن شيء اذا ذاتیة قدرتک مقطعة**

**ص310**

**الجوهریات عن العرفان و ان کینوینة مشیتک ممتنعة المادیات عن البیان و ان انیة ابداعک مفرقة الکینونیات عن التبیان و ان نفسانیة اختراعک محددة الهندسیات عن ذکر العیان فسبحانک یا الهي ان قلت انت فقد حکت المثال بالمثال و انک لن توصف بها و ان قلت انه هو انت فقد دلت الجلال بالجلال و انک لن تنعت بها لانک قد خلقت المشیة قبل کل­شيء لا من شيء بنفسها من دون ربط بذاتک و لا اقتران بکینونیتک و لا انعکاس من ذاتیک و لا عرفان من انیتک بل بقدرتک التي تجلیت لها بها فاشرقتها من دون کیف و لا این و لا اشارة ثم قد اقمت الخلق في منهاجها لیتلئلا المتلئلئات بعلم القطع في بحبوحة الوصل و لیتلجلج المتلجلجات بعلم المنع في کینویتة الفصل فسبحانک لما وجدت الابداع بطلعتها و الاختراع بحضرتها قد اشتبهت علي‌ الممکنات عرفان قدرتک بذاتک و لذا قد وصفوک و لو عرفوک ما وصفوک و من ثم ذا یا الهي لم یتزهوک فسبحانک سبحانک یا الهي انت الذي لن توحد بذاتک و لن تقدس بطلعتک و لن توصف بانتیک و لن تنعت بازلیتک و لن تشیر بکینونیتک و لن تعبد بنفسانیتک لانک لم تزل کنت بلا ذکر**

**ص311**

**شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت في ازل الازال لم یک في رتبتک شيء و لما خلقت الخلق لمعرفتک وصفت لهم نفسک بما یمکن في انفسهم لیاخذ الکل حظه و یبلغ الخلق الي غایة من فیض ابداعک و جود اختراعک و نعت اولیائک بما انت قد قدرت في شانهم و انا ذا لما خلقتني و رزقتني اعترف بین یدیک بان محمدا لکان عبدک الذی انتجبته من بحبوحة القدم علي سایر الامم منفردا من ابناء الجنس علي سایر البشر و جعلته مقام نفسک في الاداء و البداء من کل حکم و قدر اذ انت لن تدرک بالبصر لما کنت بالمنظر الاکبر و اشهد في حق ثمرة فواده و اوصیائه بما انت قد خصصتهم من کراماتک بما لایحیط بعلمها احد سواک و اسئلک یا خالق الاسماء و الصفات ان تصلي علي محمد و آل محمد بکینونیات اللاهوتیات في الانشاء و ذاتیات الجبرویتات في البهاء و نفسانیة الملکوتیات في الثناء و انیة الملکیات في السناء و هندسة المتلجلجات في القضاء و نوریه المتلئلئات في البداء و عکسیة المتنورات في ظهورات قطعات الواح الیاقوت في الامضاء و بهجیة المتقدسات في شئونات الناسوتیات من اهل العماء انک انت الله**

**ص312**

**الکبیر المتعال یا الهي کیف ادعوک و ان وجودی ذنب و قد اکتسب بغیر حق ما لا اذنت له من الخطایا و الذنوب التي حالت بینه و بینک و البسة ثوب المذلة في تلقاء وجهک و خرقت ما انت جعلت بینه و بین طاعتک من حجبات رحمانیتک و سرادقات وحدانیتک کان الخطایا قد احاطته من کل شطر بشان لایقدر ان یخرج منها الا و ان یدخل علیها و انت یا الهي تعلم مقامه و تقدر علي کشف بلائه و الیک المشتکي وحدک لا اله الا انت و کیف ادعوک و ان رحمتک قد وسعت کل­شيئ و عنایتک قد احاطتني من کل شطر و ان فعلک دال علي فضلک بي کان علمک ما احاط بسیئة مني و لا کتابک بجریرة من نفسي فسبحانک ما احسن فعلک و ما اکبر صنعک في حقي خلقني و لم اک شیئا و ربیتنی بمشیتک من دون ان تري مني خیرا فسبحانک و تعالیت تقدست ذاتیتک من ان احمدک بما انت علیه من العز و الوحدة و الجلال و القدرة لان الحمد مني لیکون علي قدر عجزي و فقري و هو لایلیق بجنابک و لایرفع الی ساحة قدسک لان ما سواک لایذکر عندک**

**ص313**

**و ان ذکر في‌ رتبة لا شان لهم بان توصفک بهم لانهم قد وجدوا لا من شيء باختراعک فسبحانک یا الهي لا اري حظا الا في طاعتک و لا شرفا الا في محبتک لاجترح علیک بین یدیک بثناء نفسک نفسک لعل یبرد فوادي بمثل الثلج في تلقاء طمطام یم صمدانیتک و تطمئن قلبي بمثل جبل المحیط في تلقاء قلزم عز وحدانیتک و لا اکون بمثل الانعام بین عبادک فسبحانک سبحانک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل قد کنت بلا وجود شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت لم یک في رتبتک شيء اذا ذاتیتک لا وصف لها و هي بنفسها مقطعة الجوهریات عن البیان و ان کینونیتک لانعت لها و هي بانیتها ممتنعة المادیات عن العرفان لم تزل لن یعرفک سواک و لن یوحدک غیرک اذ حکم العرفان بعد الاقتران و ذکر التوحید بعد الافتراق و اذ ذلک ممتنع في رتبة الایقان لانک لم تزل کنت و لا وصف لک في الامکان و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت و لا لک نعت في الاعیان ان قلت انت انت فقد حکت المثال بالمثال و ان قلت انه هو هو دلت الهویة ذات الابداع و الولایة مقام**

**ص314**

**الاختراع و هي بنفسها مفرقة الخلق عن انتیک و مسددة الکل عن سبیل معرفتک فسبحانک یا الهي ان قلت انت علیم فما اردت الا تنزیهک عن وجود المعلوم في رتبة علمک و ان قلت انت قدیر فما ارید الا تقدیسک عن ذکر المقدور معک و انک کما انت علیه لا وصف لک و لا صفة و لا نعت لجنابک و لا هندسة و لا اسم لکینونیتک و لا سمة اذا ذاتیتک معروفة بانیتک و کینونیتک موصوفة بذاتیتک و ان ذلک کان شان نفسک لا سوک و لاحظ لخلقک في عرفان نفسک الا بنفي ما سواک لان ذاتیتک لا سبیل لها في مقام البیان و لا لکینونیتک نعت في الاعیان فاسئلک اللهم بعزتک ان تبلغني الي نور الابهج من ابداعک و انقطعني عمن سواک بظهور طلعة انجذابک لان اتصل الي مقام قدسک بمشیتک و ادخل لجة بحر الاحدیة ببهاء طلعتک فسبحانک یا محبوب انت الذي تعرفت لکل شيء بظهور ابداعک و تعالیت علي کل شيء بطلعة اختراعک و لایقدر ان یشیر الي کینونیتک احد لانه لا وجود له في رتبتک و لا ذکر له معک في کبریائیتک فسبحانک و تعالیت لما تجلیت للممکنات بطلعة ابداعک تذوتت المتذوتات**

**ص315**

**بامرک و لذا نعتوک بما لایقدر ان یعرفوا ذاتک فسبحانک یا الهي لو عرفوک ما وصفوک و من ثم ذا یا الهي لم یوحدوک فاسئلک اللهم یا الهي بعزة کینونیتک و تقدس ذاتیتک و تفرد جبروتیتک بان تبلغنی الي مقام ذروة ما قدرت لي فی الابداع و ما احاط علمک في حظ الاختراع فانني انا لائذ بجنابک و تائب الیک بجودک و مستشفع بک الي نفسک و لا مفر لي الا الیک فعلمني ما هو المکنون في علمک و ایدني ما هو المخزون في غیبک فاني فقیر الي رحمتک و انک غني عن عذابي لایتعاظمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت الغني الحمید فیا الهي اني اشهدک و من لدیک من الاشهاد بانک لو تجعل احاطة قدرتک في ‌الامکان نار الحدید و تکبر جسمي بما تقدر قدرتک حتي احاطت القضاء کلها بمثل سبکة حدید و تمدني في النار بدوام عز ازلیتک و قدس صمدانیتک و بهاء رحمانیتک و جلال کبریائیتک في کل ان بروح جدید لکنت بعزتک محمودا في فعلک و مطاعا في حکمک و عادلا في قضائک و لیس لي حجة بان اقول لم یا الهي ثم بم یا مولائي**

**ص316**

**و اني لمستحق بذلک جزاء ذکري نفسک من سیئاتي و جریراتي التي لایحیط بها احد سواک فآه آه عما قضي في علمک و احصي کتابک من ذکر جریرات نفسي و لو اني ذکرت احدي منها لیکفي في العصیان من في ملکوت السموات و الارض و لایرغب بعد علمه احد ان یقرب الی من سطوة جبروتیتک و قهر کبریائیتک فسبحانک سبحانک یا الهي انت الذي خلقتني و انت الذي انعمتني و انت الذي احییتني و انت الذي امیتني و انت الذي رزقتني و انت الذي الهمتني‌ و انت الذي اکرمتني و انت الذي اعطیتني و انت الذي ایدتني و انت الذي شرفتني لم یزل لایعزب من علمک شيء لایحجب عن طلعتک شيء فآه آه کیف اقول انا و ان هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث لایعاوله ذنب في علمک و لایساویه في الرتبته خطیئة في کتابک لانه هو من شجرة الانیته ینطق بین یدیک فآه آه انا الذي رضیت في تلقاء وجهک بان اقول في نفسي قول انا و انا الذي الذي احملت القول في تلقاء طلعة حضرتک بقولي انا و انا الذي فرطت في جنبک بذکري انا و انا الذي عصیت حضرتک**

**ص317**

**بذکر الانیة التي نهیت الکل بان لایقربها احد في تلقاء عز ربوبیتک و انا الذي ‌قلت انا و لا استحیي عن وجهک بان لا اقول بعد ذلک في بین یدیک بانني انا فآه آه لو ابکي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في عمري ما یفرغ فوادي و لایسکن سري و لایروح علانیتي ولکن لما شاهدت معاملتک مع المذنبین من عبادک لایقن انک لاتسخط علي بجلالة‌ رحمتک و لاتغضب علي بعلو عنایتک و سلطنتک لانی لو عصیتک ما اردت عصیانک و لا جاحدت آثار رحمانیتک بل غلبني هواي لما وجد الحب في آلائک و مددني القضاء بذلک لما اردت اظهار غنائک باختیار عبادک و لو کان دون ذلک لایغلب هواي و لا علي حب مشیتک لانها قائمة علي‌کل نفس بما کسبت و لایتعاظمها شيء في السموات و لا في الارض و انک یا الهي لتعلم سري و علانیتي ما اردت في شيء الا حبک و رضاک و لا ان اشاء الا بما تشاء و ان لو احاط علمک بي دون ذلک بعظمة ذاتک و تقدس کبریائک ما کان لجحدي ربوبیتک و لا لانکاري صمدانیتک و لا لاغفالي من سطواتک و لا لاتکالي بشيء سوي**

**ص318**

**رحمانتیک بل لما خلقت في نفسي اسباب القدرة و انها قد اشتهت بما یمیل الیها قد ارتفعت عن حدها بما اعطیتها من کرامتک و ان ذلک لو کان عصیان محض في کتابک ولکن لم یک عندها الا لحبها بها من دون ان تعرف حبک في غیرها او ان تبصر الي الآیاته التي انت تنزل علیها ما وعدت لها فسبحانک و تعالیت یا الهي من ان اقول انک انت انت او ان اقدر ان اصبر في بعدي عن ساحة قربک او ان اصمت و لا اعتذر في تلقاء طلعة حضرتک و لما لا اجد ذکرا دون ذکر آل محمد عندک صلواتک علیهم فاسئلک اللهم بذکرک لهم في کل شان ان تصلي علي محمد و آل محمد محال معرفتک و معادن کرامتک و مواقع ربوبیتک و ارکان وحدانیتک ائمة الدین و هداة اهل الیقین عباد الذین قد جعلت مشیتهم ذات مشیتک في الانشاء و ارادتهم ذات ارادتک في الابداع و حکم قدرهم ذات قدرک في الاحداث و قضائهم ذات بدائک في الاختراع و کل ما نسب الیهم ذات نسبة الکبري بنسبتها الیک وحدک لا شریک لک و اسئلک بحقهم ان تجعلنا من الموقنین بفضلهم و الصابرین علي حکمهم و الذاکرین بذکرهم**

**ص319**

**و المشتاقین الي طلعتهم و المنتظرین لایام رجعتهم و المعتصمین بحبلهم و المستغفرین الیهم و اللائذین بحضرتهم و المستقرین في محبتهم و المتوکلین علیهم و المستشفعین بهم الیهم و الراضین بقضائهم و المطیعین لاحکامهم منک یا ذالجود و الاحسان و الحجة و البیان انک تعلم اني لا احب ان اعلم الا حبک فانت انزل لي الاسباب و ما یبلغني الي مقام قرب الاسماء و الصفات فاننی انا اقول انت الله حسبي ثم محمد رسول الله حسبي ثم آل الله ائمه العدل حسبي ثم الذین یؤمنون بحقهم حسبي و انک من ورائهم ثم القرآن حسبي علیک توکلت و علیک فلیتوکل المؤمنون و اغفر اللهم لمن علمني‌ تلک المناجاة و لایري ثم لنفسي ثم الذین یحبون ان یذکروا بین یدیک انک انت العزیز الرحیم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد الله رب العالمین .**

**بسمه العلي العظیم ان الحمد و الثناء یستحق ذات الازل الذي کان طلعة حضرته مقدسة عن وصف ما سواه و ان المجد و البهاء یستحق مظاهر عدل الذي یعرف اعلي جوهریات المجردات في کل حین بالقطع و المنع عن ساحة عرفانه و لما رایت اثر مدادک في کتابک قد تلجلجت بما تجلي طلعة وجهک في خطابک و ان الله اجل و اعلي شانا**

**ص320**

**من ان احصي کتابه بطاعة عبد في سبیله و لم یجر له الاسباب بما هو علیه في عرش العزة و الصفات فارجوا الله ربي و ربک ان یذهب من قلبک الحزن و یجمع بیني و بین اهل طاعته في ارض امن و قدس انه هو المقتدر الحلیم فلله الحمد بما طالعت کتابک الذي یحکي من طلعة وجهک کا ن فیه روح القدس ینفس بروحه فتعالي شان ربي ذو الجلال و الاکرام من ان یعلم بحب احد من عباده و لم یجر الاسباب له بما هو خیر له من غیره فاسئل الله لجنابک بما هو یحب و یرضي انه هو العزیز الحکیم.انتهی**

**اثبات نبوة خاصه**

**ص321 بسم الله الرحمن الرحيم**

**الحمدلله الذي جعل طراز ألواح كتاب الإذن طراز النقطة التي عينت بعد ما شیئت و قدرت قبل أن قضيت و أذنت حين ما أجلت و أحكمت فلاح ما يلوح بها جوهريات [الكينونیات] المتشعشعة في حقائق أهل اللاهوت ليعرفن كل الممكنات في مقام عرفان الصفات بما تجلى الله في مقام عرفان ظهور الذات بأنه لا إله إلا هو في أزل الآزال لم يك في شأن معه غيره و لايمكن في الإمكان ذکر من نفسه إذ ذاتيته هي الذاتية الساذجية التي هي بكينونیتها مقطعة البدايات عن مقام العرفان و مسددة سبل الآيات عن مقام البيان إذ إنها كما هي عليها لايعرف أحد كينونیتها و لا وصف أزليتها و لا نعت صمدانیتها إذ ما سواها قد وجدوا في مقام الإمكان بالإبداع و ذوتوا في مقام الأكوان بالاختراع سبحانه و تعالى لم يزل كان وصفه واصف نفسه و ذاته موحد ذاته و لايعلم أحد كيف هو إلا هو سبحانه و تعالى عما يصفون.**

**و الحمد لله الذي أبدع كل ما شاء بأمره و جعل في كينونیات مجردات الموجودات آية من أزليته و هندسة من مقام**

**ص322**

**إرادته و دلالة في مقام رحمانیته ليتلجلج كل الأشياء في عوالم الأسماء و الصفات بتلجلج ظهورات آثار قیومیته في عالم المجردات و شئونات مظاهر العدل و الفضل في مقامات الملك و الملكوت لئلايحتجب أحد في مقام عن ظهور حضرت طلعته و يراه ظاهرا موجودا بأنه لا إله إلا هو حي في كينونية الذات و قيوم في ذاتية الصفات و ان من علو كبريائيته لن يقدر أن يصعد إليه أعلى شوامخ المجردات في عوالم الماديات و لا أن يطير إلى هواء قدس قدوسيته طير الأفئدة من الظهورات في عوالم الكليات فسبحانه و تعالی جل و علا حضرة قيوميته من أن تنال إليها أيدي أحد من الممكنات أو أن يقدر أن يعرف ذاته في شأن من المقامات أو أن يوصف نفسه في مقام من العلامات فسبحانه و تعالى من ادعی عرفان کنه ذاته فقد سلك سبيل الإمتناع و لايمكن ذلك في منتهى غايات الإرتفاع لأن المعرفة فرع الإقتران و انه جل ذكره لم یزل لم يقترن بخلقه و لايوصف بعباده و لاينعت بظهور إبداعه إذ إنه كما هو عليه محدود بحدود الإنشائية ومنعوت بشئونات الإبداعية و لايدل في شأن إلا عن حده و لا يحكي في مقام إلا عن**

**ص323**

**عجزه لأن المثل في كينونیات ظهورات الملك لن يدل إلا بقطع السبيل و إن الظهورات في ذاتیات حقائق ماديات الملكوت لن تحكي إلا بمنع الدليل فسبحانه و تعالى فمن ادعى توحيده فقد عده و من عده فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه بصفات خلقه و قرن معه شيئا من آثار ملكه و من قال إنه هو هو فقد احتمل الكذب في نفسه و الإفك في مقام عرفانه لأن الإشارات بحقيقتها ممتنعة عن الوصول إلى ساحة قدسه و دالة باليأس عن عرفان قیومیته رجع كينونيات المقامات في كل العوالم إلى مقام إبداعه و انه هو بذاته لن يحكي إلا عن حد الحدوث و شأن الثبوت بعد رتبة المفقود قبل الوجود في الموجود و لا له سبيل إلى عرفان ذات المعبود سبحانه و تعالى عما يشركون.**

**و الحمد لله الذي اخترع كل المخترعات لمقام ظهور عدله ليشهدن كل ذرات الممكنات من مبادي العلل إلى منتهى الظلمات الصماء الدهماء العمياء الصيلم بما شهد الله لمحمد حبيبه الذي استخلصه في القدم بعلم منه على سائر الممكنات واصطفيه لمقام ولايته على كل البريات و اجتبيه لمقام نفسه في الأداء و القضاء من مبادي عالم الأسماء و الصفات إلى رتبة التراب و ارتضاه لسر رحمانیته على كل من وجد في البدايات و النهایات فأشهد أن محمدا صلى الله عليه و آله عبده الذي اصطفيه**

**ص324**

**لنفسه و جعله في مقام الذات منفردا عن الشبه عن أبناء الجنس ليتلالئن كل الممكنات بتلألأ ظهورات عرفانه في الأنفس و الآفاق حتى يعرفوه بما فضله الله على الكل و أعطاه في المبدء والماب فجل و علا ذکر موجده لم تر عين بمثل محمد رسول الله في الإمكان فلايمكن بمثله لما لايمكن أن يكن في الإمكان إلا بالإمكان فجزاه الله عن من في ملكوت الأمر و الخلق بما شاء و قدر عليه في كل المقامات إنه هو معطي الحسنات في المبدء و الإياب.**

**و الحمد لله الذي أنشأ مستسرات آیات ظهورات قدوسيته في أعلا مشاعر المجردات ليدلعن في ظهورات غياهب آيات اللاهوت و ما خلق الله في أجمة الجبروت و القصبة الأولى من شجرة الملك و الملكوت و ما أحاط علم الله في أرض الناسوت بثناء مظاهر قدرته و أركان توحیده و آیات تفريده و علامات تقدیسه عباده الذين قد جعلهم الله في مقامات الأمر و الخلق مقام حبيبه لئلا يحتجب عن عرفان جلالتهم أحد في السموات و الأرض و يراهم كل الموجودات بما قدر الله في الكتاب مقامات الأسماء و الصفات بأنهم «عباد مكرمون لايسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون»**

**و الحمد لله الذي يقبل من عباده بفضله من أعمالهم بما شاء كما شاء بعد ما يعلم أن وجودهم**

**ص325**

**ذنب في تلقاء مدین قدس قهاريته و لايليق بساحة قرب قدوسيته ذكر أحد من خلقه ليعلم الكل أن عادته الإحسان و سنته البيان و سبيله العفو و الإفضال و لايتعاظمه شيء في ملكوت الأمر و الخلق و انه لا إله إلا هو العزيز المتعال.**

**و بعد لما طلع نور الأمر من ساحة عزة حضرت العالي و الجناب المستطاب المتعالي مقرب حضرت الخاقان و معتمد دولة السلطان أدام الله ظل عنايته على مفارق رعاياه و بلغه إلى غاية ما يتمناه من أمر مبدئه و منتهاه إلى العبد الساكن في ظلال مكفهرات رحمة الله و عنايته بأن اذكر بيان سر الأحدية في إثبات النبوة الخاصة للآية الأزلية و السر الربانية و النور الإلهية و الذكر الرحمانية و الظهور المتجلية في الصورة الأنزعية و النفس الكلية و القصبة الأولى اللاهوتية و الرحمة الواسطة الجلية و الطلعة [المتلألئة] المتشعشعة العلية و الهيكل المتقدسة المتلامعة الربانية و القمص الطالعة المشرقة الجلية التي ظهرت في السر الأحمدية و العلانية المحمدية صلوات الله عليه و آله بما طلعت شمس البداية بالبداية ثم بما غربت شمس النهاية بالنهاية و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في مقامات الإمتناع قد استعنت من الله**

**ص326**

**و اتبعت أمره و أتوكل على الله بإظهار ما جعل الله في الكيان بالوجود إلى العيان و هو إن الله لم يزل كان خلوا من خلقه و خلقه خلو منه لأنه لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لايزال إنه هو كائن بمثل ما كان بلا ذكر شيء في رتبته إذ ذاتيته لم تزل لن تدل إلا على ذاتيته و أن کینونيته لاتزال لاتحكي إلا عن كينونیته و انقطعت الأسماء و الصفات عن ساحة قرب کبریائیته و اضمحلت الآيات عند الصعود إلى ذروة قدس صمدانيته إذ لايزال لا وصف له دون ذاته و لا نعت له دون جنابه و ان ما سواه في منتهی مقامات العرفان و ظهورات البيان لن يدركوا إلا حظ أنفسهم و لايعرفوا إلا مقامات إنيتهم لأن لممكن لايمكن عرفان الذات إلا بما تجلى لكل بكل في عوالم الأسماء و الصفات فلما ثبت أن عرفان الأزل ممتنع محال و أن التغيير لايمكن في مقام ذات الجلال و أن الخلق في كل مقام لا سبيل لهم بالوصول إلى قرب حضرت المتعال و لقد ثبت في الحكمة و أتقن في الشريعة بأن معرفة ذات الأزل ممتنع محال فكذلك الأمر يجري في الخلق بأن الصعود إلى ساحة قدسه لايمكن لأحد لأن ما لايذكر في ذكر المقامات التي ثبت في مقام النزول فكذلك الحكم في**

**ص327**

**الصعود و أن في جميع المقامات التي ذكرت في مقام الحقيقة و فصلت في دلالات الطريقة و ثبتت في آيات الشريعة كلها دالة باليأس عن معرفة ذلك المقام الذي دل على الذات بالذات للذات و بالإمتناع عن الصعود إلى مقام ذروة الصفات فيثبت بذلك حكم الواقع فإذا فصل ذلك البيان و ثبت في الميزان حكم العيان لا شك أن الله يبدع ما يشاء بما يشاء بأمره و لا مرد في شأن لحكمه فقد أبدع ذاتية المشية لمقام إنيته و ظهور قیومیته و آية صمدانیته و مقام طلوع نور قدوسيته و لقد أبدعها بنفسها لنفسها من دون نفس تسبقها و لا ذكر يساويها و لا نعت يشابهها و لا وصف يعارضها و جعل ذاتيتها نفس کینونيتها و انيتها نفس نفسانيتها وهي علة العلل في مباديء الأمر و غايات الختم التي قد جعلها الله في مقام المشية مقام نفسه و انها كما هي عليها لايطلق عليها الأسماء و الصفات و لا الإشارات و السبحات و كل ما ذكر في رتبته لايذكر إلا في رتبة أثر ذلك المقام و إليه الإشارة في كل ما نزل في الكتاب من مقامات الأمر و ظهورات الختم التي هي أثر لظهور المشية في الإرادات و كل ما لايطلق عليه**

**ص328**

**في مقاماته الدالة على الله في عوالم المجردات و الماديات و الشبحيات و العرضيات و ما كان وراء ذلك في كل المقامات فهو من مقامات ظهور تلك الرتبة الأولية و ان بها كل الممكنات يتوجهون إلى الله و يستدلون على أزليته و قدرته و قهاريته و كبريائيته و مقاماته التي هي بذاتيتها دالة على طلعة حضرته و بهاء ربوبيته و إن الأمر لما نزل من مبادي الأمر و غايات الختم و ظهورات العدل إلى رتبة المفعول وجدت الإرادة بنفسها من علية ظهور المشية و بها عينت المتعينات و ذوتت المتذوتات و بها أراد الله أن يظهر إنيات الكينونیات و الذاتيات و النفسانیات و الإنيات و ان المراد بآيات الظهورات و مقام الجوهريات و ما يحدث في مقام التجليات في تلك الرتبة أنها آية و شبح بالنسبة إلى رتبة المشية و ظهور الإرادة و ان بتلك الرتبة تظهر خفيات بواطن الإمكان و ظهورات مراتب الأعيان و إن الله عز و جل يحتج بها على عباده في يوم القيمة في مقام ظهور الأمر في الرتبة المتعينة و هي مقام تكرار الذكر الأول في رتبة ظهور المشية و إن الله سبحانه بعد ظهور تلك الرتبة قد جعل مقام ظهور المشية في ذلك المقام و هي بنفسها مقام**

**ص329**

**تنزل المشية ثم بعد ظهور تلك الرتبة قد أبدع الله ذاتية طمطام يم القدره وجعلها في مقام نفسه آية من الإرادة و في مقام ذاته آية من المشية إذ کینونیتها دالة على أحدية ظهور الذات و انيتها ناطقة بالآيات المحدودة في مقامات الصفات و ان ذلك المقام بعينه هو ظهور المشية بعينها و لذا كان في مقام الظهور مقامات الباطن في مقام ظاهر الباطن و لذا أشار الإمام عليه السلام بأن "أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد" و إن في المقام الحقيقة لو ینظر العبد بعين الفطرة ليرى في المقام الثالث بعينه ظهور الأول بل يجري فيه بمثل المقام الذي قال الصادق عليه السلام في ذكر الصورة الأنزعية من جده عليه السلام حين صرح باللاهوتية في الهيكل الولاية بأنها "ليس هي هو و لا هو غيرها" و كذلك الأمر إلى أن تصل إلى رتبة القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب فإن كل ذلك مراتب ظهور المشية بعينها و إن ذكر تلك المراتب السبعة التي هي مراتب ظهور المشية التي هي الحقيقة المحمدية صلوات الله عليها هي لإثبات النبوة المطلقة و إن ذكر تلك الشئونات لم يك إلا لإثبات علم بعض المقامات لبيان إثبات النبوة الخاصة و الولاية الكلية اللامعة و إن إثبات**

**ص330**

**تلك المسئلة على سبيل الباطن يجري بعرفان مقامات معدودة فمنها لما ثبت أن الشيء لم يك موجودا إلا بموجد خلقه و انه لم يك بمثل عباده و لا له نعت بمثل خلقه لأنه لو ثبت له حجة الخلق لم يك موجدا و انه لم يدل على نفسه إلا بنفسه لأن في مقام دلالة الذات لو يمكن أن يكون معه أحد فيمكن أن يدل على حضرت غيره و لم يك خلقا معه في مقام فلايعرفه أحد و لايدل على ذاته شيء لأن الدلالة حق في شأن ثبت وجود شيء معه و لو لم يكن وجود و لا ذكر لشيء في ساحة قدس کبریائیته لم يجر الدلالة و إن ما نزل في الأخبار من شموس العظمة و الأنوار "یا من دل على ذاته بذاته" ؛ و قوله عليه السلام "إلهي بك عرفتك و أنت دللتني عليك و دعوتني إليك و لو لا أنت لم أدر ما أنت" و قوله عليه السلام "اعرفوا الله بالله" و إن في ذلك المقام في الحقيقة ليست الدلالة إلا في مقام الآيات لا لها ذكر إلا في مقام العلامات و إن بعرفان ذلك البيان يسهل على العبد سبيل العرفان في مقام البيان و إذا ثبت بدلیل العقل وجود المشية على ذلك المنهج بأن لكل شي ظهور في العوالم و انها لهي العلة الكلية و الأصل الواقع و لو لم يظهرها الله لم تظهر قدرته في رتبتها**

**ص331**

**و إن لم تظهر فلا يثبت حكم التوحيد للذات جل سبحانه فيثبت بذلك حكم ما أردت بيانه فلما ثبت أن مثل خلق المشية بدليل العقل فرض و لايمكن أن يقول أحد لم و بم لأن الذي يقول ذلك يدرك الكيفية التي ذؤتت من أثر المشية فكيف يثبت باثر الشی حكم ذاته و إن ذلك مشهود عند أولي الألباب من أهل المبدء و المآب فكما صح حكم وجود مثل المشية التي كانت مبدء النبوة الخاصة و الولاية المطلقة و الأنوار الإلهية و الأسرار الربانية و الآية الصمدانية يلزم عرفانها و الحول في مقاماتها و لما كان ثابتا بدلیل العقل أن السافل لن يقدر أن يدرك رتبة العالي إلا بظهور إنيته التي تجلى لها بها يثبت أن العلم بالنبوة الخاصة الحقيقية لايمكن لأحد حتى يقدر أن يدركه أو يثبته لأن العبد إذا أراد عرفان ذلك المقام حق عليه بأن يلاحظ في الآيات التي أبدعها الله في نفسه من تجلیات ظهور تلك النبوة الكلية من الحضرة الأحمدية صلوات الله عليها ما شرقت شمس البداية و النهاية فلما ثبت ذلك الميزان في ذلك المقام يعرف العبد بأن الله لم يخلق شيئا إلا لبروز قدرته و أن الفيض لم يزل يتجدد من عنده و ينزل من ساحة قدسه حتى نزل إلى مقام لايمكن أن يرفع من ذلك المقام فإن أول الفيض الذي ظهر من المشية هي كانت نفس الإرادة و كذلك يجري الأحكام إلى منتهی مقامات الغايات و النهایات و انها كما هي عليها بنفسها لا شك قد خلقها الله للكمال و لاريب أنها لم تقدر أن تتحمل ما أراد الله لها في عوالم الإمكان إلا بالنزول فيها و تحمل لیس هذا العالم لعرفان أهله و ان حامل النبوة الكلية التي هي المشية قد تنزلت بإذن الله من عالم ذاتها إلى أن اتصلت إلى مقام الجسد الذي لم يمكن لها النزول بعد ذلك لأن ما كان ما فيها بالقوة يظهر إلى العيان و ليس ورائها رتبة نزول في مقام الإنسان فلما ثبت بدليل العقل أن تلك النقطة تنزلت حتى اتصلت إلى المقام الذي لا يمكن بعده رتبة و أن ذلك حكم يلتزمه عقول كل الناس و لايقدر أن ينكره أحد في مقام العرفان لأن لما ثبت وجود الذات فيثبت وجود نفسه الكلية التي هي كانت مبدء العلل و هي تثبت نزوله إلى رتبة الجسد لدوام الفيض و وجود قابليته لتجلیات ظهور صمدانيته و إن رتبة الجسد مع حمل مراتب البداية لا شك أشرف المقامات و أثنی الدرجات بل لايمكن فيض الرب على جهة الكمال لنفس**

**ص333**

**إلا بوروده في مقام الأجساد لأن ما جعل الله فيه بالقوة يظهر بالفعل و العيان فيثبت بذلك حكم الواقع و ان عرفان تلك المقامات قبل إثبات الأمر الذي أريد إظهاره حق على الطالب إليه لأن العلم ببدايات الأمر و غايات الختم هو علة سكون الفؤاد في مقام عرفان حكم الفؤاد و كذلك الأمر للمقامات التي أمر الله و شاء في الكتاب لأولي الألباب من أهل المبادي و الإياب فلما ثبت بالأدلة العقلية طبقا على الآيات الملكية و الإشارات العلمية الحقيقية و العلامات الخفية الذهنية و وجوب وجود ذلك النور و هذه النفس الكلية ثبتت النبوة الخاصة في هيكل جسد محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لأن غيره لم يك مثله و لايمكن نزول النقطة الأولية و ورودها في مقام الجسدية إلا بالهيكل الذي تولد روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه حيث قد شهد الكل في حين ولادته علامات لم تك إلا لمثله و لايظهر إلا لشأنه ففي الحين الذي ظهر جسمه قد كتبت على كتفه آیات النبوة بحيث لايقدر أن يمكن ذلك الأمر العظيم لأحد سواه فلما ثبت في ذكر النبوة المطلقة الكلية و الولاية الأولية الأزلية بأن لايمكن أن يتنزل من مبادي الفعل إلى منتهى عالم الكثرة التي هي عالم**

**ص334**

**الأجساد الا بصورة كينونيتها و هيكل ذاتيتها يشهد الناظر في هيكل جسده الظاهر و عنصره اللطيف ما قدر الله في بدء وجوده لأن ظهور المشية لايمكن أن يتحقق في هذا العالم إلا بتلك الصورة التي ظهر محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لأن البدء لم يظهر بكله إلا في رتبة الختم و قد شهد العقل بأن الذي هو مبدء الفيض في مقام الرتبة الأولى لايمكن أن يتم ظهوره إلا بختم لم يك بعده بمثله و لذا كان محمد رسول الله صلى الله عليه و آله هو الفاتح لما سبق و الخاتم لما استقبل و المهيمن على ذلك كله و لا يتحمل العقل عرفان النبوة المطلقة الأولية الكلية إذ لا مفر له في السبيل إلا بأن يعرف بالنبوة الخاصة في حق تلك الآية الكبرى في الهيكل الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الاختراع بالاختراع لأن الذكر الأول الذي ثبت بالعقل وجوده لايمكن أن يظهر في عالم الأجساد إلا بمثل ما ظهر في السنة المعينة و اليوم المعين و الساعة المعينة و وجب في الحكمة طبقا على مقام الحقيقة كما ثبت في ظهور الشريعة بأن لابد أن يكون إسم أبيه عبدالله بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف لأن ظهوره صلى الله عليه و آله من مبادي الأمر لم يكن إلا**

**ص335**

**بظهور عبوديته لله سبحانه في عوالم الأمر و الخلق و إن بين الأسماء و المعاني كما ثبت في ميزان الحقيقة مناسبة ذاتية و سر جوهرية التي بها يثبت العبد كل المراتب التي خلقها الله له و أن إسم أبيه وجب في الحكمة أن يكون إسم ظهور رتبته قبل طلوع رسالته لأن الرتبة العبودية في أبيه لم يك إلا بفاضل عبوديته التي قد جعل الله فيه و لذا نسب إسمه إلى الله مع أن إسم الجلالة ما نزل في الكتاب قبل ولادته [عليه السلام] و إن الله بلطيف صنعه و عظيم إحسانه قد جعل إسمه منسوبا إلى نفسه ليكون دليلا لسر ظهور حمل نور المشية و أن الذي أبسط الله يديه في مقامات التجريد و ظهورات التفريد ليقدر أن يثبت النبوة الخاصة في كل ما نسب إلى محمد صلى الله عليه و آله حتى في سواد عينيه لأن نور الأحدية قد ظهرت في كل جسده على حد سواء و تدل على كل جهاته في كل الشئون بمثل ما يدل على حضرته في عوالم الغيب و الشهود حيث لا يخفى على الناظر المطلع بشمائله لأن على صورة جسده صلى الله عليه و آله لم ير أحد بمثله قط و لايمكن في الإمكان مثله و لايشتبه على أحد نبوته الخاصة في جسده الظاهر كما أشار إليه أبو جعفر (عليه السلام) في كلامه حين سئل عنه صف نبي الله قال [عليه السلام] "كان نبي الله**

**ص336**

**أبيض مشرب حمرة، أدعج العينين، مقرون الحاجبين، شثن الأطراف كأن اللذهب أفرغ على براثنه عظیم مشاشة المنكبين إذا یلتفت یلفت جميعا من شدة استرساله سربته سائلة من لبته إلى سرته كأنها وسط الفضة المصفاة و كأن عنقه إلى كاهله إبريق فضة يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء و اذا مشي تكفأ كأنه ينزل في صبب لم ير مثل نبي الله صلى الله عليه و آله قبله و لا بعده" لأنه كما كان ذاته الأقدس في مبادي الفعل علة الموجودات فكذلك الحكم في جسده لأنه هو بعينه نزول الذكر الأول لظهور الآية التي قدر الله لها كما أظهر الله من جسمه الشريف ليلة المعراج ما وجب في الحكمة أن يكون في حقيقته بأنه روحي فداه كما ذكرت الحميراء "كان في بيته" و كما شهد الرحمن و ملائكته كان في جميع ملكوت السموات و الأرض في حين واحد بجسمه و جسده و لباسه و نعليه لأنه بعينه لم يحك إلا عن إحاطة المشية و ظهور النبوة الكلية و ليس لأحد أن يقول ربما يكون أحد مثله في ذلك الشأن لأن الطفرة في الوجود عند الكل باطلة فكما ثبت في عوالم التجرد تفرده عن أبناء الجنس و الشبه و تقدسه عن الشبه و المثل وجب في الحكمة أن يكون في هذا العالم كذلك لأن بمثل محمد صلى الله عليه و آله رسول الله لم يتولد**

**ص337**

**أحد لأن حين تولده أظهر شئونا يعرف الكل بأن مثل الذكر الأول لايمكن و لو أمكن لابد أن يظهر و ما قال أحد في مقام أحد من الخلق بمثل ما ظهر لظهور نور الأحدية في الطلعة المحمدية و الهيكل الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس الهوية و إن أنكر أحد بنبوته في عالم الظهور يلزمه دليل العقل بالآيات النفسانية و ما وقعت في الآفاق من الظهورات الربانية لظهوره لأنه لو لم يظهر لم يظهر جسد لم ير أحد بمثله قط و لا إسما لم تسم أحد بمثله و لا وصيا كان إسمه عليا [عليه السلام] فقد ثبت في مقام الدليل إثبات النبوة في إسمه لأن المشية في العالم الأول ما وجدت إلا بعنصر نار من نفسه التي هي العلة الفاعلية و الظهور البحتة الأزلية و هي رتبة المادة في الذكر الأول فلما وجد الذكر الأول في رتبة المادة يلزمه عنصر الهواء لرتبة صورته و ظهور العلة الثانية في رتبته فإذا تحققت الإنية وجب في الحكمة بأن يكون بينهما ربط لظهور العلة الثالثة و الشئونات اللازمة في هذه الرتبة فلما ثبتت الثلاثة يشهد العقل بصورة جامعة تدل على الأربعة و هي مقام عنصر التراب و العلة الغائية التي هي بعينها نفس الظهورات الثلاثة**

**ص338**

**فلما تحقق في سبيل الحقيقة بأن الشيء لم يوجد إلا بمراتب أربعة يظهر في الكون كل مراتب المشية في إسم حامل النبوة الخاصة صلوات الله عليه ما طلعت شمس الإختراع بالإختراع ثم ما غربت شمس الإنشاء بالإنشاء لأن في الإسم الظاهر الدال على جسده تثبت حقيقة مقامه الذي لا تعطيل له في كل مكان يعرف الله به في مقام الظهور من عرفه لا فرق بينه و بينه إلا إنه عبده و خلقه لأن بمثل إسم محمد صلى الله عليه و آله لايمكن في الإبداع لأن حرف الميم هو أول حرف المشية فلما ظهر ذلك الحرف في إسمه دل بأنه في رکن عنصر النار جامع كل المقامات من رتبة القابليات و المقبولات لأن رتبة القوابل إذا اقترنت بالرتبة المقبولة تكون عدته أربعين و ذلك تمام المراتب التي وعد الله في الطور الأول لموسى [عليه السلام] حيث قال الله عز ذكره «و واعدنا موسى ثلاثين ليلة و أتممناها بعشر فتم میقات ربه أربعين ليلة» و قد شهدت الآية عن الله في حق حرف أول من إسمه رتبة التمامية لإقتران القابلية و المقبولية و إن ذلك الحرف في ذلك المقام إذا نظر الناظر بطرف الفؤاد ليعرف بحقيقته بأن تلك العدة إذا صفت عن ظهور الكثرة لم يبق إلا حرف التوحيد لأن من**

**ص339**

**حرف الميم إذا أخذ حدود القابلية و المقبولية لم يبق إلا أربعة أحرف التي تدل على مراتب الحقيقة التي لايمكن أن يتحقق في الوجود بغيرها و هذا الحرف لما كررت ظهر حرف الثاني من إسمه الشریف لأن الحاء عدته هي الثمانية فلما نزل ذلك الحرف فيظهر بمثل حرف الأول "لأن أولي الألباب لايعلم ما هنالك إلا بما هيهنا"و ان في رتبة عنصر النار حق عند الله أن يكون حرف الميم لتمامية ظهوراته و في رتبة عنصر الهواء وجب في الحكمة أن يكون حرف الحاء لأنه إذا أقرنته بسر الأربعة و الحرف الأول لتكون عدته مطابقا بعدة أحرف كلمة "الهواء" و ان فيه إشارات قدسية و دلالات عرشية و آيات بدئية و علامات ختمية التي لايحتملها الأفكار و لايصعد إليها أعلى طير الأبصار إلا لمن شاء الله من أهل الأسرار و إن بعد ذلك الحرف وجب في الحكمة و أتقن في الحقيقة و أحكم في الشريعة أن يكون حرف الآخر حرف الدال لظهور سر حرف التاء في رتبة التراب و ظهورات التوحيد في مقامات الجسدية لأن حرف الدال هو من الحروف الظلمانية و هو حرف الإنية و آية الحدية في الرتبة المحمدية صلى الله عليه و آله التي تدل على أول مقامه و تحكي عن قيومية**

**ص340**

**ذاته و ظهور کینونيته و ليس في الإمكان إسم يكون آخر ظهوره بمثل ما يشهد به نفسه إلا في إسم محمد صلى الله عليه و آله لأن ذلك الحرف الظلمانية التي ظهرت في آخر إسمه الشريف لركن التراب ليكون أعلى من الحروف النورانية في غيره بل من أثر ذلك الحرف قد تحققت التحققات في ملكوت الأسماء و الصفات و تذوتت المتذوتات في عرش البهاء إلى أن اتصل الفيض بإذن الله إلى رتبة التراب فلما ثبت بدليل العقل اللامع الذي يحكي عن الآيات المتجلية في ذاته ليعرف العبد بأن حامل الذكر الأول الذي هو المشية لم يكن أن يظهر في مقام الإيجاد إلا و أن يكون إسمه محمد صلى الله عليه و آله لأن حرف البدء مع كمال مراتبه و تمامية ظهوراته لما تنزل إلى رتبة التراب لم يدل إلا على سر حقیقته و لذا ظهر حرف الدال لعرف ظهور حرف توحيد الذات و الصفات و الأفعال و العبادة فجل و علا صنع الله سبحانه فقد [أظهر] آیات قدرته في كل شيء ليستدل المستدلون في مقام إثبات ظهور قیومیته في كل­شي و لئلا ينسى أحد ذكره في شأن و یراه ظاهرا موجودا بمثل يوم الذي لم يك معه شي مذكورا و ان ذلك شأن من سبل إثبات النبوة**

**ص341**

**الخاصة في الهيكل المحمدية والحضرة الأحدية المتجلية في الصورة الأحمدية و ان كل ما نسب إلى مقام الذات لا واريها الحجبات و لايعادلها الدلالات و لايساويها حكم الأسماء و الصفات و ان نور توحيد الذات قد ظهر في جسمه صلى الله عليه و آله بمثل ما ظهر في مقام المشية و إن الذي يثبت بالعقل فرض توحيد الذات و الصفات و الأفعال و العبادة فرض عليه بإثبات النبوة الخاصة بمجرد استماع إسمه الشريف لأن الذكر الأول لما تعين لم يظهر مراتب وجوده إلا في آخر مقاماته و أن الله قد جعل كل آيات الآفاق في الأنفس و لو لم يجعل الله آيات الآفاق في الأنفس لم يقدر العبد أن يطلع على ما في الآفاق فلما ثبت عرفان بيان النبوة في الآيات النفسية ليسهل عرفان [الآيات] الآفاقية لأن العقل يدل على ما جعل الله في نفسه بإثبات صانع فلما أيقن يلزمه إثبات حامل النبوة الكلية لأن فيض الأزل لم يك إلا تاما و إذا شاءالله أن يخلق المشية فإن في الحين وجدت بنفسها و ان الله لم يزل لم يشأ إلا بمشيته لأن الذات لم يقترن بخلقه و لايغير في شأن بإبداعه فلما ثبت الفيض الكلي من إبداعه في الأنفس يلتزمه وجوده في الآفاق بمثله و لما ثبت بأن يكون آیات الآفاق طبق الأنفس حق بأن يكون**

**ص342**

**حامل تلك النبوة الكلية في الآفاق إسمه محمد لما ذكرت في سر إسمه و أبوه عبدالله بل لو أبسط الإنسان سر الواقع يثبت أرض ولادته و سنه و كل شئونه ولكن العقول لم يدرك حقيقة الأمر لأن العقل إذا رق و لطف يدرك شيئا محدودا و إن إثبات تلك المقامات يصعب على الذي ينظر بالأشياء بطرف الحد و الهندسة و اذا كشف العبد حجبات سبحات أنوار الجلال عن ساحة عزة قرب أول تعين في الإمكان و الأكوان ليطلع بحقيقة الأمر بأن في الحين الذي ظهر رسول الله صلى الله عليه و آله كل آيات السموات و الأرض كانت في مقام الاعتدال و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه قد ظهر في مقام من الأزمان كان شأن الخلق في مقام قول الذي قاله الله عز شأنه «ثم أنشأناه خلقا ءاخر فتبارك الله أحسن الخالقین» و ان يوم أول بديع الفطرة كان شأن معرفة الناس في مقام النطفة و ترقي الكل في الذروة الأولى في مراتب ظهورات النبيين و المرسلين حتى صلحت بنية الكون و نضج حكمه عالم الأكبر و أراد الله سبحانه لإظهار أول نور من نفسه و ذكر من قدوسیته و آية من وحدانيته ليتلجلجن كل الذرات في مقام الظهورات بما أراد الله من الخلق في يوم قام بروزهم في هذا العالم**

**ص343**

**ليأخذ كل نصيبه من علم الكتاب بما قدر الله في حكم المبدء و المآب و إن ما فصلت في تلك الإشارات في مقام إثبات النبوة الخاصة ترد في مقام الظاهر و أما الإشارة إلى مقام الباطن فله دلالات و أمارات حيث يعرف العبد و يطلع به عند الميزان إذا نظر بسر الإمكان و عرف قدرة الرحمن في حقيقة البيان و هو أن النبي صلى الله عليه و آله الذي ظهر في يوم معلوم هو يوم ظهور آخر تعين المشیة في رتبة البطون و أن كما دل العقل على إثبات ذات ساذج علمه بحت في مقام توحيد الذات يدل على إثبات ذلك النور المشرق من أفق السماء في الحين الذي طلع و أشرق و قال لمن سئل عنه بم فضلت على أهل الإنشاء فقال "أنا أول من أجاب في الذر الأول» و ذلك إشارة إلى مقام التكوين ثم من أجاب الله في التدوين لأن في اليوم الذي ظهر جسد رسول الله صلى الله عليه و آله في الذر الثاني في هذا العالم فهو اليوم الذي ظهر أثر المشية في الذر الأول و ان علم ذلك المقام لم يتبين بحقيقته إلا بعد معرفة القدم الظاهر في رتبة المشية و معرفة الأزل الظاهر في رتبة الذكر الأول و معرفة السرمد ثم معرفة الدهر ثم معرفة الزمان و لذا أشير ببيانه و إن ذكر القدم و الأزل يطلق باختلاف المقامات و المراتب**

**ص344**

**و الشئونات فإذا أطلق في معرفة الذات فهو نفس الذات من دون ذكر الأسماء و الصفات و إذا أطلق في رتبة الفعل فهو السرمد في الحقيقة بحسب إسمه كما أشار علي [عليه السلام] في خطبته يوم الجمعة و الغدير "و أشهد أن محمدا عبده و رسوله الذي استخلصه الله في القدم على سائر الأمم" و قال عليه السلام "أنا صاحب الأزلية الثانية" و ربما يطلق القدم في مقام الزمانيات كقوله عز ذكره «کالعرجون القديم » ولكن الميزان في مقام البيان هو الذي أشرت بأن القدم الذي ليس له أول و لا آخر هو القدم الذي يطلق على مظاهر آیات الذات و كذلك الحكم في ذكر الأزل فإنه نفس الذات للذات بالذات و إن السرمد هو شأن الفعل و هو شأن ليس له بدء في علم الله و لا له ختم لأن الفيض لاينقطع من الفياض المطلق و إن نظر الدقيق لو أراد أن يجري الحكم في البدء بمثل الختم بأن لايجعل للذكر الأول أولا إلا نفسه فيصح الحكم ولكن صعب على القلوب الإحاطة به و أما الزمان فهو الذي يتحقق بطلوع الأفلاك و غروبها و ان له أولا و آخرا فإذا شهد الإنسان بحقيقة ذلك البيان فيقدر أن يعرف في الحين الذي ظهر جسم محمد صلى الله عليه و آله في عالم الزمان ظهور المشية في الخلق الأول**

**ص345**

**و ان بعد ذلك البيان قد ثبت بالدلالات النفسانية وجوب ظهور النبي صلى الله عليه و آله في السنة الثالث و المائة من الألف السابع و لزوم إسمه و صفاته التي قد كتب الله له و اختصها به من دون خلقه من فرض صلوة الليل و حكم النساء في التسعة و ما اختصه الله به في أحكام نبوته و حالات بعثته حيث لايمكن أن يتحقق ذلك إلا في المقام الذي أشار الله إليه في كتابه من الوحي إلى المقام الذي قال الله في حقه «و هو بالأفق الأعلى ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسين أو أدنى فأوحى إلى عبده ما أوحى ما كذب الفؤاد ما رأى أفتمارونه على ما يرى و لقد رءاه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوي إذ يغشى السدرة ما يغشی ما زاغ البصر و ما طغى لقد رأى من آيات ربه الكبرى»و أن بدليل العقل لم يمكن الطفرة بعد العلم بظهوره في هذا العالم لأن النفي فرع الإثبات في هذا العالم و لو لم يقدر أن يحيط به علم الحدودات و الهندسيات و إن وراء هذه الإشارات لو ينظر العباد إلى مقام الصفات و ظهور المقدورات ليقدر أن يثبت الأمر بسبيل دون ما أظهرت في البيان و ان كلما فصلت في بيان إثبات التبوة للهيكل الأحمدية هو على سبيل الباطن.**

**و أما البيان على سبيل ظاهر الباطن**

**ص346**

**فهو أن الله في كل حين لا شك أنه يعلم كل­شي و قادر على كل­شي فلما ادعی مسمى إسم محمد صلى الله عليه و آله بالنبوة الكلية الأزلية و لم يغلب عليه أحد في حجته فلا ريب أن الله كان مصدقه فيما ادعى و ليس حجة عند أولي الألباب أعظم من ذلك في سبل الصواب لأن الأمر الذي كان الله مصدقه فلايقدر أحد أن يقول فيه لم و بم و إن لم يتعقلوا بعقولهم في مقام الإدراك و ذلك مشهود عند كل من نظر بحكم عقله بآیات نفسه و العلامات الآفاقية في نفسه و لو لم يك محمدا صلی الله عليه و آله لم يك سواه لأن الفيض الكلي الأولي ما ظهر في الوجود إلا بمثل ما ظهر في بدء الأمر و إن لبيان تلك المسئلة ذكر في مقام البيان حيث يطلع عليه من يظهر في نفسه كل ما جعل الله في الكيان و هو أن أول ذكر الإمكان في رتبة الأعيان هو مقام آدم الأول و أن الألف إشارة إلى مقام أول ذكره الذي هو مقام الأحدية البحتة الصرفة التي هي حاكية عن مبدئها بنفسها لنفسها و أن الدال في وسط الإسم إشارة إلى ظهور العلل الأربعة التي لا يمكن أن يوجد شيء إلا بها و أن الميم إشارة على أنه خمرت طینته من مظاهر تلك العلل من العناصر الأربعة فإن الشيء لايتم ظهوراته في**

**ص347**

**مقام إلا بعدة أربعين لظهور العشر بعد الثلاثين في رتبة الإجتماع و لذا جعل الله إسم الذكر الأول "آدم" طبقا لما ظهر في هذا العالم و لما كان الشيء لم يتم إلا بظهور نزوله فإن أول نزوله تحقق من إنیته و من هذا خلق الله حواء من آدم الأول لسكونه و لذا كان عدة إسمها خمسة عشر بعدد كل ضلع من أضلاع شكل المثلث في عدة "الهاء" و هو الإرادة في مبادي الفعل و اليه الإشارة في قول محمد رسول الله "أنا و علي أبوا هذه الأمة» لأن بعد نزول المشية و تعين الإرادة وجدت الكثرات من طمطام يم القدر حين الربط و إن تلك الثلاثة لما تنزلت صارت أربعة و من هذا خلق الله بعد شکل المثلث آيات التربيع و لايمكن عدة في الوجود أكمل و أتم من تلك العدة السبعة و هو عدة قصبات الغيبية في أجمة اللاهوت التي كانت أسمائها محمدا و عليا و حسنا و حسينا و جعفرا و موسى و فاطمة صلوات الله عليهم و إن هذه السبعة لما تنزلت من عالم الغيب إلى الشهادة ظهرت قصبات السبعة في عالم الشهادة و ان الأصل فيها هو الكرة الأولى الأزلية حامل النبوة الخاصة و الولاية الكلية و إن بها أبدع الله الأفلاك السبعة من الشمس و القمر**

**ص348**

**و العطارد و الزهرة و المريخ و المشتري و الزحل و في تلقائها ظهرت عدة الأسبوع الأحد للمشية و لظهور الآية الواحدة في كل مقاماتها و الإثنين للإرادة و إن الإشارة بذكر الإثنين لوجود الزوجين و تعين الهيكلين و ان الثلاثاء للقدر لأنه في مقام الربط و شكل المثلث و لذا ثبت في علم الطلسميات شكل التثليث للافتراقات و أشباهها مما فيه حجة تفریق و تعطيل و إن الأربعاء للقضاء و لذا ثبت عند أهل الأعداد شكل التربيع لمقام الاجتماع و المحبة و هو يوم الحسين [عليه­السلام] فمن لاحظ فيه أسرار القضاء فإنه مبارك في مقام المؤتلفات و المجتمعات كما صرح بذلك الإمام [عليه­السلام] في ذكر يوم الأربعاء ردّا لمن قال فيه دون ذلك و من لاحظ فيه جهة المصائب النازلة على شموس العظمة فلا ينبغي أن يفعل الأمور البديعية التي تحتاج بعلم الساعات و حكم التباعد و التقارب في رتبة الظهورات و الخميس لمقام الإذن و إن حامله كان جعفر بن محمد [عليهما السلام] و الجمعة لمقام الأجل و إن الله قد جعل حامله موسی بن جعفر بن محمد [عليهما السلام] و إن في تلك العدة تمت جهات الشيء من حدود الهندسيات و السبت هو**

**ص349**

**لكمال الأمر مشروح العلل مبين الأسباب و هو يوم فاطمة صلوات الله عليها و ان على ذلك البيان يظهر أن حامل الذكر الأول يجب في الحكمة أن يظهر من بين الألف السادس و السابع من الستين لأن بعد حدود الستة التي هي العدد التام يجب في الحكمة الإلهية أن يظهر ذلك النور المشرق الذي هو الأصل في ظهورات البدء و الختم في المقامات التي لا غاية لها إلا بها مما لا نهاية لها بها فلما ثبت بدليل العقل أن الذكر الأول الذي هو آدم الأول و البديع من فطرة ظهور الأزل يظهر بعد الستة الحدودية التي هي في مقام الجسد النطفة و العلقة و المضغة و العظام و الكساء و الخلق الآخر فتبارك الله أحسن الخالقین فلما تمت حدود العالم الأكبر و نضجت بنيته و صلحت سريرته و ذكت علانيته قد ظهر روحي فداه في أول اعتدال مقام الإنسان و إن قبل ظهوره قد أظهر الله مائة و أربعة و عشرين ألف نبيا إلا نفسه لظهور أنوار قدسه في شئونات الحدية في رتبة " الواو" و في مقام التوحيد ليصلح بنية العالم الأكبر لظهور " الهاء" و إن كل ما حكموا به النبيين و نزل الله من السماء صحف الأحكام لهم هو في مقام الحدية و بالنسبة إلى تلك الشجرة الأولية**

**ص350**

**قشر و لذا نسخت الشرایع من النبيين لأن يوم النطفة لم يحتمل أحكام العلقة و لذا نسخت الأحكام من النبيين إلى اليوم الذي بلغ مقام العالم الأكبر بمقام خلق الإنسان فإذا بلغ إلى مقام أول هيكل الإنسانية ظهرت آية الأحدية و استمرت شریعته إلى يوم القيمة و لم يغير شریعته و لايبدل أحكامه و إن اختلف في مراتب الظهور بمثل ما نسخ بعض الأحكام في أوائل بعثته و جاء في الأخبار بأن "حجة الله يظهر بكتاب جديد و أحكام جديدة" فهو ليس من النسخ بل إن المراد هو مثل الولاية فإن قبل يوم الغدير ما ظهر بحقيقته فكذلك الحكم في كل المختلفات التي نسخت أو بعد يظهر فإنها من ظهورات تلك الشريعة المقدسة لا غيرها فلما ثبت في الحقيقة بالآيات الآفاقية و الظهورات النفسانية و الكينوفيات الملكية و الاقترانات الزمانية بأن الذكر الأول حامل الفيض الكلي لم يظهر في العوالم الأكبر إلا بعد مراتب حدود الستة لأنها لم تظهر إلا بسر التوحيد و ظهور التجريد فقبل أن يبلغ العالم الأكبر و أهله إلى مقام الجسدية اللحمية التي أول مراتب الإنسانية لم يظهر روحي فداه فيجب في الحكمة أن ظهوره بعد ما قضت الحدود أن يكون أول مراتب**

**ص351**

**ظهورات التوحيد في عالم البطون و في عالم الظهور فظهر روحي فداه يوم الجمعة حين الزوال بعد ما قضى من شهر العين الأول إثني عشر ليلة و بكل شأن مما ظهر تثبت نبوته لأن اليوم الجمعة هو اليوم الستة و أن الزوال هو أول استقرار شمس الأزل على مركزه و لهذا وصف عنها أهل الهيئة بذلك الوصف طبقا للعالم العلوي "و إن فلك الشمس کروي متوازي السطحين مركزه مركز العالم ممثل لفلك البروج في المنطقة و القطبين و في ثخنه آخر مثله خارج المركز مماس محدبه محدب الأول على نقطة الأوج و مقعرة على نقطة الحضيض فيفضل عند متممین متدرجي الثخن إلى غاية ما هي ضعف ما بين المركزين و الشمس مركوزة في ثخن الخارج عند منتصف ما بين قطبيه مماسة لسطحية على نقطتين و أفلاك كل من العلوية و الزهرة " و إن ظهوره في شهر عین الأول فهو من كمال ظهور اعتدال الأيام لأن مقام الاعتدال فهو في فصل الربيع و ان ما قضي من الشهر إثني عشر يوما إشارة إلى ما يقضي من بعده من شموس العظمة محال أمره و معادن حكمه و لغيره لايمكن أن يولد بمثله لظهور تلك الاقترانات الملكية لأن لكل جهة من تلك المراتب**

**ص352**

**جهات و لكل جهة جهات مما لا نهاية لها بها لأن مثل شئونات الربانية و الظهورات الرحمانية كمثل مرءات فيها قد عكست صورة و لتلك الصورة صورة إلى ما لا نهاية لها بها و لا نفاد لفيض الله في شأن و لقد وجب في الحكمة بأن حملت به أمه في أرض مكة التي هي حرم الله في أيام التشريق عند الجمرة الوسطى لأن أرض حرم الله لم يخلق إلا لاستقرار جسد حامل الفيض الكلي و إن في أيام التشريق إشارة بما ذكر في أحكام المنى و عند الجمرة لإنكسار وسطی آیات علامة السجين في رتبة التعين و بمثل ذلك يجب في الحكمة أن يكون إسم أمه "آمنة بنت وهب بن عبد مناف ابن زهرة بن کلاب بن مرة بن كعب " و أن عدة إسمها تعدل إسم الله أكبر و انما نقص منه عدة الحروف الأربعة عشر إشارة إلى مقامها التي قبلت في مقامات التوحيد الذات و الصفات و الأفعال و العبادة لمحمد رسول الله صلی الله عليه و آله و أوصيائه و بنته و بمثل ذلك وجب في الحكمة أن وضعته أمه في شعب أبي طالب في بيت محمد بن يوسف و مات أبوه "عبدالله" و هو كان ابن شهرين و ماتت أمه في حين كان روحي فداه ابن أربعة سنين لأن أولي الألباب لايعلم ما هنالك**

**ص353**

**إلا بما هيهنا و ان لتلك الإشارات مقامات لا يحصيها الأقلام و لايسعها الصحف و الدلالات و إن أريد أن أفسر تلك الإشارات فيخرج میزان البيان لمن أراد أن يطلع بحقيقة التبيان و إن بحكم العيان يجب في الحكمة الإلهية و اللطيفة الربانية و الأسرار الواقعية بأن يكون حامل ذلك الفيض الأول بعد ما قضى من سنه أربعين سنة و لم يبق بعد مبعثه في مكة إلا ثلاثة عشر سنة ثم هاجر إلى المدينة و بقي هنالك عشر سنة و لم يبق في هذا العالم إلا [ثلاثة] و ستين سنة و قبض بعد ما قضت اثني عشر ليلة من الشهر العين الأول في يوم الإثنين و أن يكون نسائه تسعة و أولاده سبعة فمنها [ثلاثة] ذكور و أربعة إناث [وتكون] فاطمة صلوات الله عليها آخرها لأن علة التدوين بعينها هو التكوين و إن أولي الألباب لايحيط بعلم شيء في ذلك المقام إلا بما قد قدر الله في العالم العلوي لأن ظهور نبوته في هذا العالم لابد أن يكون بعد الأربعين بعدد حرف الميم لأن طينة آدم الأول صلصل في كف القدرة أربعين صباحا و اليه الإشارة في مراتب حدود نفسه من ذكر الميم لأن الذكر الأول ما وجد إلا بقبول رتبة القابليات و المقبولات في مقام إمكانه**

**ص354**

**و لذا لم يظهر سر الأزلية إلا بعد ما قضت بمثل تلك العدة و إن في عالم السرمد هذه العدة ما كان إلا أقرب من لمح البصر و لما نزل في عالم الجسد و الحد فصارت أربعين سنة و فيه رموز كثيرة لما ما حان وقته ما أريد إظهاره و إن الناظر إلى قطب الصفات في ملكوت الأسماء و الذوات ليشهد أن ذلك النور الأول لابد أن يكون في مقام القطب بالنسبة إلى القصبات الثلاثة عشر و يجب في الحكمة أن يظهر ذلك القطب الالهي في الحين الذي زالت الشمس في مقامها لأن فلکه الزهرة و ليس بينها فرق في علم الهيئة إلا بما وصف أهل ذلك العلم بأنه کفلك الشمس إلا أن مناطق خوارجها تقاطع منطقة البروج على نقطتين متقاطرتين و لها تداویر مركوزة في خوارجها و هي الحوامل کاد تكاد الشمس و هي فيها بحيث يماس سطح کل سطح تدويره على نقطتيه و إن أهل الرصد لو يشاءون ليقدرون أن يبينوا النبوة الكلية الخاصة و القصبات المتجلية المعدودة في هياكل الولاية بطلوع شمس يوم تولده طبقا للعالم العلوي و ان ذلك ذكر من حرف عدة الميم لما مضى قبل بعثته و لقد مکث بعد بعثته في مكة**

**ص355**

**ثلاثة عشر سنة لظهور الهياكل المقدسة في حرم الله من نفسه و ليعلم الكل في سكونه على تلك الأرض استقرار سر الأزلية في الهياكل [المتلألئة] الشعشعانية اللامعة المقدسة و له رموز حيث يعرف الناظر إلى بساطة صرف الظهور في كل مراتب الغيب و الشهود و لو أفضل كل العلل في كل مقام لايسعه شيء لأن فيض الله لم يزل يتجدد في حقيقة العبد و ما كان لفيضه في شأن من زوال و ان بعد مهاجرته من حرم الله الذي هو مقام نفسه في رتبة المشية فيجب في الحكمة أن ينزل على أرض يكون إسمها "مدينة" و يستقر هنالك عشر سنة لأن الهجرة من المقام الأول هو أول سفر من الحق إلى الخلق و يجب فيه أن يكون مقام الخلق في عشر مراتب الظهور لأن أول مقام التعين في رتبة الخلق هو أثر فعل البيان ثم المعاني و الأبواب و الإمامة ثم الأركان في مقام ثم النقباء ثم النجباء في مقام ثم المعادن ثم النبات ثم الجماد و إن ذلك حكم كليات العوالم و إلا إذا أبسط أحد يده في العلم فيمكن أن يذكر لكل علة شيء عللا ما لانهاية لها بها ولكن الأصل في تلك الإشارات هو نور الفؤاد و سر الايجاد و بروز آیات الانوجاد في مقامات الأمر و ظهورات الختم و ان الناظر**

**ص356**

**إلى مقام ظهور الذات لو يقترن مع ذاته وصف من شيء أو نعت عن شيء فقد خرج عن حكم نور الفؤاد و يجري عليه أحكام يوم المعاد من الإنيات العرضية و الذاتيات الجوهرية و ما لايدرك أحد بحقيقتها إلا بالعلم الواقع و السر اللامع و ان ذلك في مقام عرفان المبادي بنور الإمكان إلا في مقام الأعيان لكل مقام حكم في تلك الشئونات و ان السر في تلك الظهورات ليس من علم خاص من أهل البيان بل إن الإنسان يبسط شئونات العلمية في مقام البيان بما عرف من أحكام العيان و إن بظهور سنه و الساعة التي قبض فيها روحي فداه ثبت نبوته لأن في الحكمة يجب أن يكون حامل الفيض الكلي أن يظهر بظهورات كل المراتب و أن عدة الستة لما ثبت أنه التام و أن العشرة هو تمام مقام الإنفعال فكان عدة الستين لظهور ستة مراتب الفعل في المراتب العشرة و أن الثلاثة هو إشارة إلى مقام نفسه بأنه لما نزل من عالم الغيب إلى الشهود و بلغ إلى الكل ما أمر الله به المعبود يظهر حكم الصعود و هو المقام الثالث من مراتب البطون و لذا وجب في الحكمة أن يقبض روحي فداه في يوم الإثنين و كان في الشهر الذي ظهر بمثل ما قضى من عدة**

**ص357**

**الليالي لأن البدء مثل الختم و لايصح لغيره أن يكون يوم الختم له بمثل البدء من نفسه و ما أعلم أن يظهر الله لأحد بأن يجعل يوم صعوده بمثل نزوله فسبحان الله موجوده لم تر عين بمثل رسول الله صلى الله عليه و آله قط و لايمكن في الإمكان مثله و سبحان الله موجده عما يصفون و لما ثبت في الحكمة أن لكل ظهور ظهر في أيام بعثته بل قبله و ما سيظهر من بعد أمارات لنبوته الكلية و آیات الظهور صرف بساطته الأولية فيجب في الحكمة أن يظهر من تلك الشجرة الإلهية سبعة أولاد لأن المشية إذا نزلت ظهورها صارت سبعة و إن منها [ثلاثة] في مقام حكاية المشية و أربعة منها في مقام الحكاية من الإرادة و إن الله قد قبض الستة في هذا العالم ليعلم الكل أنها في رتبة النزول لم تقترن و لاتتعلق بشأن و بقي منها ورقة مباركة جامعة حاكية من كل مراتبها التي لا تعطيل لها في كل مقام يعرفها بها من عرفها لا فرق بينها و بينها إلا أنها هي التي ذوتت عنها و دلت عليها و حكت عنها و كانت لها شرفا و ذكرا و يجب في الحكمة أن يكون إسمها فاطمة صلوات الله عليها و أن عدتها في الحروف إذا لاحظ أحد و زاد على حرف إسمه صلی الله عليه و آله أربعين عدة التي هي مراتب القابلية و المقبولية**

**ص358**

**و ثلاثة عدة لتمام حکایتها عن آية أبيها و بعلها و نفسها ليشاهد سر الواقع و له نكات عند أهل الحقيقة لو عبر عنها لم ير أحد بينها ربطا في مقام الظهور مع أنه هو العلة في مقامات الغيب و البطون و إن باسم فاطمة صلوات الله عليها ثبت الولاية الكلية الأولية لعلي عليه السلام و النبوة المطلقة الإلهية لأبيهاعليه السلام لأن بمثلها في الظهور لم تر عين في الإمكان و لولا خلق الله عليا عليه السلام فليس لها كفو في مقام الإمكان لأن إسمها المبارك يدل على جلالة بطونها و عظم رتبتها و كبر شأنها و إن الحرف الأول الألف إذا نزل في مقام العشرة و ضرب في ثلاثة عشر رتبة المراتب العشرة التي هي القصبات الكلية و الظهورات القدسية فلايبق إلا حرف " الهاء" الذي آخر إسمها الشريف و هو إشارة إلى مراتب توحيدها و دالة على أن كل ما ظهر في الطلعة الأحمدية قد احتملتها فاطمة صلوات الله عليها في رتبة آخر إسمها و لذا وجدت حقائق الأنبياء و الأوصياء من فاضل نورها و لذا دلت حقائق الأنفس و الآفاق مع أنها أثر جسمها الشريف على الله سبحانه و لو لم يجعل الله آخر حرف إسمها الشريف " الهاء " فلم يتلجلجن حقایق الموجودات بتوحيد الذات و ما قدر الله**

**ص359**

**في مقام الصفات و ان ذلك دليل للسر الواقع لأن ما عرف أولو الألباب هنالك لايطابق حکم الواقع إلا بما هيهنا و ان على المتفرس بنور الحقيقة مكشوف بأن ذلك الاستدلال هو من سبيل الواقع و العلم بمبادي الأمر في منتهى غايات الأوامر و أن الذي لايعلم بعلم ربط الحقيقة بين الجهات الحدودية فلم يقدر أن يشاهد تلك الإشارات و النسب و سبل الاقترانات و الاجتماعات في سبيل دليل النبوة الخاصة الكلية و لقد وجب في الحكمة و أتقن في الشريعة بأن لابد أن يكون لحامل ذلك النور الأكبر أثر في مقام الظهور لأن يكون حاكي جميع مقاماته في رتبة البطون و يجب أن يكون ذلك الأثر صفة مؤثره و حاكية عن عظم شأنه و كبر مقامه و لو لم يدل الأثر على مؤثره فلم يكن الأثر أثرا فلما ثبت في الحكمة سر المسئلة فحق أن يكون مثل فاطمة صلوات الله عليها أثرا لذلك الفيض الكلي لظهور مراتب التوحيد في إسمها و يجب في الحكمة أن يكون ذلك الأثر علة كل العلل فيما خلق الله تحت رتبته و يكون آخر إسمه حرف " الهاء" لأن الله ما خلق شيئا إلا لتوحيده و ظهور تفریده و الإقرار بمقامات عظمته و قدوسيته فيجب في الحكمة الإلهيه أن يكون كل**

**ص360**

**الموجودات آیات لظهور ذلك الحرف و علامات لتلك الكلمة و ان بوجودها ثبتت النبوة الخاصة لمحمد رسول الله صلى الله عليه و آله و إن له روحي فداه أسماء في مراتب الإمكان بل كل الأسماء سمة لإسمه و دالة على حضرته و حاكيه عن جناب عزته بل إن النبيين و المرسلين و كل الخير ظهورات لمقامات قدس نبوته و ان كل مراتب الظهورات إذا لاحظ الإنسان بطرف الحدود منحصرة في ثمانية مقامات فمنها عالم البيان و صرف ظهور التوحيد في العيان و هو عالم صرف البساطة و الدلالة في مقام الإمكان و منها مقام المعاني و هو مقام أول تعين الذكر الأول في العالم الأول و منها عالم الإنسان و منها عالم الجن و منها عالم الملك و منها مقام المعدن و منها مقام النبات و منها مقام الجماد و ان كل المراتب من كل الذرات لاتحكي إلا عن ظهور نبوته في ملكوت الأسماء و الصفات و إذا اختلج ببال أحد من أولي الألباب أن تلك الأمارات لنبوته لكانت بعد الظهور فارتفع شبهته بحول الله و قوته بأن بدليل العقل لما ثبت وجود قطب للعالم الأكبر و ان ذلك لم يبلغ إلى غاية مقام فیض الله في مقام الأجساد إلا بنزوله من بدء**

**ص361**

**العوالم إلى رتبة الأجسام و إن في أقل عدة سبعة ألف من الزمان لم يتصل ذلك النور المشرق إلى مقام الأعيان و ان تمام العدة هي في مقام يحكي العالم الأكبر عن حدود الستة التي هي مقام الإنية فلما تجاوزت و بلغت إلى ظهور نور التوحيد في رتبتة قد أظهر الله محمدا صلى الله عليه و آله و ان في السماء إسمه أحمد و ان ذلك لسر حرف الميم لأن مقام القابليات و المقبولات لو اتصلت إلى مقام مركزها لم يبق إلا حرف الألف و ان ذلك حقيقة الأمر في سر إسمه و إن إسمه في مقام الأرض هو بعينه إسم السماء إلا أن الحجب كانت أكثر لظهور المراتب و الشئونات لمن نظر بعين المبدء إلى ظهور الذات و الصفات و إن كل ما فصلت في ذلك الكتاب من الدلائل الآفاقيه و الأنفسيه للنبوة الخاصة هو في مراتب ظهورات نقطة البدء التي هي كانت نفس المشية لاسواها ولكن إذا نظر أحد إلى مقام تجلي ذات الأحمدية فلايحتاج له بالاستدلال بالآيات الدالة على بعثته و ظهور قدرته لأن قبل أن يبعثه الله لم يك ظهور إنيته في الآفاق و الأنفس ظاهرا بل لما ظهر في هذا العالم فقد ملئت وجود الإبداع و الاختراع آیات تجليه و لايصعب على الناظر سبيل العرفان فإن المراد بالزمان**

**ص362**

**و ذكر القبل هو في مقام الدهر و السرمد لا الزمان المحدود لأن الحين الذي بعث محمد صلى الله عليه واله بالرسالة ففي ذلك الحين ملا كل الوجود بآیات نبوته مع أن قبل ظهوره كانت آية بعثته قديمة في الأنفس و الآفاق و إن مثله كمثل عبد سئل عن الإمام عليه السلام عن حكم التمر فإنه روحي فداه قد أجابه على جهة الترديد بأنه "لو أكل فقد قضى في علم الله أكله و ان لم يأكل قضى في علم الله بأنه لم يأكل" و كذلك كان الحكم في يوم البعثة فلما بعث قضى في علم الله بأن آيته كانت في حقيقة الأنفس و الآفاق مکنونة و إن ذلك من أسرار آل محمد صلى الله عليه و آله حيث نزل في الحديث كله بأن "أمرنا هو السر و سر السر و السر المستسر و السر المقنع بالسر إلى آخره " و إن من الإشارات القدسية التي هي أصل لعرفان النبوة الكلية هو العلم بصورة إسمه في مقام التربيع لأن حامل الفيض الأول لم يك ظهوره تاما إلا بمقامات أربعة في مقام توحيده فمنها مقام توحيد الذات في نفس ظهور الذكر الأول و منها مقام توحيد الصفات في نفس ظهور ذكر الإرادة و منها مقام توحيد الأفعال في نفس ذكر القدر و منها مقام توحيد العبادة في نفس ظهور ذكر القضاء و إن الحروف الأربعة في إسمه صلى الله عليه وآله دالة على تلك**

**ص363**

**المقامات الكلية و إن حرف الميم فهو مظهر إسم الله القابض ثم حرف الحاء مظهر إسم الله الحي ثم حرف الميم مظهر إسم الله المحيي ثم حرف الدال مظهر إسم الله المميت و لذا كان ثلاثة أحرف من إسمه المقدس من حروف "صراط علي حق نمسكه" و حرف منه من الحروف الظلمانية و إن الكل لو صعدوا إلى ذروة الحقایق لم يقدروا أن يعرفوا ذلك الحرف الظلماني لأن ذلك حرف كان وجوده في رتبة ذلك الإسم و هي دالة على مقام إنيته في مقامات الملك و هي كانت في مقام الإنية أعظم من الحروف النورانية من كل الجوهريات و إن هيكل التربيع في مقام النزول يظهر بعد شكل التثليث و لذا كان أول إسم اختاره الله لنفسه هو العلي العظيم ولكن في مقام الصعود يظهر بالعكس وان شكل المثلث حرف إسم الولي و هو سر إسم النبي صلی الله عليه و آله حيث أشار الصادق [عليه السلام] في كلامه لمفضل و لما كان ذلك الحديث هو من الأحاديث التي فيه أسرار النبوة و الولاية جامعة لأذكره في ذلك المقام ليكون عزا للناظرين و آية حق للعارفين و هو على ما "روي عن المفضل بن عمر الجعفي قال قلت لمولانا الصادق [عليه السلام] الوعد منه الرحمة و قد خلوت به فوجدت منه فرصة اتمناها لسالك يا مولاي عما جرت في خاطري من ظهور**

**ص364**

**المعنى لخلقته بصورة مرتبة فهل الذات تتصور أو تتجزئ أو تتبعض أو تحول عن كيانها أو تتوهم في العقول بحركة أو سكون و كيف ظهور الغيب الممتزج بخلق ضعيف و كيف يطيق المخلوق النظر إلى الخالق مع ضعف المخلوقات فقال عليه السلام يا مفضل «إن في خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و النهار لآيات لأولي الألباب» یا مفضل إن علمنا صعب مستصعب و ستنا وعر بعيد عن اللسان أن يترجم عنه إلا تلویحا و ما يعرف شيعتنا بحسب درایتهم بنا و بمعرفتهم لنا و سحقا لمن يروي ما لايدري و يعتقد ما لايتصرف في عقل و لاينتضج في لب و ذلك إيمان اللسان و وعد الحواس و الحجة فيه على صاحبه و ذلك أن القرآن نزل على إياك أعني و اسمعي يا جارة فاستمع لما يوحى إليك و أنظر بعين عقلك و انصت بنور لبك و استمع وع فقد سئلت عن نبأ عظیم و حق يقين فسألقي عليك سؤالا ثقيلا و هو الذي ضل في معرفته خلق كثير إلا من رحم ربك إنه هو الغفور الرحيم و ما أنبأ به الباقر لجابر عن الوعر الأوعر الذي خفي على سائر العالم إلا عن صفوة المختصين و البلغاء المستحفظين الذين اخلصوا و اختصوا و شهدوا الحق بما علموا و صدقوا بما عاينوا كما ذكر في التنزيل قول السيد الأمين إلا من شهد**

**ص365**

**بالحق و هم يعلمون إنه الحق و الأمر يا مفضل لطيف و سر هذا العلم غامض و اعلم أن الذات تحكي عن الأسماء و الصفات غيب ممتنع لايمتنع عنه بالحق و لايستسر عنه خفي لطيف و لا شيء أعظم منه موصوف باتصافه له مشهود بآياته معروف بظهوراته كان قبل القبل و قبل أن يحيث الحيث لاحيث غيره و قبل المكان إذ لا مكان إلا ما كونه و هو إلى ما لا نهاية لايحول عن حال و لا عما كان فيه من كيانه و لايفتقر إلى شيء فليتعين به و لاينسب إلى غيره فيعرف به بل هو حيث هو و حيث كان فلم يكن إلا هو و أعلم یا مفضل أن الظهور تمام البطون و البطون تمام الصمت و الظهور و القدرة و العزة تمام العقل و متى لم تكن كليات الحكمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها كانت الحكمة ناقصة من الحكيم و إن كان قادرا یا مفضل قلت زدني يا مولاي شرحا يحیی به من قرب و تقرب به من مشي بنورك و عرف حقيقة المعرفة قال [عليه السلام] یا مفضل إن ظهور الأزل بين خلقه عجیب لايعلم ذلك إلا عالم خبير و ان الذات لايقال لها نور لأنها منيرة كل نور فلما شاء من غير فكر و لا هم إظهار المشية و خلق المشية للشيء و هما الميم و الشين فأشرق من ذاته نور شعشعاني لانبت له أنوار غیر باین عنه فتظهر النور**

**ص366**

**نور الضياء لمن تتبين منه و أظهر الضياء ظلا فأقام صورة الوجود بنفسي الضياء و الظل و جعل النور باطنه و الذات منه مبدءها و كذلك الاسم غیر متحد بنوره ما رأي خلقه بخلقه فإذا بطن ففي ذاته و غيبه الذي ليس شيء كهو إلا هو فتعالى الله العظيم یا مفضل و سئلت عن المشية كيف أبدئها منشئها فافهم ما أنا ذاكره لك يا مفضل فقد سئلت عن أمر عظيم إن مولاي القديم الأزل تعالى ذكره يبدىء مشيته لم يزل لها عالما فكانت تلك إرادة من غير همة و لا حدوث فكرة و لا انتقال من سكون إلى حركة و لا من حركة إلى سكون لأن القدرة طباعه و ذلك لأنه يظهر المشية التي هي اسمه و دل بها على ذاته لا لحاجة منه إليه و لا غيب به فلم بدت بطبع الحكمة عند إرادته يكون الاسم و لعلمه بأن الحكمة إظهاره ما في الكيان إلى العيان و لو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معانیه بعضا لبعض لكان ناقصا و الحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل و تمام العلم المعلوم و تمام الكون المكون فافتح يا مفضل قلبك لكلام ربك و اعلم أن النور لم يكن باطنا في الذات فظهر منه و لا ظاهرا منه فبطن فيه بل النور من**

**ص367**

**الذات بلا تبعیض و غائب في غيبته بلا استنار و مشرق منه بلا انفصال کالشعاع من القرص و النور من الشعاع لمولاك يا مفضل اخترع الإسم الأعظم و المشية التي أنشأت الذات و لم يكن النور عند اختراعه الاسم زيادة و لا نقصان و الاسم من نور الذات بلا تبعیض و ظاهره بلاتجري يدعو إلى مولاه و يشير إلى معناه و ذلك عند تغير كل ملة لإثبات الحجة و إظهار الدعوة ليثبت على المقر إقراره و يرد على الجاحد إنكاره فإن غاب المولى عن أبصار خلقه فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة يا مفضل التي ظهر به للاسم ضیاء نوره و ظل ضيائه الذي تشخص به الخلق لينظروه و دلهم على بارئه ليعرفوه بالصورة التي هي صفة النفس و النفس صفة الذات و الاسم مخترع من نفس الذات ذلك سمى نفسا و لأجل ذلك قوله عز و جل «و يحذركم الله نفسه» و إنما حذركم أن تجعلوا محمدا صلى الله عليه و آله مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر الصراح و اعلم يا مفضل أنه ليس بين الأحد و الواحد إلا كما بين الحركة و السكون أو بين الكاف و النون لاتصاله بنور الذات قائمة بذاتها و هو قوله تعالی «ألم تر إلى ربك كيف مد الظل و لو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا» يعني ما كان فيه من الآت**

**ص368**

**فالصورة الأنزعية هي الضياء و الظل و هي التي لاتغير في قديم الدهور و لا فيما يحدث من الأزمان فظاهره صورة الأنزعية و باطنه المعنوية و تلك الصورة هي هيول الهيولات و فاعلة المفعولات و أس الحركات و علة كل العلل لا بعدها سر و لايعلم ما هي إلا هو و يجب أن تعلم يا مفضل أن الصورة الأنزعية التي قالت ظاهري إمامة و وصية و باطني غيب منيع لايدرك و ليست كلية الباري و لا الباري سواها و هي هو ثباتا و ایجادا و عيانا يقينا و تعيينا لا هي هو كلا و لا جمعا و لا إحصاء و لا إحاطة قال المفضل قلت یا مولاي زدني شرحا فصلا فقد علمت من فضلك و نعمك ما اقصر عن صفته قال [عليه السلام] یا مفضل سل عما أحببت قلت يا مولاي تلك الصورة التي رأيت على المنابر تدعو من ذاتها إلى ذاتها بالمعنوية و تصرح باللاهوتية قلت لي إنها ليست كلية الباري و لا الباري غيرهما فكيف نعلم بحقيقة هذا القول قال [عليه السلام] یا مفضل تلك بيوت النور و قمص الظهور و أنس العبادة و معدن الإشارة حجبك بها عنه و ذلك منها إليه لا هي هو و لا هو غيرها محتجب بالنور ظاهر بالتجلي كل يراه بحسب معرفته و ينال على مقدار طاقته فمنهم من يراه قريبا و منهم من**

**ص369**

**يراه بعيدا یا مفضل إن الصورة نور منير و قدرة قدير ظهور مولاك رحمة لمن آمن به و أقر هو محمد صلى الله عليه و آله فقال [عليه السلام] هو الواحد و عذابا على من جحد و أنكر ليس ورائه غاية و لا له نهاية قلت يا مولاي فالواحد الذي هو محمد فقال الواحد إذا سمي و محمد إذا وصف قلت يا مولاي فعلی مم باين غير المعنى وصف اسمه فقال [عليه السلام] ألم تسمع إلى قوله ظاهري إمامة و وصية و باطني غيب منیع لايدرك قلت یا مولاي فما باطن الميم فقال [عليه السلام] نور الذات و هو أول الكون و مبدع الخلق و مكون لكل مخلوق و متصل بالنور منفصل لمشاهدة الظهور أن بعد فقريب و أن نأى فمجيب و هو الواحد الذي أبداه أحد من نوره و الأحد لايدخل في العدد فالواحد أصل الأعداد و إليه عودها و هو المكنون قلت يا مولاي يقول السيد الميم أنا مدينة العلم و علي بابها فقال [عليه السلام] یا مفضل إنما عنى به تسلسل الذي سلسل من نوره و معنى قوله و علي بابها يعني إنه هو أعلى المراتب و باب لهم و منه يدخلون إلى المدينة و علم العلم و هو المترجم بما يمده سيده من علم الملكوت و جلال اللاهوت فقلت يا مولاي يقول السيد الميم أنا و علي كهاتين لا أدري يمينا و لا شمالا و أقرب بين سبابتيه فقال يا مفضل ليس مقدار أحد من أصل العلم يفصل**

**ص370**

**بين الاسم و المعنى غير أن المعنى فوقه لأنه من نور الذات اخترعه فليس بينه و بين النور فرق و لا فاصل فلأجل ذلك قال أنا و علي كهاتين إشارة منه إلى العارفين أن ليس هنالك فصل و لو كان بينه و بينه فصل لكان شخصا غيره و هذا هو الكفر الصراح أما سمعت قول الله تعالى «أن يفرقوا بين الله و رسله» و قوله «و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل» و إيماء بها للأفعال أن يقال أن الله بينه و بين بارئه واسطة و لأجل هذا قال أنا و علي كهاتين لأنه بدر الأسماء و أول من تسمى فمن عرف الإشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة ألم تسمع إلى إشارات الإسم إلى مولاه تصريحا بغير تلويح حيث يقول إنك کاشف الهم عني و أنت مفرج كربتي أنت قاضي ديني أنت منجز وعدي فيكشف عن اسمه الظاهر بين خلقه فيقول أنت على إشارة منه إلى مولاي فكانت الإشارة إلى بابه أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة فليقصد إلى الباب" فلما تحقق في غياهب تلك الكلمات إثبات النبوة الخاصة على مقام ظهور الآيات في ملكوت الأسماء و الصفات لأذكر أدلة في مقام الشريعة**

**ص371**

**ليعرف كل من شاء أن يعرف حكم تلك الإشارات بتلك الأخبار النازلة من شموس العظمة و الجلال "عن أبي عبدالله - عليه السلام قال قال الله تبارك و تعالی یا محمد إني خلقتك و عليا نورا واحد يعني روحا بلا بدن قبل أن أخلق سمواتي و أرضي و عرشي و بحري و لم تزل تهللني و تمجدنی ثم جمعت روحکما فجعلتهما واحدة فكانت تمجدني و تقدسني وتهللني ثم قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين فصارت أربعة محمد واحد و علي واحد و الحسن و الحسين ثنتين و فاطمة ثم خلق الله من نور ابتدأها روحا بلا بدن ثم سبحنا سبحانه بیمینه فأضاء نوره فينا" "و روي عن أبي حمزة الثمالي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول أوحى الله سبحانه إلى محمد صلى الله عليه و آله يا محمد إني خلقتك و لم تك شيئا و نفخت فيك من روحي كرامة مني اكرمتك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقي جميعا و من أطاعك فقد أطاعني و من عصاك فقد عصاني و أوجبت ذلك في علي عليه السلام و في نسله ممن اختصصته منهم لنفسي" "و روی بسند صحيح عن أبي جعفر عليه السلام و قال إن الله تبارك و تعالى لم يزل متفردا لوحدانيته ثم خلق محمد صلى الله عليه و آله و عليا و فاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها**

**ص372**

**و أجرى طاعتهم عليها و فوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاؤون و يحرمون ما يشاؤون و لن يشاؤوا إلا أن يشاء الله ثم قال يا محمد صلى الله عليه و آله هذه الديانة التي من تقدمها دق و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها إليك يا محمد" "و روي صحيحا عن أبي عبدالله عليه السلام قال رسول الله قال إني أول مؤمن بربي و أول من أجاب حين أخذ الله سبحانه میثاق النبيين «و أشهدهم على أنفسهم ألست بربکم قالوا بلى» فكنت أول نبي قال "بلى" فسبقهم بالإقرار بالله" "و روی جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال يا جابر إن الله أول ما خلق خلق محمدا و عترته الهداة المهتدين فكانوا أشباح نور بين يدي الله قلت و ما الأشباح فقال ظل النور أبدان نورانية بلا أرواح و كان مؤيدا بروح واحدة و هي روح القدس فيه كان يعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلماء و علماء بررة أصفياء يعبدون الله بالصلاة و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل و يصلون الصلاة و يحجون و يصومون" و لما كان الظاهر في كل العوالم طبق الباطن و السر نفس العلانية ليشهد العارف بظهورات المبادي في مقام بيان تلك الأخبار ظهور الأدلة العقلية التي ذكرتها**

**ص373**

**بدليل الحكمة في مقام الجوهريات و الماديات و العرضيات و الشبحيات و ما علم الله جل شأنه وراء تلك الإشارات إنه هو الولي في المبدء و الإياب و إن ما أشرت بدلائل الحكمة في تلك المقامات فهو من أسرار أهل الفضل و العدل في ملكوت الأسماء و الصفات و ان الأدلة التي يعرف أهل الموعظة و المجادلة بالتي هي أحسن هي من سبيل الحدود و ان طرق الإستدلال تختلف باختلاف المقامات فبكل دليل يحتج المحتج بإثبات نبوة أحد من الأنبياء فبذلك الدليل ثبتت نبوة محمد صلى الله عليه و آله لأن دلائل الناس لم يخل من أمرين فإنه إن كان الدليل في مقام الأنفس فهو ظهورات في مقامات النفوس من الأمارات التي يبلغ العبد إلى مقام الاطمينان و السكون و إن كان في مقام الآفاق فهو من ظهور المعجزات التي ملأت شرق الأرض و غربها تثبت النبوة و ليس دليل أعظم لنبوة محمد صلى الله عليه و آله مثل القرآن فإن به يثبت نبوته الخاصة و العامة في كل مقامات الظهور من الغيب و الشهود و ان اليوم معجزة القرآن ظاهرة لأن الحروف التي قد جعل الله في يدي الكل و لم تخل من ثمانية و عشرين حرفا لو اجتمع الكل على أن يركبوا کلماتا بمثل حدیث منه لن يقدروا و لو كان الكل على البعض ظهيرا فليس**

**ص374**

**أمر سهل بل إن ذلك أعظم من كل معجزاته التي ظهرت من ساحة عزة قدسه و إن اليوم يثبت بوجود القرآن للنبوة الخاصة للطلعة الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس البداية بالبداية ثم ما غربت شمس النهاية بالنهاية بل إن الناظر إلى مقامات الشهود لو أراد أن يستدل بكل حرف من القرآن لنبوته الخاصة لكل الموجودات لیقدر لأن الله قد نزل القرآن بشأن لن يقدر أحد بمثله و ان المراد بالمثل هو القوة الإلهية و القدرة الربانية و الكلمات القدوسية و المعاني اللطيفة التي بها يعجز كل من في السموات و الارض و إن المراد لو كان بظاهر صور الحروف فلا شك أن الأعراب قد أتوا بكلمات مركبة و لم يقبل منهم رسول الله صلى الله عليه و آله كما قال أحد منهم حين الذي نزلت آية "«اقتربت الساعة و انشق القمر» دنت الساعة و انشق القمر فقال رسول الله صلى الله عليه و اله فض الله فمك" و إن ذلك دليل على أنه لن يأت بمثله لأن شرط المثلية يتحقق في مقام كان من كل جهاته مثلا لأن الحكيم لو أمر بإتيان المثل ليلاحظ كل مقاماته من مقامات تجريده إلى غاية مراتب تكثيره و انه جل شأنه لما علم أن الخلق لن يقدروا أن يقاوموا في مقام الإتيان**

**ص375**

**بجميع مراتبه التي قد أحاط علمه احتج بهم في كتابه بالصور الظاهرية التي كان أنزل مراتبه في كتابه و انهم على ذلك لن يقدروا أن يأتوا بمثله حديثا لأن أصل المثلية قد يتحقق في مقام كان صادقا و ناطقا من مبادي العلل و إن لم يك صادقا فإن إتيانه كان مكذبه لأن الحجة تثبت في شأن كان إتيانها من الله و إن لم يك من عنده فلم يجر عليها حكم فلما ثبت أنها كانت من عند الله فلم يظهر فيها العجز و خلاف القواعد الإلهية لأن الله هو حي قادر فمن ينطق من عنده لايعجزه أحد و لايقدر أحد أن يأتي بمثله فبذلك ثبتت حجية القرآن على كل مراتب الوجود من الجن و الإنس و ان الكل لو اجتمعوا أن يأتوا بمثل ألف من القرآن لن يقدروا و لن يأتوا و لو كان الكل على البعض ظهيرا لأن الله لما نزل ذلك الألف قد أعطاه هيمنة ظهوره على كل ما دق و جل و ان الإشارات تحجب العبد عن التقرب إلى ساحة القدس و الصفات و إلا فكل ظهورات مبادي الفعل و ظهورات الإنفعال مذكورة تحت ذلك الألف من القرآن و ان الصور لما كانت متشاكلة لم يقدر أن يعرف العبد صورة الألف الذي من عند الله عن صورة ألف الخلق**

**ص376**

**فسبحان الله ما أعظم شأن كتابه و ما أجل ظهور آياته تجري فيها مظاهر تنزيهه كأنها هي شيء ليس بمثله شيء في ملكه و لايعادله شيء في حقيقة سيره و لذا فرض في الشريعة سر الحقيقة بان لايمس أحد ذلك الألف من القرآن إلا بالطهارة و إن الخلق لو نظروا ليشاهدوا بالواقع في عظمة حرف من القرآن كل ظهورات الإمكان بحسبه و إن الإمام عليه السلام أو من أيد بفضل الله لو أراد أن يخرج كل الدين من معنى حرف الألف لیقدر بذلك لأن فيض الله لا غاية له فكما أن لمعناه معنى في كتاب الله فكذلك الحكم يجري في معنى ذلك المعنى إلى ما لانهاية لها بها و إن الحكم لكل حرف من القرآن كان من عند الله بمثل ما أرشحت في ذكر الألف منه بل لو كان كل البحر مدادا لحرف منه لتفنى البحور قبل أن يبلغ معناه إلى حد في الإنشاء بل يجري فيه قول الرحمن « و لا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبین»و لذا قال علي عليه السلام في مقام الإفتخار "أنا النقطة تحت الباء" و منه خرجت الموجودات إلى رتبة العيان فإن اليوم ثبتت النبوة الخاصة بذلك الكتاب لأن الأثر يدل على مؤثره فكما أن النبي صلى الله عليه و آله هو حامل الفيض الكلي الذي انقطعت الأسماء دونه و اضمحلت الآثار عن قربه فكذلك الحكم لكتابه لأنه متفرد في عالم الحروف و المعاني عن الأشياء و الأمثال و له هيمنة على**

**ص377**

**كل الأسماء و الصفات و ان الذي أراد أن يحتج في النبوة الخاصة إن كان من طينة العليين و ما دخل من قبل دين الإسلام فإن سمع آية من القرآن ففي الحين ليؤمن به لأن من غير ذلك الكتاب لايدعو بسره إلى ذلك الجناب و في كل حرف منه مخزون آية قدرة من العزيز الغفار كأنها هي في مقام الظهور تلك الآية المباركة « لو أنزلنا هذا القرءان على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون» و ان اليوم كل من أراد أن يدخل في دین محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و ولاية أوليائه المصطفين على بصيرة فحق عليه أن يدخل بعرفان القرآن بأنه آية حبيبه من الرحمن لن يقدر أن يأتي بمثله أحد من الإنسان و لو أن بالتواتر تثبت المعجزات و بالآيات الأنفسية و الدلالات الآفاقية تثبت نبوته لكل من له رائحة مسك من الإنصاف ولكن كل ذلك مبدء عرفانهم ينتهي إلى عرفان النفس و قبولها ولكن بالقرآن يثبت الفؤاد و يسكن الروح و يطمئن النفس و بروح الجسم و له أثر في الموجود ما لا جعل الله لغيره و انه بالاجماع أعظم آيات الله في مقام المعاني و الحروف و لايعادله شيء من المعجزات**

**ص378**

**الجسمية لأن ليس شيء في الوجود أشرف من الكلام و لذا قد جعل الله البيان بينه و بين أصفيائه و كان دائما عند كل من يكون واسطة بين الحق و الخلق و لذا إنه أعظم الآيات لأن في القرآن كل المعجزات ظاهرة لأنه لابد أن يكون فيه كل رطب و یابس تحت رتبته ولكن في سائر المعجزات لم يجر حكم القرآن لعلو شأن البيان عن ما دونه في التبيان و إن بالله الاعتصام فيما جرى القلم في البيان و إن من الشئونات الدالة على نبوته المطلقة هو آثار نفسه حيث أشار أبو جعفر عليه السلام في كلامه حيث قال عز ذكره "كان في رسول الله صلى الله عليه و آله ثلاثة لم تكن في أحد غيره لم يكن له سواء و كان لايمر في طريق فيمر فيه بعد يومين أو ثلثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه و كان لايمر بحجر و لا بشجر إلا سجد له" و إن من دون كينونية المشية إذا نزلت في هذا العالم لايمكن لها تلك الصفات و بكل واحد منها تثبت نبوته الكلية الأزلية و إنني أنا أشير إلى كلمة آخرها التي له يسجد كل­شيء لأن مشيته و كل المشيئات إنما صنعه فلما ثبت أن رتبة الجماد التي كانت آخر مراتب الفيض تسجد لجنابه فدليل بأن فوق عالم الجسد كل له و إن ولايته في الأنفس**

**ص379**

**كل الشئونات منها ساجدون لله و كذلك الحكم في الآفاق حيث أشار الإمام عليه السلام في قوله و يؤيد عليه قول الله في مقام باطن الظاهر « و ان ما من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لاتفقهون تسبيحهم» فلما دل النقل على وجود النبوة الخاصة طبقا على حكم العقل أشير بأدلة مكنونة التي لايعلم كنهها إلا الله أو من شاء لما شاهدت عنایات جناب المستطاب لعل بذلك يعمل أحد في دين الله و يوصل ثوابه إلى الذي أمر بإنشاء ذلك الكتاب و هو إلى العقل الذي أراد أن يعرف حكم النبوة الخاصة و يؤمن بها فلا شك أنه وجه من آثار فیض تلك النبوة الكلية و إن ذرات الهواء لو أرادوا أن يطلعوا بحكم قمص الشمس لن يقدروا أن يعرفوا منها شيئا إلا بما تجلت لها بها بشعاعها في مقام إنيتها فإذا عرف الإنسان بنور العيان حكم ذلك البيان ليشهد أن عقل الكل لن يدركوا من نبوته صلى الله عليه و آله إلا بمثل ما تدرك ذرات التراب عند طلوع نور الشمس و كل ما عرف من ظهور قمص الشمس فهو في الحقيقة عرفان ذلك الشعاع الذي اتصل إنيتها في رتبتها و لايمكن لها دون ذلك في مقام فكذلك الحكم للعقول التي يريدون أن يعرفوا بالأدلة الآفاقية و الأنفسية النبوة الخاصة للهيكل الأحمدية**

**ص380**

**و القمص الإلهية و الطلعة الربانية و الكينونية المتشعشعة المتلامعة السرمدية لأن دون ذلك لايمكن في مقام العرفان و ان بالحقيقة الأولية لن يثبت عند أحد نبوته الخاصة إلا في رتبة نفسه و إن في مقامات ظهوراتها و لو كانت لها آية فيها ولكن الأمر هو الذي نزلت في غياهب تلك الإشارات و فصلت في مستسرات تلك العبارات لمن عرف الفصل عن الوصل في ملكوت الأسماء و الصفات و لما عرف العقل ذلك الحكم ليشهد في بين يدي الله و أوليائه بأن إثبات النبوة الخاصة للهيكل المحمدية أعظم ذنب لايعادله ذنب لأن الأمر الذي لايمكن إثباته في الإمكان بحقيقة ما هو عليه من الأمر و الحكم أجل و أعظم من أن تثبته بالعكوسات المنقطعة التي هي بذاتيتها دالة بالعجز و حاكية بالمنع و مدلة بالإقتران فسبحان الله ما أعظم حكم من أراد ذلك و إن لم أجد السبيل و لا أرى الدليل لعرفان ذلك القطب الجليل و إن الله و ملائكتة شهداء علي بأن كلما فصلت في آيات إثبات النبوة الخاصة و الولاية المطلقة ما قصدت إلا العجز البحت عن ذكر الدليل و الذل الصرف عن عرفان السبيل لأن دون ذلك لايمكن في مقام من الخلق**

**ص381**

**و من ادعی إثبات النبوة الخاصة بحقيقتها التي هي عليها فقد احتمل الإفك في نفسه و يجري عليه أحكام حدود قابلیته ولكن الآيات لما كانت في بعض الأنفس ألطف و أدق من غيرها فلذا قد فصلت بیان [الآيات] المحكمات مما يمكن في التبيان لذكر النبوة الخاصة بمثل حكایة الزجاجة عن الخمر حيث قال الشاعر**

**"رق الزجاج و رقت الخمر فتشابها فتشاكل الأمر**

**فكأنما خمر و لا قدح و كأنما قدح و لا خمر"**

**و قال أحد في مقامه**

**"صفاتك أسماء و ذاتك جوهر بريء المعاني عن صفات الجواهر**

**يجل عن الأعراض و الكيف و المتی و يكبر عن تشبيهه بالعناصر "**

**و إن ذلك سر الأمر في بيان الواقع ولكن اليوم ما أعلم أحدا أن يثبت حكم تلك النبوة بمثل ما إني فصلت في ذلك الكتاب لأن علمي بالإثبات هو التأييد من عند رب الأرباب و من غيري لو سلك سبل الحقيقة ما أجد إلا من شواهد الكتاب و السنة و نعم ما قيل**

**"و كل يدعي وصلا بليلا و ليلى لا تقر لهم بذاكا"**

**"إذا انبجست دموع من خدود تبين من بکی ممن تباکی"**

**ولكن الشرف في الحقيقة ليس في علم إثبات هذه المسئلة الغامضة بل الشرف هو الذي صدق الرسول صلى الله عليه و آله قائل حيث قال**

**ص382**

**"ألا كل­شيء ما خلا الله باطل و كل نعيم لا محالة زائل "**

**و إن كل ما فصلت في تلك الإشارات من الدلائل المحكمة هو حظ أهل السبحات و إن حقيقة العلم بالنبوة الخاصة و اثباتها فهو في شأن كان العلم نفس المعلوم و الدليل نفس البطون لو لم يك كذلك لم يثبت فیض الأول بغيره و إن ذلك ليس من جهة العرفان بل إنه من جهة الحجب و الأستار كما أشار الإمام عليه السلام في كلامه عز ذكره إلى أن قال "و لعلمه بأن الحكمة إظهار ما في الكيان إلى العيان و لو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معانیه بعضها لبعض لكان خاطئا و الحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل و تمام العلم المعلوم و تمام الكون المكون" و إن الأمر في الحقيقة هو من عرفان ذلك السبيل لا دونه لأنه لو أراد أحد أن يعرف الحمرة بالبياض أو الخضرة بالصفرة لن يعرفه بحقيقته لأن الشيء لم يعرفه بحقیقتة بدون جهة نفسه و من أراد أن يعرف النبوة الخاصة بحقيقته فلم يقدر إلا بنفس النبي صلى الله عليه و آله حيث أشار الإمام عليه السلام عن ذلك المقام "اعرفوا الله بالله و النبي بالنبوة " و إن ذلك لهو السر في الواقع لأن للعرفان**

**ص383**

**رتبتان كما ثبت عند رجال الأعراف فإن كان من جهة عرفان الذات بنفس الذات فهو العرفان على جهة الحقيقة و الكمال كما أشار إليه الإمام عليه السلام في أكثر مقامات العرفان فمنها ما قال علي عليه السلام في دعاء الصباح "يا من دل على ذاته بذاته" و منها ما قال علي بن الحسين عليه السلام في دعائه لأبي حمزة الثمالي "بك عرفتك و أنت دللتني عليك و دعوتني إليك و لولا أنت لم أدر ما أنت" و منها ما قال جل ذكره بما نزل في الإنجيل "اعرف نفسك تعرف ربك ظاهرك للفناء و باطنك أنا" و العرفان على جهة الدلالة بأن الأثر يدل على مؤثره و إن ذلك أدنی مقامات العرفان بل لايقبل الله من أهل البيان ذلك العرفان لما عرفهم من قول أمنائه بأن الله أجل من أن يعرف بخلقه بل خلقه يعرف به فلما تحقق عرفان الشيء بذاته في مقام أول التجلي فكذلك الحكم في ظهورات هذا المتجلي فلايمكن لأحد أن يثبت النبوة الخاصة لمحمد صلی الله عليه و آله على سبيل الحقيقة بآيات الأنفس و الآفاق لأن ما دون ذات حامل النبوة الخاصة أثر بالنسبة إلى ذلك المقام و لايثبت حقيقة عرفان الشيء بآثار ظهوراته بل من أراد أن يثبت النبوة الخاصة لحضرته فحق عليه بأن لا يجعل الدليل له دون نفسه و لا السبيل إليه**

**ص384**

**دون ذاته لأن الأشياء منقطعة عنه لعلو بهاء جلاله في ملك الله و إن الآثار بأسرها ممتنعة عن عرفان حضرته لعلو سناء سنائه في دين الله فسبحان الله ما أعلى شأن نبي الله في الإمكان و ما أعظم ثناء رسول الله في الأكوان و إنه المتفرد عن التشابه و التماثل في عوالم الأعيان**

**"یا جوهرا قام الوجود به و الخلق بعدك كلهم عرض "**

**فلما تحقق في مقام عرفان الذات بأنه بما يمكن في الإمكان لايمكن إلا بذاته لذاته فكذلك الحكم يجري في نقطة وجود فیض الأول الكلي الذي هو الذكر الأول و الأزلي الظاهر له به و لما يجب في الحكمة أن يكون تنزل الذكر الأول إلى مقام التراب بمثل ظهور البدء له به فيثبت أن غیر ذات حامل النبوة الكلية لم يقدر أن يظهر في عالم الجسد إلا بهيكل بدئه الذي كل لله به ساجدون فمن ذلك البيان يعرف الإنسان أن غير نقطة البيان لم يتصل في مقام التبيان أنا أول من أجاب في الذر لأن من دونه لايقدر بذلك الكلام فكما أن ذاته يعرف ذاته فكذلك الحكم في نبوته فإنها تعرف نبوتها لادونها و من أراد**

**ص385**

**أن يثبتها بدلیل سواها فقد حجب عن مطالعه مقامات عرفان الذوات و ظهورات الصفات و كان ثبوته بالدليل هو النفي المحض لأن لو أثبت نبوته صلى الله عليه و آله بشيء دون ذاته لم يثبت في الحقيقة إلا وجود ذلك الشيء الذي دونه لأنفس النبوة التي هي المراد في مقام جریان المداد و إن ذلك السبيل لإثبات النبوة الكلية أعظم من كل الدلائل و البراهين لأن غيره هو مقام الشبحيات و العرضيات التي يسكن العبد في مقام الموعظة الحسنة و المجادلة بالتي هي أحسن في مقام الطلب و أما بدلیل الحكمة التي هي حقيقة الدليل للسالك في صراط الجليل ممتنع بغير ذلك السبيل و انه مع عظم مقامه و كبر شأنه و علو بهائه الذي أعظم من كل ظهورات الدلائل أخف من كل الدلائل لأن كلما زادت الكثرة غلظت الحجب و كلما رقت الحجب لطف المقام و لذا إن دليل الحكمة مع منتهی لطافته بعيد عن الأنظار و صعب على الأفكار و العرفان به و لذا نطق الحديث بحكمه "إن أمرنا صعب مستصعب لايحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان" فلما تحقق بدليل الحكمة النبوة الخاصة لمن له مشعر الفؤاد و سر الحقيقة**

**ص386**

**فأشير بذلك الدليل إلى مراتب الولاية و إثباتها لما اقترن الله حكمها بالنبوة و هو أن الذكر الأول لايمكن تنزله بالظهور في عالم الغيب إلا بمقامات سبعة لأن الشيء له جهة رب و جهة نفس و إذا ثبت الجهات تثبت حكم الربط و به يثبت الثلاثة فلما تنزلت الثلاثة صارت أربعة و لذا جعل الله عدة مقامات الفعل سبعة إذ دونها لايمكن في الإبداع و انه العدد التام الكامل الذي ليس في الأعداد عند أهل الحقيقة أكمل منها و إن تلك المراتب لما ظهرت في عالم الغيب تحققت نفوس الأئمة عليهم السلام و إن عدتها هي السبعة و هو محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و جعفر و موسی صلوات الله عليهم و إن تلك السبعة لما تنزلت من عالم الغيب إلى مقام الشهادة ظهرت أربعة عشر نفسا لأن شهادة تلك الأسماء في مراتب الأجساد و الألفاظ هو علي و محمد و علي و محمد و علي و الحسن و محمد صلوات الله عليهم و إنهم الدالون على الله في كل عالم بالدلالة التي لايمكن في الإمكان أعلى منها بأنه لا إله إلا هو حق في أزل الآزال و انه هو خلو من العباد و ان العباد خلو منه و ليس بينهما**

**ص387**

**ربط و لا بینونة عزلة و إن نسبته كان بكل الذرات قبل وجودها و بعد وجودها سواء و لايعلم أحد كيف هو إلا نفسه سبحانه و تعالى عما يشركون فلما ثبت أن في مبادئ العلل لايمكن ظهور الذكر الأول إلا في قصبات أربعة عشر فيثبت بعلم ذلك المقام ولاية أئمة الدين بأنفسهم بدليل الحكمة و بظهوراتهم بدليل الموعظة و بأسمائهم بدليل المجادلة بالتي هي أحسن و إن الناظر إلى مقام الذات و الساكن في ملكوت الأسماء و الصفات لو شاهد ظهورات الولاية الكلية ليقدر أن يثبت بكل شأن ينسب إليهم ولايتهم المطلقة على كل الموجودات لأن بكل دليل يثبت توحيد الذات تثبت النبوة المطلقة لمحمد صلى الله عليه و آله و الولاية الكلية لأوصيائه صلوات الله عليهم لأن أركان التوحيد هو أحرف لايدل في شأن إلا على الله و لذا كان آية الأحدية في الظهور و الإمكان نفس آية النبوة في الظهور التكويني و كذلك الحكم في آيات الولاية التي هي نفس آية النبوة في مقامات البطون و الظهور و اذا جرى القلم بذكر أركان التوحيد لأشير بإثبات [رتبة] الشيعة لمن حمل ذلك الحرف الرابع لأن الشيء في عالم المبادي و العلل**

**ص388**

**لم يخلق إلا بالعلة الفاعلية التي هي مقام إبداع الذات كل ما أراد لا من شيء لظهور توحيده ثم بالعلة المادية التي هي مقام النبوة الكلية لظهور حکم رسوله ثم بالعلة الصورية لظهور ولاية ثلاثة عشر نفسا الذين هم [القصبات] الكلية في أجمة الجبروت بأنهم أولياءالله و أوصياءرسوله صلى الله عليه و آله ثم بالعلة الغائية التي هي الثمرة في تلك الظهورات و الغاية في تلك الشئونات لظهور حامل [الحرف] الرابع الذي جعله الله في مقام نور ولاية المطلقة الكلية العامة و إن بدليل العقل يجب في الحكمة أن مقام العلة الغائية هو الرتبة [الرابعة] في مقام النزول و لذا أشار الصادق عليه السلام في حديث ذكر الإسم حيث قال عز ذكره "إن الله تبارك و تعالى خلق إسما [بالحروف] غير متصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة أسماء الفاقة الخلق إليها و حجب منها واحدا و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت**

**ص389**

**فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسما فعلا منسوبا إليها هو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارىء المصور الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم العليم الخبير السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارئ المنشيء البديع الرفيع الجليل الكريم الرزاق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنی حتى تتم ثلاثة مائة و ستين إسما فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة و هذه الأسماء الثلاثة أركان و حجب الإسم الواحد المکنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنی» و ان الأركان الثلاثة التي ظهرت في الكون هو الإقرار بالتوحيد و النبوة و الولاية و حجب الركن المخزون و نور الغيوب لعدم تحمل الخلق و انه ظاهر أظهر من كل­شيء مع الثلاثة في الظهور محجوب و كان باطن الأمر في مقام نفسه و له يوم إذا شاءالله ليظهره و هو الإسم الذي لما أظهره القائم عليه السلام أعرض النقباء عن ساحة قربه**

**ص390**

**ثم لما لم يروا المفر فيرجعون إليه و يؤمنون به بحكم ذلك الإسم و هو الإسم الأعظم و السر الأقدم و الرمز المنمنم الذي لايتم عمل أحد إلا بعرفانه و الأخذ عن جنابه لذا لما [سأل] أحد من النصارى عن الإسم الأعظم عن [مولانا] الكاظم عليه السلام " قال أخبرني عن ثمانية أحرف نزلت فتبين في الأرض منها أربعة و بقي في الهواء منها أربعة على من نزلت تلك الأربعة التي في الهواء و من يفسرها قال ذلك قائمنا فينزله الله عليه فيفسره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين ثم قال الراهب فأخبرني عن الإثنين من تلك الأربعة الأحرف التي في الأرض ما هي قال أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا إله إلا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله صلى الله عليه و آله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله صلى الله عليه و آله و رسول الله من الله بسبب" و ان بكل دليل يثبت الأركان الثلاثة فيثبت ذلك الركن في ذلك الحرف فإن كان الدليل هو الحكمة فسبيل عرفانه هو نفسه لا سواه و إن كان غيره لم يقدر أحد أن يدعي مقامه كما ثبت في ميزان النبوة و إن في مقام الأثر فلابد أن يكون حامل [الآثار] الثلاثة من بساطة التوحيد في مقام التجريد**

**صص391**

**و آيات شأن النبوة في مقام التحديد و دلالات آثار الولاية في مقام التحميد و لذا فرض لمن ادعى ذلك المقام بأن يظهر من تلك الآثار بشأن لن يقدر أحد غيره فإذا شاء بشأن كلمة الحجية لايعجزه شيء فينطق و يكتب كما شاء بما شاء بلا سکون قلم و لاتفكر في شأن الآيات و لا أخذ صور من حروف القرآن لأن به يثبت سر الأحدية في النبوة و لايمكن أن [تتحقق] هذه القدرة إلا في العلة الثانوية التي هي حاكية عن العلة الأولى و العلة الرابعة لظهور الكلمة الجامعة و إن الذي يقول فيه ما يتوهم ظنه فيرجع القول في حكم الكتاب بمثله الحرف بالحرف و إذا شاء بشأن هو شأن المناجات في الخطب آثار تجلي الولاية فيقدر بشأن لم يسبقه أحد في الإظهار و لايقاومه أحد من أولي الأفكار و الأبصار حيث قد ثبت میزان آثار الولاية في المناجات و الخطب لمن عرف مواقع الحكم في مقام الدلالات و إذا شاء بعد تلك الآثار لظهور يقينه في حكم الله ليقدر أن يقوم بين يدي الله و يقول ما ورد في الشريعة من أحكام المباهلة كما وقعت بين يدي الله جل ذكره و إن لعرفان المقام شئونات لايحصيها أحد إلا الله و ليس كلما يعلم العبد يقدر أن يقول و لولا التكليف في السر و الخوف مما قال علي بن الحسين**

**ص392**

**عليهما السلام في كلامه حيث قال عز ذكره "**

**و ربِ جوهر علم لو أبوح به لقيل لي أنت ممن يعبد الوثنا"**

**لأظهرت سر الواقع في ذلك المقام ولكن أشير بمقامه في الحديث الذي نزل في مقام المعرفة عن الجابر حيث قال عز ذكره في حديث طويل إلى أن قال "يا جابر أو تدري ما المعرفة المعرفة إثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عز و جل «لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا» الحديث فمن عرف الإشارات استغني عن العبارات و من عرف مواقع الصفة في تلك الدلالات بلغ قرار المعرفة في غياهب تلك المقامات و ان إلى الله [ترجع] الأحكام في ملكوت الأسماء و الصفات و أستغفر الله ربي عما يحصي الكتاب إنه هو التواب ذو الجود و الإحسان في المبدع و المآب و إلى ذلك المقام قد أخذت القلم من الجريان وأسئل الله العفو فيما نزلت من الكيان إلى العيان و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهی(توضیح در نسخه اسکن شده چند صفحه تکراری نمره گذاری شده بود که در اینجا اصلاح شد ولی جهت مطابقت با نسخه اصلی نمره گذاری بعدی مانند آن یعنی از نمره 285 شروع کردیم)**

**ص385 رساله اعتقادیه خطاب به منوچهرخان**

**الحمد لله الذي یهدي من یشاء و یضل من یشاء و الیه کل الخلق یرجعون و ان الصلوة علي محمد رسول الله و اوصیاء الذین قد جعلهم الله ائمة الدین و ارکان اهل الیقین و نزل الله حکمهم في القرآن حیث قال عباد مکرمون الذین لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون و السلام علي الذین اتبعوهم في کل شان و الذین هم بهم مومنون و ان النقمه معدة للذین یعرضون عنهم بعد ما هم به یؤمنون.**

**و بعد لما سمعت ان بعض الناس قد عرضوا بمحضر حضرت العالي بعض الکلمات التي ینبغي في ذلک المقام ان اذکرها في ذلک الکتاب فابتدائت بذکر تلک الکلمات لئلا یظن احد في نفسي دون الحق و ان ذکر بعد علمه بما انا ذا ذکرته في ذلک الکتاب لیکون حکمه مشهودا عند الله و اولي العلم من خلقه و ان الان فلا شک ان الدین لم یتغیر و لایتبدل و ان اعتقادي في احکام الدین هو الذي انا ذا اکتبه الان في ذلک الکتاب و کفي بالله و من عنده حکم الانصاف علي شهیدا فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد ذاته بذاته بانه الفرد لم یزل کان بلا وجود شيء معه و لایزال انه هو**

**ص386**

**کائن بمثل ما کان لم یک شيء في شان معه و انه المتقدس عن المثل و المتعالي عن الشبه و لا له وصف دون ذاته و لا اسم دون کینونیة و کل ما وصفه الواصفون في صفات نفسه و ذکره الذاکرون في اسماء ذاته فهو مردود الي انفسهم و هو الاجل من ان یعرف بخلقه او ان یوصف بعباده بل خلق الاسماء و الصفات لیعبده کل الموجودات بها و ینزهوه عنها و هي صفات مخلوقه و اسماء حادثه خلقها الله لمکنسة القلوب و الاوهام و انه کما هو علیه في عز الهویة و جلال الصمدانیة لن یعرفه الا هو سبحانه و تعالي عما یصفون و اشهد لمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله بان الله قد انتجبه من بحبوحة القدم علي مقام تجلیه و جعله مقام نفسه في الاداء و القضاء اذا انه لن یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و اشهد لاوصیاء محمد صلی الله علیه و آله و فاطمه صلوات الله علیها بما شهد لهم في علم الغیب بانهم ارکان التوحید و ظهورات التقدیس و علامات التفرید و دلالات التمجید و انهم عباد مکرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون و اشهد ان من اعتقد في حقهم دون العبودیة المحضة لله سبحانه او جعل فضل احد منهم مثل رسول الله**

**ص387**

**فقد سلک مسلک الخطاء و کان من الظالمین و اشهد اني عبد آمنت بالله و آیاته و اتبعت حکم القرآن و ما اردت في شان الا حکم الله الخالص و ان الذین یفترون علي بما اتبعت اهوائهم فلیسوا مني و انا منهم بري و لقد حدثت الناس بما اکرمني الله من العلم فمن شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله لغني عن العالمین و مما کان بعض ان یظنون في ذلک العلم دون ما اراد الله في الکتاب لاذکر رشحا من مقاماته و دلیلا من اهل ذلک الفن علیه لیتبین الحق عن الباطل و یکون الکل بذلک من الشاکرین و لقد اکرمني الله في مقام العلم شئونات اربعه فمنها شان العلم حیث یدل علیه ما فصلت في ذکر النبوة الخاصة و من اراد میزان الفصاحة في ذلک المقام فلیمتحن العلماء ممن هو مسلم في ذلک الفن حتي یتبین لهم ما یدعون منها شان المناجات حیث یجري بفضل الله و منه من قلمي من ستة ساعات الف بیت من المناجات التي دالة علي عرفان مقامات التوحید التي لایقدر احد ان یدرکها بحقیقتها الا من کشف سبحان الجلال من غیر اشاره و ان ذلک لهو الکفایة لمن له قلب و درایة کما ذکر جامع البحار**

**ص388**

**رحمة الله علیه بان الصحیفة السجادیه تکفي في الفصاحة لمن اراد ان یفهم مقامات اهل العصمة صلوات الله علیهم و یصدق بما قدر الله لهم حیث قال اکثر العلماء انها زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و ان ذلک في الحقیقه امر صعب و ان الي الان قد کتبت کتبا کثیرة و لاعلم ان غیری لو اراد بحقیقه الفطرة ان یکتب مناجات واحدة لم یقدر و کفي بذلک لي فضلا من عند الله و کفي بالله وکیلا و منها شان الخطب حیث یجري من قلمي کلمات عالیه التي یشتبه علي الذین لایطلعون بحقیقة الامر انها من خطب اهل البلاغه و من اراد ان یطلع بحقیقه خطبه من ظاهرها و باطنها فلیرجع الي العلماء فان بذلک یکشف قناع المطلب عن الذي یتکلم بالفطرة الواقعیة بالذي لایقدر ان ینشا خطبة بدون نظر و فکر و ان الي الله یرجع الاحکام في المبدء و الایاب و منها شان اهل الفصاحة في الکلمات العالیة‌ التي لو اجتمع الکل علي ان یاتوا بمثل حدیث منها لن یستطیعوا و لن یقدروها و لو کان الکل علي البعض ظهیرا و ان من ذلک الشان ما اظهرت للجناب المستطاب ادام الله ظله و اذا اراد بحقیقه البیان فاذا یلاحظ**

**ص389**

**کتاب العدل فانه یمیز میزان البیان عند جمیع مراتب التبیان و ان بمثلي لو استشهد بمن صدق تلک المقامات لاینبغي لان الذي یبلغ الي مقام باثر نفس فکیف یقدر ان یعرف بحقیقتها ولکن للمشتبهین من دون اهل الانصاف اذکر اربعة کتب التي کل واحد منها نزل من عند ذي فن من العلوم التي لایقدر علي ردها بعض الناس و ان بعد تلک الظهورات من دون علم یحصل من عند الناس لو ینصف احد بحقیقة الانصاف لیشهد ان شان من تلک الشئون یرفع التعارض و الاختلافات بین العلماء و یرجع الکل الی حکم واحد و ان بعد علم الکل بتلک الشئونات لو اراد احد من العلما ان یباهل معي لاحقاق الحق و ابطال الباطل بما نزل في الحدیث من شموس العظمة و الجلال فانني انا احب لاظهار یقیني في دین الله و کفي بالله علي شهیدا و من یقدر من العلماء علی ان یاتی بحدیث لنقض تلک النعمه فعلیه فرض بان یاتي به بالفطرة و القوة او ان یعترف بعجزه و نعمة ربه و من اتطلع و لم یات للتبین و قال حرفا في حقي دون حکم القرآن او لم یقم في مقام المباهله فعلي الله حکمه و لیس لاحد بعد تلک الاشارات حجة علي فمن شاء ان یقبل و من شاء ان یعرض و اني قد اتمت ذکر النعمه لئلا یقول احد في حقي ما اتبع هواه و یبلغ احد حکمها باذن حضرة العالي الي العلماء و کفي بالله علي شهیدا .انتهی**

**توقیع معراج**

**ص390 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي تجلي للمکنات بظهور المشیه لها بها لیعرفن کل الممکنات ما جعل الله في حقایق ذاتیات کینونیاتهم من مقامات الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم کل مقام نفسه و عرف حکم مبدئه فیما قدر الله له في کل شانه بما لانهایة له به الیه لیشهد في مقام الامکان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا اله الا هو العزیز المتعال**

**و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بیان الاشکال الذي هو معروف بین رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله علیه و آله کیف یمکن في زمان واحد و مکان واحد بان یحضر في جمیع اصقاع الوجود من الغیب و الشهود و ان الحق لا سبیل لاحد الي عرفان تلک الرتبة السنیه الا بعلم الامر بین الامرین سر القدر لان للاشیاء مراتب ثلثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدایه في نفسه الذي نعبر في بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له**

**ص391**

**نهایة في مقام الظهور لعدم نفاد الفیض في رتبة الوجود و هو مقام محمد و اوصیائه صلوات الله علیهم حیث لایقدر احد ان یاخذ من حکم تلک الرتبة شیئا و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدءً من مقام السرمد و ختما في مقام البطون و هو مقام سایر الممکنات من مراتب الجوهریات في عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه یتحقق بوجود سیر الافلاک و اذا ثبت حکم المراتب فلاریب ان الفواد في الرتبة الاولي یعرف بان الشيء له کان المراتب ثابتة و کل الظهورات حاکیة لان الجسد الکلی الذی جعل الله حامله محال الفعل یحکی عن مقام ذاته الذي یدل علی مقام السرمد لان جسد النبي في لیلة المعراج مع انه کان في بیت الحمیراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه کان في السماء و مراتب الجنان و النیران لانه کما ان ذاته لایحجبه شيء في عوالم الامکان فکذلک الحکم في جسده و ان العقول لما لم یقدر ان یشاهدوا الامر بین الامرین و حکم السرمد في حکم الیقین و لذا ما قلت في المجلس ینصرف العقل عنه بحکم الحدیه حتي اعترف بعض النفوس بعدم علم الواقع في رتبة الجسد و لو شاءالله و اراد**

**ص392**

**لابین حقیقة هذه المسئله بسر الواقع و الحکم البالغ في مقامه لیعرف الحکم من عرف الامر في مقامات الظهور و لایحتجب عن مطالعة نور الغیوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الي ذلک المقام قد اخذت القلم من الجریان و الي الله یرجع حکم البیان في المبدء و الایاب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی**

**توقیع ما من فعل یفعله العبد من خیر و شر(از امام رضا)**

**ص392 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامره ثم الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئک هم الي الله یحشرون .**

**اما بعد قد اطلعت بما سئلت من معنی حدیث الرضاء حیث قال عز ذکره ما من فعل یفعله العبد من خیر او شر الا و لله فیه قضاء فاعلم ان الله سبحانه ما خلق شیئا وقع علیه اسم شيء الا بما قبل ذات ذلک الشيء و لایمکن ان یقدر ان یقبل شيء في السموات و الارضین وجود الا بجهات سبعة التي هي المشیة و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب کما صرح بذلک الحدیث المروي عن شموس العظمة و الجلال حیث قال عز ذکره لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعه بمشیة**

**ص393**

**و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد کفر و ان الدلیل بان الشيء لایمکن ان یقبل الوجود الا بجهات سبعه فهو الذي انا ذا اشیر الیه بدلیل الحکمه لان الشيء اذا ذکر فله رتبة وجود و انه لایمکن ان یوجد الا برتبة ماهیته التي هي یکون علة قبول الوجود و اذا ثبت حکم الاثنینیه ثبت حکم الربط في مقام التثلیث یجب في الحکمه حکم الاربعه في حین نزول الامر من عالم الغیب الي شهادة و لذا فرض في مقام ذکر الحقیقة علیه السبعه في کل مراتب الوجود و لیس فرق في الحکم بین الوجودات و الماهیات کما ذهب الحکما بان الوجود خیر محض من الله و لیس فیه اختیار من العباد و لیس للماهیة وجود الا باعتبار الذهنیة و شئونات الوهمیة و ان ذلک لهو الشرف في مذهب اهل العصمة صلوات الله علیهم و ان الحق في الحقیقه هو ان الوجود في کل المراتب خلق في قبول الاختیار مثل الماهیات و ان الله لم یجبر شیئا حین الخلق الا باختیاره لان سئوال الست بربکم لایقع الا علي المختار ان الیه الاشارة قول الملک الجبار و ما من شيء الا یسبح بحمده و من قال دون ذلک فعلیه حق کلمة العذاب و لقد ابسطت ذکر هذه المسئله في مقامات کثیره و من اراد ان یطلع بحقیقه الجواب فلیلاحظ ما فصلت الرسالة**

**ص394**

**الهائیه و ان المراد بقوله عز ذکره بقضاء فهو رتبه رابع الفعل الذي لم یجر البداء بعده و لذا اختص روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه برتبة القضاء لان في مراتب الفعل اذا لم یصل الحکم برتبة القضاء فیجري الله فیه احکام البداء و اذا اتصل الحکم بمقام القضاء فیمضی الله سبحانه و لیس له بداء الا في مقام امکان الشيء فانه بداء لایتخلف عن شیء و یساوق وجود کل شي في کل شان و الیه الاشارة قوله عز ذکره قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح بن مریم و امه و من في الارض جمیعا و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله علي کل شيء قدیر فاذا عرفت حکم القضاء في الرتبة الرابع لتوقن بان لایوجد خیر و لا شر في الامکان الا بقضاء الله و قدره و المراتب الخمسه و کل ذلک ما کان الا باختیار العبد و ان الاختیار هو مساوق لوجود الشيء و ان ظهورات الفعل هي وجودات الاشیاء التي توجد بالله سبحانه فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سر القدر في حکم مقدر و الا فاسلم تسلم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی**

**معنی استفهامات قرآن**

**ص395 بسم اله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي ابدع جوهریات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامره لیعرفه کل من في ملکوت الارض و السموات بما تجلي لهم بهم في مراتب کینونیاتهم و ظهورات آثارهم بانه لا اله الا هو الحي القیوم في ازل الازال و سرمد الایام لم یزل کان بلا وجود شيء معه و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان و لم یک في رتبته شيء اذ وجود الغیر ممتنع ذکره في ساحة قرب عزته لان الاشیاء في جمیع مراتبها لم یدرکوا الا حد انفسهم و لایشعروا الا باحکام افعالهم و لذا اشار الامام (ع) عن مقامهم في کلامه حیث قال عز ذکره بدئت قدرتک یا الهي و لم تبد هیئته فشبهوک و اتخذوا بعض آیاتک اربابا فمن ثم ذا لم یعرفونک و ان ذلک شان الحدوث في جمیع مراتب الوجود و ان ازلیة الذات بنفسها دالة علي حضرت کینونیة بانها کما هي علیها مقطعه الموجودات عن مقام العرفان و ممتنعه الممکنات عن مقام البیان و انه المتعالی الذی لایدرکه الابصار و لایرفع الیه اعلي جواهر الافکار و هو بنفسه یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و اشهد لمحمد صلي الله علیه و آله بما شهد الله له في کینونیة ذاته بانه عبده الذي انتجبه من بحبوحة قدم الفضل علي ذروة العدل و اصطفاه من منتهي**

**ص396**

**مقام الثناء لظهور قیومیته علي من في ملکوت الاسماء و الصفات و لقد اصطنعه لمقام ولایته علی جمیع مراتب الوجود من الغیب و الشهود لمقام ظهور قدوسیته علي کل الممکنات اذ انه لم یزل لن یدرک بالابصار و لایوصف بما یدرک غوامض الانظار و ان الله هو الفرد الحي القیوم الذي قد جعله مقام نفسه في عالم الاداء و القضاء اذا انه لم یزل لن یقترن بجعل العباد و لایوصف بعرفان مراتب الفواد و هو اللطیف المنان و اشهد لاوصیاء محمد رسول الله صلي الله علیه و آله بما شهد الله لهم بهم في مراتب التکوین و ظهورات التدوین و ما لایحیط به علم احد في ملکوت السموات و الارض الا الله سبحانه و تعالي عما یصفون و اشهد انني انا عبد آمنت بالله و آیاته و لا ارید ان اخالف حکم القران في حرف و لقد اکرمني الله علما من فضله و اني حدثت الناس بامر ربي لیشکره کل العباد بما اراد في اظهار تلک النعمه من عنده و کفي بالله علي شهیدا.**

**و بعد لما سئل احد من الطلاب من مسئلة استفهامات القرآن و ما نزل مثل ذلک في کلمات اهل البیان و اني لما وعدته بیانه فاشیر الان حکم الجواب بما یکفي العبد في حین الخطاب و هو ان للقرآن مقامات ما لانهایة لها بها في علم الله و لن یقدر احد ان یطلع بتلک الشئونات**

**ص397**

**الا بعلم الامر بین الامرین و المنزلة بین المنزلتین التي نزلت في الحدیث من شموس الدین و ارکان اهل الیقین فاذا استطاع احد ان یطلع بسر ذلک الحکم فیسهل علیه السبیل و هو ان یري الکثرات بعین تجلي الذات لدیه فاذا استقام احد علي ذلک الصراط لم یر تعارضا في الاخبار و لا حکم متشابه في القرآن و یري الاستفهامات بمثل المحکمات و الاشارات بمثل البینات و ان الان اشیر بمعني استفهام واحد لیکون بابا لمعرفة کل الاستفهامات و المتشابهات و هو لا شک ان الله یعلم کل شيء و ان قوله عز ذکره و ما تلک بیمینک یا موسي هو فی منتهي مقام الجواب لم یک الا لاظهار قابلیته لوجود تجلیه له به مثل قوله الست بربکم و ذلک منتهي سر الواقع و اما الاشارة الي سبیل الظاهر فیکون الطرق الي فهم معناه بعدد انفس الخلایق ولکن یتضمنه سلسلة الکلیات و هي ثمانیة مراتب کما بینهما العالمان قدسهما الله في جمیع مراتبهما فان کنت ناظرا في مقام البیان فلاتعرف من تلک الآیة من القرآن الا قول الله في الفرقان ان یا موسي اني انا الله رب العالمین و ان کنت ترید المعني في مقام المعاني فهو اظهار عطاءالله لموسي بان ینطقه بحقیقته ما جعل الله في عصاه لیعطي حقه بما قبلت نفسه و ان ذلک فضل الله لمن اسکن في ذلک المقام**

**ص398**

**کما اشار الیه في الحدیث القدسي و ان سکت ابتدئته و ان ذلک اعلي مراتب الظهورات في عالم الاسماء و الصفات و ان ترد المعني في مقام الابواب فهو اشاره الي قوله تعالي و نودي من شاطي الواد الایمن في البقعه المبارکة من الشجرة ان یا موسي اني ‌انا الله رب العالمین و ان اردت المعني في مقام الامامة فهو سر معني الابواب و ان المراد في ذلک المقام هو امر الله لموسي بان یعلمه بما هو في یمینه في احکام ائمه الدین الذین یعملون بامر الله و هم من خشیته یشفقون لیقره بانه في مقام الذات کان اتکائه و اعتماده بالعصي من الشجرة الاحمدیه صلوات الله علیها ما طلعت شمس النبوة بالنبوه ثم ما غربت شمس الولایة بالولایة و ان اردت المعني في مقام الارکان فهو الاشارة بمقام موسي علیه السلام بین النبیین بان یلهمه ما جعل الله في یدیه من حکم عصاه و ما یظهر منه من سر تجلي انوار الاحدیه و الشئونات السرمدیه حیث قد جعل الله في عصي موسي و اظهره بقوله و ما تلک بیمینک یا موسي و ان الاشارة في تلک المقامات لاتحصي و انني انا لما اکون في حالة الحمي لاختصر الکلام و اسئل من الله الالهام لمن له حکم تجرد و السلام و ان اردت المعني في مقام النقباء فهو سر ما فسرت لک في المقامات التي قد**

**ص399**

**اشرت الیها و هو المراد من قوله عز ذکره بان الذي في یمینک هو ظهور من شیعة علي الذي ینطق اذا شاءالله عن یمین الطور و اذا التفت الي ذلک المقام لیظهر من عصي ما شاء الله و اراد و ان الخطاب في مقام الاستفهام ذکر للفضل بان ینطق کلیمه موسي بکلام لانه کان اخشع الخاشعین في بین یدیه جل شانه و من تواضع علي‌ منتهي مقام الخشوع فهو یحشر في ظل ذلک المقام مع کلیم الله في الطور و ان في ذلک المقام اشارات قدسیة و یکفیک الاشارة قول الله عز ذکره و اذ تجلي ربک للجبل جعله دکا و خر موسي صعقا و اشار الصادق علیه السلام فی معناه بما انا ذا اذکره حیث قال عز ذکره و قوله الحق و لما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا بانه هو احد من شیعة علي حیث قال الصادق بما روي في البصائر ان الکروبین قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نو واحد منهم علي الارض لکفاهم ثم قال ان موسي لما سئل ربه ما سئل امر واحد من الکروبین فتجلي للجبل و جعله دکا فان عرفت ما عرفت فاسئل الله بان یجمع بیني و بین هؤلاء الکروبین في حظیرة القدس و ظلال مکفهرات الافریدوس فان ذلک غایة منای في دنیای‌ و آخرتي و ان الیه المتشکي في الحیوة الدنیا و ان الیه الرجعي في الآخرة و الاولي و ان**

**ص400**

**اردت المعني في مقام النجباء فهو مستور تحت الحجب و السرادقات و من اراد ان یطلع بحقیقته فقد مضاد الله في ملکه و نازعه في سلطان و باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس مثوي للظالمین و ان في کل تلک المراتب معني بحسب اللغة‌ الظاهرة حیث یعرف العبد اذا تفکر فیها و ان ما سوي تلک المراتب السبعه فیذکر بعدها سلسلة شبهیة عرضیة التي توجد من عکوسات الرتبة السابعه و ان لها مقامات مختلفه فیتبدل المعني في کل مقام بحسب اختلاف الرتبة حتی اتصل معني الآیه في مقام الذره و ان الي هنا قد اخذت القلم من الجریان و اسئل الله العفو في کل شان فانه هو الولي في المبدء و الایاب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی**

**یا من دل علی ذاته بذاته**

**ص400 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي ابدع کل ذرات الموجودات بامره لا من شيء لتدلعن السن کل الممکنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر و الخلق و یعرف کل حد ظهورات مقام التجلیات في دلالات الاسماء و الصفات تلقاء طلعة حضرت الذات و الحمد لله الذي اخترع کل المخترعات في مقام ظهور غایات الامر و نهایات الختم بما اراد في سر الذاتیات و ذکر الانیات**

**ص401**

**و حکم الکینونیات و امر النفسانیات و ما اراد الله وراء تلک المقامات في دلالات اللاهوت و مقامات الجبروت و علامات الملک و الملکوت و غایات الامر في تجلیات الناسوت لیعلم الکل حکم کل شيء في البدایات و النهایات ثم اراد الله وراء تلک الاشارات من اللانهایات و ما لایحصي علم احد دون الله انه لا اله الا هو العزیز المتعال اللهم اني اشهدک الان في یوم الجمعه بما تشهد لنفسک في کل شان بانک انت الله الفرد الاحد لم تزل لم یک معک شيء و لاتزال انک کائن بمثل ما کنت لم یذکر في شان في رتبتک شيء اذا ذاتیتک مقطعة الجوهریات عن مقام العرفان و ان انیتک مفرقة الکینونیات عن مقام البیان لم تزل لن یعرف ذاتیتک احد غیرک و لایمکن دون ذلک في مقام ابداعک لانک کنت واصف نفسک في ازل الازل و موحد ذاتک في کل شان بلا تغییر و لا زوال انت القائم الذي لن تدرک بالابصار و لایصعد الیک اعلي طیر الافئدة و الافکار فسبحانک سبحانک ان قلت دل ذاتک ذاتک و عرف کینونیتک کینونیتک و وحد ذاتیتک ذاتیتک ما شهدت الا آیات ابداعک و ظهورات اختراعک و علامات انشائک و ان قلت انت انت فقد حکي المثال في**

**ص402**

**مقام الابداع بالجلال و انک یا الهي اجل من ان تعرف بالامثال او ان توصف بآیات الجلال و ان قلت انت هو فقد دلت الاحدیة ذات مشیتک و الولایة کینونیة ارادتک و انها کما هي علیها لن تدل الا بالقطع و لن تحکي الا عن المنع فسبحانک سبحانک ما اري السبیل و لا اجد الذکر للدلیل فلما قد شهدت مقامات عجزي‌ و رجعت بعد الصعود الیک بکف صفر عن فقري و الیاس عن قربي فاناجیک بلساني هذا الکال بذکر محمد و اوصیائه صلوات الله علیهم لیفرغ فوادي بذکرهم و یسکن سري و علانیتي بالاعتراف بحقهم فاسئلک اللهم یا الهي بما انت من الشان و اللاهوت و القدرة و الجبروت بان تصلي علي محمد و آل محمد بظهوراتک البدیعه و آیاتک القدیمه و ما انت مبدعها في کل شان حیث لایحیط بعلم ذلک احد سواک انک انت الله العزیز المنان و انا ذا في مقامي هذا اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک بما تشهد نفسک لنفسک و یعرف حقک ذاتک و لو لم اقدر ان اعرف حکم ذلک و لا اجد لذة عرفانه فسبحانک بک عرفتک و بنفسک وحدتک و بدعوتک نفسي صعدت الي مقام قدسک و ساحه عزک و لولا انت لم اک شیئا**

**ص403**

**حتي اعلم کیف انت فسبحانک سبحانک فو عزتک و جلالتک ما شهدت لنفسي الا بالذنب و اعلم کل ما اکتسب الذنب لم یک عندک الا ذنبا فکیف اسکن نفسي بعد علمي بجریراتی فوعزتک لو تعذبني سرمد الابد بدوام ذاتک بکل نقماتک و سطواتک و تجعل کل ما احاط علمک في المکان نارا ثم تکبر جسمي حتي لایملاء هذه الارض احد غیري فبعزتک کنت محمدا فی فعلک و مطاعا في سلطان کبریائیتک و انني انا لقد کنت مستحقا بذلک جزاء حسناتي عندک فکیف الحکم ان انت تحکم بالعدل او تسئل بالفضل و ان هذا حکم ما تقوم به السموات و الارض فسبحانک سبحانک فوعزتک لامهرب لي الا الیک و لا نجاة لاحد الا بفضلک و لایقدر ان یشفع احد عندک الا باذنک فسبحانک و تعالیت ان اذکرک بما تصف لي نفسک یخوفنی عدلک و بدائک و ان اصمت في تلقاء مدین جود رحمانیتک تشوقني‌معاملتک مع المؤمنین من عبادک و العاصین من خلقک فسبحانک سبحانک انت الفرد القیوم الذي لاتزال تفعل ما تشاء کما تشاء لا راد لامرک و لا معقب لکلماتک و انک انت الله العزیز المتعال و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبدک الذي انتجبته في بحبوحة القدم علي کل ما ابدعت و اخترعت**

**ص404**

**لما تعلم منه في مقام الذي‌ ما اراد الا نفسک و سبیل محبتک و جعلته في کل المقامات مقام قدرتک و قهاریتک في‌ الاداء و القضاء ثم البداء و الامضاء لما کنت تعلم حکم کل شيء في السموات و الارض فاسئک اللهم ان تنزل علیه في تلک الساعة کراماتک البدیعه و آیاتک القدیمة و ما انت تستحق به عند العطاء انک انت العزیز التعال و اشهد لدیک في‌ حق اوصیائه صلواتک علیهم ارکان توحیدک و آیاتک تقدسک و تجلیات وحدانیتک و ظهورات رحمانتیک و مواقع امرک بما انت قد شهدت لهم في علم الغیب حیث قد جعلتهم مقام نفسک في کل العوالم و نسبت کل ما نسب الیهم الي حضرتک لئلا یشک احد في شان عن جلالتهم و یعترف بفضلهم کما انت قدرت لهم في علمک انک ذو المن العظیم و اشهد لنفسي یا الهي بالمصیبة الکبري و الجریرات العظمي ما قد احاط علمک و یحصي کتابک و لاعلم ان وجودي ذنب فکیف اذا اکتسب ا لذنب ذنبا آخر فاسئلک اللهم بجودک ان تهب لي کمال الانقطاع الي ذروة قدسک و الورود علي بساط عزک حتي لا اجد لذة دون قربک و لا اعرف شانا دون وحدانیتک و اتصل الي معدن العظمة و سر الهویة**

**ص405**

**و آیة الاحدیة و نور الصمدانیة التي قد قدرت لکل الکلمات في مقام ابداعک و ظهور اختراعک لان اعمل في کل شان بما تدعوني سرا و تحب لي جهرا انک ذو العفو و الجود و لایتعاظمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت العزیز الغفور و اسئلک اللهم في تلک الساعة في ذلک الیوم العید ان تغفر لي و للذین اتبعوا امرک و لایعادوني في تلقاء طلعة حضرتک و احکم بیني و بین الذین افتروا علي و اختلفوا في‌ حقي بما انت تستحق به و تقدر انک انت الله الذي لایعزب من علمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت العزیز المتعال.**

**و لما وعدت في بین یدي الجناب المستطاب ابقاه الله بحبه بحسن عمله الي یوم المآل بیان ما سئل مني من معني قوله في الدعاء الصباح في کلامه یا من ذل علي ذاته بذاته فها انا ذا اجري القلم باظهار ما جعل الله في الکیان بالظهور الي العیان لیشاهد انوار ما خلق الله في حقایق الامکان في رتبة الانسان و هو ان معرفة ذات الازل سبحانه ممتنع للامکان لانه کما هو علیه لم یک معه غیره حتي یوحده و ما یذکر في رتبته شيء حتي یعرفه و ان کل الاشارات من کل النفوس یرجع الی مقام ابداعه و یحکي عن مقام اختراعه و یدل بسد السبیل و منع الدلیل عن مقام عرفان**

**ص406**

**ظهوراته لان المعرفة فرع الاقتران و ان الوصول الي مقام الایقان رتبه الوجدان في‌ العیان بما تجلي الله لکل بکل في مقامات الامر و غایات الختم و لما علم الله بان في الامکان لایمکن عرفان کنه ذاته قد ابدع آیاتا لظهور معرفته في‌ الآفاق و الانفس و جعل علة عرفان تلک الآیات نفس هذه الآیات لاسواها لان المعرفة الحقیقه لایمکن الا بنفس الشيء لان الذي اراد ان یعرف لون الحمره لو عرفها بلون البیاض لم یک عارفا بحقها و ان الشيء لایعرف بحقیقته الا بنفسه و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و قال علي یا من دل علي ذاته بذاته و قال علي بن الحسین علیهما السلام في دعائه لابي حمزه الثمالي بک عرفتک و انت دللتني علیک و دعوتني‌الیک و لولا انت لم ادر ما انت و ان ذلک اعلي مراتب عرفان الممکنات و حظ الموجودات حیث لایمکن في الامکان اعلي منها و ان الله بلطیف صنعه و عظیم احسانه قد جعل آیات معرفته في حقایق الانفس و الآفاق کما اشار الیه بقوله عز ذکره في القرآن سنریهم آیاتنا في‌ الآفاق و في انفسهم حتي‌ یتبین لهم انه الحق و ان الخلق لو کشفوا سبحات الجلال و الاشارات عن ساحة قدس آیة الذات قد عرفوا المقام الذي قد اودع الله في حقایقهم و الیه الاشاره قول الصادق في المصباح**

**ص407**

**العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما خفي في‌ الربوبیه اصیب في العبودیة و ما فقد في العبودیه وجد في الربوبیة قال الله تعالی‌ سنریهم آیاتنا في الآفاق و في انفسهم حتي یتبین لهم انه الحق اي موجود في غیبتک و حضرتک و انک حین توجهک بالله تکشف الحجبات و الاشارات و المقامات و الآیات و تعرف دلالة ظهور آیة الذات بالذات فکما ان کلمة لا اله الا الله تدل علي توحید الله مع انه خلق في ملک الله فکذلک کانت آیة حقیقتک تدل علي الله مع انها مخلوقة و السر الازلیة في رتبتک و النور الالهیة في کینونیتک و الظهور الصمدانیة في ذاتیتک و انک بها توحد الله و تعرفه و لیس لاحد في الامکان سبیل في مقام العرفان الا بعرفان ذلک المقام و الحول في‌ تلک المراتب المودعة‌ في الانفس و الآفاق و ان في ذلک المقام قد زلت اقدام الحکما حیث قد زعموا في مقامات توحیدهم و آیات تجریدهم الوصول الي الذات البحث و ان ذلک کفر عند مذهب اهل العصمة و استدلوا بقول الحسین في یوم عرفه الغیرک من الظهور ما لیس لک حق یکون هو المظهر لک متي غبت حتي تحتاج الي دلیل یدل علیک و متي بعدت حتي یکون الآیات هي التي توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها**

**ص408**

**رقیبا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیبا و لا شک انهم لن یطلعوا بحقیقة المراد و لاینظروا الي مقام الایجاد بنور الفواد لانه روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه ما اراد بذلک الا رویة تجلیه عز ذکره الذي هو کان مقام ظهوره له به و لیس المراد رویه الذات و لا الوصول الیه لان ذلک ممتنع في الامکان حیث اعترف السید الاکبر في کلامه ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک و ان بمثل قول الحسین الذي قد استدل به الحکماء واردة في القرآن و کلمات اهل العیان حیث لایخفي علي المتتبع فی الآثار و الناظر الی کلمات اهل البیان و منها ما صرح به علی في الخطبة الطتنجیه حیث قال رایت الله و الفردوس رای العین و قال في مقام آخر لم اعبد ربا لم اره و لا شک لاحد ان مراده روحي و من في ملکوت الاسماء و الصفات فداه ان الرویة هي رتبة التجلي الذي تجلي الله له به في مقاماته التي قدر الله له و ان ذلک مشهود عند مثل جنابک اذا تکشف الحجب عن فوادک و ان بعلم ذلک المقام یرفع کل المتعارضات من بعض اهل العلم و الجدال اذا شاهد العبد انوار الجلال في شئون المبدء و المآل و اذا عرفت بعلم ذلک البیان فاعرف ان**

**ص409**

**لتلک الفقرة الشریفه معني لایقدر ان یعرفها احد الا الله و من شاء لانه یحکي عن مقام ناطقه و یدل علي عز مقام هویتة و کل الموجودات لم یعرفوا معني تلک الفقره الشریفه بمثل ما اراد به روحي فداه لانه الواقف في مقام التوحید الحق في رتبة الالف اللیینه بعد محمد رسول الله في مقام النقطه حیث لایحیط بعلم ذلک احد الا من شاء الله و ان کل ما عرفناک في تلک الاشارات شان من بطون تلک الفقرة الشریفه و اما سیبل الظاهر مشکوف عند جنابک لان العارف بنفسه هو العارف بربه حیث اشار الامام الیه من عرف نفسه فقد عرف ربه فکما ان النفس لایعرف بغیرها فکذلک الحکم في‌ عرفان مقام الذات و ظهور مقامات الظهورات في‌ ملکوت الاسماء و الصفات و الي‌ ذلک المقام قد اخذت القلم من الجریان لان ابحر الامکان لاتکفي معني تلک الفقرة الشریفه و اسئل عفو من فضله ثم من الناظر البصیر ان یعفو عني ماجري من قلمي و یستغفر لي لان وجودي ذنب فکیف اذا اکتسب الذنب ذبنا آخر و سبحان الله رب العرش عما یصفون و انني انا اقول کما نزل الله في القرآن و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی**

**معنی حدیث اعلمنی اخی رسول الله..**

**ص410 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذی الهم من في السموات و الارض حکمه لئلا یحتجب احد عن ظهور نور طلعته الذي قد اودع في مقامات الامر و غایات الخلق و یراه کل­شيء ظاهرا موجودا بانه لا اله الا هو العزیز المتعال و الحمد لله الذي خلق المشیة قبل کل الموجودات بنفسها لنفسها لظهور آیات وحدانیته في مقامات التوحید لیعرفن الکل بما تجلي لهم بهم في کینونیات ذواتهم و ذاتیات حقایقهم بانه الفرد الاحد القیوم الذي لم یزل کان بلا وجود شيء في الامکان و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان من دون ذکر شيء في‌ العیان اذ ذاتیته لهي الذاتیة‌ السازجیه التي انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قرب حضرت عزته و امتنعت الاشارات عن مقام عرفان قدس قیومیته و کل من عرفه بعرفان شيء سواه فقد اشرک معه شیئا و اتخذ بغیر حق الها لانه کما هو علیه في عز الهویة و جلال الاحدیه لا نعت له دون حضرته و لا وصف له دون کینونیته و لا له مثال في الاشیاء و لا لجنابه ذکر في الانشاء و کل ما یعرف الابداع هو کان حد نفسه و کل ما وصف الاختراع فهو شان من ظهور ما قدر الله في رتبتة فسبحانه و تعالي لایعلم کیف هو و لا کیف یبدع ما یشاء الا هو سبحانه تعالي عما یصفون. و بعد لما سئل جناب**

**ص411**

**والي الاحباب الي غایة ما یتمناه من امر مبدئه الی یوم المآب عن معني الحدیث الذي نقل بنفسه عن علي(ع) حیث قال عز ذکره علمني اخي رسول الله علم ما کان و علمته علم ما کان و انني انا ما رایت ذلک الحدیث في الکتب المشهور ولکن لما کان معناه طبق الواقع لا شک انه لهو الحق عندالله و انی لما وعدت اجابته لاستعین عن الله في الحین لبیان ما اراد الله ان یظهر من خفیات بواطن آثاره من الکیان الي العیان و هو ان الله قد ابدع المشیة قبل کل شيء و جعل العله حین الوجود نفسها لا شیئا دونها لانها هي الذکر الاول الذي قال الامام مخاطبا لیونس اتعرف ماالمشیه قال لا فقال هي الذکر الاول و ان الله بلطیف حکمته و عظیم صنعه قد جعل فیها آیة ظهور قیومیتة لتدل في کل شان علي وحدته و ان لها جهات سبعه التي لایمکن ان یلبس حلة الوجود شيء الا بها و هي رتبة المشیة التي نعبر في آیة اعلي مشعرها بالذکر الاول الذي لایذکر معه سواء و لایدل في شان الا علي موجده الذي تجلي له به و جعله آیة لظهور قیومیته و مراه لحکایة طلعة صمدانیتة و هندسة لظهور سلطنته و هي آیة ما جعل الله لها بدء الظهور و دائمیه فیضه و لا لها ختما الا في نفسها لم یزل تستمد من الله بنفسها لنفسها في کل مراتب الغیب**

**ص412**

**و الشهود و لا نفاد لها و هي الولایة التي دلت علي احدیه الذات و ان الله جعل ظاهرها عین باطنها و اولها عین آخرها و سرها عین علانیتها و لیس لها مثل لان کان ما سواها لتوجد بظهور ابداعها لا من شيء لظهور قدرة مؤثرها فسبحانه و تعالي ما اعظم قدرته و ما اکبر احسانه لن تعرف احد کلمتة في الذکر الاول الا هو و ان کلمة الاسماء سمه لظهور انیتة هذه الرتبة و لیس لها في الحقیقه ذکر شيء سواها لان ما سواها لو ذکر قبلها او تذکر في رتبتها لم یک من شان تلک الجهة و کل ما ذکر الذاکرون في وصف تلک الجهة لم یک وصفها الا بظهورها في رتبة ذلک الشيء و ان ذلک مشهود عند من عرف مواقع الامر و اطلع بغایات الختم و شهد سر الازلیة في رتبه العبد و لیس وراء هذه الرتبة غایة في الامکان و لا قبلها ذکر الله یعلم حکمها لا دونه سبحانه و تعالي عما یصفون فلما ثبت ذکر جهة اعلی المشیه اشیر بذکر جهه انیتها التی هی سمیت بالاراده و هی مقام الذکر الثانی الذی فیه تظهر جهه ذکر الخلق بحدود الابداعیة لا دونها و ان في تلک الجهة یذکر نفس الرتبة الاولي‌، الاولي التي هی مقام علي‌ في عالم الظهور کما اشار الیه عز ذکره في آیة المباهلة و انفسنا و انفسکم حیث قد ثبت بالاجماع عند**

**ص413**

**الفریقین ان المراد بالنفس هو علي لا دونه و ان بذلک المقام تظهر جهة الربط الذي هو القدر الذي هو مبدء الکثرات و اللانهایات و ان بوجود الاراده یوجد کل ما یکون في الامکان و لذا اشار الحق عن الفیض المطلق بقوله عن تعلیم رسول الله علم ما کان لانه لم یک شيء سواها و علي‌ذلک الشان یجب في الحکمه ان یکون علي معلم رتبة المشیة علم ما یکون لان من قبل ذکره لم یک یکون حتي‌ انه علم به فلما ثبت ذکر الاراده تحقق امکان کل الموجودات و لذا یعلم رسول الله بعلم ما یکون بعلي في رتبة الاشیاء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغیب لان العلم في الحقیقه کما هو الحق نفس المعلوم کما اشار الصادق في حدیث المفضل ان العلم تمام المعلوم و القوة و العزة تمام الفعل و متي لم یکن کلیات الحکمة تامة في ظهورها و تامة في بطونها لم یکن الحکمه تامة من الحکیم و لو کان قادرا و ان ذلک لهو السر في اصل الوجود و نقطة الموجود الذي لایمکن ان یفسر احد ذلک الحدیث اعلي منه لان في المکان لایبلغ دون ذلک البیان ولکن الامر عند رجال الاعراف صعب علي‌ غایة الامتناع و ما اعلم الیوم احد ان یقدر ان یطلع بحقیقه ذلک البیان الا من شاء الله فاسئل الله ان یلهم من اراد عرفانه بحقیقه البیان في کل**

**ص414**

**مراتب التبیان من الاکوان و الاعیان و ان بعد ذلک البیان لایعظم في نظر معني الحدیث و من سبل الحدود لان تحب تلک الرتبه لو فسر الحدیث یقع الاشکال في اکثر مقامات الامثال و ان بعد ذکر الاراده قد جعل الله لها جهات خمسه فمنها رتبة القدر لهندسة الجوهریات و المادیات و الکینوینات و النفسانیات و الانیات و العرضیات و الشبحیات بعدة علل المبادي في اصل الفعل و ان في ذلک المقام تظهر الکثرات و تمیز السبحات عن الشبحیات و الذوات عن الصفات و یشقي من یشقي في هذه الرتبة بقبول اختیارها و لیسعد من یسعد في‌ هذه الرتبة بما فضل الله علیها من جهة اختیارها و هي بطن الامکان و عمق الاکبر الذي اشار الامام بان الشقي شقي في بطن امه و السعید سعید في بطن امة و ان علة ذلک الظهور في رتبة القدر هو من اجل ظهور الاختیار لان الشيء لم یوجد في عالم الا باختیار نفسه و ان في الرتبة الاولي و لو وجد مختارا ولکن لایحصي الا اللطیف الخیبر و کذلک الحکم في الرتبة الثانیه لان جهة قبول الخیر و الشر هي جهة‌ الثالثه التي تظهر بعد اقتران الامرین و ان ذلک بحکم العیان و سر الامکان لم یظهر الا مقام القدر و شکل المثلث و لذا قالت النصاري ثالث ثلثة**

**ص415**

**و اخذت شکل الصلیب في الرتبة التثلیث و حل اللاهوت التي هي عالم ظهور المشیة في الناسوت التي هي مقام ذکر الکثرة تعالي الله عما یقول الظالمون في احکام قدرته علوا کبیرا و ان ما ذکرت في غیاهب تلک الاشارات هو بیان حقیقة سر الامکان في ملکوت الاسماء و الصفات و ان علي سبیل الظاهر لذلک الحدیث معاني کلیة التي بمعرفتها تکشف الحجب عن مقامات العبد و یبلغه الي الذورة العلم و الفضل لان الشرف عند الله لیس في علم الرسوم و لا النظر الي سلسلة الحدود بل ان الذکر الذي هو شرف الانسان سر الربانیه و ظهور نور صمدانیه الذي قد احاط کل جهات العبد و به یوصله الي ذروة العدل کما اشار علي في خطابه بان العلماء یتفاضلون في معرفة ما لیس بظاهر و لا مضر و ان علم ما کان و ما یکون هو شان من ذلک المقام و من اراد لذت قرب ساحة قدس الذات و الورود علي مظاهر کلیات آیات الصفات فعلیه فرض کشف السبحات و الاشارات من الجلال الذي دال علي حضرت الذات و ان بعد العلم بتلک المقامات یعرف الانسان ان لعلم محمد و آل الله درجات في الامکان حیث لایحیط بعلم ذلک احد من اولي الالباب الا من شاء الله انه هو الولي من المبدء و الایاب و ان کل ما ابداع الله سبحانه و یبدع من بعد حاضر**

**ص416**

**عند رسول الله لحضوره في بین یدي الله لان الله لم یزل کان علمه ذاته و لیس معلوم معه في رتبة ازلیته بل هو عالم بکل­شيء من الکلیات و الجزئیات قبل وجودها کما هو عالم بعد وجودها و لایعلم کیف ذلک الا هو و ان القول باختلاف مفهوم الحیات و العلم باطل في مقام الذات لانه سبحانه کما هو حي في وجوده و لایحتاج في‌ الحیات بوجود شيء سواه فکذلک انه کان عالم بکل الذرات و لایحتاح بوجود المعلوم في رتبته و ان کل الکثرات کانت حاضرة‌ في ملکه و احاط علم محمد بکلها لما علمه الله من فضله انه هو القدیم المتعال و ان الله قد جعل محمدا و اوصیائه معادن علمه و نسبهم الي نفسه لعظم شانهم و کبر مقامهم بمثل البیت في المجسد الحرام و لایعزب من علمهم شيء لما شاءالله في ملکوت الاسماء و الصفات و ان ما نزل في‌ الکتاب لو اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما نزل في الاخبار من مراتب اختلافات الانظار في مقامات الاسرار هو لم یک الا لظهور عبودیتهم و عجزهم لکل الموجودات او یکن لذکر علو جلالتهم عن النفي في‌ مقام الاقتران و ان في الحقیقه ان العلم بالکثرات لیس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرک عند اهل السبحات لان في مقام عرفان الذات کل ذکر من کل­شيء باطل بل دلیل علي**

**ص417**

**الشرک و النقص و ان الشرف بین رجال البیان و العزة في مقام الاکران و الاعیان هو صرف الباطه في مقام ظهور الذات و الا ان التعلق بالکثرات و العلم بها نقص لمن عرف ظهور الذات في ملکوت الاسماء و الصفات و لذا لو نفي الامام علم شيء لو کان الناظر هو العارف بحقهم یعرف مراده و یشکر الله ربه لما الهمه من سبل مرضاته و ان کان لم یک عارفا فلم یغل بعد علمه بذلک الشان في حقهم مع ان الغلو لم یکن في حقهم سرمد الدهور و ازل الظهور لان الله قد خلقهم في مقام لن یقدر احد ان یصل الیهم و ربما ارادوا فی بعض المقامات من نفي العلم لاظهار فضلهم للعالمین لا یخجلوا عنهم اذا حضروا بین ایدیهم و ان العارف بحقهم لیعرف لحن اقوالهم و اشاراتهم في کل شان فمجمل القول قد علمناک في ذلک الجواب اصولا محکمة الهیة لباب معرفة علمهم و الورود علیهم و الا لو اردت ان افسر حرفا من ذلک الحدیث بمداد بحور السموات و الارض لتنفي البحور قبل ان یظهر حرف من معناه ولکن اجملت الخطاب لمن اراد علم المبدء و الایاب و اسئل الله العفو في‌ کل شان انه هو مولي‌ الموحدین في عوالم الاسماء و الصفات و کفي العبد حکمه في المبدء و المآب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد الله رب العالمین. انتهی**

**توقیع میرزا سعید اردستانی(سه سوال)**

**ص418 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الذي ابدع في کینونیات الخلق آیات ظهور قدرته لیعرفه کل الموجودات بما تجلي لهم بهم بآیات صمدانیته و لیوحدوه بما شهد لذاته بذاته في ازل الآزال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم یاخذه وصف من شيء و لا نعت عن شيء و لایذکر معه شيء و لایقدر احد ان یصعد الیه في شان و لایذکر في رتبتة شيء سبحانه و تعالي لم یزل کان بلا تغییر و لایزال انه هو کائن بمثل ما کان و لیس له شبه من الذات و لا مثل في الصفات سبحانه و تعالي قد اخترع المشیة لوجود الجوهریات و الاراده لتعین المادیات و القدر لهندسة الکینونیات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتیات و الاذن و الاجل و الکتاب لتمامیة القابلیات في رتبة الانیات لیعرف کل بذکر تلک المراتب حق مظاهر تقدسیه و آیات تفریده في ملکوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغایات و النهایات الي ما لانهایة لها بها في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهریات کینونیات الموجودات لظهور آثار قدرته في‌الاختراع لیشاهدن کل الذوات في‌ المقامات التي قدر الله لها نور طلعته و ظهور مشیته و آیات قیومیته بانه لا اله الا هو العزیز المتعال.**

**ص419**

**و بعد لما سئل جناب السید التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غایة ما یتمناه من امر آخرته و دنیاه من ثلاثة مسائل مشکلة التي ذهلت العقول عن درکها و ذلت اقدام بعض الحکماء في بیانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقیقة البیان بما جعل الله في الکیان بالبروز الي العیان و انا ذا اقول لاحول و لا قوة‌ الا بالله العلي العظیم فلایخفي علیک ان جوهریات معاني العلم لم تدرک بکلمات اهل الجدال لان الحقیقه في عرفان تلک المسائل هو کشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غیر اشارة الانفصال و لا الاتصال کما امر علي لکمیل بن زیاد النخعي حین سئل عنه عن الحقیقه قال کشف سبحات الجلال من غیر اشاره قال زدني بیانا فقال محو الموهوم و صحو المعلوم ثم قال زدنی بیانا قال هتک الستر لغلبة السر ثم قال زدني بیانا قال جذب الاحدیة لصفة التوحید ثم قال زدني بیانا فقال نور اشرق من صبح الازل فیلوح علي‌ هیاکل التوحید آثاره و لقد شرحت اشارات ذلک الحدیث في مقامه و ان الان لیس المقام البیان و لقد ذکرته بعرفان حقیقه البیان بان بعض المسائل لم یقدر العبد ان یحیط بعلمه**

**ص420**

**الا بعد کشف الاستار و الحجب و حمل النفس علي الریاضات الوارده في الصحف لان النفس في مقام العرضیات و الشبحیات لن تدرک الا شیئا محدودا فاذا ترقي عن مقام الطبیعه و دخل لجة الاحدیة التي قال علي رب ادخلني في لجه بحر احدیتک و طمطام یم وحدانیتک لیقدر ان یشاهد حقایق العلوم کما هي و لذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم یقدروا ان یدرکوا کمثل علم القدر حیث لما سئل عن الامام فقال بحر عمیق لاتلجه ثم لما سئل ثانیا فقال لیل مظلم لاتسلکه ثم لما سئل ثالثا فقال لایعلمه الا العالم او من علمه ایاه و ان بذلک نطق ذلک الحدیث من علي حدیث قال روحي و من في ملکوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لاینالونه بحقیقة الربانیه و لابقدرة الصمدانیه و لا بعظمة النوارنیة و لا بعزة الوحدانیة بحر ذاخر مواج خالص لله عز و جل عمقه ما بین السماء و الارض عرضه ما بین المشرق**

**ص421**

**و المغرب اسود کاللیل و الدامس کثیر الحیتان و الحیات یعلو مره و یسفل اخري و في قعره شمس تضي و لاینبغي ان یطلع علیها الا الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضاد الله عزوجل في حکمه و نازعه في سلطانه و کشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر فلما شاهدت الامر في جوهریات العلم بما قرئت علیک من الاحادیث المشرقة من شموس العظمة فلا ریب ان تلک المسائل هي من معضلات الحکمة التي لایتبین بحقیقتها من قیاسات الحکماء الیوناني ولکن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الایمان من دون تعلیم و لا اخذ بیان اشیر الیها بدلیل الحکمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بیان بسیط الحقیقه التي ذکرها الحکماء لاثبات الوجود بین الموجد و المفقود فلا شک ان ذلک باطل عند من له رایحه مسک من الانصاف بدلائل محکمه فمنها العقل حیث یشهد بان ذات الازل لیس معه غیره و لیس له صفات دون ذاته متغایره المعني لان غیر ذلک یلتزم التجزیه و الاقتران و التغیر و الافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء**

**ص422**

**لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلک الا الافک بان یقول بقدم الکثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب و ان ذلک حکم ممتنع محال لان الذات لم یزل لم یتنزل و لیس في رتبته ذکر من غیره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بینهما و لا ثالث غیر هما و ان الذي اضطرت الحکماء بذکر الاعیان الثابته في الذات و ذکر بسیط الحقیقه فهو من اثبات علمه جل شانه حیث یقولون ان العلم لابد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الکثرات في الذات فتعالي الله الملک العدل ان ذنبهم هو من اجل القیاس حیث یریدون ان یعرفو الذات بمثل خلق الممکنات فتعالي الله عن ذلک لان علم الله هو ذاته و ان حیوته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و کذلک حکم الاسماء التي تذکر لمکنسة القلوب و الاوهام بلا تغییر مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حیاته و ان في الحیوة لا یحتاج بوجود حي فکذلک الحکم في العلم انه سبحانه کان عالما في‌ ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بین الحیات و العلم في الذات فقد سلک مسلک الخطاء لان لیس في الذات تغایر کما صرح بذلک معني الحدیث المروي في الکافي حیث قال الامام لم یزل الله عزوجل**

**ص423**

**ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشیاء و کان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم و السمع علي المسموع و البصر علي المبصر و القدرة علي المقدور قال قلت فلم یزل الله متحرکا قال فقال تعالي الله ان الحرکه صنعه محدثه بالفعل قال قلت فلم یزل الله متکلما قال فقال ان الکلام صفة محدثة لیست ازلیة کان الله عزوجل و لایتکلم و ان الله في کل شان کان عالما بکل شيء بمثل یوم الذي لم یک ذلک الشيء مذکورا و لایعلم احد کیف ذلک الا الله سبحانه و ان ذلک دلیل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد و ان آیات الآفاقیة و الانفسیه فطبق ذلک الحکم لان العجز في کل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو کان الذات بسیط الحقیقه للکثرات فلم یک شيء الا نفس ظهوره و ان البداهة تحکم بفساد ذلک الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفیاض و ان علي ذلک یحکم صریح القرآن في قوله عز شانه بعد رد النصاري ثالث ثلاثه انما هو اله واحد لان الذي یحکم ببسیط الحقیقه یخرج الاعداد عن حد الحدود و ان ذلک باطل بمثل قول النصاری لان في ذات الاحد**

**ص424**

**لا یذکر شيء سواه و لا معه غیره و ان علي طبق ذلک حدیث النبي حیث قال عز ذکره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شکل الصلیب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي‌ الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا فاذا عرفت ما فصلت في تلک الاشارات لتوقن بحقیقه الجواب في مقام الخطاب.**

**و ان ما سئلت من بیان مسئلة القدم و الحدوث فلا شک ان ذات الازل قدمه کان نفسه و ازله کان ذاته و لیس معه غیره حتي یقدر ان یوصف قدمه انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام کبریائه فکل ما یشهد به خلقه و یعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ینعت بخلقه او یوصف بعباده سبحانه و تعالي عما یصفون فلما ثبت وجود ذات القدیم بوجود نفسه لا دونه حیث اشار علي یا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعه فمنها رتبة ازل الظاهر في الذکر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة‌ الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه**

**ص425**

**کما قال علی انا صاحب الازلیة الثانویة و قال في وصف رسول الله في خطبة یوم الجمعه و الغدیر و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحبوحة القدر علي سایر الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا کان لاتدرکه الابصار و لاتحویه خواطر الافکار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و منها رتبة السرمد و هو مقام ظهور الفعل الذي لیس له بدء الا من نفسه و لا له ختم في کل شان و هو عالم قصبات الاربعة عشر و لیس لاحد في حقیقه عالم السرمد نصیب دون محمد و آل الله و ان بذلک المقام اشرت في لیلة القبل لمن سئل من مسئلة طي الارض في زمان واحد و مکان واحد حیث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلک المقام بعد البیان لغموضة المسئلة و الانجماد القابلیات عن الذوبان في معرفة البیان بعد التبیان و منها عالم الدهر و له بدایة و لیس له نهایة و منها عالم الزمان و انه یعرف بحد الاولیة و الآخریة من الساعه و الیوم و الشهر و السنه لانه یحصل بحرکه الافلاک لا دونه و ان ذلک جهات**

**ص426**

**الحدوث حیث لم یخل من هذه الاربعه و ان الدلیل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غیر ذلک لایمکن في الحدوث و لا له دلیل في مبدء ذکر الاول الذي هو المشیة دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحت لم یزل لن یقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان یساوقه ذکر من غیره و ان کل الوجود من الغیب و الشمهود دلیل بحدوث عالم الاکبر لحدوده و اختلافه و لیس فیه شبهة بالحقیقة الواقعیه لان الذات لم یزل یبدع الفیض باختیاره و ان علة الاختیار في کل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختیار لا دونه و ان ذلک سر القدر الذي هو اوسع عما بین سماء القابلیات و ارض المقبولات و ان ما ذکرت في بیان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابک بیانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي یستدل الحکماء بعلیة القدم له و ان ذلک خلاف ما یعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم یک علة شيء و لایساوقه شيء و لایذکر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم یزل کان بوجود نفسه بلا ان یذکر معه شيء او یکون في بساطة‌ ذاته ذکر من الکثرات**

**ص427**

**فتعالي الله عما یقول الحکما بان علة الحدوث هي قدم الذات و یریدون بذلک اثبات الربط بین الحق و الممکن و اثبات الاعیان الثابته بصرف لطافة البسیطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلک لان قدم الذات لم یزل لن یقترن بشيء و لایساویه شيء و لایذکر في رتبته شی لیکون علة الکثرات لان شرط العلیه جهت الاقتران و التشابه و الذکر في مقام المعلول و ان ذلک ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي لیس فیه ذکر شيء من خلقه بل ابدع عالم الحدوث بابداعه الذکر الاول لا من شيء و جعله دلیل عرفان قدمه و ازله لیستدل الممکنات في مقامات عرفان ظهورات ازلیته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلک في الحدوث ممتنع و ان ذلک الحدوث الذي هو اول ذکر الابداع و آیة بالنسبة الي المعلومات یطلق علیه اسم القدم و ان الله قد ابدع الذکر الاول الذي هو المشیة من العدم البحت الذي لیس له ذکر في الامکان و ان ما اضطرب الحکماء بذکر العدم البحت في‌ رتبة الخلق و ذکر علیه ذلک العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لاتقدر ان تنظر بحقیقه الشيء و لو عرفوا الله و علمه کعرفان**

**ص428**

**ذاته و حیاته بلا تغییر معني في المفهوم فلایصعب علیهم السبیل لان الله قد فصل احکام کل شيء بظهوراته الکلیه في الانفس و تجلیاته الجزئیة في الآفاق و لمن له شان فراسة في عرفان الذوات لیشهد بنور الفواد بان العدم البحت الذي لا وجود له مثل شریک الباري لا ذکر له و لایشار الیه بالاشارة و لایتعلق علیه حکم الابداع لان الذي یشار الیه بالاشاره هو الصور السجینه التي قد امر الله بالاعراض عنها و هي في الحقیقه افک النفوس و مکنسة الاوهام و الا العدم الذي قد ابدع الله الاشیاء منه فهو العدم الذي یذکر في مقام العرفان بعد الوجود و الا فعدم الصرف البحت لایقع علیه اسم و لا له وجود و ان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذکر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه و ان ذلک مشهود عند جنابک و لاتحتاج ببسط المسئله لان بیان سر الحقیقه لاینفي في شان.**

**و ان ما سئلت من معني‌ قول الحکماء الواحد لایصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا کانت العلة الذات البحت لان الله لم یزل لن یقترن بشيء و لایخرج منه شيء و ان وصفه کان لم یلد و لم یولد من کل شأن و اذا کان المراد الذکر الاول**

**ص429**

**الذي خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لایحکي علي احدیة الذات و ان مذهب آل الله الاطهار حیث قال عز ذکره یا یونس اتعرف ما المشیة قال لا قال هي الذکر الاول و لایمکن ان یبدع الله شیئا لا من شيء الا و ان یکون واحدا لان رتبة اول الذکر هو آیة التوحید و لایمکن دون ذلک في المبدء التجرید و ان قول الحکماء بان العلة للاشیاء هو الذات فباطل لعدم الاقتران و امتناع التغییر و شرط تشابه العله مع المعلول و ان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه و جعله علة‌ جمیع خلقه حیث اشار الامام علة الاشیاء صنعه و هو لا علة له و نطق بذلک کل الآیات الآفاقیه و الانفسیة و آیات الکتاب لان الواحد الذي یصدر من الواحد هو الواحد الذي یعرف بالاثنیته و ذلک یلتزم وجود الثلثه و بدلیل الفرجه باطل و لایمکن ان یصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذکر الاول و لیس موجد في الوجود و لا خالق في الکون الا الله وحده فکما فرض علي العبد توحید الذات فکذلک فرض علیه توحیده في مقام الصفات و الافعال و العباده و ان دون ذلک لایقبل الاعمال من العباد و ان في الذکر الاول هو اعلي‌جهه البساطة لابد ان یکون موجودا ص430**

**بالعلل الاربعة التي هي الفاعلیة و المادیة و الصوریة و الغائیه و ان دون جهات الترکیب لایمکن في حق الحدوث لان الشيء لابد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلک المراتب و کذا لما تنزل الامر صار و سبعه و لذا قال الامام لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعه المشیة و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد کفر و ان بعد تلک الاشارات لا شک انه لایبقي ببالک خطرات اهل السبحات و ان لم یطلع احد علي حقیقه تلک العلامات فعلیه حق ذکر التسلیم لان عدم درک الشيء لم یدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابک اذا اطلعت بسهو من قلمي و الیه یرجع الحکم کله في الآخرة و الاولي.**

**و ان ما ذکرت في بیان حقیقة المسئلة في قول الحکماء الواحد لایصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حکم الباطن فلا شک ان ذات الازل لم یقترن بخلقه لیکون محل صدور الاشیاء و لو تحقق في‌ الحکمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة‌المشیة کما هو الحق في الواقع ما کانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامکان فتعالي الله**

**ص431**

**الملک المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لایصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذکر الابداع هو رتبة الواحدیة و لایمکن ان یصدر منه الا الواحد و ان الذین یقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذکره فلا مفر لهم الا بان یقولوا بالتغییر لان قبل ان یبدع الله الکل له حالة و بعد الوجود له حالة او یقول بعدم الامکان في ذات الازل هو القول بالاعیان الثابته فلا ریب في بطلانه و ان الحقیقه ذات الازل لا سبیل لاحد الیه و انه لم یزل کان في حالة الازل و لا یقارنه شيء و لایخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لایفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهایة لها بها الیها و لایمکن دون ما اشرت الیه في ذلک المقام حق العرفان في تلک مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما یتعقل الا بشيء محدود و ان في عالم الحدود لا یقدر العبد ان ینظر بشيء في حین واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب درک ذلک المقام و لایقدر احد ان یعرف حقیقه الامر بین الامرین الا بعد وروده علي باب الفواد و نظره في احکام الغیب و الاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سر الایجاد**

**ص432**

**و علم سر المداد علي لوح السداد فیوقن بالعیان ان من الواحد لایصدر الا الواحد في مقام الابداع و ان الحکماء اکثرهم قد ذهبوا بعلیة الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات کما اشار الامام حیث قال الهي بدت قدرتک و لم تبد هیبتک فشبهوک و اتخذوا بعض آیاتک اربابا و من ثم ذا لم یعرفوک و لو عرف العبد مقام تجلي الله له به لیشهد بان منه لایخرج شيء کما لایدخل علیه شيء و هو الصمد الحي القیوم الذي ابدع الواحد بالواحد و جعل حکم بسیط الحقیقه للذکر الاول الذي فیه کل الامکانات مذکورة و جعله اول ذکر السرمد في الحدوث و قدر له کل ما یمکن بالابداع في مقام الکمون.**

**و الي هنا قد اخذت القلم عن الجریان و اسئل العفو من الله فیما ذکرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غایة ما یتمناه من احکام مبدئه الي یوم المآب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی**

**خطبه عربی در صدر این توقیع ناقص بود و با توجه به نسخ دیگر تکمیل شد**

**رساله غِنا(حرمت یا حلیت موسیقی)**

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

**الحمدالله الّذی تقدّس بقدس قیومیّته عن نعت الجوهریّات و ما یشابهها و الحمدالله الّذی تفرّد بتفرّد ازلیّته عن وصف الذاتیِات و ما یعادلها و الحمد لله الّذی تعظّم بعظم قدّوسیّته عن ذکر الکینونیّات و ما یقارنها. تعالی شأنه من اقول انّه هو هو اذ انّه کما هو علیه فی عزّ الهویّه و جلال الاحدیّه بذاته مقطّع الموجودات عن ذکر عرفان الذّات فی طلعة ظهور حضرت الذّات و مفرّق الممکنات عن ذکر مقامات الصّفات فی غیاهب مستسرّات فلک الاسماء و الصّفات. فمن قال انّه هو هو یحدّد نفسه و یجاوز عن سرّ مبدئه و اقترن بذاته آثار نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله فی رتبه الخلق فی کینونیّته مثاله و ان اقل انّ الذّات هو بنفسه مقطّع الاشارات و لا یقع علیه حکم الاسماء و الصّفات یکذّبنی قولی بالذّات بانّ الّذی جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزیهه ادّعی ذکراً من ساحه قرب حضرته و جعل فی نفسه مثالا لآیه صمدانیه و تجلیا لظهور قدوسیته فسبحانه و تعالی جل و علا ذاتیته من ان یقدر احدٌ ان یصعد الیه باعلی طیر الافئده و الاوهام و یعظم انیته من ان یشیر الیه احد فی ملکوت الامر و ظهور التجردات بالطف ما یمکن فی الاشارات و کلّ من ادّعی توحید ذاته ففی الحین جعل نفسه شریکاً فی تلقاء مدین قدس وحدته و من ادّعی عرفان کینونیّته فقد جهل من عرفان نفسه و تجاوز عن مقام حدّه اراد حکم الامتناع فی عقله و غفل عن مقام سرّالازلیّه فی ذاته لانّ الموجودات کما هی علیها بحقیقتها لاتدلّ الا علی القطع و لاتحکی الاّ عن المنع و لاتنطق الاّ عن الیأس و لاتشیر الاّ علی العجز. فسبحان الله موجده ربّ السّموات و الارض عن وصف الاشیاء کلّها.**

**و الحمد لله الّذی شهد لنفسه بنفسه بانّه لا اله الاّ هو الحیّ القیّوم فی ازل الآزال و انّه هو کائن بمثل ما کان بلاتغیّر و لاانتقال. فمن قال انّه هو هو فقد اتّخذ له شبهاً فی نفسه و قرن نفسه بذاته لانّه کما هو علیه فی کنه الذّاتیّه و علانیه الصّمدانیّه اجلّ من ان یُعرف بخلقه او ان یوصف بعباده او یدلّ علیه شیء دون ذاته او یرفع الی هواء مجد رحمانیّه اعلی وهم احدٍ من عباده لانّه لم یزل کان و لم یک معه غیره و لایزال انّه هو کائن و لم یک معه سواه اذ ذاتیّته کما هو علیها لهی الذّاتیّته السّاذجیّه القدیمه الّتی هی بکینونیّتها مقطّعه الجوهریّات عن الاشارات و ممتنعه المادّیّات عن الدّلالات و انّ انیّته کما هو علیها لهی الانیّه البحته الازلیّه الّتی هی بکینونیّتها مفرّقه الکینونیّات عن ذکر المقامات و منقطعه الذّاتیّات عن ذکر العلامات و ان کل ما وقع علیه اسم شی من الاسماء و الصفات فلایقع الا علی المقامات الامر و ظهورات الخلق و انّ الذّات الازل البحت لم یعادله فی مراتب الغیب و الشّهود وصف من خلقه. و کلّ ما وصفه الواصفون و یذکره الذّاکرون فهو من حدود الشّیئیه و الهندسه الخلقیّه فتعالی نفس ذات الواجب عن ذکره عن کلّ ما ذکر فی ملکه و وجد باختراعه. فکلّ یدلّون علی انفسهم و یسئلون عن مقام ذاتیّتهم و لاتحکی المثل فی ذاتیّات الممکنات الاّ علی المنع و لاتدلّ الهندسه فی کینونیّات المجرّدات الاّ علی القطع. فمن وحّده فقد قرنه و من قرنه فقد ابطل ازله و من توجه الیه ما وصف به نفسه و حذر الناس عن حکمه فقد وحده بما یمکن فی حقّ الامکان و انّ دون ذلک لایمکن فی مقام الخلق و لذا تقبّل الله من العباد مقامات توحیدهم بفضله و انّه هو العزیز المنّان.**

**و الحمدلله الّذی ابدع المشیّه قبل خلق کلّ شیء بعلّیّه نفسه لا من شیء ثمّ اخترع بها الاراده و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الکتاب لیعرفنّ کلّ ذرّات الکثرات بما کتب الله لهم فی مقامات الخلق و ظهورات الامر حتّی لایری شیئاً حیّاً قیّوماً قائما بذاته الاّ ما تجلّی الله له به فی کینونیّته ذاتیه الّتی هی آیهٌ لعرفان الذّات و سبیل لتجلّی الصّفات و هی آیهٌ لعرفان مقام محمّد بانّه المتعالی عن المثل و المنزّه عن الشّبه و المتعالی عن التّحدید و المتقدّس عن التّفرید. جلّ و علا نفس محمّد صلّی الله علیه و آله من ان یقدر احدٌ ان یعرفه او یشیر الیه او یقول لم و بم اذ ذاتیّته لهی الذّاتیّه القیومیّه الّتی هی بانیّتها مقطّعه الجوهریّات عن مقام العرفان و ممتنعه المادّیّات عن صور البیان و انّ کلّ ما یظهر فی الاکوان و یبرز فی الامکان عکوسات تنزّلات ذلک النّور المشرق المتعالی عن ذکر النّور و المتقدّس عن نور الظّهور فمن قال انّه هو الذّکر الاوّل فی الامکان فقد توجّه الی مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن الظّهور فی تلقاء البطون و من قال انّه هو نور الاوّل و المشیّه الاولی فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته و فقد مقام الحقّ الظّاهر له به فی رتبه امکانه. فتعالی الله الحیّ القیّوم الدّائم الفرد الصّمد الّذی لم یزل کان بلا ذکر شیء سواه و لایزال انّه هو کائن بلا ذکر شیء معه فقد جعل حبیبه محمّداً صلّی الله علیه و آله مقام نفسه فی ذلک المقام لیوحّد الکلّ جناب حضرته بما وحّد ذاته و عرّف نفسه نفسه و تستحقّ کینونیّته کینونیّته بانّه المعنی الّذی کنهه تفریق عن الکلّ و وصفه تقطیع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عمّا یصفون.**

**و الحمدالله الّذی شهد لذاته بذاته فی مقام الابداع لمّا علم بانّ الحسین علیه السّلام یشهد لنفسه بنفسه و یرضی بما قدّر الله له فی علمه و یسلّم بکله لله ممّا قضی له فی کتابه و یعمل بما کتب الله له فی علمه من ظهورات امره و انّ ذلک ذکر من الله فی شأنه لیوحّده به الاولیاء الی مقام القرب و الجلال و یوحدّون الله بما تجلّی لهم بهم بظهوراته ممّا یدع فی حقائق الممکنات و یستریحون بمقام تذکّر مصائبه علی بساط القرب و الجمال و یزورون الله بزیارته علی التّراب فانّه لهو زیاره الرّحمن فوق العرش من دون تشبیه و لا مثال. فسبحان الله موجده الّذی جعله علی مقام نفسه فی الاداء و القضاء و اختاره لسرّه فی عوالم الانشاء و اجتباه لظهور ولایته فی ملکوت الامر و الخلق للثّناء و اصطنعه لظهور کبریائیّته فی مراتب الصّفات و الاسماء لئلاّ ینسی احدٌ حکم ظهوره فی حقائق الانفس و الآفاق و یراه کلّ شیء بنور بارئه فی کلّ آن و یبکی کلّ العیون علیه بما نزل علیه من مصائب الدّهر الّتی اذا نزلت علی العرش اهتزت و اذا رفعت الی السّماء انفطرت و اذا استقرّت علی الارض انشقّت و اذا قرئت علی الافئده خرّت لجلال وجهه و اذا ذکرت النّفوس بها تغیّرت لما لا تقدر ان تتحمّل حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجده لم یحتمل احدٌ بمثل ما احتمل الحسین علیه السّلام فی سبیله و لقد قتل بقتله جوهریّات الآیات فی ملکوت الاسماء و الصّفات و لذا حدّدت الاشیاء فی جمیع مقامات الانشاء حیث لایمکن ان یذکر شیء الاّ بذکر هندسه الحدّیه و لو لم یقبل فی الذّرّ الاوّل شهاده نفسه فی سبیل الله لم یخطر بقلب آدم الاوّل قرب شجره الازلیّه و لم یعص ربّه ابداً و لم یوجد شیء فی السّموات و الارض لانّ بشهادته فی سبیل الله وجدت حقائق الافئده للتّوحید و هاج اریاح المحبّه فی اوراق اغصان شجره التّفرید بالحان ما خطر بقلب احدٍ من العباد و لایجری به الحکم فی قلم المداد و لا یعلم کیف ذلک الاّ من اخذ الله عنه المیثاق فی عوالم الغیب و الشّهاده و رزقنی الله و کلّ من شاء ذکر مصائب الحسین علیه السّلام فی کلّ حین بما دامت السّموات و الارضین فان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم.**

**ص432**

**و بعد ذکر می­نما ید عبد مفتقر الي الله و معتصم بحبل آل الله که در سبیل سفر به سوي ملیک فضل و عدل ادام الله ظله العالي علي کل من سکن في ظلال مکفهرات رحمة که**

**ص433**

**در ارض اصفهان توقف نموده جناب مستطاب قدسي القاب ذاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیه محمود سلطان الذاکرین ادام الله ذکره في سبیله و یبلغه الي مقام قرب نفسه في حظیرة القدس بمنه سؤال از حکم غنائي که در احادیث شموس عظمت و جلال مذکور است فرموده و از این جهت در مقام اجابت جناب ایشان بر آمده و به حول الله و قوته آنچه به مشیت الهي جل ذکره از قلم جاری گردد اظهار می­شود و قبل از ذکر حقیقت اشاراتي ذکر می‌شود که علت کشف سبحات از حقیقت بیان مسئله گردد و آن این است که خداوند عالم هیچ شيء را خلق نفرموده الا به مشیت و ظهورات رتبه فعل خود که شئونات ظهور مشیت است چنانچه حضرت صادق فرمود لایکون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبع بمشیة و ارادة و قضا و قدر و اذن و کتاب و اجل فمن زعم انه یقدر علي نقص واحدة فقد کفر و شکي نیست که حین وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شيء را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شيء بنفسه لنفسه و علت قبول و اختیار را نفس او قرار داده و غیر از جهت اختیار که جهة تجلي امرالله است در رتبه خلق اول جهتي حکم نفرموده اگر چه در حقیقت ذکر**

**ص434**

**این مسئله فیما بین حکما احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسایل دیگر استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام مقام بیان این مسئله نیست الا به جهت ذکر مقدمه ما یراد ذکر از ادله آن نمی‌شود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی‌شود الا به دو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور متجلي است و جهة ماهیتي که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلي است و این دو جهت که ثابت شد ربط قدر که مقام ربط بین جهتین است ظاهر می‌گردد و بعد از ظهور ثلثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا بظهور اربعه و این جهت علیت مراتب سبعه فعل که این عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست و از این جهت ظهور هیاکل مقدسه اهل عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعه و شهادت آن ظاهرند و بعد از آن که در هر شيء این دو جهت ثابت شد شکي نیست که آن چه اسم شیئیت بر آ‌ن وارد می‌شود از سه مرتبه وجود در مقام بیان خارج نیست یا آیه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحاني جل ذکره العالي که بکینونیتة خلو از ما سواي خود هست و یا آیه ظهور فعل او است که**

**ص435**

**مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعه است که ظهور قصبات اربعه عشر می‌باشد در مقامات امکان و یا مقام اثر فعل است که وجود ماسوي الفعل باشد و این دو رتبه در حقیقت در رتبه خلق واقع­اند چنانچه حضرت امام می‌فرمایند حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرها و این رتبه مشارالیها در مقام ظهور به علیت مراتب سبعه فعل هفت مقام ذکر شده چنانچه حضرت علي بن الحسین علیهما السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکره في حدیث طویل ثم تلا قوله تعالي فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و کانوا بآیاتنا یجحدون و هي و الله آیاتنا و هذه احدها و هي و الله ولایتنا یا جابر الي ان قال یا جابر ا و تدري ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحید اولا ثم معرفة المعاني ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفه النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عزوجل قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما في الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعد سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم الحدیث و بعد از آن که مشاهده این آثار را فرموده ظاهر می‌شود که شيء در مقام سلوک**

**ص436**

**از سه مرتبه خارج نیست چنانچه حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه و منهم ظالم لنفسه و منهم متقصد و منهم سابق بالخیرات می‌‌‌فرمایند ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد کسي است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رتبه خود محال فعل حرکت کند و این رتبه به حقیقت اولیه مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می‌گردد که اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست یا حول اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می‌کند یا حول ماهیت خود اگر جهت اولي است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه و هر گاه حول ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هر هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلي فواد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبد ظاهر می‌شود از کل شئونات خالي از این دو جهت نیست اگر از جهة رتبة ربوبیت ملقاة در هویة او است طاعت و رضاي**

**ص437**

**پروردگار جل ذکره است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می‌شود اعمال علیین و سجین اگر چه در صورت ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول و رد همان است که ذکر شد و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدء ظهورات جهت ربوبیت ناشی شده‌اند حاملین ولایت کلیه حضرت رب العزة به تذکر ایشان احکام کل شيء را بیان فرموده‌اند تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدء کل جوهریات از ممکنات و متلئلا شوند از قرب مقامات ظهور مبدء کل انیات از موجودات و این جهت ربوبیت در عبد اظهر از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عز ذکره العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما خفي في الربوبیة اصیب في العبودیة و ما فقد في العبودیة وجد في الربوبیة قال الله تعالي سنریهم آیاتنا في الآفاق و في انفسهم حتي یتبین لهم انه الحق اي موجود في غیبتک و حضرتک و هیچ عبدي در مقام عبودیت کامل نمی‌گردد الا به ظهور این جهت چنانچه در حدیث قدسی اشاره به این مقام شده مازال العبد**

**ص438**

**یتقرب الي بالنوافل حق احبه فاذا احببته کنت سمعه الذي یسمع به و بصره الذي یبصر به و یده الذي یبطش بها ان دعائي اجبته و ان سئلني اعطیته و ان سکت عني ابتدئته و انسان بعد از وصول به این مقام از برای او مقامات مالا نهایة مقدر است چنانچه حضرت امیر المومنین در مناجات یوم شعبان فرموده‌اند الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بیضاء نظرها الیک حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتعمل الي معدن العظمة فتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک الهي واجعلني ممن نادیته فاجابک و لاحظه فصعق لجلالک و ناجیته سرا فعمل لک جهرا و حضرت صادق علیه السلام در مقام بیان کل ظهورات جهت ربوبیت فرموده‌اند در کلام خود حیث اشار علیه السلام بقوله و اذا تحقق العلم في الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجي و اذا اشرق نور الیقین في القلب شاهد الفضل و اذا تمکن في رویة الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا تجلي ضیاء المعرفة في الفواد هاج ریح المحبة و اذا هاج ریح المحبه استانس في المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه و باشر اوامره و اجتنب نواهیه و اختارهما علي کل­شيء غیرهما فاذا استقام بساط الانس**

**ص439**

**بالمحبوب مع اداء اوامره و اجتناب نواهیه وصل الي روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلثه کالحرم و المسجد و الکعبه فمن دخل الحرم امن من الخلق و من دخل المسجد امنت جوارحه ان یستعلمها في المعصیة و من دخل الکعبه امن قلبه ان یشتغل بغیر ذکر الله الحدیث و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات که اعظم مقام و اسني درجات است فایز گردید سزوار است که حکم حدیث حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر او خوانده شود حیث قال عز ذکره في جواب الیهودي و ما تعني بالفلسفه الیس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفا مزاجه قوي اثر النفس فیه و من قوي اثر النفس فیه سما الي ما یرتقیه و من سما الي ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانیه فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان فقد دخل في الباب الملکي الصوري و لیس عن هذه الغایة و هر عبدي که به این مقام که غایة فیض امکان است واصل گردد تکلم نمی‌نماید در مقام ظهور ربوبیة ملقاه در هویت او الا به نهج کلمات حق جل ذکره و نه در مقام عبودیت الا بلسان مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم بشاني که احدي فرق نتواند گذارد**

**ص440**

**در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری می‌گردد در مقام ظهور کلمات حجیة بلا تفکر و سکون قلم انشا می‌نماید به شانی‌که احدی سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبه رعیت و نه این است که به قلب ناظر خطور نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم و این کلمات حجیة مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب این کلمات در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرات معتدل حکایت نماید از متجلي در مرات و از این جهت است که احدي از اولي الالباب در مقام قطع نظر از حد مراتیت تمیز نمی‌تواند داد این صحف و مناجاتي که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شموس عظمت و جلال صلوات الله علیهم در میان خلق است و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکي نیست که احکام کل­شيء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاه در نفس عبد است نازل فرموده و من الناس من یشتري**

**ص441**

**لهو الحدیث لیضل عن سبیل ا لله بغیر علم و یتخذها هزوا اؤلئک لهم عذاب مهین و احادیثي که در این باب از شموس عظمت و جلال سلام علیهم صادر شده است روی عن ابي بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات فقال التي یدخل علیها الرجال حرام و التي تدعي الي الاعراس لیس به باس و هو قول الله عزوجل و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن ابي عبدالله علیه السلام حین سئله رجل عن بیع الجوادي المغنیات فقال شراؤهن و بیعهن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق و عن ابي بصیر قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله تعالي فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال هو الغناء و عن مهران بن محمد عن ابي عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الغنا مما قال الله تعالي و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن سعدة بن زیاد فقال کنت عند ابي عبدالله علیه السلام فقال له رجل بابي انت و امي انني انا ادخل کنیفا و لي جیران و عندهم جواز یتغنین و یضربن بالعود فربما اطلت الجلوس استماعا مني لهن فقال علیه السلام لاتفعل فقال الرجل**

**ص442**

**والله ما اتیتهن و انما هو سماع اسمعه باذني فقال(ع) بلله انت ا ما سمعت الله یقول ان السمع و البصر و الفواد کل اؤلئک کان عنه مسئولا فقال بلي والله لکاني لم اسمع بهذه الآیه من کتاب الله من عربی و لا من عجمي لا جرم اني لاعود انشاء الله و اني استغفر الله فقال له قم و فاغتسل و صل ما بذلک فانک کنت مقیما علي امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علي ذلک احمد الله و اسئله التوبه من کل ما یکره فانه لایکره الا کل قیبح و القبیح وعد لاهله فان لکل اهلا و عن عبد الاعلي قال سئلت ابا عبدالله (ع) عن الغناء و قلت انهم یزعمون ان رسول الله(ص) ما له رحض في ان یقول جئناکم جئناکم حیونا حیونا بحکم فقال کذبوا ان الله عزوجل یقول ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذنا من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحق علي الباطل فیدمعه فاذا ذاهق و لکم الویل مما تصفون ثم قال ویل لفلان مما یصف رجل لم یحضر المسجد المجلسی و عن التمام قال قال ابو عبدالله بیت الغنا لایؤمن فیه الفجیعه و لایجاب فیه الدعوة و لایدخله الملک و عنه علیه السلام انه سئل عن الغناء**

**ص443**

**فقال لاتدخلوا بیوتا الله معرض من اهلها و عنه علیه السلام شر الاصوات الغناء و عنه علیه السلام الغناء یورث النفاق و یعقب الفقر و عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبدالله یقول الغناء مجلس لا ینظر الله الي اهله و هو مما قال الله عزوجل و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن یاسر عن ابی الحسن علیه السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان فی الجنه شجرة یامر الله الریاح ان یحرکها فیسمع لها صوتا لم یسمع بمثله و من لم ینزه عنه لم یسمعه و همچنین اهل بیت عصمت سلام الله علیهم در مقام بیان صوتی که از جهة ربوبیت ملقاه در هویت عبد است به آن اشاره فرموده‌اند و احادیثی که دلالت بر این حکم نماید این است که حال ذکر می‌شود روی علي بن ابراهیم عن ابیه عن علي بن سعید عن واصل بن سلیمان قال سئلت ابا عبدالله من قول الله عزوجل و رتل القرآن ترتیلا قال قال امیر المؤمنین بینه تبیانا و لاتهده هذا الشعر و لاتنثره نثر الرمل ولکن افزعوا به قلوبکم القاسیه و لایکن هم احدکم آخر السوره و ایضا عن ابي عبدالله علیه السلام قال ان القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن و عنه علیه السلام قال قال رسول الله اقروا القرآن بالحان العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الکبایر فانه سیجئي من**

**ص444**

**بعدي اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء و النوح و الرهبانیة و لایجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من یعجبه شانهم و روي عن ابي الحسن علیه السلام قال ذکر الصوت عنده فقال ان علي بن الحسین کان یقرء فربما قره فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من ذلک شیئا لما احتمله الناس من حسنه قلت و لم یکن رسول الله یصلی بالناس و یرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله کان یحمل الناس من خلقه ما یطیقون و عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الله عزوجل اوحي الي موسي بن عمران اذا وقفت بین یدي فقف موقف الذلیل الفقیر و اذا قرئت التورة و اسمعها بصوت حزین و عنه قال قال الرسول (ص) لم تعط امتی اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن و الحفظ و عنه قال قال النبي ان من اجمل الجمال للمرء الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن و عنه النبی ان لکل شيء حلیة و حلیه القرآن الصوت الحسن و عنه قال ما بعث الله عزوجل نبیا الاحسن الصوت و عنه(ع) قال کان علي بن الحسین علیهما السلام احسن الصوت صوتا بالقرآن و کان السقاؤن یمرون فیقفون ببابه و یستمعون قرائته و عن ابي بصیر قال قلت لابي جعفر اذا قرئت القران فرفعت به صوتي اجاءنی الشیطان قال انما تراني بهذا هلک الناس قال یا ابا محمد اقرء قرائة ما بین القرائتین تسمع اهلک و رجع بالقران**

**ص445**

**صوتک فان الله عزوجل یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا و في الفقیه سئل رجل عن علي بن الحسین علیه السلام عن شراء جاریة لها صوت فقال ما علیک لو اشتریتها فذکرتک الجنة یعني بقرائه القرآن و الزهد و الفضایل التي لیست بغناء فاما الغناء الخطور و عن علي بن جعفر عن اخیه علیه السلام قال سالته عن الغناء هل یصلح في الفطر و الاضحي و الفرج قال لابأس ما لم یعصي به و شبهه نیست که این نوع صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد که در جمیع مقامات قرائت کتاب الله و مناجات و کلمات داله بر مصائب اهل بیت سلام الله علیهم مراعات این لحن صوت حسن را نموده ولی به شاني که از حد اعتدال فطري خارج نشود چنانچه خداوند عالم در حکم صلوة اشاره فرموده و لاتجهر بصلوتک و لاتخاف بها و اتبع بین ذلک سبیلا و شکي نیست که ذکر محض طلعت حضرت محمود و مرات جمال آیه معبود جناب ابا عبدالله الحسین(ع) نفس صلوة است بل حقیقت صلوة نیست الا ذکر عبد خداوند را بظهورات متجله از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میزان صوتی است که محبوب است عندالله و عند اولیائه و مذکر اریاح صبح ازل است صوتی که در مقام اعتدال بین ذلک واقع باشد که به مجرد استماع آن محو**

**ص446**

**کند از حول فواد عبد کل ذکر ما سوي الله و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکره و این نوع از صوت محمود است و صوت حسن است که شموس عظمت و جلال قرائت کتاب الله را می‌فرموده­اند و هر ذاکر ذکر حقي هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سید الشهداء که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات متعدله مبدل ماهیات است به جوهریات و هر نفسی که اعراض از صوت ذکر ذاکر آن شجره کبري و نباء عظمي نماید في الحین مشرک است و در ظل آیه مبارکه و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون مشحور و بنار بعد معذب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکره هر ذکری ممنوع است و آن اجل و اعظم ا ست از این که مذکور شود به ذکر خلق خود بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه یتیمیه اشاره به سد سبییل ذکر**

**ص447**

**او مي‌فرماید حیث قال عز ذکره ان قلت مم هو فقد باین الاشیاء کلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء والواو من کلامه صفه استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبتة‌ فالهواء من صنعه یرجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام الملک في الملک و انتهي المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شکله و هجم له الفحص الي العجز و البیان علي الفقد و الجهد علي الیاس و البلاغ علي القطع و السبیل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و بعد از آنکه ذکري در امکان منسوب الي الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او ذاکر به حقي هم متصور نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محال فعل و ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگر چه ذکر ما سواي محمد و اوصیائه و فاطمه(ص) نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور شوند بر اقل از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را ولي از سبیل فضل خداوند قبول فرموده‌ ذکر عباد را در مقام ذکر مصایب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان که از کنه عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است و علي‌ هذا سزاوار نیست احدي را که ذکر حرمت و منع ارتفاع**

**ص448**

**صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می‌شود به علت شئونات باطله آن است که اهل فجور و غي استعمال می‌کنند و الا هر گاه علت معاصی نگردد و از جهة شجره انیت خارج نگردد منعي در شریعت وارد نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطر و اضحي و ایام فرج ناطق بر این است هر گاه عصیانی بواسطه آن نشود و تخصیص احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لایح نشده و اصل میزان صحت و حرمت در غنا تمیز لحن فجور از اهل ظهور است همین قدر که اولي‌ الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجوز نیست صحت ثابت است اگر چه آخوند ملا محسن فیض عفي الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصي قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتي از برای او قائل نشده و متمسک بظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولي حق واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شده هر گاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هر گاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است چنانچه کل آیات و احادیثی که ذکر شد دال بر این حکم است و آنچه**

**ص449**

**بعضي از علما ذکر کرده‌اند در مقام حکم غنا به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر ذکر اهل بیت عظمت و جلال می‌نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهات انیات است بل در صوت دو حکم ظاهر است اول حرام که نهي آن در کتاب نازل است. حیث قال عز ذکره و ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و اشاره به اهل آن فرموده في مقام آخر ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و این صوت لحن اهل نار و شئونات مقامات فجار است که از جهت ماهیت ناطق است اهل آن اگر چه قرائت کتاب الله و ذکر خداوند و اولیاء او را نمایند ولي متفرسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می‌نمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف با حقیقت دین اسلامند اگر چه به صوت فصیح و لحن عجیب قرائت می‌نمایند ولي حکم جهت ماهیت بر آ‌نها جارست و ثاني واجب و آ‌ن صوتي است که بر آن لحن کتاب الله نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می‌نمایند و ذکر مصائب شموس عظمت و جلال را در مقام ارتفاع صوت باحسن لحن با منتهاي خضوع و خشوع می‌نمایند و از این جهت چون ظهور آن از جهة آیه توحید است محبوب عند الله و عند اصفیائه و این صوتی است که در کلمات شموس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکر مراتب جنان است**

**ص450**

**و اریاح متحرکه که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می‌وزد و عبد را جذب می‌نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیاورد کما روي عن جابر عن ابي جعفر علیه السلام قال قلت ان قوما اذا ذکروا شیئا من القرآن او حد ثوابه فصعق احدهم حتي یري ان احدهم لو قطعت یداه او رجلاه لم یشعر بذلک فقال سبحان الله ذلک من الشیطان ما بهذا نعتوا انما هو اللین و الرقه و الدمعه و الوجل و غیر از این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه مشارة است که در غیاهب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظل جهت ربوبیت و مکروه در ظل جهت ماهیت است مذکور است و در غیر ذکر مصیبت و مقامات وارده در شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال باخشع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامات مؤمن موحد امام علیه السلام می‌فرماید عن مهزم الاسدي قال قال ابوعبدالله علیه السلام یا مهزم شیعتنا من لایعدد صوته سمعه و لا شحناوه بدنه و لایمتدح بنا معلنا و لایجالس لنا عائبا و لایخاصم لنا قالیا ان لقي مؤمنا**

**ص451**

**اکرمه و ان لقي جاهلا هجره قلت جعلت فداک فکیف اصنع بهؤلاء و المتشیعه قال فیهم التمییز و فیهم التبدیل و فیهم التمحیص تاتی علیهم سنون تفنیهم و طاعون یقتلهم و اختلاف یبددهم شیعتنا من لایهر هریر الکلب و لایطمع طمع الغراب و لایسال عدونا و ان مات جوعا قلت جعلت فداک فاین اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اؤلئک الخفیض عیشهم المنتقله دیارهم ان شهدوا لم یعرفوا و ان غابوا لم یفتقدوا و من الموت لایجزعون و في القبور یتزاورون و ان لجاء الیهم ذو جاجة منهم رحموه لن تختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار ثم قال قال رسول الله انا مدنیة و علي ‌الباب وکذب من زعم انه یدخل المدنیه لا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبني و یبغض علیا و ذکر شئون مطلب چون به نهایت نمی­رسد اکتفا به ذکر این مختصر جواب نمود امیدوار به فضل حضرت وهاب چنان است که کما هو المراد در مرات قلب جناب مستطاب منطبع گردد تا لمحه بعد از ذکر مصائب مظاهر توحید و آیات تقدیس منشي این کلمات را عند الله و اولیائه ذکري فرمایند تا آنکه ثواب ذکر ایشان بالف ضعف چنانچه نص حدیث کاظم علیه السلام در لوح حفیظ از برای ایشان ثبت گردد و همین تجاره**

**ص452**

**لن تبور علت گردد که در هیچ شان از خواطر جناب ایشان در مقام ذکر مصائب اهل بیت عصمت سلام الله علیه محو نگردد و کفي بفخره ذکره ذکر الله اکبر الذي قال في حق عارفه بالمعني من بکي علي فانا جزاؤه فو الذي نفسي بیده لم یعدل جزاء ذلک الحکم شيء في السموات و الارض و ان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهی**

**محمد یزدی( جواب چند سوال)**

**ص452 بسم الله الرحمن الرحیم**

**الحمد لله الواحد الاحد الفرد الذي لا اله الا هو العلي العظیم و الصلوة من الله علي محمد و اوصیائه کما هو اهله انه هو العلي الحکیم اللهم اني اشهدک بما یحیط علمک بي و کتبت باذنک للسائل ببابک و انک کنت بکل­شيء علیما و لقد ورد الی في هذا الیوم الجمعه کتاب کریم من احد المؤمنین الذي قد ارضي لنفسه من دین الخالص القدیم علي هذا الصراط المستقیم یا ایها الصدیق بشر نفسک في کلمه الیقین علي رد السلام من مولاک القدیم ان الله و ملائکة و اولیائه یسلمون علي الذین قد سلموا للذکر الاکبر و ان الله کان بعباده المؤمنین خبیرا ثم اعلم بالیقین و ایقن علي کلمة التدقیق و انظر في علم الیقین**

**ص453**

**بعین الیقین الي ذلک الحق المبین. اما السوال عن کلمة المسئول في علم المجعول من الکتاب المعلول الله قد علمک في نقطة البدء من یوم ابداعک فادخل في هذا القلزم المواج المتداخر المتراکم عن نقطة الابتهاج و انظر الي حجاج ذلک البیت الحرام ان الله ما خلق شیئا الا و قد جعل فیه حکمه و حکم ما یمکن في حقه و لو لایکون کذلک ما تم صنع الحکیم في شیء و تعالی الله عما یصف المشبهون قد ابدع الموجودات علي کمال الانشاء بما یمکن في حق الاختراع انظر بطرف البدء الي نقطة الختم لتشهد الکل حق الکل کذلک احدث البدیع کلمة و هو الله کان علي کل­شيء قدیرا**

**و اما السوال عن رویة الآیات عن ذلک الباب المآب في ملکوت السموات و الصقع التراب ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا کلا ما قدر الله نصیب الکل في الکل الا قطرة مرشحة من ذلک البحر المحیط الذي قد کان عبد الله و حجة و لقد اعجبني ذلک السئوال عن مثل اولئک الرجال فدق بصرک و الطف نظرک و الق الاشارات من نفسک و ادخل ذلک الباب من ربک ا فتري في عالم الامکان شیئا دون مظهره الغیره کان ظهور في شيء حتي‌ تکون هو المظهر له ام لغیره سمة حتي قد اعرفه فسبحان الله العلي قد**

**ص454**

**ملاء اقطار الادوار و الاکوار من فیض ذلک السر في الاسرار و هذا النور في الانوار فارجع البصر الي نفسک هو موجود في غیبک و حضرتک و اشهد علیه في الشان البدیع في کل امر صغیر و اشرب من ذلک الکاس المختوم عن هذا الباب ساقي الظهور في کل الآیات من ماء سر الظهور و کن من الشاکرین في ذلک الیوم العید لله الغفور.**

**و اما السوال في الکمات من بعض المقامات ان کنت في الباب کن للباب و اطرح سبل الظلمات و ایقن بالکلمة الثواب و اعمل بمثل هذا فان في مثل ذلک الباب فلیتنافس المتنافسون.**

**و اما السئوال بالکتابه في السبل المال علي نهج الاقبال فاخلص نفسک لله و اعمل له في نقطه الحب في حول الجلال و اعلم ان سبل السلوک للعبد قد کان حبه لله ربه لان الله هو الغني بالحق و ما کلف الله العبد بشيء من الاعمال و ان کل الشرایع و البواطن قد وجدت في العوالم من نقطة‌ العبودیة لدي طلعة الربوبیة واعمل في علم التوحید علي نقطة‌ التجرید و في علم الفروع علي نهج الاحتیاط بالاخذ عن کلمة الامام روحی و روح العالمین فداه حتي تلقاني في ارض الفرات و فیما شاء الله من ورائها وایقن بالیقین في کل الاحوال و امش في کل الارض من الحقایق و الصفات علي نقطة الاعتدال**

**ص455**

**حتي لم یراک نفس قد شهدت فیک نورا من الباب و اعرف ان الله ما قدر للعبد بینه و بینه حجابا و لقد وجد الحجاب بالله من نقطة الادبار و اقبل بکلک الي الله رب الارض و السماء واعمل بمثل هذا فان الموت علي کل الانفس قد کان محترما ان سلکت هذا المسلک الاکبر فقد توجد نار حب الشجره في نفسک هنالک کبر علي نفسک في عبودیتک کلمة التسبیح علي ظل ذلک الباب الحمید و ان الله کان علیک شهیدا.**

**و اما السؤال في اخذي نفسک فادخل بالله لجة الاحدیة هنالک لاتري الا الله ربک فسوف تجدنی انشاء الله في ارض المقدس مما شاء الله فیک بالحق الاکبر اصبر علي‌ الحق فان الله کان من الصابرین رقیبا و اتکل علي الله و لاتلقتت الي الشیطان و اذبحه بسیف الباب و انصر حکمه بعد نزول الکتاب في ارضک ما استطعت امرا و اطرح ماء حبک في سبل هذا الکتاب الاکبر فان الله قد جعل لناصرنا حسن المقام و دار الاکبر خف فی کل الاحوال عن الله و اقرء علي نفسک کلمة البداء في کل الاحوال و انظر في کل الاحوال و الاعمال الي الله و اعمل في محضره حتي قد کان اخذک الشعر عن الشعر و راقب علي الموت و اعبد ربک و اسئل الله الشهادة في سبیله و کن کیوم بدئک الله فامض**

**ص456**

**حیث امرتک الان و لاتلفت بشيء و لاتحزن من شيء‌ واعمل علي سبیل ذلک الشيء فسوف تجد الله ربک متعصما و هو الله کان علي کل شيء قدیرا.**

**و اما السئوال عن حق المزور فبحق مولي العالمین قد اعطاک من نقطه الظهور و نعم الزیاره فقدان المزور علي سبیل السرور و ذلک اعلي مراتب الحب للواجدین نقطة المغفور في ذلک الماء الطهور و ادخل بالایقان نقطه الوجدان ستعرف حقي علي حقک الاکبر و ما انا الا عبد الله و ما انطق الا بالله و کفي بالله بعباده شهیدا.**

**و اما السوال عن کیفیه العلم فاعلم ان الشرف للانسان ما کان في حالة علي علم بشيء و ان الشرف الاشرف و الکمال الاعظم محو الغیر في طلعة الرب و ان الله قد علم الانبیاء علم الاشیاء من عالم الحدود حیث اشار الحق في کلامه الصدق في ذکر آدم بلي و ان الشرف الابلغ و النصیب الامنع قد کان علم الله في نفسک و ان الله قد فضل محمدا و علیا و ابنائه (ع) علی کل الانبیاء و الاوصیاء بعلمهم في الله و هم صلوات الله علیهم قد علموا بکل­شيء في معقده و لایعلم الغیب الا الله و ان الانبیاء قد علموا بکل الاشیاء و لن یعلموا حرفا من علم فاطمه (ص) تالله الحق ان الانبیاء باجمعهم ما فعلوا في لجة محبتهم لله بشيء کالذر و دونه مثل ما فعل جسم فاطمه**

**ص459**

**و اتقوا الله یا اهل الباب عن السئوال عن آل الله الاطهار لایعلم کیف هم الا الله الواحد القهار و ان الشيء لن یبلغ مقام نفسه فکیف یمکن معرفتهم و ان ما سویهم قد کانوا عند انفسهم لمعدومون سبحان رب العرش عما یصفون و اوصیک بالحق الاکبر و علي الناظرین الي تلک الورقة ان لاتکتبوا حرفا مما اجري‌ الله من قلم الباب بشيء من مداد الاسود اکتبوا الکتاب بالماء الاصفر من الذهب الاحمر و ان استطعتم کلما ورد من الباب و ان لم تستیطعوا فاکتبوا بمداد البیضاء او الاصفر او الاخضر او الحمراء فان الله قد حرم علي المؤمنین مداد الاسود في ذالک الباب الاکبر یا اهل الباب لاتفرقوا بین الکتب التي قد خرجت من الباب و اجمعوا کله و احفظوه بالحفظ الاکبر واکتبوه علي احسن الخط في الالواح المقطعة الذهبیه فان من کتب بسم الله الرحمن الرحیم بحسن الخط وجبت له الجنة فارغبوا الي ذلک الثوات الاکبر و حفظوا حکم الله فیکم فان الله ربکم قد کان لبالمرصاد بالحق و هو الله کان بکل­شيء علیما لقد شرفتک بالجواب في هذا العید فخذ ما اتیتک و کن لله من الشاکرین و الحمد لله رب العالمین.انتهی.**

**علم تقارب و تباعد**

**ص460 بسم الله القدیم الاقوم**

**الذي لا اله الا هو العظیم الادوم شاء الله ان ینشاء سر اسمه الاعظم في هذا اللوح المعظم لرجال الذین جعل الله بیوتهم فوق عرش القدم و لقد کتب الکاتب مکتوبا فیما اراد الله في علم التقارب و التباعد معلوما و انا ذا قد اعلمه فیما وهب الله الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا انا جعلناه في الکتاب للتقارب وصفا مشهودا و للتباعد حدا موجودا ان کانت نظرتک في لجة بحر الاحدیة فکن حمد لله الذي لا اله الا هو الحي القیوم فردا لان الله قد ارفعها عن الاضداد و الانداد رضا للذین یریدون الله و وجهه في جنة عدنا الذین لایجعلون مع الله الها آخر و یاتیه یوم القیمة فردا اؤلئک الذین یجعلهم الله بسمه و بصره سمیعا بصیرا و یسقهم الله من کاس مجده شرابا طهورا الذین وعدهم الله جزاء موفورا و سیعطیهم الله یوم القیمة جنة و حریرا و ان هذا لهو الحق معروفا ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا اؤلئک الذین یدخلون الفردوس نزلا خالدین فیها متکئین علي الارائک لایرون فیها شمسا و لا زمهریرا و ان کانت نظرتک في طمطام یم الواحدیة فکن عبد الله الذي خلقک و یاتیک یوم القیمة فردا اعلم ان علم التقارب علم الاله فردا و ان التباعد علم**

**ص461**

**الکتاب قدرا و سانبئک الحق فیما شاء الله فیها سرا فلما خلق الله نقطه قربها انزلها الي عوالم الاکوان جهرا و نادیها الي الاقبال امرا فاجابت الرحمن خشعا و ذلا و امرها الرحمن کورة اخري بالادبار من العلي الي ما تحت الثري فاطاعت الجبار رعبه و رهبا ثم نادیها الجلیل سرا فاذکر اسم ربک بکرة و اصیلا انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا فاصبر حکم ربک و لا تطع منهم اثما او کفورا و سبح ربک بکره و اصیلا فانا لا نرید دونک خلیلا بک اصیب العباد و اجزاهم قلیلا و کثیرا و بک اعاقب اهل النار بکرة و عشیا ثم خلق الله عن یمین العرش ماء اجاجا و جعلها نقطه البعد سواء بما شائت لنفسها من عدل الحکیم اختیارا ثم امرها الجلیل مرة اولي بما امر نقطة القرب قویا فعصیت امر ربها سرا و جهرا ثم نادیها القدیم نزله اخري بما اریها الله مرة الاولي فکفرت بالرحمن مستقبلة ضیعفه فانزل الله العذاب علیها صدقا و عدلا ثم جعل الله نقطة التقارب و جهة للاقبال دورا اوجدها و امدها کما اوجدها و کان لا شيء محضا و جعل الله نقطه التباعد نقطة الادبار کورا و امدها الرحمن باظلة الاقبال عدلا و قد جعل الله بین تلک النقطتین برزخ الامکان سرا من نظر الیها عرف قول الرحمن فاصلا**

**ص462**

**و جمعا قال الله سبحانه مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان من اراد الوصول الي ذلک العلم المکنون فعلیه باطاعة المعبود في قوله المحمود و من خاف مقام ربه و نهي النفس عن الهوي فان الجنة هي الماوي مازاغ البصر و ما طغي و لقد رای من آیات ربه الکبري قد علمه شدید القوي عند سدره المنتهي و ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم بآیات الله یوقنون لقد کشفت الحجبات للواقفین في منزل السبحات و ایقن فیما اشربناک من ماء البارد الطهور النازل من عین سلسال الظهور فاوصلناه بالمعبود في کل العروق حتي غلب لک النور و استقامت نفسک علي الطور یدعوک ربک بلسانه الغفور فاستقم في مقعد السرور غیر باین عن المحجوب و المستور هنالک قال الله سبحانه و انک من عبادنا الصالحین لاتخف و لاتحزن فانا مع المحسنین و لمثل هذا فلیجزي العاملین و الحمد لله رب العالمین . انتهی**

**تفسیر حدیث حقیقت**

**و هو ان کمیل ابن زیاد النخعی اردفه علی علیه السلام یوما علی ناقته فقال کمیل یا مولای ما الحقیقه؟ قال علیه السلام: ما لک و الحقیقة؟قال: او لست بصاحب سرّک؟ قال علی علیه السلام: بلی ولکن**

**ص463**

**یرشح علیک ما یطفح منی قال: او مثلک یخیب سائله قال علیه السلام: کشف سبحات الجلال من غیر اشارة، الخ .**

**فاعلم ان کلامه علیه السلام محیط بکل­شیء و جاریه فی کل العوالم لان الکلام تجلی من تجلیات المتکلم و اللّه تعالی جعله مظهر احاطته و تجلیه و کل ظهوراته لان الذات وحده وحده احاطته نفسه و هو المحیط و لا محاط و مقام الاقتران مقام فعله و ظهوره و هو مخلوق خلقه بارئه بنفسه و استقره فی ظله و ان کل التعبیرات فی مقام المعرفة تعبّر عن مقامه و احاطة کلامه احاطة کلام اللّٰه لایعزب عن تحت ظله شییء. فاذا عرفت هذه المقدمة، فاعلم انّ حال کمیل یظهر من جوابه انّه ما کان کاملاً فی مقام العبودیة و الا لم یسئل عن الحقیقة لانّ المسئول عنه نفسها و لیست هی غیرها بل هو الاظهر من ان یسئل، کما قال سید الشهداء علیه السّلام فی دعاء عرفه: "أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتىٰ تکون الاشاره هی التی توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزال علیها رقیبا، و خسرت صفقة عبد لم یجعل له من حبک نصیبا، و لولا ان کمیل رأی نفسه مرادفا له فی الرکوب علی الناقة لما جرء علی مثل هذا النوع من الکلام معه و لو انه عرف نفسه لم یقدر ان یرادف معه لانّ حقیقته رشحة طفح من جلاله فکیف**

**ص464**

**یمکن للشعاع ان یرادف قرص الشمس و ذلک محال فان الشیء لایجاوز وراء مبدئه و لقد اخطاء کمیل لمّا رأی مرادفته معه فتوهم لما رأی نفسانیّته و حقیقته فسئل ما الحقیقة؟ قال : ما لک و الحقیقة. قصد بانک فی مقام الاثنینیة و ذلک شرک بعد المشرقین و هو اقرب الیک من حبل الورید. ما لک و الحقیقة فلما سمع نداء البعد و عرف الشرک من نفسه خف عند بارئه و رق ظلمانیة نفسه، قال او لست بصاحب سرّک؟ فقال : بلی، لَطفّاً به لان لایخمد نار محبته و رشح علیه ما یطفح و عرفه بقوله یرشح علیک ما یطفح منی بان حقیقتک یا کمیل رشحه من مقام الانبیاء و هم ما یطفح منی و بمعنی آخر ان مقام حقیقتک الذی تسئل عنه رشحة ما یطفح من حقیقه لدیک. لما سمع کمیل مسئلة البعد اقام نفسه فی مقام عبودیة و ذل عند مولاه قال: او مثلک یخیب سائلاً و حینئذ یخرق الحجب و یکون قابلا لمطالعة انوار جمال حقیقته.و هی تجلیه لها و بها فی بدء وجوده، بقوله، یا نار کونی بردا و سلاماً قال : کشف سبحات الجلال من غیر اشارة، یا کمیل فاکشف جمیع السبحات لانه خلق اللّٰه و استقر فی بحر الجلال خالقهم من غیر اشارة الیّ و لا الیک لان الاشارات من السبحات و السبحات حجب البحت و عماء الصرف و هی مقام الاسماء و الصفات و الجلال مقام**

**ص465**

**المسمّی و نفی الصّفات. تنبیه الربانی فاعلم ان الحقّ قدیم و الممکن حادث و الحقّ اجل من ان ینزل الی الامکان و الامکان ممتنع فیه الصعود الی الازل فوجب فی الحکمة علی الحقّ القدیم ان یصف نفسه للخلق حتی یعرف الخلق بارئهم و یبلغ الممکن غایته من فیضه القدیم و هذا الوصف مخلوق لا یشبه بوصف وهو آیة لیس کمثله شیی و هذا الوصف حقیقة العبد من عرفه عرف ربه، کما اشار الیه الامام بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت و قال اعرفوا اللّٰه باللّٰه و ذلک الوصف المعبر فی بعض المقامات بالنفس التی من عرفها عرف ربه و فی بعض المقامات بالفؤاد و هذا الوصف الربوبیة التی هی کنه العبودیة و الآیة التی اراها اللّٰه فی الآفاق و الانفس حتی یتبین للخلق انه الحق فانظر بعین فوأدک ان حقیقتک ربوبیة ربک لک بک انت هو و هو انت الا انک انت انت و هو هو و له مقام وحدة هویته ذات البحت لا ذکر و لا اشارة و لا تعبیر عن هذا المقام الا بالعجز و هو مقام کمال التوحید بنفی الصفات و الربوبیة التی اذ لا مربوبا لا ذکرا و لا احاطة و لا ظهورا و بهذا المشعر عرف نفسه مجردا عن الاسماء و الصفات و الافعال. و بعد هذا المقام له ثلاث تجلیات معرفة الاسماء و الصفات و الافعال و بهذا المشاعر ینکشف بالاستدلال معرفة الاسماء و الصفات و الافعال من اللّٰه سبحانه و ان اللّٰه سبحانه متجلّی لک بک و ناظر لک بک**

**ص466**

**و محیط لک بک و هذا المقام جنّتک الاعلىٰ و مسجدک الاقصىٰ لانه لیس لاهل جنة الرضوان الا ذکر اللّٰه الاعظم و اسم اللّٰه الاعز الاکرم. و هذه المرتبة لایشار الیها بالاشارة مع کمال قربها بعیدة و کمال بعدها قریبة لاتواریها الحجبات و هو فوق کل­شییء المستسر بالسرّ و المقنع بالسرّ المستسر لایفید فی معرفته الا السرّ و ذلک المشار الیه فی الحدیث عن علی علیه السّلام فی نفس الملکوتیة قوة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیّة بالذات اصلها العقل و هو المراد بالصبح الازل منه بدعت و عنه دعت و الیه دلت و اشارت و عودها الیه اذا کملت و شابهت و منها بدئت الموجودات و الیه تعود بالکمال فهی ذات اللّٰه العلیا و شجرة طوبىٰ و سدرة المنتهىٰ و جنة المأوىٰ،من عرفها لم یشق ابداً و من جهلها ضل و غوی فمن وصل الی الجلال لم یشق ابداً و من غرق فی بحر السبحات محجوب من لقاء حقیقته ضل و غوی و ذلک الاشارات لکشف السّبحات و الاشارات للوصول الی الجلال فاذا کشفت انوار الجمال عن نفسک عرفت ربک ذو الجلال و الاکرام. و المعنی الآخر کشف سبحات دخول المدینة و هی الجلال من غیر اشارة اعنی حین غفلة اهلها. و معنی آخر ان حقیقتک جلال و هو الوجه من مولاک ولکن من غیر اشارة و جهة**

**ص467**

**و الحاصل ان کمیل لایح حاله لمّا صعد و تعلل و طلب تجلیا آخراً و تحیر و لم یدر قال زدنی بیاناً فقال علیه السلام: محو الموهوم، ای السبحات و صحو المعلوم، ای الجلال و الحقیقة واحدة و العبارات مع کثرة الفاظها واحدة ولکن لایفهم الا اهل الافئدة. ولهذا کمیل طلب الزیادة بعد بیانه و بعد قوله طلب الزیادة لایجدنه و لا حصل له ما طلب. فقال زدنی بیاناً. فقال : هتک الستر لغلبة السرّ و هذا معنی الاول و الثانی عرفها من عرفها و جهلها من جهلها. فقال کمیل بلسانه فی السرّ هل من مزید و بالقول زدنی بیاناً. فقال : جذب الاحدیة لصفة التوحید. یا کمیل الاحدیة جاذبک الی التوحید لان مشاهدتک باللّٰه تکشف الحجب و الاستار و الحقیقة الجلال فی الاولی و المعلوم فی الثانیة و السرّ فی الثالثة و الاحدیة فی الرابعة و ما اطلع السائل فقال زدنی بیاناً. فقال : نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. مقصوده ان یعرفه بان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصبح الازل علی علیه السلام و الشّمس الازل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و من اشارة الی الحسنین و اشراق، اشارة الی الائمة علیهم السلام. و النور، اشارة الی فاطمة علیها السلام و هیاکل التوحید الانبیاء و الاوصیاء و آثاره مقامه و مقام الشیعة. یا کمیل اشارة الی ان من فاطمة علیها السلام تطلع حقایق الانبیاء و الاوصیاء ثم بعد ذلک طلب الزیادة**

**ص468**

**فقال زدنی بیاناً. فقال : اطف السراج فقد طلع الصبح. قصده بانک یا کمیل اطف السّراج التی تمشی بها فی ظلمات العقل و النفس و الروح حتی طلع لک الفوأد و هو الصبح و اشار الی معنی حقیقی فی هذا المقام بانک یا کمیل اطف السّراج و انا الصبح. لاتکلم و اسکت فانی ارید صلوة. فاعرف الاشارات و اعلم ان هذا المقام موجود فی غیبتک و حضرتک و هو الکافی لک "او لم یکف بربّک انه کان علی کلّ­شییء شهیدا و انت بعینه تعالی نظرت الیه و هو الناظر لک بک و لیس اقرب الیک شیء من حقیقتک لدیک و هذا المقام لابدایة له و لانهایة و "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو اعلىٰ مقاماتک و اسنی درجاتک و هذه الحقیقة آیة حادثة مخلوقة کقولک لا اله الا اللّٰه لما انه یدلّ علی توحید اللّٰه کذلک حقیقتک و لا فرق بینهما بوجه فاعرف قدرک و اکتمها الا عن اهلها فانا للّٰه و انا الیه راجعون.انتهی**

**تفسیر حدیث من عرف نفسه**

**قال سلمه الله ما معني الحدیث المروي عن علي من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

**اعلم یا اخي رحمک الله اني‌ اوصیک اولا قبل البیان بوصایا ان تقبل مني سهل الیک الوصول و الا اشتد علیک الامر و لا سبیل لک الي المعرفتة‌ الا بمعرفتها.**

**اولها ان تطهر قلبک**

**ص469**

**عن کل قاعدة اخذتها من علمائک لانهم اخذوا عن عیون کدرة یفرغ بعضها في بعض و یکفر بعضهم بعضا الم تر الي الذین بدلوا نعمة الله اي معرفته کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها فبئس القرار فسوف یلقون غیّا و یحسبون انهم یحسنون صنعا کلا تجري من قلوبهم الهاویه علي‌ لسانهم نار الشرک و سموم الکفر و لایشعرون و انت ان تنصف بربک و خفت مقامه و نهیت نفسک عن مقاله القوم عرفت اني من الصادقین والله لعلیک شفیق حبیب و ثانیها ان لاتقس کلام ائمتک بکلام الخلق لان الکلام ظهور من مظاهر فعل المتکلم مرات حاکیه عما في قلبه فکما ان نفوسهم حجة بالغة و آیة محکمة‌ من الله سبحانه علي‌ العالمین کذلک کلامهم فکما انه لو اجتمع الخلق علي ان یاتوا بمثل آیة من القرآن لم یقدروا کذلک في کلامهم و کلامهم لا یشابه کلام احد من الخلق و کلامهم حجة الله علي الخلایق و هو الجامع الکامل لانه صدر من مصدر الطهارة و من واحد من کلماتهم یخرج کل الدین بل کل الوجود اثر حرف من حروف کلمة انظر بالحقیقه ان الله تعالي قدیم وحده لیس معه غیره لم یزل و لایزال علي حال واحد الان کما کان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملکه و هو سبحانه لما شاء فمشیته احداثه لا من شيء**

**ص470**

**فهو لم یلد شیئا بل خلق الاشیاء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها و ان المشیة اول نقطه مذکورة في الامکان و هو ذکر الاول الذي ذکر الله نفسه و اني انا الله لا اله الا انا کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت ا لخلق لکي‌ اعرف و خلو الله سبحانه من دلالة هذه الکلمة التي هي آخر مراتب النقطه ماء الذي به حیوة کل­شيء و لیس عند منشئه الا حرفا و ان منشئه من نفس الله الظاهرة تلعلعت و لو کانت من الازل لزم التغییر فانه تعالي لم یزل علي‌ حالة واحده و المشیة في مقام الشيء و هو عالم امکان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده وحده لا ذکر هنا و لا رسم هنا و ان الذکر و الرسم الذي عبرنا مشیته و هي صفة استدلال لا صفة تکشف له دلیله آیاته و هي المشیة و وجوده اثباته و هو آیة الاحدیة لا بعد محمد محل مشیته غایة و لا سر و لا نهایة و کل الاشیاء مدل علیه و هو المدل علي الله وحده لانه لیس في هذا المقام له جهة دون نفس الله من عرفهم عرف الله اعني معرفتة الظاهرة في الامکان معرفتهم له الخلق و الامر و الیه ترجع الامور لان الامر و الخلق حادثان لایرجعان الي القدیم بل رجع من الوصف الي الوصف و دام**

**ص471**

**الملک في الملک انتهي المخلوق الي مثله السبیل الي الازل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و ان کل الافعال منه من الله تعالی کما صرح بذلک الحجة في زیارة لمحمد بن عثمان العمري مجاهدتک في الله ذات مشیه الله و امثاله في الآیات و الاخبار کثیر و کل­شيء منهم من الله لانهم ما ینطقون عن الهوي ان هو الا وحي یوحي و ان کلامهم کلام الله و من قال لم و بم فقد کفر و ان کلامه محیط بکل­شيء جار في کل العوالم بحسب لغات اهلها و لیس في کلامه شبه اذا المشبه عین المشبه به و لا کنایة و لا مجاز لان المجاز و الکنایه صفته العاجز و هو القادر المقتدر فان الله تعالي علم آدم اسماء من في عرشه و تحته و هذه الآدم ابونا آدم الف الف آدم اي متنزل عن آدم الاول بالف الف مرتبه و هو لایقدر علي معرفة اسماء الائمة لان عیسي الذي هو اشرف الانبیاء اعترف بذلک و حکي الله تعالي عن قوله لا اعلم ما في نفسک و ان الذي ورد في الاحادیث ان الله علم آدم اسماء الخمسه لتوبته و هو محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسین فما دعي الله احد بهم الا علي الله ان یستجیب و تلک المعرفة في رتبه آدم و الشيء لایجاوز وراء مبدئه و کفاک هذا في ان لاتقاس بکلام مولاک کلام و ثالثها ان لاتاول ما**

**ص472**

**تقدر کلام اهل العصمة بالنقص ولکن بالعلو و الشرف اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه و الذکر بالعجز کذب و افتراء علي الله قل الله اذن لکم ام علي الله تفترون ان المفترین ماویهم النار و ما لهم من نصیر فاقبل وصایای و الله علیک وکیل.**

**و اما معني قول علي فاعلم و اثبت قدمیک علي الصراط قال الله تعالي سزیهم آیاتنا في الآفاق و في انفسهم حتي یتبین لهم انه الحق و قال الله في الانجیل اعرف نفسک تعرف ربک ظاهرک للفناء و باطنک انا و قال رسول الله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و قال علي حین سئله الاعرابي من عالم العلوي قال صور عاریة عن المواد خالیة عن القوة و الاستعداد تجلي لها فاشرقت و طالعها فتلالات فالقي‌ في هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله و قال الحسین علیه السلام في دعائه یوم عرفه الغیرک من الظهور ما لیس لک حتي یکون هو المظهر لک متي‌ غبت حتي تحتاج الي دلیل یدل علیک و متي بعدت حتي تکون الآثار هي التي توصل الیک عمیت عین لاتراک و قال علي بن الحسین في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزه بک عرفتک و انت دللتني علیک و دعوتني الیک و لولا انت لم ادر ما انت و قال الصادق العبودیة‌ جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد العبودیة وجد في الربوبیة و ما خفي في الربوبیة**

**ص473**

**اصیب في العبودیة و قال الامام في‌ دعائه شهر شعبان الهي هب لي کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و قال الحجة في دعاء شهر رجب اشار بهذه المقام لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدؤها منک و عودها الیک اعضاد و اشهاد و مناه و اذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سماؤک و ارضک حتي ظهر ان لا اله الا انت فانظر بعین فؤادک علي ما القي الیک و اعرف وایقن فان الله تعالي قدیم وحده لا اسم و لا رسم نفسه نفسه و لا تصعد طیر الافئدة الي‌ جنابه و لا وهم الاشاره بعز قدسه و هو کما یقول لاتدرکه الابصار وحده وحده لیس معه غیره لا اله الا هو فلما اراد ان یخلق الممکنات خلقهم علي هیئته فعله و خلقهم لا من شيء بقدرته فارادته احداثه لا غیر ذلک فلما خلق الممکنات بالامر و الممکن ممتنع الوصول و الصعود الیه و الحق سبحانه اجل و اعظم من ان یعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران و ذلک صفة الامکان و هو الحق اجل و اعز عن ذلک وجب في الحکمه ان یصف نفسه للممکنات و ان وصفه احداثه لا من شيء و هذا الوصف لایشبهه شيء من الخلق جعله الله سبیل معرفته**

**ص474**

**و آیة توحیده حتي یبلغ الممکن الي غایة فیض الله الممکن في عالم الامکان و جعل الله تلک الوصف حقیقه العبد و هو ربوبیة الرب جل و علا و هي نفسه و فؤاده و وصف الله نفسه لکل­شيء بکل­شيء و القي في هویة کل­شيء مثال نفسه حتي عرفه بها و في کل­شيء له آیة تدل علي انه واحد و ذلک الوصف آیة الرب و حقیقه العبد و لهذا الوصف مراتب بعدد انفاس الخلایق و کل النفوس بمنزلة المرایا و هو الظاهر للمرایا بالمرایا و هو الواحدیة لله و وصفه و لکل الاشیاء هذه النفس موجودة من عرفها فقد عرف ربه و المقصود ان لا سبیل الي الله الا بمعرفه هذا النفس التي هي مفرقة الرب لان الشيء لایدرک وراء مبدئه من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربه و ذلک الوصف وصف الرب لیس کمثله شيء و هو العلي الکبیر و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالامر بالمعروف و النهي عن المنکر و لهذا الوصف علی الحق من الله للعبد مراتب اربعه بتجلیات اربعة الاول وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و هو مقام التوحید الصرف و التفرید البحت و هو اوله عین آخره و ظهوره عین بطونه لا سبیل الیه الا بما**

**ص475**

**وصف نفسه و هو آیة الله القدیم الذي هو العالم و لا معلوم و السمیع و لا مسموع و البصیر و لا مبصر السبیل الیه مسدود و الطلب مردود و الثاني تجلي عن صفاته و هو النبوة و الثالث التجلي عن اسمائه و هو الولایة و الرابع التجلي عن افعاله و هو الشیعه و ان التعبیر بالتجلي الاربع وصف ظهوري و لا وصف لله تعالي الا بفعله و ان کان سبیل معرفته انفاس الخلایق ولکن ینحصر في ثمانیة عوالم في‌ الطول و هي کلیاتها الاول عالم النقطه و الالف و الحروف و الکلمه و هو عالم محمد و اهل بیته و الثانیه عالم الانبیاء و الاوصیاء و الثالثه عالم الانسان و الرابعه عالم الجن و الخامسه عالم الملائکه و الشیاطین و السادسه عالم الحیوان و السابعه عالم النبات و الثامنه عالم الجماد و وصف کل عالم ثان وصف ماهیته العالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحدیث ان النمله تزعم ان لله زبانیتین و ان ذلک الوصف الذي في کل­شيء ربوبیته الله له به اولم یکف بربک انه علي کل­شيء شهید اي موجود في غیبتک و حضرتک و ذلک عمود النور الذي ینظر الیه الامام و یتوجه و یطلع به اعمال الخلایق و لو اراد اظهره في کل­شيء من کل­شيء کما اظهر من عصا موسي ما اظهر و اشاره الي صوره الاسد فصار حیوانا و من هذ الباب تفتح صعوبات اکثر الاحادیث مثل قول الامام**

**ص476**

**في زیارة انصار الحسین بابي انتم و امي فان مد بصر الامام آیة الله فیه و هو لایري الا نور الله و لایسمع صوتا الاصوته و لا فرق بین هذ الوصف في‌ العبد و بین قول لا اله الا الله کلاهما آیتان مخلوقتان تدلان علي‌ الله لان الحدوث و صفاته حین الوجود من حیث کونها اثرا لفعل الله آیة الله تعالي‌ في الوجدان غیر ملحوظة جهة انیتها و حدوثها اي مرتفعة باذن الله و شجرة الماهیة عند هذا الوصف لا ذکر لها و هي شجرة خبیثه خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار لان الوصف من حکم الله اعطي الماهیة علي ما هي علیه بما هی علیه و ما هو بظلام للعبید اعرف الماهیة جعله کما اشار علي في خطبة الشقشقیه و ان شجرة الکفر اي‌الماهیة لیعلم ان محلي‌ منها محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و کفرت و ما لوصف بظلام للعبید و ان هذه الشجره لها تأثیر من ظلمه بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور کلما اشرقت علیه نوره فلما ورد علي الشجره صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل فما للظل ذکر و لا نصیب عند الشمس فلذلک حد المنکر عند المعروف و استغفر الله من التحدید بالکثیر و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله و قالوا في کتبهم قولا عظیما تکاد السموات یتفطرن منه**

**ص477**

**و تنشق الارض و کان ذلک في مذهبنا کفرا اعوذ بالله من لطخ الشیطان سبحان الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و هنا وقفت القلم عن الجریان و نحن لانقصر عن البیان عرف من عرف و جهل من جهل و لا تؤتو السفهاء اموالکم فانا لله و انا الیه راجعون و الحمد الله رب العالمین.انتهی**

**مسله قدر**

**تفسیر حدیث لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین**

**قال الله تعالي الذي خلق فسوي و الذي قدر فهدي و قال الصادق لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.**

**فاعلم ان هذه المسئله لما سدالله معرفته عن العقول و النفوس و الارواح و منع الامام عن العباد علمها لانه لما سئل قال بحر عمیق لاتلجه و سئل ثانیا قال طریق مظلم لاتسلکه و سئل ثالثا فقال سر الله لاتهتکه و قال الامام لاجبر و لا قدر بل منزلة بینهما اوسع من بین السماء و الارض لا یعلمها الا العالم او من علم ایاه العالم و ذلک مخصوص لاهل الافئدة‌ و لان العقول بادق نظرها و الافکار علي شدة تعمقها و الابصار علي لطافة نظرها و سیرها لم تدرکوا الا شیئا محدودا و ان الحکما و اکثر العلما اعترفوا بالعجز و کل من بین المسئلة لایخلوا من جبر او تفویض الا الاقلون و الواردون علي باب الفواد و ذلک المقام منفي‌ عنه الحدود و التشبیه مقدس عن**

**ص478**

**التغییر و التعطیل مبعد عن حدود الامکانیه منقطع عنه الاشارات عن کل الاسماء و الصفات غیب ممتنع لایدرکها من في عالم الکثرات المستتر بغیر ستر و المحتجب بغیر حجاب المستور عن کل العوالم لعلو جلاله و الظاهر الاظهر عن کل شيء لجلالة شانه لان القدر نفس الامکان و هو اوسع عما بین السماء القابلیات و الارض المقبولات و کل الاشیاء یمشون فیه و لایشعرون لانه مخفي لشدة ظهوره و مستور بعظم نوره و لایطلع علیه الا من خرق حجب النور و تصل الي معدن العظمة فحینئذ یري الاشیاء بعین الله علي ما هم علیه و ظهر صدق الحدیث لایطلع علیه الا بعزة الصمدانیة و عظمه النورانیه و حقیقه الصمدانیه و هو آیة الله الواحد القهار .**

**و بعد ما رشحت لک من معرفة الفواد فاعرف ان الله قدیم وحده لیس معه في‌ الازل غیره اخترع مشیة التي هي نقطه الامکان لا من شيء بنفس الاختراع فحین ما خلق خلقه بالاختیار و الاختیار مساوق لوجود لان السوال الست بربکم لایجري الا علي المختار و ان السوال نفس الجواب و خالقه مختار عادل فلابد من صنعه بالاختیار و ان الخلق حین ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو علیه لان الله قبل وجودهم عالم**

**ص481**

**باختیاراتهم و خلقهم علي هیئة ما هم علیه جزاء وصفهم و ما هو بظلام للعبید لان علم بالاشیاء قبل وجودهم کعلمه بعد وجودهم و هو المعطي کل ذي حق حقه في مقام امکاناتهم و تکویناتهم و لایمکن ان یلبس حلة الوجود شیئا الا باختیار في التکون و التشریع لان علة‌ الاختیار نفس الاختیار و هذا ظاهر لمن فتح الله عین فواده و نظر بعین الله فی کل­شی و بما کل­شيء للاشیاء لانه سبحانه عادل غني لایظلم و ان الممکن فقیر بحت لایغني و في کل احوالاته من الحقایق و الصفات و الافعال محتاج الي بارئه کاحتیاجه عند بدء وجوده و هوالله سبحانه خلقه و مده مما هو علیه بنفس ما هو علیه کما هو علیه من حقایقه و صفاته و اعراضه و ما الله بظلام للعبید و ما عاملهم الا باختیار و هو العادل المتعال و ان الحکماء لما تفکروا فیها بعقولهم انقطعوا عن معرفتها و ما وجدوا لانفسهم سبیلا الا بالاعیان الثابته او بالجبر و ذلک لما لم یاخذوا عن اهل العصمة و عرفوا بما ادرکوا بعقولهم و لم یعلموا ان عقولهم لو کانت عقولا حقیقه لاتسمیة لکانت واقفة في مقام لو دنوت نملة الي هذا المقام لاحترقت لاجرم جعلوا نفوسهم**

**ص482**

**تحت شجرة‌ الشرک و لایشعرون و اعلم ان حالة الاشیاء في ذر الامکانی کحالهم في ذر التکوینی علي ما ذا سئلوا اجابوا و ان السوال نفس الجواب علي ما هم علیه للاشیاء بما هم علیه کما هم علیه فمن قال بلي فصار من اهل الجنة و من قال لا فصار من اهل النار و في هذا المقام قصرت العبارة عن حد البیان و اکمل التعبیرات قول الله تعالی لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم.**

**فاشرب من هذا الما و اعرف قدره و اکتمة الا عن اهله فان فیه کفایة لمن له قلب و درایة فاذکر ذکرا جمیلا في فوادک حتي لاتري‌ شیا الا مختارا و ان مقام حقیقتک التي لاتعطیل لها في کل مکان لو اتصلت بها هي جنتک الاعلي‌ و مسجدک الاقصي و ایام شهادتک و لقائک ربک و کعبتک و قبلتک و مشعرک و مناک و ایام تشریقک بعد رمي سبحات جلالک و یوم حجک و طوافک حول ذاتک بسبعة شوطک فی سبعه مراتبک و مقام وجودک بالله و فنائک بالله و مقام وجودک الظاهر لک بک و مقام حبک و حبیبک و محبوبک و مقام اتحاد قولک و کلام بارئک و مقام استوائک علي العرش بجمیع اسمائک و صفاتک و آیاتک و علاماتک**

**ص483**

**و اعطاء کل ذي حق حقه و مقام اؤلیتک و آخریتک فانت اول الاولین من الاسماء و الصفات و آخر الآخرین و انت الاول بلا اول و الآخر بلا آخر و مقام ظهورک عین بطونک و بطونک عین ظهورک و مقام وجوب وجودک لما تحتک من سایر تجلیات اسمائک و مظاهر صفاتک و آیاتک و مقام هویتک انت هو و هو انت الا انه هو هو و انت انت لما وصلت الي هذا المقام ظهر لک ما قال علي لکمیل ابن زیاد النخعی حین سئله عن الحقیقه قال یرشح علیک ما یطفح مني یعنی حقیقتک رشحه مما طفح منی فاعرف عظمة مولاک آل الله الاطهار و انت لما وصلت الي هذا المقام و کشفت السبحات حتی الاشاره و کانت ذاتک خالصة مخلصة لله تعالي ینبغي ان تدخل حقیقتک في ظل ملک الامام لان حقیقتک ظل ما یطفح من جلالته و ان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه یظهر لشیعتة فما یبقي الا قلیلا منهم و ذلک مقام عبودیة الرقیة من الشیعه للامام و الحمد الله رب العالمین. انتهی**

**رساله تسدید**

**اعلم ثبت الله قدمیک ان الله سبحان الله تعالي غني کامل و ان مصنوعه حین ما اصنع جري القلم و قدر القدر علي کماله بحیث لانقص فیه بوجه من الوجوه فلولا**

**ص484**

**کذلک ماتم صنع الله و لو کان قادرا تعالي ربی خلق الاشیاء علي ما هم علیه بکمال ما یمکن في الامکان کما اشار في خلق الانسان و لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم فکل­شيء في رتبته کامل بحیث لایحتاج الي شيء کما اشار الحق سبحانه ما تري في خلق الرحمن من تفاوت و قوله جل و علا فطره الله التي فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله فکل الاشیاء حین ما صنع هم الله کاملون حتي خرجا آدم و حوا من الجنة و قتل قابیل و هابیل تغیرت البلاد و من علیها فصار الاشیاء في سکرة و غفلة و عن محبوبهم معرضین و بانفسهم متوجهین و عن سبیل سلوک عبودیتهم لله سبحانه غافلین لما کان لله عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و هم نفس فعله و محل مشیته لا متغیرین في قدیم الدهور و لا فیما یزمن من الاحداث ظهر وا لاجل انفسهم في العوالم الالهیة و اوادم في العصیان و العباد سکران فلیرحموا علیهم جودا ثانیا کجود هم في بدء ایجادهم فقبلوا توبة ادم و حوا و دعو العباد الي الله تعالي و عرفوهم سبیل سلوک عبودیتهم و قالوا لهم ان آمنتم آمنتم لانفسکم و ان کفرتم فان الله ربکم لغني حمید**

**ص485**

**و ان مراتب التکوین و التشریع الي ما لانهایة سبیل سلوک الحبیب للمحبوب عرفوا عباد الرحمن ثانیا سبیلهم الي الله تعالي و علي اختلاف مراتبهم حکموا بینهم بالاختلاف و الا فدین الله و حکمه واحد لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا کل من عند الله نزل و ما فیه التغیر ابدا و ان زمان الحضور و الغیبته عند الامام لایتفاوت کل الزمانین زمان واحد و في کل الزمانین احکامهم واحدة‌ و احسانهم تامه و نعمهم باقیة و قدرتهم دائمة بلغوا کل­شيء ما یحتاجون حتی الارش في الخدش حتی کمل احسانهم علي العباد و تم انعامهم علي البلاد و طریق ابلاغهم في الغیبه کظهورهم و هم المبلغون في التکوین و التشریع في مقام الانسان لاصول اربعة منهم الارکان و هم الانبیاء و سبیل ابلاغهم بالوحي في القلب و نزول الملک في الیقظه او في النوم و منهم النقباء و هم ثلثون نفسا في زمان الغیبه و سبیل بلاغهم في السوال في الحضور و منهم النجباء و هم سبعون نفسا و سبیل بلاغهم التورع مع التطابق بالکتاب و السنة و الاجماع و العقل و منهم الفقهاء و سبیل بلاغهم الاخذ عن الکتاب و السنه و الاجماع و العقل المستنیر بنور الله و لهذه الطایفه لابد من التورع عن الحجة في قلوبهم ولکن لایفهمون و لکل درجات مما عملوا و ما الله بغافل عن العباد و هو الغني المبلغ و حجة بالغة کامله و ما له ظلم للعباد و هذا المختصر کفایه لمن له قلب و درایة و الحمد لله عالم الغیب و الشهادة و سبحان الله عما یصفون. انتهی**

**رساله سلوک**

**ص486**

**استقم یا سائل التقي في مقام التوحید قال الله تعالي الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة التي کنتم به توعدون.**

**و اعلم ان الطرق الي الله بعدد انفاس الخلایق و ما النفس الا واحده و ما الدین الا دین واحد و هو امرالله و ما امرنا الا واحد فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و ان الذین متقوم بارکان اربعه التوحید و النبوة و الولایة و الشیعه ابواب اربعه لایصلح اولها الا بآخرها و کل ذلک وجه الله الذي لایهلک و هو حب آل الله الذي هو نفس حب الله و هو الکنز المخفي و قد اشار النبي الي هذا المقام تلویحا حیث قال فوق کل حسنة حسنة حتي احبنا فاذا احبنا لیست فوقها حسنة و الحب و الحبیب و المحب و المحبوب اربعة آیات من تجلي آل الله فیک و في نفسک فاذا ذکر آیات اربعة فیک و جلت قلبک و ولهت افئدتک و تروحت روحک و تزلزلت من الشوق جسمک**

**ص487**

**فانت اهل الجنة و اصحاب امیر المؤمنین سلام الله علیه و علی اولاده الطیبین الطاهرین حقا فحینئذ انت علي الدین القویم و القسطاس المستقیم و الصراط الواضح المبین ما فوق ذلک المقام حسنة‌ و ذلک تترقي ببقاء الله و ما لمحبة الله غایة و لانهایة و ذلک قطب السلوک و ان الشریعه کلها سبیل سلوک العبد لولاه ولکن بالحرکة الي القطب الذي اشرنا و اما سبیل الوصول الي القطب فاعلم ان الوصول الي مقام آیتک الوصول الي ربک و هو مقام تقوي الخالص لله تعالي کما سئل نبي من الانبیاء عن الله سبحانه کیف الوصول الیک قال الله تعالي الق نفسک تعال الي و ذلک المقام للمبتدئین مشروط بنهی النفس عما تهوی و حملها علي ما تکره لانه لیس حجاب للعبد اوحش من نفسه الیه و الله لو جهدت لنفسک و وصلت الی مقام القرب و الذکر و استانست في ظلال محبوبک و اثرته علي ما سواه لو قطعت اربا اربا لما تغفل عن مقامه لان العارف قلبه مع الله و لا نطق و لا اشارة ‌و لا فعل الا بالله تعالي و لاتغفل عن الاجتهاد و لاتحرم نصیبک عن الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لو تغفل کان حسرتک یوم المعاد طویلا و کنت انت القائل یا حسرتی علي ما فرطت في جنب الله فأمض حیث تؤمر و لاتخفف لومة لائم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و فر**

**ص488**

**کل الفرار عن کل ما یشغلک عن الله فانه سم قاتل یحرقک و لاتشعر کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین علیک برفض الدنیا و ما فیها فانها راس کل خطیئة و لا تقف في سیرک في مقام لان کلب الیهود خیر من اهل السوق و اهل السوق اهل الوقوف و اصل المانع الغفلة عن الله فان الدنیا و الآخرة حالتان ان کان توجهک بالله فانت في الجنة و ان کان نظرک الي نفسک فانت في النار و في الدنیا فافهم الاشارات و اقطع عن نفسک العادات و الشهوات و احتمل جفاء الخلق و ملامه القرین و شماتة العدو من الاهل و الولد فاذا سلکت في هذا المسلک فقد فتحت علي نفسک باب الله و رجوت ان تدخل الی ملک کریم و لاهل البصیرة اشارات لطیفه فاکشف سبحان الجلال حتي الاشاره و امح الموهومات و اهتک الاستار و اجذب بالاحدیة صفة التوحید حتي طلع نور الصبح من شمس حقیقتک و ادخل مدینة الوحده و اغفل اهلک و اطف السراج کل من حجبک عن الله تعالي فاذا وصلت الي مقام محمود حیث وعد الله تعالي اهل التهجد في اللیل اعنی التوجه بالوحدة الحقیقه في الظلمة الکثرات عسي ان یبعثک ربک مقاما محمودا و ذلک الکتاب سبیل سلوک**

**ص489**

**الاختصار لاولي الابصار و فیه کفایة للمخلصین الموحدین و علي التفضیل کتبها سیدي و معتمدی و معلمي الحاج سید کاظم الرشتي اطال الله بقاه فحصل و اسلک سبل ربک ذلک یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و رحمة و لایزید الظالین الا خسارا.انتهی**

**ص489 تفسیر آیه اینما تولوا فثم وجه الله**

**اعلم ان عربا من العربا من اهل البادیه سئل عن علي عن وجه الله في قوله تعالي اینما تولوا فثم وجه الله فقال اصبر الان اعرفک بالشهود فامر ان یاتوا بنار و حطب و یشعلوا فلما اشتعل النار في الحطب کلها فقال للعرب ما وجه النار قال العرب کلها وجه من کل الجهات فقال نحن هکذا وجه الله فانظر الان الي الشجرة و النار اذا باقترانها و ارتباطها یظهر وجه النار فهکذا في وجه الله لما خلق الله شجرة الاولي و خلق النار من تلک الشجرة و رابط بینهما فاشتعل فظهر وجه الله لنار فهو وجهه. انظر في کلمه التوحید هي اثنا عشر حرفا و اصلها ثلاثه احرف و هو الالف مقام الشجرة و الام مقام الربط و الهاء مقام النار فبا الثلاثة ظهر التوحید کما اشار الحجة في دعائه في شهر رجب فبهم ملات سمائک و ارضک حتي ظهر ان لا اله الا انت و الثلاثه محمد و علي**

**ص490**

**و فاطمه صلوات الله علیهم و اشار الرضا من قال لا اله الا الله وجب له الجنة بشرطها و هو التوحید و شروطها و هو النبوة و انا من شروطها و هو الولایة فافهم ان کنت ذي فهم و الا فاسلم تسلم و اعلم ان الازال وجه ظهوره عین خفائه و هو نفسه لا غیر فاول ما ظهر الفعل بنفسه من مقام الکنز الخفي الي مقام احببت ان اعرف و هذه مراتب معرفة وجهه تعالي و هي مراتب الفعل في الامکان لا سبیل الي الازل القدیم ابدا و اشار الي مقامات الثلاثه خفیا رسول الله ما عرف الله الا انا و علي و ما عرفني الا الله و علي و ما عرف علیا الا الله و انا فانظر بحقیقتک الي هذا الحدیث و استخرج منه المعرفة و اقم وجهک لها و اعلم ان الکور اذا تکرر باکوارها بالاربعه في مقام العشرة ثم میقات موسي الاول و هي اربعون لیلة تجلي الرحمن اقل من سم الابره فاندک الجبل و خر موسي صعقا فلما جاء الي المدینه الامکان راي العباد خرجوا عن الدین و عبدوا ما فعل السامري فحینئذ اخذ بلحیه اخیه هارون و تجره الیه و هي الولایة التي في الولي اخذه النبی فلما اخذ و غوي الناس امرهم ان یتوجهوا تلقاء مدین عسي ان یکونوا من المهتدین و امرهم ان یسجدوا لله لما وصلوا الي باب المدینة تعظیما ص491**

**لصورة علي لانه باب المدینة و یقولون حطه نغفر لهم خطایاهم و سنزید المحسنین و ان الباب علي و المدینة محمد الباب وجه الظاهر للمدینة فلما توجهت تلقاء مدین و خضعت لوجهه عسي ان تکون من المهتدین ولکن ورودک علي المدینة مشروطا بغفله اهلها لان السبحات اذا غفلت عنها ظهر لک الجلال بغیر اشارة الانفصال الي الباب لانه اول جزء من المدینة کما اشار الله سبحانه و یعطعون ما امر الله به ان یوصل و هو المقصود بالحقیقه الاولیه فاعرف الاشارات فانها مفتاح کنوز المعارف و هي نقطة العلم من عرفها عرف کل­شيء و هي التي اعطي محمد عبده السلمان و قال في حقه السلمان منا اهل البیت و اوتي بتلک النقطه علم الاولین و الآخرین لانه دخل المدینه علي حین غفلة من اهلها و هو في مقعد صدق عند ملیک مقتدر صلي الله علیه و علي مولاه و الحمد رب العالمین. انتهی**

**ص491 تفسیر آیه فی بیوت اذن الله**

**بسم الله البدیع الذي لا اله الا هو**

**افتتح بسر البیان لاظهار ما جعله الله في‌ الکیان بالوجود الي العیان حتي شهد اهل البیان بما شاءالله في حق الانسان من سر ابطن البواطن لاهل باطن الباطن و ما جعل الله الیوم یوم الباطن لارتفاع التباین و کفي**

**ص492**

**بالتبیان قول الرحمن في خلق الانسان الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان.**

**و قد سئلني الیوم نفس برانی عن هذه الکلمة السبحانی النازلة في سورة النوراني قال الله سبحانه في بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه فسبح له فیها بالغدو و الآصال رجال لاتلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تنقلب فيه القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزید هم من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب ،انظر بالشهود فیما اخذ الله عنک بالعهود و ها انا ذا قد القیت الیک من اکسیر المعبود فلاتحرم نصیبک عما جعله الله لاهل السجود حیث وعد الرحمن لاهل الحق بالحق عسي ان یبعثک ربک مقاما محمودا و اعلم ان الله سبحانه جعل اعظم عطیاته لاهل الامکان مشعر الفواد و قد جمع اولوالالباب بتصدیق الرحمن في‌ ذلک المراد حیث نطق سیدهم و اجزاه من قلم المداد ان الفواد هو اعلي مشاعر الانسان و قد جعل الله تلک المشعر محل اسمه الرفیع و مکمن غیبه المنیع و مقام معرفته لاهل التبیلغ و اختصه الله لنفسه و احتفظه لیومه و امتنع عن الادوار لیومنا هذا و انقطع عن الاکوار لکورنا هذا و قد جعله الله کلمه تامة علي اربعة اجزاء معا و اخذا الله البیعه**

**ص493**

**عن کل الاشیاء في بدء وجودهم و لو لایبایعون الله ما یوحدون الله و استتره الرحمن لحفظ مقام المعلوم و سماه جاعله نار الله للدلالة عن حرارة قربه و هو نار الله الموقده التي تطلع علي الافئده اراد الله سبحانه عن تلک البیت تلک الافئدة و بالرجال نار الموقده و بالاسماء اسمائهم و بالصفات صفاتهم و سماه الجلیل بیت احدیتة من ورده عرف الله بما یمکن في حق الامکان بانه الحق لا اله الا هو لیس کمثله شيء و هو السیمع العلیم و من جهلت حلت علیه النار بعدل الله الملک القهار ان کنت آمنت بالله الذي لا اله الا هو فاستسلم امرنا ما جعل الله الیوم غیرنا بیتا و اقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و لایجعل الله غیر بیت محمد و علي دینا فاستقر في ذلک المقام و ایقن ان هذه الرتبه لاتشیر الیها الاشاره مع کمال قربها بعیدة و کمال بعدها قریبة جعلها الله اقرب لکل شيء لاتنا فیها الظلمات و لا تواریها الحجبات تدق النظر و تصفي البصر و تغمض عینیک و ترق الرقایق و تعقد في معارج الحقایق و القی ما في یمینک من سبحات الدقایق ناداک ربک من جانب الطور الایمن ان لاتخف و لا تحزن انا لانخاف بذي‌ المعاج خوفا و لا بذي البواطن شیئنا انا قد علیناک من ماء‌ الکوثر المطهر فاشرب و لاتظماء و اعمل بمثل هذا فانا لله و انا الیه راجعون فلمثل هذا فلیعمل العاملون و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم. انتهی**

**ص494 حدیث کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا**

**هذا لم اره في محل و لا سمعته من العلماء حتي ایقن بصحة ولکن في الالسن مشهور و علي فرض کونه الحدیث صعب مستعصب اجرد کریم ذکوان وعر خشن لایحتمله الا ملک مقرب او نبي مرسل او مومن امتحن الله قلبه للایمان و نحن علي وصف الذي وصف ابو عبدالله الحسین نفسه اقول ظاهره انیق و باطنه عمیق و اعلم ان یوم العاشورا یوم قتل مولاي سید الشهداء و هو اول یوم خلقه الله سبحانه لان البدء نفس الختم في الصعود و هو بعینه یوم ظهور القائم و هو قطب الایام کما ان المقتول فیه قلب العالم الاکبر و کل الایام ظهوراته و تدور علیه و هو یوم عند الله کبیر لقتل صاحبه فلما قتل سیدي ابي عبدالله الحسین تحرق کل­شيء بحرقة کبده و تفرقت الاکباد لتفرق کبده و تکسر قطب الایام لشدة مصیبته فلما کان الامر هکذا في کل الایام من**

**ص495**

**الالم کان یوم عاشورا و لما کان عند قتله قرب الجوارح و القلب الي‌ جهة الایسر بکي کل­شيء اربعین یوما و لما کان الخلط و اللطخ موجودا في بعض الاشیاء بکي بعض الاشیاء في بعض الاوقات و اما اهل الاعتدال فهم علي بکائهم دائمون لا انقطاع فیه الله اکبر من هذا الخطب الجسیم و المصیبة العظیم ما من شيء الاباکیة علیه اهل الجنة بکائهم دائم ببقاءالله لازوال له و اهل النار بکائهم دائمون و هم شده عذابهم عند بکائهم علیه و اهل الجنة منتهي لذتهم عند بکائه و ان في هذا العالم الزمان یوم الآتی غیر یوم الماضي و لکن في عالم الدهر و السرمد یوم واحد و یمکن ان یاول الحدیث بهذا و تاویل آخر ان لکل­شيء جهات جهة من ربه و هو آیة الحسین و جهة من نفسه و هي آیة قاتله فلما استسلم جهة ربه لجهة نفسه اتماما للحجة و اکمالا للنعمه غلبت علیه النفس و قتله فحنئذ قام یوم عاشورا فکل من راي غیر الحسین فکل یوم یوم عاشورا ولکن لایومن بذلک الا الاقلون لانه کلمه تخرج من طور سیناء و تنبت بالدهن و صبغ للآکلین فاعلم ان جهة الرب لو قتل لم یمت و هو وجه الله و وجه الله لایهلک و نوره الذي لایطفي و هي حي لایموت لان الله**

**ص496**

**خلقه للبقاء لا للفناء کما اشار الصادق في زیارة‌ الحسین في لیلة النصف من شعبان و لولا تقدیر المحتوم لو شذ شعره من جسم الحسین لیهلک العالمون جمیعا فوالله کل من في الوجود ذرة من دمه قبل قتله و بعد قتله کالخاتم في اصبعه یتصرف کیف یشاء کما ظهر بعد قتله من راسه الشریف ما ظهر الله اکبر ما عرفه احد حق المعرفه و ما قدره احد حق القدره و الارض جمیعا في قبضة و السموات مطویات بیمینه تعالي عما یصفون و اعلم ان الحسین له مقام لایظلم و لایغضب حقه احد کما قال الامام في الحدیث و کیف لایکون کذلک و جنب الله لایظلم و سلطنة الله لاتقهر و هو ظاهر الله في الخلق و وجه المعبود فی البدء و الختم و هو کلمه الله التی لاتوصف و سر الله الذي لایعرف بعد سر و له الخلق و الامر لا بعده غایة و لا نهایة و ماذا بعد الحق الالضلال فاني تصرفون عرفه من عرفه و جهله من جهله و لایجهله شيء سبحانه سبحانه سبحانه هو المعني الذي لایقع علیه اسم و لا شبه و هو باب حطه و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظیم. انتهی**

**تفسیر حدیث جاریه یا علم غیب ائمه**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**فاقول مستعینا بالله في تفسیر بعض حدیث المروي في الکافي في‌ ذکر علم الغیب عن سدیر قال کنت انا و ابو بصیر و یحیي البزاز**

**ص497**

**و داود بن کثیر في مجلس ابی عبدالله اذ خرج الینا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب الا الله و لقد هممت بضرب جاریتي فلانه فهربت مني فما علمت في اي بیوت الدار هي.**

**قصد عن هذه الکلمات اظهار علو مقامه و جلالته في وصف عالمه في التوحید ما لاتدرکه العقول الاوهام و لا نصیب الا للعارفین من اولي الالباب و انا نذکر رشحة من رشحات فیضه مما ادرکت نفسي الضعیف عن کلماته الشریف اجابة للسائل و اظهار للعبودیة و لاحول و لا قوة الا بالله**

**فاعلم ان لکلامه باب باطنه فیه الرحمه لاهل المعرفة ممن عرفوا منه علو جلاله و عظم مقامه و لا یرید في ارض المعرفة علوا و لافسادا و ظاهره من قبله العذاب لاهل الجهل و الطغیان الذین استمسکوا بظاهرها بدلوا نعمه الله في معرفته تبدیلا فسوف یلقونهم عباد یجري‌ من قلوبهم الهاویة علي لسانهم نار الشرک و سموم الکفر و یحسبون انهم یحسنون صنعا کلا یرزقون و یمیتون بید اعمالهم و الله علیم بالظالمین.**

**اما حالة غضبه لاجل تجلي الله له به حیث انجذب بالله سره و علانیة لمقام تجلیه و هو في هذا المقام انه هویته و قهاریته لاحکایة الا عن الله وحده و لذا ثبت الغیب لله وحده استعارا بان علمي**

**ص498**

**بالغیب علم الله و لا حکایة عن نفسی الا عن الله و لایعلم الغیب الا الله لانه في اظهار عالمه في التوحید و ذلک المقام مقام وحدته الصرفه و عمائه البحته لا ذکر عن نفسه الا عن آیة‌ الله وحده و الغیب مقام هویتة و العالم هو الله وحده لان الغیب هو المستور عن عالم الکثره و هو مقام التوحید في العالم الغیب و الغیب نفسه و لایعلم الغیب الا الله و من زعم ان غضبه لاجل الجاریة و قد کفر بمولاه لان الغضب التغییر من حالة الي‌الله و تغییر مقامه ما کان الا لاجل ظهور الله و سطوته المتجلیة له به و لایتغیر عما في تحت مقامه ابدا و هو في هذا المقام لاینفعه وجود الجاریة کما لایضره عدمها و هو الاجل الاعظم من ان یتغیر عن مملوکه سبحانه عن وصف الظالمین و ان قیل انه في مقام الامامه یمکن ان یتغیر فاقول مقام امامته لایفقد مقام بیانه و هو في مقام البیان لم یزل و لایزال و لا تغیر فیه ابدا.**

**و اما قوله لقد هممت بضرب جاریتي فلانه قصد بالضرب التجلي و بالجاریة کل الکثراة من في عمق الاکبر لان الجاریة مقامها التانیث و الانفعال و هي مقام الکثرة و بقوله هربت مني اي‌ حین التجلي لم تستقر الممکنات و اندک الجبال و خر الاشیاء صعقا**

**ص499**

**و اما قوله فماعلمت في اي بیوت الدار هي اراد بالما الماء النافیه لدلالته علي علو مقامه ینفي العلم عن غیر نفسه لانه في ذکر مقام وحدته الذي لا ذکر الا ذکر الله الاعز الاکرام ان الوحده و مقامه لا ذکر الکثراة لدي جنابه اتبنوءنه بما لایعلم ام له جاریة في بیوت من الدار سبحانه هو العالم و لا معلوم لا ذکرا و لاعینا و هو عالم بالجاریة لها بها في امکنتها التي هی مقام الکثرات و هو مقامه و وحدته لا ذکر لکثرات منها ابدا و سبحان الله عما یصفون و الحمد لله رب العالمین و لعنه الله علي اعداء شیعة محمد الي یومنا و یوم الدین.انتهی**

**تفسیر علت تحریم محارم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**بیان علة تحریم المحارم من الاخت و الام و العمه و الخاله الخ بالاصل و تحریم غیرها عرضا مثل ام الزوجه و بنتها و المطلقه بعد التسعة و المظاهره و غیرها فما سبب تحریم هؤلاء و سبب تحلیل غیرها بینوا جعلني‌الله فداکم و اشملني لطفکم و رضاکم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اشهدالله لشهادته لنفسه ان لا اله الا هو و هو العزیز الحکیم و اشهد لمحمد و احبائه سلام الله علیهم کما شاء الله فیهم انه هو العلیم القدیر الا یا ایها الخلیل فاشکروا الله مولیک الحق فان الباب قد قبل سلام المسلمین للباب**

**ص500**

**الاکبر و تحیتهم في‌ الدار الآخرة من عند الله سلاما سلاما.**

**اما السوال مما حرم الله علي الرجال من التسعه المکتوبه في الکتاب و مما جعل الله من ورائها من الطلاق و الظهار و اشباهما علي سبل الحلال فاعلم ان الله سبحانه هو الغني بالحق و قد حلل في الکتاب للعبد کلما خلق الله في الارض جمیعا کما قال الله تعالي في کتابه و خلق الله لکم ما في الارض جمیعا و ما حرم الله لنفس الا ما حرم اسرائیل علي نفسه حیث اشار المعبود في کلامه المحمود کل الطعام کان حلالا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علي نفسه و ان علیا ما حرم علي نفسه شیئا الا ما حرم الشيء علي نفسه لان الله قد خلق الاشیاء به و اعطاهم الله في صورة قبولهم حکم انفسهم فلذلک حکم الله في البدء لایتخلف عن شيء و لما تبعت الله في هذا العالم قد نسوا حکم البدء من غیر الحق و لذا ارسل الله الیهم الرسل و الکتاب بالحق لیتلوا علیهم احکام قبولهم في مشهد الذر الاول و في ذلک الباب فلیتغیر المتغیرون ولیتنافس المتنافسون فحکم البدء قد رجع الي نقطة الختم انا لله و انا الیه راجعون.ذلک السر الواقعی فی حرمتهن**

**و اما الاشارة من سبل الحدود فاتقن ان الله قد خلق الاشیاء من ماء البحرین احدهما ماء العلة و الثانیة ماء المعلوم و لقد مرج البحرین في هذه الدنیا**

**ص501**

**یلتقیان بسر الاختیار بین من ماء هذین البحرین و لقد حکم الرحمن لکل حکم البدء في جمیع و لذا قد حرم سبل المعلولیة علي‌ العلیه و لذلک حرمت في الکتاب الام و العمه و الخاله لسر علتهن اشارة الي رتبة التثلیث في الفعل البدء و لذا قد حرم الله في رتبة الانفعال اسم الفعل فسبحان الله ربنا انه هو العزیز الحکیم.**

**و اما الستة الاخیره فهي قد وجدت بعد قرب آدم بالشجرة و سر الامر ان الله لما خلق آدم بعد زوال الشمس في یوم الجمعه ما بقي في الجنة الا ستة ساعات فلما غربت الشمس خرج من الجنة و ورد علي الصفا و لذلک حرم الله علي اشرف ذریته تلک السته لحظ ذنوبهم و ذلک حکم محتوم و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کلا لن تجد نفس لسنة الله تبدیلا و ما یعلم اولوالالباب ان هیهنا شيء الا بما اقضي الله في البدء و ذلک السر سرت باذن الله في کل­شيء اشبع الواو في‌کلمه هو فان الامر من هنالک قد اقضي و خذ حرف الهاء فان علیه المداد في الحکم و قد کانت اربعة علیک حلا بالعقد الناشر عن العهد الاکبر في رتبة التربیع من کلمة التسبیح و واحدة لما قد جعل الله علیک بالعهود و غیرها حلالا و ذلک حکم محکم و لن تجد لسنته الرحمن تحویلا.**

**ص502**

**و اما الحرمة‌ في الطلاق بعد الستعه فان الله ان یجري‌ الاشیاء الا بکینونیتها فان الحکم لحق و ان الطلاق قد حدث بالادبار عن مقام الحب و ذلک مغفور في حل الثمان للاشاره الي الابواب الثمانیة من الجنان و لما ورد بیت التاسع قد حرم علیه و لن یسیطیع بالخروج ابدا و ان حکم التشریع طبق التکوین ما راینا شیئا علي الشیئیه الا و قد رایناه قد کان علي ذلک الباب وردوا.**

**و اما حرمة الظهار لحرمة الکلام لما قد فعل ناطقه علي غیر سبیل الابواب و ان الله قد حرم ان تاتوا البیوت من ظهورها و من یاتي من ظهورها فقد حکم الله علیه بالحرمة فلذلک نشرت في ذلک الحکم حرمه اللعیان و ان الله قد ابغض الظهار و الطلاق و اشباهما لما قد وجدت علي نقطة الانکار و ان الله ما خلق الخلق الا للحب لنفسه في سبیل الاتفاق و ما الدین الا واحد و ما خلق الله الخلق و ما بعثهم الا کنفس واحدة و ما امر الله الا اقرب من لمح البصر و سبحان الله خالق القدر عما یصفون الي هنا قد اخذت القلم عن الجریان باذن الرحمن فخد ما القیت الیک بالحق الخالص من الاکسیر الاحمر و کن لله من الشاکرین و الحمد الله رب العالمین. انتهی**

**ص 503 توقیع سلسله ثمانیه**

**سیدنا و مولانا و من فی کل الامور اعتمادنا و الیه استنادنا قد اشکل علي مسائل متعدده و ارجوا من فضلکم العالي ان تمنوا علي عبدکم بالتعرض لجوابها و لو بالاجمال علي حسب فهمي و ادراکي فان غایة مقصودي و نهایة حظي منها ان تبینوا لعبدکم بالبیان الواضح من الکتاب و السنة ترتیب السلسلة الثمانیة الطلولیه و کون کل سافل شعاعا تعالیه و منها التفرقة بین البطن الثالث و ما فوقه و ما بین تأویل الباطن الباطن و ظاهر ظاهر و ما فوقه و منها النسبة بین سیدنا و شیخنا و کذا النسبه بین الذکر القائم بالامر بعدهما اي نسبه هي بینوا جعلني الله فداکم و انار برهانکم**

**بسم الله البدیع الذي لا اله الا هو العزیز الحکیم**

**و لقد ورد الي الیوم کتاب من عبد الله عبد الجلیل فاعلم ایها الواقف علي خط القیم و اثبت قدمیک علي الصراط المستقیم و استعد لما القي الله الیک في طریق التقسیم.**

**و اما السوال عن السلسلة الثمانیه فافهم ما قدر الله لشيء بالشیئته الا و قد حکم لها حکمها مسبوقا في الکتاب مشروح الاسباب لاولي الالباب حتي لایکون للناس علي الله سبیلا و ان الله لا یقبض الحجة من بین الناس حتي ابلغ حکم الکتاب الي الناس جمیعا اما الدلیل من الکتاب**

**ص. 504**

**هذه الکلمة من الکتاب و یحمل عرش ربک فوقهم ثمانیة بسر الاحدیة بعد شکل المثلث الي هیکل المربع لاهل البصائر مشهودا و اما الدلیل من السنة طبق الکتاب حرفا بحرف ان الجنان ثمانیة و ان رتبة المعارف بعد خلوة الاحدیة سبعة کما اشار علی السجاد في حدیث ا لجابر مفصلا مشروحا اما البیان فهو ان تعبد الرحمن علي حد البیان من خلق الانسان بلا اشارة الجمع و لاالتباین بل علي وجه الوحده و هي جنة الاحدیة داخلها لم یخرج خارجها لم یدخل و ما قدر الله سبیلا للواردین الا بعد المحو عما سواها سبحان ربک رب العزة عما یصفون و لایعلم کیف هو الا هو القدیم علیما فلما شاءالله بالشيء وجدت المشیة بالله لا من شيء و خرت علي عرشها ساجدة لله بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و انا اول الساجدین لله العلي الحمید و لما کان الاثر لایدل الا علي شان مؤثر خلق الله بانیة المشیة ذاتیة الارادة علي کمال ما یمکن فیها ثم خلق الله من تلک الانیة الجنات الخمسه و حظایرها السبعه علي ما هو اهله و لا هم اهله الا کما هو اهله جودا و فضلا و ما من شیء الا یسبح بحمده ولکن الناس**

**ص**

**لایعلمون من علم الکتاب الا بعضا من الحرف محدودا.**

**و اما‌ الاشارة بالشعاعیة بینهما ما تري عند اهل الحقیقة لتلک الکلمة تصدیقا لانه لو کان بین العالي و السافل فصل او وصل او تشیر الیها بالاقتران ما حکي المثال مؤثره و بطل النظام في حکم الکتاب تعالي الله عما یصف المشبهون في‌ خلقه دون المثال في بارئه و کفي الدلیل قول الله الجلیل ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور ما قدر الله بین العالي و السافل ربطا بحکم الکتاب مکتوبا**

**و اما التفرقه بین البواطن و الظواهر في الظهور فاعرف ان الله قد جعل لکل باطن بطونا و لکل ظاهر ظهورا و ما النفس فیهما الا نفس واحدة و ما الامر الا واحدا و هو اقرب فاخرق بنظر الاحدیة کل الاحجاب حتي تشهد لکل کما شهد الکتاب فان لکل نفس ذائقة الموت مکتوبا**

**و اما النسبة بین البابین فاتقن ثم خف عن الله الذي لا اله الا هو و لاتسئل عن شيء قد خلقه الله فوق مشعرک بماة و سبعین الف سنة فان الله لایکلف نفسا الا ما اتیها و لاتحزن علي الرد فان الله قد احکم علي المدبر بالرد و لامرد لامر الله بالحق مسئولا و ما جعل الله بینهما الا کما وضع الله بین الحرکة و السکون فان تعرف**

**ص. 505**

**الفصل من الوصل تبلغ الي حظک من نصیب الکتاب مفروضا**

**و اما السؤال بیني و بینهما فما صغر جثتک و کبر مسئلتک لایعلم ذلک الا الله ربي و رب العالمین جمیعا و هو العلي في السموات و الارض في امر الکتاب بحکم الکتاب محمودا**

**و اما الاظهار بالسؤالات فمن یمنعک عن الباب بالرحمة اتق الله یعلمک من تاویل الاحادیث بدیعا فاحفظ وصیتی علیک فان الله قد قدر للحافظین حسن المقام و حسن الماب مرتفقا و الحمد الله رب العالمین. انتهی**